

الرَّوضَةُ
مِنْ
الْكَافِي
تأليف:

يَقِينُ الْأَسْلَامُ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ
إِسْحَاقَ الْكَافِي الرَّائِي أَعْلَى اللَّهِ دَرَجَاتِهِ فِي الْوَرَعِ وَالْإِيمَانِ

يَا كُلُّ سَائِلٍ مُحَمَّدٍ

بِقَوْلِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بُيِّنَ لِلرَّوِيِّ (شعري)

از انتشارات کتابفروشی سلاطیه تهران - خیابان بزرگمهری

مرکز فروش
حاج محمد باقر کتابچی حقیقت تبریز - بازار شیشه کرفانه

Princeton University Library



32101 047147788

al-Kalāt, Muhammad ibn
Ya'qub

الرَّوَضَةُ
مِنْ

al-Rawdah
min al-Kāfi

الْكَافِي

تأليف:

ثَقَاتُ الْإِسْلَامِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ يَعْقُوبَ بْنِ
إِسْحَاقَ الْكَلِينِي الرَّائِي عَمَلًا فِي الْمُبْتَدَأِ ٣٢٩ هـ

كَلَامُ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ

بِقَوْلِ الْأَمِيرِ الْعَلَامِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَاجِّ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ الْكَلِينِي

بَرْزِيلَ الْقَوَيْ (شَرِي)

صححه وقابله على عدة نسخ خطية ثمينة
محمد الباقر البهبودي على أكبر الغفاري

الطبعة الاولى

الناشر:

الجزء الثاني

مَكْتَبَةُ الْإِسْلَامِيَّةِ بِطهران

شارع البوذرجمهر تقاطع تليقون (١١٩٦٦)

جميع حقوق الطبع محفوظة

نمای فوقانی مقبره شیخ کلینی (مؤلف) در بغداد



سمان گهر گهر شناسان سماعی است
از روی یقین مشعل ایمان سماعی است
فرموده برای شیعه الکافی سماعی
یار همه یاوران قرآن سماعی است

شمس الاشراق - مشرقی واعظ

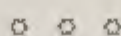
مقدمه جلد دوم

شرح و ترجمه روضه کافی

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ لَقَدْ جَاءَتْ
رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَتُودُوا اَنْ تَكْفُرُوا بِالْحَقِّ اُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ .

(۴۳ - الاعراف)

ترجمه - سپاس مر خداوندی را سزا است که ما را یدین رهنمائی کرد و ما را آن شایستگی
نیود که راه راست یوئیم اگر نبود که خدایمان رهنمود . راستی که فرستادگان پروردگارها
بدرستی و راستی آمدند و درستی و راستی آوردند . بدانها قریا درسد که این بهشت شماست آنرا از
بشما دادند در برابر آنچه خود شما کرده اید . برای يك عمر سعادت مند و خوش گذشته به از این
آزمایشی نیست که در پایان آن از آنچه در آن کرده اند خشنود باشند و این از آنرا است که نهالی
خوش ثمر و بارور کاشته و اکنون از بار و بر آن بهره ور میشود . هر دمی از عمر گرانماید باید برای
آینده پس اندازی کرد و هر گامی باید نردبان ترقی باشد و مایه خرسندی مردم بهشت از آنرودر
انجام کار پروردگار خود را سپاس گزارند که از کردار خود خوش شوند و بهره کار خود را بدست
آورده و در آسایشگاه جاویدان بهشت مینو غنوده اند ، نباید از این نکته غافل بود که ما را اندیشه
خام است اگر همه را در انتظار روزی گذرانیم که خوبی و بدی خود از نامه های عمل بخوانیم بلکه
هر کرداری را بیدرنگ باید آرمود و هر روزی را در پایان بدقت حساب نمود ، کردار خوب را وجدان
آسوده بهشتی دریی است و خشنودی و آرامش دل پیاپی و بد کرداری شرمساری دارد و بد کردار را
درد و زخ پشیمانی شکنجه میکند و میفشارد ، هر کار خوبی را رهبری خداوند و فرمان پیغمبران
همراه است و آنان پیشرو کاروان بهشتیان باشند .



در مقدمه جلد نخست شرح و ترجمه روضه کافی در تعریف این کتاب بیانی وافیه گذشت و در اینجا بچند نکته کوتاه اکتفا میشود.

۱ - اخبار روضه کافی که تا پانصد و نود و هفت شماره گزاری شده است نظم و ترتیبی در آن رعایت نشده و تناسب و تمویبی بکار نرفته است، همانند باریست از در شاهوار که پراکنده شده و هر دانه آن بجائی افتاده است باین که ممکن بود اخبار آن بتناسب در ابوابی گنجانیده شود و باب خطبه‌ها از تاریخ و اخبار رؤیا از اخبار اخلاق و زمین شناسی و غیره جدا گردد و هر کدام در بابی مرتب شوند.

۲ - بسیاری از اخبار کتاب روضه بمناسبت موضوع مندرج در آن دارای عنوانی است و بتعبیر امروزه مصنف رحمه الله تشریح از مضمون حدیث برای آن ثبت کرده ولی بسیاری از احادیث روضه بی نام و نشان دنبال هم آمده و دریافت مطلب مندرج در آن نیاز بمطالعه فراوان دارد و من در ضمن شرح و ترجمه کتاب تا آنجا که توفیق کمک و یار شد اخبار کتاب را معنون نموده و تمبربندی کردم و در صورتی که بر طبق همان عناوین احادیث فهرستی برای آن تنظیم گردانیده و استفاده از آن برای خوانندگان محترم پس آسان باشد زیرا با مراجعه بقهرست هر حدیثی را که در هر باره در آن وجود داشته باشد آسانی می توان دریافت و برای این که عناوین اصل کتاب با عناوین الحاقی اشتباه نشود عناوین الحاقی را میان پرانتز نهادم امید است مورد توجه باشد.



که پس حکمت و پند یابی در آن
 بدریا شو و پای قطره مایست
 به از نعمه عندلیب و هزار
 توخویی بخوان تا شوی خوشتر
 فرشته بیوم و بسرش بر شود
 درخت سعادت در آن کاشته

گلستان آل محمد بخوان
 گلستان سعدی از آن قطره ایست
 در آن گوهر معرفت صد هزار
 بر آن بوی و خوی بهشتی نگر
 زمشک و ز عنبر سرشته بود
 در آن دانشی بیحد انباشته



مرا خدمتی شد میسر چنین
 بماند زمن در جهان یادگار
 دلی گر بروزی کند یاد من
 مرا جز دلی نیست اندر جهان

بتوفیق بخشش هزار آفرین
 بگشت و بگردد بسی روزگار
 همانست مأوای آباد من
 ز چیزی بجز دل نگیرم نشان

فهرست

| صفحه | موضوع | صفحه | موضوع |
|------|---|------|--|
| ۱ | نام مؤلف و شارح | ۱۷ | شرح حالی از ابو مسلم |
| ۲ | اختلاف قرائت در (ذوا عدل متکم) | ۱۸ | احادیث چندی در فضیلت شیعه |
| | یا (ذو عدل متکم) | ۱۹ | فرموده امام «ع» بولایت ما نتوان رسید مگر بیارسائی |
| ۳ | فتح باب غلط در کلمات قرآن مجید | ۲۰ | دشمن خاندان نبوت گرچه عبادت کند آتش سوزان او را فرا گیرد |
| ۴ | خرق ناموس مقدس اسلامست | ۲۱ | دیدگان دل پیروان آل محمد «ص» |
| ۵ | فرق بین حکمیت تراضی و حکمیت تشریسی | | یاز است و از دیگران کور |
| ۶ | خشم پیغمبر اکرم «ص» از پسرش های نابجا | ۲۲ | افقه جانسوز امام ششم «ع» بدرگاه خدا و شکایت از مردم مدینه |
| ۷ | اقوالی در شأن نزول کسریه (لا تسألوا عن اشیاء) | ۲۳ | لطیفه ادبی از امام صادق «ع» |
| ۸ | تأویل کسریه (و قضینا الی ینسئ اسرائیل فی الکتاب) | | راجع به دع کسیت شاعر |
| ۹ | داستان تمهید ابوذر غفاری (رض) | ۲۴ | منع از تمزیه داری و دناه بر امام مظلوم دوش دشمنان اهل بیت بوده |
| ۱۰ | دلجوئی امام حسن «ع» از ابوذر هنگام تمهید او از مدینه | ۲۵ | انتشار مناقب و شرح مصائب امام مظلوم در اقطار عالم |
| ۱۱ | توصیه نمودن امام حسین (ع) بآبوذر بهر هنگام تمهیدش | ۲۶ | قصه حفر خندق و خبر دادن پیغمبر اکرم به فتح فادس و دوم |
| ۱۲ | آبوذر «رض» از رجال بزرگ و صالحان درجه اول اصحاب پیغمبر است «ص» | ۲۷ | دعای طلب یاران از رسول خدا (ص) |
| ۱۳ | در برخی از نشانه های ظهور موعود آل محمد «ص» | ۲۸ | بررسی در موضوع رعد و برق از نظر فلسفه قدیم و طبیعیات امروزه |
| ۱۴ | حدیث صیحه آسمانی که از علام ظهور است | ۲۹ | راستی گفتار درستی کردار اندیشه نیک روزی را ببقراید |
| ۱۵ | خبر دادن امام پنجم از سلطنت موعود آل محمد «ص» | ۳۰ | معنای شریف و حسیه و کریم |
| ۱۶ | خبر دادن امام پنجم از تسلط بنی عباس بر دنیای شدن معتصم عباسی بدست هلاکو خان | ۳۱ | طبقات مردم که خود را اهل ولایت ائمه دانند |
| | | ۳۲ | روزی بهماقت و اگذا راست و حرمان |

| صفحه | موضوع | صفحه | موضوع |
|------|--|------|---|
| | بخردمدی | ۴۹ | کسری و سینه صحت حران خون و سلام است |
| ۳۳ | صحنی صافین در رسولی که با از | ۵۰ | هر جاداری بوسینه تعدیه آماده بدیش و پرورش میشود |
| ۳۴ | امامان حیر می دهد و از ماده شری که گم کرده است حیر ندارد | ۵۱ | حیر نام مهر است در بهشت که سرچشمه کوثر است |
| | بعده اقامت شارح مدطه در مدینه و دهند پیاده رفتن ایشان از مدینه به شام | ۵۲ | حدیثی که از آن استفاده میشود که خدا را سر زمین پائین است که در آنها خلقت است مانند بنی آدم مکلف |
| ۳۵ | جواب دیدن رسول خدا «ص» و عین شدش در ر آنقواب | ۵۳ | ماک نعم احادی و بی امام «ع» از علو در باره ائمه |
| ۳۶ | تحقیق در بهتر بودن الله مدد و هزار ماه | ۵۴ | امامین را باور است امام سرخ چون تمینی دیدار امام قائم «ع» کرده شود از حدی باید از او بخواهیم |
| ۳۷ | یکشب سرپرسی حکومت عادلانه پس است از هزار ماه حکومت هم کار بی مه | ۵۵ | که عدوت بخش باشد حدیث اندام آدم «ع» ادوای در ماسپ عدم حضرت آدم «ع» |
| ۳۸ | نگر بی امام ششم «ع» در احیای شیعیه و چاره جوئی آن حضرت مؤمن کامل باشد از پرورش مؤمن نادمی دریغ کند | ۵۶ | آنچه بین این کتاب و معدان عامه مه و بوده در اندام آدم «ع» |
| ۳۹ | قسمی از معیر کریمه { صرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء مشکاکون} | ۵۷ | نظریه و آنجا که اثر ماسکاس حرارت خود شد از زمین است |
| ۴۰ | در شاه هندی در ظهور امام دهم «ع» | ۵۸ | مشکلات مسارت مکره ماه |
| ۴۱ | لعل امام صادق «ع» الالخطاب را بیان امام «ع» در تعصباتی | ۵۹ | امکان پندیده شدن پیروانی در ساختمان بدن بواسطه عمل جراحی و پلاستیکی |
| ۴۲ | بیان امام «ع» در تعصباتی | ۶۰ | الماه بردگی و مدگی از نظر اسلام |
| ۴۳ | شرح بیست آرمایش مدعی از امام ششم «ع» | ۶۱ | سه چیز نیست مؤمن و موجب دغراو است |
| ۴۴ | شیعه عسی کسی است که کردارش معبدق گفارش باشد | ۶۲ | دختر برید مدینه بعنوان حج بعد ر واقع قبل عام مدینه |
| ۴۵ | در آردای عقبه و اضیاط در نقل خصوص صادره ر تمه | ۶۳ | در حکم معاشرت با ناصبی و زندی |
| ۴۶ | برادری و برابری در اسلام | ۶۴ | امامت را مهر که باشد باید زد کرد |
| ۴۷ | در بیان طبیعت پیکر انسانی | ۶۵ | |
| ۴۸ | | ۶۶ | |

| صفحه | موضوع | صفحه | موضوع |
|------|---|------|---|
| | ولو از خواجه باشد | ۸۹ | در ارزش معرفت خداوند عالم |
| ۶۷ | حج درست یست و قبول بیشتر مگر از شیعه | ۹۰ | آبی در ولایت علی «ع» |
| ۶۸ | قصه پرعنه بیرون کشیدن علی (ع) از خانه برای بیعت | ۹۱ | گرد آوردن تمام اشیاء را در جمله لا طلب ولا باس |
| ۶۹ | سازگارتری او مگر و جداگانه بودن عمر | ۹۲ | معنی سپردن امری الی الله |
| ۷۰ | دستور عمر بعد که برود و از خانه علی (ع) گردد | ۹۳ | در بین وصح و من دیدن علی و مدح و |
| ۷۱ | در دادن علی (ع) به پیامبر که در خانه کعبه بنشیند معالین آن حضرت | ۹۴ | اصرار اهل کوفه و بیعت آن ها با دیدن علی |
| ۷۲ | قصه زدن مردن را بر رسول خدا «ص» که برای او دعا کند | ۹۵ | حان مشی زید بن علی برای دعا از طهم و حمایت حق داده |
| ۷۳ | احادیث چندی درباره بار و دریا | ۹۶ | بحث با علی بنتر بوده در جنگ با پیشبر «ص» |
| ۷۴ | نامه علی (ع) باس عباس | ۹۷ | تفسیر آیه راحم ربوب (ع) |
| ۷۵ | و در شناسی امام به جم (ع) در تبعه و سفارش آن به مودع | ۹۸ | همه بلاد بعد از وفات رسول خدا به دوش گیره گندهای صح شدند و زیر پرچم اسلام آمدند |
| ۷۶ | شماره جسم انسان با عمیق و صاف دارد | ۹۹ | خدا بخواند که رحمت با پیشروای خود در عمل مضایف باشد |
| ۷۷ | تفسیر علی «ع» شرف و مرد و عقل را برای جوهریه | ۱۰۰ | کیش ابراهیم «ع» همان دوش سلام شیعه است |
| ۷۸ | علامت و نشانه حقیقت پیروزی حق بر باطل | ۱۰۱ | آمدن امام چهارم از مدینه مکه و برای زیارت |
| ۷۹ | در حد از ایش و پناه و محرم را نگیرد | ۱۰۲ | کریه (و من قبل مظلوم) درت می الحین (ع) |
| ۸۰ | پندهای مفیدی از امام ششم «ع» | ۱۰۳ | کشف دامن شدن نیک حرکت اقیانوس برای دمی |
| ۸۱ | خودبینی زبان بخش برین ساد است | ۱۰۴ | رها هم که شیخ را استدلالی نداند و تعلیم نادر دارند به پشت رود |
| ۸۲ | شرح الناس و اشیاء الناس و الناس | ۱۰۵ | خطبه از امیر مؤمنان (ع) |
| ۸۳ | از امام سوم «ع» | ۱۰۶ | تعبیر یک خواب |
| ۸۴ | در ارتداد مردم پس از رسول خدا «ص» | ۱۰۷ | گرامتی از امام هشتم «ع» |
| ۸۵ | شرح ارتداد و بیکه ارتداد دوم است | | |
| ۸۶ | خطبه از پیغمبر اکرم «ص» | | |
| ۸۷ | دعای مودع برای طلب یازدن | | |
| ۸۸ | توفیق از امام هشتم «ع» | | |

| صفحه | موضوع | صفحه | موضوع |
|------|---|------|--|
| ۱۰۸ | قصه مادر حضرت اربعین که از اهل طایف بود | ۱۳۱ | شرط بندی ابوسکر با ابی بن حدیف به عیبه روم بر فارس سر ده شتر |
| ۱۰۹ | متم قصه و درخواست تغیل | ۱۳۲ | سبب پیروزی روم بر فارس |
| ۱۱۰ | ستیزه ولاد عباس با امام صادق (ع) | ۱۳۳ | پرسش قصر روم احوالات رسول خدا را از ابوسفیان |
| ۱۱۱ | شبهه از اصحاب پیش باشند | ۱۳۴ | برسادن هرقل مردی از عساکر برد رسول خدا |
| ۱۱۲ | معینت امت در برابر عدم رسالت | ۱۳۵ | دستور حمزه و پرویز نکار گران خود در بین دربار پیمبر اکرم (ص) |
| ۱۱۳ | ماز گمش حضرت رسول (ص) سیر خروجی خود را | ۱۳۶ | پیروزی کابن مسلمان هرس در سال شاردوم و آحر سال هفدهم حضرت |
| ۱۱۴ | داستان ابی سکر در عذر نور | ۱۳۷ | حل شبهه اجتماع بر حلاله ابی سکر |
| ۱۱۵ | مژده پیروزی شبهه و شرط آن | ۱۳۸ | مسی (لن بعد لسته تبدیلا) |
| ۱۱۶ | دوره های حکمت حضرت صادق (ع) | ۱۳۹ | دو ترک ولایت ائمه (ع) هیچ رخنه بیست |
| ۱۱۷ | صدور بیث اعلامیه از حضرت صادق (ع) | ۱۴۰ | احادیثی در آسار خدمت |
| ۱۱۸ | طمع انکاه و اعتماد سیاهی از آراء عمومی و مقررات اسلامی | ۱۴۱ | فرشته بر سه گونه اند |
| ۱۱۹ | عقیده حوارج درباره حیل حلیه | ۱۴۲ | حجرات بعد از عدم پیرواست |
| ۱۲۰ | دوایمکه رعایت آن لازمست در صادره علمی بر عیبه حکومت هدی | ۱۴۳ | مژده درج شبهه |
| ۱۲۱ | خونخواز | ۱۴۴ | نامه ابی مسلم با امام صادق (ع) |
| ۱۲۲ | شرایط شورش بر جنگاران | ۱۴۵ | هر کس بهوت ظاهر اسلام اعتراف دارد داخل در خطرات قرار بیست |
| ۱۲۳ | یک نشان قطعی از ظهور امام (ع) | ۱۴۶ | هر کس تمام دعای خود را در درگاه خدا بری رسول اکرم در دهد حد |
| ۱۲۴ | یک داری سب از امام صادق (ع) | | اورا کفایت کند |
| ۱۲۵ | تحلیل امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) | ۱۴۷ | در فضیلت شیعہ |
| ۱۲۶ | تفسیر آیه ملک | ۱۴۸ | در بعضی حکام مسیحی و مکره |
| ۱۲۷ | احیاء زمین عدل پس از جور و ستم | ۱۴۹ | قطعه هایی از تاریخ پیمبر اسلام (ص) |
| ۱۲۸ | در اخلاق عالیہ رسول خدا (ص) | ۱۵۰ | یکی از بزرگهای شیطان بر عیبه مسلمانان |
| ۱۲۹ | دستوری از امام صادق (ع) در اظهار عقیده | ۱۵۱ | امکان تشکّل جن هورت سایر جان داران |
| ۱۳۰ | در فضیلت شبهه آل بعد (ص) | ۱۵۲ | دعای رسول اکرم در پی حدیثه چوب و نمه او |
| | حرام پادشاه روم از دست دادن رسول خدا | | |

| صفحه | موضوع | صفحه | موضوع |
|------|--|------|---|
| | یسوی دشمن مرستاد او را | | درازی عمر است |
| ۱۵۳ | داسان جنگ حراب | ۱۷۵ | توصیه امام ششم (ع) به مات داری |
| ۱۵۴ | در فضیلت مسجد کوفه | ۱۷۶ | در انتظار فرج آل محمد (ص) |
| ۱۵۵ | مدت ساختن کشتی نوح (ع) | ۱۷۷ | لطیف تعبیری در نبوت قدم مؤمنین |
| ۱۵۶ | مدت قرار نوح «ع» در کشتی هنگام طوفان | ۱۷۸ | عزت کداده گیری علی (ع) بعد از پیغمبر «ص» |
| ۱۵۷ | موران نور علامت طوفان بوده | ۱۷۹ | تأذیه مسلمانان قریش در صدر اسلام |
| ۱۵۷ | احکام شریعت نوح «ع» | | حد و پیغمبر «ص» آمدنک از جماع |
| ۱۵۸ | طول کشتی نوح «ع» | | سنان کی و حجابی رسوم جاهلیت بوده |
| ۱۵۹ | نوح هشت جهت از جانداران را در کشتی حمل کرد | ۱۸۰ | پذیرش ظاهر اسلام از مردم سادّه |
| ۱۶۰ | عمر نوح (ع) | ۱۸۱ | بی عرس و سینه هدیه تبری آن‌ها |
| ۱۶۱ | اختلاف مورخان در عمر نوح «ع» | | دو عن و ورده اجماع سلامی در آن و عزت پیغمبر است |
| ۱۶۲ | دستور بشیعه در تابه مخالفان و وضع مالی آنان | ۱۸۲ | اسلام آوردن امی در (رس) |
| ۱۶۳ | تعبیر قول حدای عزوجل (هل یرون منا الا احدی العنین) | ۱۸۳ | شیر بعدی آب برای امی در آنچه بر مرمر پروا آمد |
| ۱۶۴ | تعبیر آیهی سیه و ظهور امام قائم «ع» | ۱۸۴ | راهبانی ابوصالب ابی در را خدمت رسول خدا (ص) |
| ۱۶۵ | امام قائم چون ظهور کند دولت باطل از میان برود | ۱۸۵ | خبر از غیبه دادن رسول خدا «ص» در ساعت اول اسلامش |
| ۱۶۶ | در وصف مکتب مخالفان | ۱۸۶ | مخیر کردن رسول خدا تمامه ن اثال را بین سه امیر |
| ۱۶۷ | تعبیر (امن یشی مکناعلی وجهه) | ۱۸۷ | برگشتن اهل بیامه از مسلمانی جز تمامه و پیرواش |
| ۱۶۸ | آیه الکرسی تا هم فیها خالدون است | ۱۸۸ | جوینا شدن مردی از اهل کتاب از قریش تولد رسول خدا «ص» را |
| ۱۶۹ | سبطت حق آل محمد «ص» همان حقه صلیب است (ع) | ۱۸۹ | شادان ابوطالب بفاطمه بست اسد ولادت علی «ع» را |
| ۱۷۰ | در تعبیر خواب | ۱۹۰ | در معنی و م دادن بخدا تعالی |
| ۱۷۱ | تعبیر خواب بنحو الهامی است که نهالش مصیبت میشود | ۱۹۱ | در آداب مسافرت و همراهان سفر |
| ۱۷۲ | تعبیر خواب کسیکه دیده بود آفتاب بر دو گامش تابیده | ۱۹۲ | دستور لقمان پسرش در باره مسافرت |
| ۱۷۳ | هم آغوشی با مرده دو خواب دال بر | ۱۹۳ | در فضیلت شصت آل محمد «ص» |
| ۱۷۴ | | ۱۹۴ | در مکتوت ابراهیم (ع) و مکتاشه او |

| صفحه | موضوع | صفحه | موضوع |
|------|--|------|--|
| ۱۹۵ | درخواست حضرت ابراهیم از خداوند | ۲۱۷ | داستان طاعت |
| | معامل چگونگی رنده کردن مردگان را | ۲۱۸ | مقصود از نبوت از موسی و آل هارون |
| ۱۹۶ | در تعبیر (و کدک نری ابراهیم مذکور است) | ۲۱۹ | بحث در اینکه حسن و حسین علیهما السلام پسران پیغمبرند (ص) |
| ۱۹۷ | سبب سؤال ابراهیم (ع) از چگونگی انبیای مردگان | ۲۲۰ | اختلاف در اینکه آیا پسران دخیل هم مثل پسران پسر پسر جدند |
| ۱۹۸ | قوانین معاد جسمانی مورد اتفاق همه شراعی و دینا | ۲۲۱ | صفت ولد در عری و مرد در فارسی |
| ۱۹۹ | معاد جسمانی عبارتست از برگشت روح به بدن که عرف و شریع تصدیق آن کند | ۲۲۲ | محدث زاده هم میشود در واقعه حاکم احمد |
| ۲۰۰ | موضوع پیدایش یک مرد انسان امیری است مرمر | ۲۲۳ | مرازا و نوکر و غیر و عثمان در روز احد |
| ۲۰۱ | عبث سرما و گرما | ۲۲۴ | پنجره اکرم در روز احد یک کوه چار |
| ۲۰۲ | مقام دوستی «ع» | | جای خود عقب برقت |
| ۲۰۳ | مصاحبه ابوذر «رض» | ۲۲۵ | بات او نوکر در روز احد میورد |
| ۲۰۴ | شاههای آخر الزمان | ۲۲۶ | اجتماع عامه نیست |
| ۲۰۵ | در برخی احوال یهود و نصرت به «ص» | | استقبال زمان مدینه در پیغمبر اکرم |
| ۲۰۶ | توطئه یهود در تیمار و فتنه و خیبر | ۲۲۷ | در مراجعت از جمله جنگ احد |
| ۲۰۷ | امان اوس و خزرج رسول خدا و کافر شدن یهود و حضرت «ص» | | من واقعه احد از کتاب سیره اوس هشام |
| ۲۰۸ | در علامات ظهور امام عابد (ع) | ۲۲۸ | داوطلبان جنگ احد |
| ۲۰۹ | در تعبیر قرآن و علامات بدان | ۲۲۹ | تخریب اوسعیان پرچم را قریش |
| ۲۱۰ | قرآن را کسی داد که مخاطب بدان شده | | در روز احد |
| ۲۱۱ | در وصف معشر و هیئت دوزخ | ۲۳۰ | رحم برداشتن رسول خدا «ص» در روز احد |
| ۲۱۲ | تعبیر «ایما نکونایت بکم الله» و اصحاب قائم (ع) | ۲۳۱ | روز احد و جنگ آن از مهمترین وقایع تاریخی اسلام است |
| ۲۱۳ | دستور حضرت | ۲۳۲ | داستان صبح حدیبیه |
| ۲۱۴ | در روزهای مناسب برای آغاز سفر | ۲۳۳ | و مید شدن قریش از پیروزی بر اسلام |
| ۲۱۵ | در اعیان و مقام شمه | | و ترک قشون کشی آنان |
| ۲۱۶ | در تأکید دیدار مردان دینی | ۲۳۴ | شاهکار معجز آسمانی که رسول خدا در سال حدیبیه نگار برد |
| | | ۲۳۵ | فرستادن قریش عروقه بن مسعود را |
| | | | برد رسول خدا که برای چه مسکه آمدی |

| صفحه | موضوع | صفحه | موضوع |
|------|--|------|---|
| ۲۳۶ | عبث اینکه اوسه ان عرومى مسعود را که رئیس عشائر طائف بود بنزد رسول خدا فرستاد | ۲۵۱ | تعامی لوط از هوش که مفرس مهمانیاش نشوند |
| ۲۳۷ | فرستادن رسول خدا عثمان را برادرش برای مذاکره ورود بسکه | ۲۵۲ | در حکمت صلح امام حسن «ع» با معاویه علیه الهاویه |
| ۲۳۸ | دگر عثمان عودی را که در مکه رای او رخ داد بر سرش | ۲۵۳ | اصحاب امام حسن «ع» مامور به کف آبدی بودند و اطاعت امام خود |
| ۲۳۹ | نظیم موافقتنامه بین رسول خدا (ص) و هل مکه | ۲۵۴ | احضار وعد دست به توضیح در یازده علم نجوم از مترجم مدینه |
| ۲۴۰ | فراد ابو جندل بن سهیل بن عمرو زنجیر کشان از مکه بطرف مسلمانان | ۲۵۵ | نجوم احکامی است و ریاضی عمیده به تاثیر نجوم مستقلا کفر ست |
| ۲۴۱ | شکجه ابو جندل از جاسپ بدش سهیل بن عمرو برای آنکه مسلمان شده بود | ۲۵۶ | در بیان برخی خصائص آل به سر «س» در مکه اسامه بن زید |
| ۲۴۲ | بردن رسول خدا هفتاد شتر برای قرایی از مدینه در ذو القعدة سال ششم هجرت | ۲۵۸ | شرح رفتار باقه رسول خدا «ص» حرمیت جدت در ماه حرام |
| ۲۴۳ | خزاعه تمام مسلمان و مشرکشان طرف دار رسول خدا بودند | ۲۵۹ | داستان سریه عید الله بن جعش اسلام آوردن حکم بن کبان |
| ۲۴۴ | رسم عرب جاهلیت در مقام گفتگوی جدی آن بود که دست بر پیش طرف می گرفت و سخن میگفت | ۲۶۰ | در بیان برخی اوقات در حق حیات احضار است |
| ۲۴۵ | هیچ پادشاهی در میان زمینش چون محمد «ص» در میان امتش محبوب نوده | ۲۶۱ | صاحبان درجه غایبه بیات بظهور تعمیل نمایند اسرار دینی را |
| ۲۴۶ | مواد صلحنامه مسلمانان و اعرش | ۲۶۲ | تاویل گریه (رضا اوما المذین اصلا نا) |
| ۲۴۷ | در صلح حدیبیه اسرار سیاسی و تدبیر و اعتبار بهم آمیخته است | ۲۶۳ | در مبر جواب و وصایای آن |
| ۲۴۸ | آمدن چهار درشت برای هلاک قوم لوط | ۲۶۴ | نقل جواب را برای مؤمن خدای از حسد و ستم و هرزه درآ باید گفت |
| ۲۴۹ | پرسش حضرت ابراهیم از جبریل که اگر مؤمنی در قوم لوط بیاشد هلاکشان میکند و جواب آن | ۲۶۵ | کلیله بنسده ای از خدا و دفع آن |
| ۲۵۰ | آمدن هشتگان بر سر لوط | ۲۶۸ | حدیث آنکه عیسی (ع) او را زنده کرد |
| | | ۲۶۹ | در تفسیر برخی آیات |

| صفحه | موضوع | صفحه | موضوع |
|------|--|------|--------------------------------------|
| ۲۷۱ | حدیث مسلمان شدن علی (ع) | ۲۸۸ | لقمان مردد خود را گویند بماره |
| ۲۷۲ | ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به چوین از مکه | | جداست بخوان گرچه در بونک بیکدی |
| | هجرت در مود سه شنبه ۱۲ ذی قعدة الاول | | باشد |
| | هنگام ظهر بود | ۲۸۹ | مصاحبه یکی از سربا حوارج با امام |
| ۲۷۳ | تقدم ایمان علی (ع) بر همه صحابه | | باقر (ع) |
| ۲۷۴ | اختلاف درباره سن علی (ع) هنگام | ۲۹۰ | مقصود از مصاحبه این خارجی |
| | ایمانش بر رسول خدا (ص) | ۲۹۱ | اجتماع امام باقر (ع) با این مردانکه |
| ۲۷۵ | ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه روز | | از حوارج بود |
| | جمعه بوده و اول ماه جمعه را در مدینه | ۲۹۲ | در باره عیون عم یعقوب و ساره |
| | در همان روز ورود امامه بود | | شناسی |
| ۲۷۶ | بناز جمعه حقیقتی جدا گانه از نماز | ۲۹۳ | سناره سبکیه چند جره از سبکی |
| | های شبانه روزی است بلکه همان | | دوره را دارد |
| | ساز ظهر روز جمعه است | ۲۹۴ | سخنرانی امیر المؤمنین (ع) در صیقل |
| ۲۷۷ | مادهای و میوه بصورت دو رکعتی | ۲۹۵ | دعوت به فتح بگردن جراحات و بیان |
| | بود و در مدینه پس از ورود مدنی | | و صلاحیت و بیان صورت سید مکر |
| | اسلام بصورت فعلی در آمد | | استقامت رعایا |
| ۲۷۸ | آنچه مردم را از آدمی خشود می | | امام ابراهیم در بیان اندکاه عت دادار |
| | سازد نگهداری دین است | ۲۹۶ | برابر و متمایز و چه گامد |
| ۲۷۹ | پس از فوت خلدن سال عسری | ۲۹۷ | سخنرانی یکی از اورد فزون عسی |
| ۲۸۰ | خبر دین مسلمان نامیرا و زمین است | | (ع) در حبه جگ |
| | مردم را بای می | ۲۹۸ | علی (ع) دستور دهد که بای |
| ۲۸۰ | دعوت شیطان بای می | | پزنانی که با قلندران سخن میگویند |
| | بود | | سخن میگویند |
| ۲۸۱ | بازگشتی از مس در روز غدیر خم | ۲۹۹ | آنکه از شنیدن حرف حق در گران |
| ۲۸۳ | بدهی یکی شدن رسول خدا (ص) در جوابی | | شود عمل کردن بحق بر او گران |
| | که دیده بود | | تر است |
| ۲۸۴ | بیان حکم و حکمتی از حضرت | ۳۰۰ | نهاد امام صالح برای قرب بخدا باید |
| | مسبح (ع) | | باشد |
| ۲۸۵ | وجه تسمیه ظاهر سردار عباسی به | ۳۰۱ | سیاسگرادی حضرت حق بر عطاء او |
| | دوالبینین | | نعت و خود امام عادل را |
| ۲۸۶ | هر شمس اعین از سرداران مامون و | ۳۰۲ | شکر از عسی (ع) نسبت بخدمتی |
| | از اصحاب سر حضرت رضا (ع) بوده | | که بخدمت مدینه نعت و برایش |
| ۲۸۷ | پند های حضرت لقمان در آداب سفر | | |

| صفحه | موضوع | صفحه | موضوع |
|------|---------------------------------------|------|--|
| | نموده بود | ۳۲۳ | هر مرد مؤمن مقام صدیقی دارد |
| ۳۰۳ | پدیان سحر بی آن مرد دشواری در | ۳۲۴ | گزارشی از سفر حبشه جعفر بن اسطالب |
| | جنبه صعب در حضور علی (ع) | ۳۲۵ | داسان ولادت و تربیت حضرت ابراهیم (ع) |
| ۳۰۴ | خطبه آتشین علی (ع) | | |
| ۳۰۵ | هر که شرط اسلام را واجد است | ۳۲۶ | آوردن حضرت ابراهیم در عمارت |
| | حکام بر و ماند حرا شود | ۳۲۷ | گمشدگی حضرت ابراهیم و آرد در |
| ۳۰۶ | علی (ع) فرمود من باهمن نازیانه که | | یاوه نت |
| | حسام را عذاب مکرم شما را | ۳۲۸ | مسارده حضرت ابراهیم (ع) نمرود |
| | عذاب سودم | ۳۲۸ | ایمان لوط به حضرت ابراهیم (ع) |
| ۳۰۷ | مصاحبه حیران از امام باقر (ع) | ۳۳۰ | داستان مسازده و عهد حضرت ابراهیم |
| ۳۰۸ | داسانی و تاریخ پیشدادی | | در بن امیرین |
| ۳۰۹ | بقیه داستان | ۳۳۱ | فرمان نمرود گرفتن امیران حضرت |
| ۳۱۰ | نتیجه رد دسان بطر مجلسی (ره) | ۳۳۲ | دچار شدن حضرت ابراهیم و اموران |
| ۳۱۱ | منظره عبدالله بن حسن با امام صادق (ع) | | گمراک |
| | تفسیر کزیمه (ان لهم قدم متقی اند) | ۳۳۳ | تقرین حضرت ابراهیم در حق پادشاه |
| ۳۱۲ | دبیم | | مشموس و موس |
| | حدیث معراج | ۳۳۴ | بخشیدن پادشاهها و اسازده |
| ۳۱۳ | مسئله معراج و مسائل مهم و اصولی | ۳۳۵ | آمرش حضرت ابراهیم و اجر برای |
| ۳۱۴ | و کلی است | | پندایش در آمد |
| ۳۱۵ | مصادر سلامی در ناره معراج | ۳۳۶ | منافقه میان اصحاب امام صادق (ع) |
| ۳۱۶ | اهل عاده معراج و سیره اهل عظام | ۳۳۷ | بر عیب و عیاده و حفظ سر از حرمی |
| ۳۱۷ | قصه و رذن سه سنگ بری رسول خدا | ۳۳۸ | وجه سرانی حضرت عیسی علیه السلام در راه |
| | «ص» در شب معراج | ۳۳۹ | وصف برقی مرکب معراجی رسول |
| ۳۱۸ | پرسش اهل مکه و ریمسر کسرم | | خدا (ص) |
| | شده ای برای معراج | ۳۴۰ | پورش و تحقیق از جسد سوخت رسول |
| ۳۱۹ | ترجمه مستفی از کتب (الدین فی | | خدا (ص) |
| | طویر الاجتماع) و کتب مترجمه | ۳۴۱ | نمدد رسول آیت و تمدد تعبیرت |
| | طیه | ۳۴۲ | درخواست رسول خدا دوسوی و بر دوی |
| ۳۲۰ | مهم معراج و عقیده آن نیازمند به | | علی (ع) را |
| | موس ایمن و حق است | ۳۴۳ | تفسیر آیت ۲۳ لشوری ۴۷ و |
| ۳۲۱ | ایراد بر معجزه و دین معراج و جواب | | و ۸۹ امل |
| | ن | ۳۴۴ | تفسیر آیه ۳ سورة لایه |
| ۳۲۲ | تأثیر داسان معراج در فکر جامعه بشری | ۳۴۵ | رمی سور محمد «ص» روشن شده |

| صفحه | موضوع | صفحه | موضوع |
|------|---|------|---|
| ۳۴۶ | تفسیر آیه نور | ۳۵۸ | شرح بحث بهمنیر اکرم (س) و توصیف عهد جاهلیت |
| ۳۴۷ | دوستی اهل بیت اجر رسالت است | ۳۵۹ | خیر دادن دوصح مسلمین آخر الزمان |
| ۳۴۸ | تاویل (و آیه لهم النیل نسلخ منه السوار) | ۳۶۰ | قرآن و اهل قرآن در آخر زمان و آینده و تعدید شده اند |
| ۳۴۹ | هر که سلاحی را برای بادی آل محمد بگاهداری کنند که در برابر دشمن نکاز برد ثواب صدقه وزن آن را دارد | ۳۶۱ | مساجد آنان از گمراهی انباشته است |
| ۳۵۰ | در شمه لازمست که خود را ملزم پیروزی از امام حق بساید | ۳۶۲ | انعام حجت بهمنیر با قرآن |
| ۳۵۱ | دکام در سر و دمل در تن خوره و پستی را برافکند | ۳۶۳ | هر که عظمت خدا را شناخت نباید تکبر بپوشد |
| ۳۵۲ | یک سوره سودمند رای در دینم | ۳۶۴ | کسی حق را میشناسد که ناحق را شناخته باشد |
| ۳۵۳ | دستان عابد بی اسرائیل | ۳۶۵ | حق برد هلست بهمنیر (س) است |
| ۳۵۴ | مجموع شدن شیطان بصورت یکسرد عابد برای او | ۳۶۶ | عصمت ابراهیم خلیل (ع) |
| ۳۵۵ | دریغ دادن شیطان مرد عابد را که بر ما کند | ۳۶۷ | دست ابراهیم (ع) |
| ۳۵۶ | عائده صدقه در راه خدا | ۳۶۸ | دعا کردن ابراهیم خلیل بایک مرد عابد برای گناهکاران |
| ۳۵۷ | خطبه از امیرالمؤمنین (ع) | ۳۷۰ | تسبیح عارفانه از امام سجاده (ع) |
| | | ۳۷۱ | معنی حوامرد (عقی) |
| | | ۳۷۲ | داستان قوم سبا |
| | | ۳۷۳ | پایان کتاب |

الروضة من الكافي

تأليف

ثَقَلُ الْأَسْلَامِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ
إِسْحَاقَ الْكَلِينِي الْوَائِلِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي الْمَوَاقِفِ ٣٢٩

كُلُتَانِ مُحَمَّدٍ

بِقَلَمِ الْأَسْنَانِ الْعَلَامَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ الْحَاجِّ الشَّيخِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ
بَرْزِيلِ الرَّيِّ (شَرِي)

صَحَّحَهُ وَقَابَلَهُ عَلَى عِدَّةِ نَسَخٍ خَطِيئَةُ نَعِيمَةَ
مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ الْمَهْزُودِي عَلَى أَكْبَرِ الْعَفَّارِي

الطبعة الاولى

الناشر:

الجزء الثاني

مَكْتَبَةُ الْأَسْلَامِيَّةِ بِطهران

شارع البوذرجمهر تقاطع تلغون (١٣٩٦)

جميع حقوق الطبع محفوظة

المطبعة الاسلامية ١٣٨٢ هـ

من گویم - عبارت روایت اینست که نویسنده‌های قرآن در این کلمه دو اعدل خط کرده‌اند و «عظا» به این دو وجه دارد

۱- خطاء در املاء و رسم لغت باشد، البته رسم الخط یکی از مهمات دینیات هر ربانی است و هیچ ربانی نیست که تصور کامل و صد درصد آنچه از ربان برآید در رسم کلمات گنجد و کلمات ملفوظ و مکتوب باهم توافق کامل داشته باشند این تفاوت میان گفتن و نوشتن پایه فن املاء است و در همه زبان‌ها میان تلفظ و نوشتن فاصله‌ای هست و مخصوص در زبان عرب و آن هم در دور سائت لمی کلمات کوفی دور سائت حاتم (من) میان مش که بتو نوشتن العاط و حواصن آنها فاصله زیادی رفته است که باتوجه باینکه نشانه‌های اعراب و نقطه هم تا آن زمان وارد املاء عربی نشده بود بیشتر روشن میشود

کدوس، موبه‌هایی از اختلاف حواصن و نوشتن در املاء قرآن و هم در کلمات معیاری را ملاحظه فرمایید.

| | | | | |
|----------|--------|---|--------|-------|
| ۱- زکوة | زكاة | = | خودشید | خرشید |
| ۲- صلوة | صلات | = | خواب | خاب |
| ۳- قالوا | قالو | = | خواست | خامت |
| ۴- اولئك | الاولك | = | کومك | کمك |

و ۱ اینکه املاء رسم الخط قرآن معیار املاء عربی و عربی در زبان عرب تفاوت سه ری کرده است. املاء در قرآن املاء‌های شریعی و مورد دارد که با املاء معمولی خود در آن هم تفاوت داشته و همان صورت صد شده است و بر آنجا کلمه «شواء» بجای «شاه» در یکی دو جای قرآن رسم الخط عثمانی

بنا بر این معصود از حصه کتاب قرآن است که در بعد یکدیگر و عدل را نظر رسم الخط الف افزوده مانند الف که بعد از واو جمع افزوده میشود.

۲- این خطاء و ۲ خطی در بعضی باشد و معصود این باشد که کلمه دو عدل رفته است باصم دال و سکون و او ولی کسان قرآن خطاء آنرا در اعراض و شوا و نتایج دال و واو ۱ الف سه که و هم بطور هم قرائت کرده اند ولی اظهر همان وجه اولی است بدلیل :

۱- صدر میرجاست همین است که حصه در کتاب شده است به درمات و بعضی

۲- خطاء در قرائت و بعضی کلمات قرآنی موجبیکه در آن معنی شود و موجب تعجب و در قرآن معنی است برآمده و ما در کتاب قرآن اصول کافی توضیح دادیم که تعجب برآمده از یک خطاء و اعراب بالا در قرآن زوایست و پند شده است و چون قرئت دو عس هم در شمار قرائات سه و ناسه است هیچ وجه مساوی گفت بعد خطاء وارد قرآن شده است و اینکامه خطاء در قرآن مجید ثبت شده است و فتح باب عطف در طبع قرآن معنی حرق و اوس معنی اسلامت و مردود است و ما بر این باید گفت هر دو قرائت صحیح است و هر دو در قرآن است و ما در کتاب قرآن در صورت کافی توضیح دادیم که برخی کلمات قرآن مجید تعدد بزرگ داشته است و این تعدد بر دل که بشو له نسخه بدل خود مصنف کتاب است مثلاً اختلاف در قرآن شده است

و انکون باید بوجهی، بما و مقصود حمله کرد

موضوع آنه است که هرگاه حاج در حال احرام بطور عمد شکار کرد و حیوانی را کشت
باید بپرد آرد که از در برابر ارتکاب این خلاف فراموشی کند

و چون شکار بطور معمول است بجای آن وحشی است و شامل حال هر جانوری است و بلکه
کشاد عمدی هر جانوری موضوع حکم است. بعضی مسائل آب و هبند آن در حیوانات اهلی و دوسرس
باید مقصود و مقصد عادل و باید بحکمت و حکومت عالی مشورت گردد و جمله «بحکم» به دو
عدل حکم» این جمع را بیان کرده است و در آن دو وجه گفته شده است:

۱- در هر اشعار طاهر گفته «و ادعادل» صدور شده است که مقصود گوئی و ادای شهادت
است چون بی تمیز در چند جای قرآن مجید در موضوع گواه در مجامعات نگارفته است
الف - (۱۰۶ - امانه) اما کسکه گرویدند گواه میان شایها حکمی که مرگشان
برسد برای وصیت دو کنند که هر دو عادل باشند.

ب- در سوره طلاق مقرر است دو عادل را گواه بگیرند

و این مقصود اینست که دو گواه عادل شهادت بجاست دهند

۲- مقصود این جمله گوئی و ادای شهادت که در مورد مساوات است است بلکه مقصود
این حکم و حکمیت شرعی است و این جمله از کلمات قرآن مجید است که شرح و توضیح آن باید با
است باشد یعنی بجهت آن که در شرح گفته باشد همان «و ادعادل» از خود و یا دوزخ بگیرند
و از کوفه بدهند که اینها بکفایت قرآنی است و در توضیح دارد و در موضوع و شرایط که باید
در شرع برسد هم چنین «بحکم» دو عدل حکم» هم به مساوات و مساوات متعده آن از شارع
برسد و منظور از آن صرف دلی گواهی است پس از آنکه دلی گوی که آن گفته در آن و مع است و
آن چند قریب دارد:

الف - کاهن و حکم و عدل و تمسک و درمان میدهد پس این مساوات غیر از ادای گواهی است که
عادت در میان پیشاهنگامی است

حکمیت و مساوات و وصیه شرعی است بعد از مورد حکمت در باب مساوات که مساوات
آن وظیفه شرعی هم است می شود مساوات حکمت در آن و شهود در صورت بروز اختلاف و ادای است که
در مورد آیه احلامی طرح شده است و دو صریح اختلاف وجود ندارد با مقصود بلکه حکم حکمیت
تر است باشد و اچار است آن را حکمیت شرعی حکم کرد

۲- گواهی در موردی که مری بطور عموم در رؤس و مشاهده باشد و گرچه از نظر آنار
قطعه آب و مساوات میان هر جانور و وحشی و اهلی چنان است در احرامی رجوع و وحشی و طیبوز
مسائل و هبند معلوم و مشهوری بداند که در تازه آن ادای گواهی شود

ب- مخصوص این امور معمول می شود که مقصود در اینجا رجوع امر است نه آنجا که عدل مشرع
و قانون گزار و این به هم در شهادت از جمیع امر است ماولو الامر و بوجه به اصاعت جدا و رسوب و ادلوه
لا امر و چون مرجع را معاند عدالت کرده است پس باید به آن آب هم سران مسکد و مسکه و مسکه
باشد در اندک حکام مرجع شارع عادل و رجوع کرد و فاسق صلاحیت مرجعیت ندارد و این عبارتی

۲۴۸ - عده عن أصحابنا ، عن سهل بن زیاد ، عن أحمد بن محمد بن أبي نجر ، عن رجل ،

عن أبي جعفر عليه السلام « لائسألواعن اشیاء (لم تبدلکم) یا تبدلکم تسؤلکم » .

از ادله روشن لزوم عصمت و عدالت در امامت اکنون باید توجه بس حدیث کرد که می فرماید دو عدل درست است و نوشته ها مخصوصا اب بعدر و او که شده است و از آیات شهادت و گوهی در مراجعه مشتبه کرده اند و از این توجه حاصل دیگری هم به میان می آید که فوت دارد و آن این است که :

باید کلمه دو عدل به فتح د و و او سالب باشد که خوانده شود ولی بی لب و شبه شود ، فرق باشد میان آن و کلمه دو عدل در باب گواهی که در آیه ۱۰۶ - المائدة است و بهر حال معصود از رجوع بحکیمیت دو عدل در اینجا کسب حکمت از شارع عادل است که بهر مرتبه در درجه اول ووصی و امام در درجه دوم و اگر دو عدل مورد حو شده شود بظن محس دارد و یا مرجع واحد هر عصری یکی در این باره بهر عصر و یا امام عصر خود رجوع کند و اگر هم دو عدل بهر عصر باشد باشد باز معصود اینست که در این باره پیغمبر و امام که دو شارع عادلند مرجع کنید و با اینکه مرجع حقیقی یکی است و آن گفتار بهر مرتبه است از طرف عد و ند که نوشته فرشته و با بی واسطه او وحی شده است ولی بعدر ندو شاره باینست که مقام خلافت هم در زمان معصوم و در زمان معصوم است و بهر حال این آیه که در سوره مائده نازل شده است باید چند آیه دیگر در همین سوره از آیات امامت معصوم می شود و اشاره به مقام خلافت حقه در دو گونا در زمان امام صادق (ع) در ماده ای آیه میان عمای اسلام بحث پرشوری وجود داشته است که امام در یکی از آنها بعد از آن که خود را عمای ادب و عربیت و امراء و مرآت معبد بوده است فرموده و نوشته ها در اسطوره راه جدا زده اند .

۲۴۸ - از احمد بن محمد بن ابی بصیر مروری از اسجعفر (ع) (۱۰۰ - المائدة) پرسید

« آب چیرها » که شما اظهار شده « اگر شما اظهار شود بدانید »

شرح - از مجلسی (ره) - « اوله » لم تبدلکم « طاهرش است که در مصعب آیه این جمله را ردی نیست بوده است و ممکن است ذکرش برای مجرد بعدر باشد و در سب برول این آیه اختلاف است .

۱ - مردم از رسول خدا (ص) چندین پرسش کردند تا بر سرش او را سپاهت رساندند و آنحضرت چشمه ناک منظر بی برخواست و فرمود : از من هر چه خواهید پرسید بخدا از چیزی پرسید جز آنکه آن را رای شماها میان منم ، مردی از منی سهم نام عبدالله بن حذافه که در سب او طعمه میزدند رجاء برخاست و عرض کرد یا رسول الله پدر من کیست ؟

فرمود پدر تو حذافه بن قیس است ، مرد دیگری برخاست عرض کرد یا رسول الله پدر من کجا است ؟

فرمود در دورخت و در بی میان عمر بن خطاب برخاست و مرد دیگری عرض کرد یا رسول الله ماها بعد چاهلینت و شرث خو کردیم و باره را ان برون شدیم شما از ما دور گذرد و چشم آنحضرت درو داشت و فرمود سوگند بدانکه جان من در دست او است معصوم بهشت و دوزخ در روی ایمن دیوار همین کون برای من نقشه کشیده شد و باشد امروز حیر و شرمندم - از رهبری و فتاده از انس .

٢٤٩ علی بن ابراهیم، عن أحمد بن محمد بن خالد لرفی، عن أبیه، عن محمد بن سنان، عن محمد بن مروان قال: قال أبو عبد الله علیه السلام «وتمت کلمة ربك (الحسني) صدقاً وعدلاً» فقلت جعلت فداك إنهما يفرؤنها «وتمت کلمة ربك صدقاً وعدلاً» فقل إن فيهما الحسني

من گویم - همان عمر بن عبدین استغناء مبادرت کرد با مادا سب خودش «ردم عیان شود و او به برده پوشی از همه سادمنتر بود کمالاً بغمی

و گفته اند که رحی دود دراه مسخره و «امتناع» رسول خدا (ص) پرسشها میکردند یکی مسکوت پدرم کبست و یکی می گفت پدرم کجاست یکی شرمگم میکرد و می گفت شرم کجا است؟ و خداوند این آیها قروقرستاد از این عباس.

و گفته اند رسول خدا (ص) خطبه خواند و در ضمن آن فرمود رستی حد حج را شما واجب کرده اید، عکاشه من مخص و یا سرافقه من مالت ازجا برخاست و غر صکرد

«رسول الله در هر سال واجبست؛ و پیوسته روی از او گردانید و او تاسه بار این پرسشها را تکرار کرد و رسول خدا (ص) در جواب و «رمود وای بر تو از کجا اطمنان داری که من گویم، آری، بخدا که اگر گفتم آری هر ساله واجب باشد و اگر هر سال واجب شود شما بنویسید و اگر ترک آن کنید کافر شوید» من از شما یاد داشتم شما هم دست از من باز دارید و همان کسی که پیش از شماها بودند بواسطه اینکه از اسباب خود بسیار چیزها پرسیدند و بساز در موقع «اصحاب» زد آنها رفتند هلاک شدند.

هر گاه من شماها را بچیزی درمان دادم آنچه که تواند از آنرا انجام دهید و هر گاه چیزی را بر شما عفتی کردم اگر آنکاره جوئید از عی بن ابیطالب و ابی امامه همدی

و گفته اند که در دنبال پرسش از رسول خدا (ص) در پیچره و سانه و دسه و خام بن آیه بازل شده است.

٢٤٩ - محمد بن مروان گوید امام صادق تلاوت کرد (١١٥ - الامم) «وتمت کلمة ربك الحسني صدقاً وعدلاً» من گفتم هر ساله همان ما آنرا و تمّت کلمة ربك صدقاً وعدلاً می خوانیم؟ فرمود کلمه حسنی در آن سطور است

شرح - از معنی (ره) - دلالت دارد که کلمه حسنی در آیه بوده است و مبروک شده و مقصود از کلمه پروردگاری در آنست و یا دین حق و تعالیه و ما امام بر حق و انضاری بر این معنی خبر دلالت دارند

۲۵- عده من أصحابی، عن سهل بن زید، عن محمد بن الحسن بن شعور، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن عبد الله بن لعل، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى «وقصصا إلى بني إسرائيل في الكتاب لتفسدن في الأرض مرتدا» قل «قتل علي بن أبي طالب عليه السلام وطعن الحسن عليه السلام ولتعلن علوا كبيرا» قال «قل لحسن عليه السلام دور حاد وعداؤليماء» فادعاه، فصرده لحسن عليه السلام «بعت عنكم عداك أولي بأس شديد فحاسوا حلال الديار» قوم يبعثهم الله قبل خروج القائم عليه السلام فلا يدعون «و رأ آل محمد لا فتلوه» و كان وعدا معمولاً خروج القائم عليه السلام «ثم ردوا لكم، لكره عديهم» خروج لحسن عليه السلام في سبعين من أصحابه عليهم، ليس لهذهبت لكل تبسة وحبان، المؤثر إلى أن هذا الحسن قد حرج حتى لا يشك المؤمنون فيه و أنه ليس بدجال ولا شيطان والحجة لعائمه من أطرافهم ودر استعرت المعرفة في قلوب المؤمنين «به الحسن عليه السلام جاء الحجة الموبى فكون الذي يغسله ويكفنه ويحفظه ويلجئه في حره الحسن بن علي عليه السلام ولا يلي الوصي إلا الوصي»

۲۵- از عبدالله بن ماسم نقل از امام صادق (ع) در عصر قول خدا تعالی (۱- الاسراء) «قصصا و پیش کسی کردیم بستی سی اسرئیل در کتاب» (در دفتر کل) «که معصوم شماها دربار در زمین شماها ساز آورید» ورمود (نظر دارد) نکشش عیسی اسطالب (ع) و بر مردن حسن (ع) «و هر آنه سباحت گردنفرای کند» ورمود کشتن حسین (ع) ست ۵- «پس هر گاه موعده بخت آنها در رسیده» پس هنگام پیروزی و پیروان حسین (ع) «در سیم بر سر شماها» بندگان خود را که سخت دیر و جنگ آورید تا در درون خانها بختید» مقصود مردنی هستند که عند پیش از ظهور امام قائم (ع) می فرسند و هیچکس را که مسئول خوبی است در خانواده محمد (ص) و انگیزد حر ای که ورا نکشد «و موعده دیگر هم شدی است» می ظهور امام قائم (ع)

۶- سپس ر طرف شماها ووشی بباد کن بر سر آنها برگردیم» مقصود رجعت امام حسین (ع) است با همان تن رمازان و مادر خود که کله خودی طلافی بر سر دارند از دور و مردم برسانند که ابن حسین ست رجعت کرده و بیرون آمده تا هیچ مؤمنی در راه آنحضرت شاک و تردید نکند و راستش بسبب و دجال است و شهدای سید و دوزخ است (از احسن) میان مردمست و چوب درون مؤمنان بر جا شود که او حسین است مرک امام دو درهم که حجت ست و راسد و همان امام حسین است که در غسل می دهد و کفن میکند و حوض می خابد و در گورش بخاک می سپارد، و متصدی تعجب حاذره و می نشود چیز و می و امام

شرح - از محمدی (ره) - قوله تعالی «وقصصا إلى بني إسرائيل» - «قصصا» گویانه می باشد و می ناسی که در کنار تورات درج شده فرسادم که محققا دو بار مساند به بار خواهد آورد

۱- مخالفت با احکام تورات و کشش شعیب پسر

۲۵۱- سهل، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن حفص التميمي قال: حدثني أبو جعفر الحنفی قال قال لمسیب بن عثمان أباذر إلى الرثبة شيعة أمير المؤمنين وعقيل والحسن والحسين وعمران بن ياسر رضي الله عنه فلما كان عبد الوادع قال أمير المؤمنين **عليه السلام** يا أباذر بك إنما

۲- کشتن و کربا و یحیی و آهت کشن عیسی (ع) «و بک گرد مرادی ناهنجاری خواهد کرد» یعنی از طاعت خداوند سر باز دزد و گرد مرادی کبید یا سکه ستم کبید «و هر گاه موعده بخشدین آنها رسد» یعنی وعده کیفر بخشدین آنها رسد «دست گانی از خود را بر سر شماها فرسبیم» مقصود سخت لصر سکه از طرف لهراسب (پادشاه کنای برسا) فرستادی باین بود بهمه لشکرش و گفته شده مقصود جلالت است و معنی گفته اند مقصود سخاوت سرور آشوری بهوا است «که بسیار دلیر و حیث آورند که به جستجوی شماها در درون خانه ها غلبه» برای کشتن و چپاول و سالخورده ها را بکشد و حرد سبها را اسیر کند و تورات را بسوزاند و مسعد را و بران کند و چون معتزله روافند که خداوند کافر را بر مؤمن چیره سازد سخت راضی و حیو گری نکردن نافران کردند «و وعده شد است» یعنی کیفر آنها سزاوارد بدرد گردد «سبب سوزش بیک پوش از طرف شما بر سر آنها مقرر ساختیم» یعنی شماها دولت و غلبه به آنها پیدا کنید که بر سر شما مبعوث شدید و وسیله آن این بود که چون بهیمن بن اسمعلسار جانشین پدر خود کشتاسب بن لهراسب شد خداوند دلش را بر آنها مهربان کرد و اسیران آنها را شام برگرداند و دیان را بر تان پادشاه ساخت و بر پیروان سخت لصر چیره شد و آنها را ر بیت المقدس بار و بار کرد و به وسیله این بود که داود بر حالت چیره گردید و او را کشت و سی اسرا بمل را از شهر او بجات داد

۳- و مان و پسران شما را کوشت کنم و قشون و عمارات اعزامی بیشتری شما ندیم «
قوله و قتل علی بن اسطالب (ع)» بطریق و تالیف آیه بر آنچه امام (ع) در موده است مبتنی بر دو مقدمه است

۱- خداوند در موده است (۴۳- فاطر) هر گز برای ست خدا و گز گویی بیایی
۲- رسول خدا (ص) در موده است هر آنچه در سی اسرا بمل و مع شده است مویس در این امت هم واقع می شود پس هر آنچه را خداوند در قرآن مجید از احواب سی اسرا بمل بیان کرده طاهرش در باره آنها است و باطش در باره این امت است بطر بدانچه که همانند آن در میان آنها واقع می شود و دو بار مصاد کرد این امت اشاره است بکشتن امیر المؤمنین (ع) و سره دادن به امام حسن (ع) پس از وی در سبب مدانی

(داستان تبعید ابوذر و سخنرانی علی (ع) و یاران او)

۲۵۱- «و جعفر حنفی گوید چون عثمان ابوذر را بریده داد (معلی است ردیست مدینه که آرامگاه ابوذر در آنجا است) امیر المؤمنین و عقیل و حسن و حسین و عمار بن یاسر و سایر بزرگان مدینه کردند و هنگام وداع با او امیر المؤمنین (ع) اسحق را فرمود:

عصت لله عز وجل فاحمى عصب له ان الموم حافوك على دياهم وحتمهم على ديك فاحلوك
عن لواء امتحوك باللاء والله لو كانت السماوات والأرض على عدد رفاقكم اتقى الله عز وجل
جعل له مهابعا فلا يؤسك إلا الحق ولا يؤحشك إلا الباطل

ثم تكلم عقیل فقال يا اعداء رأيت تعلمات بحسك ورجس تعلم أنك تحبنا وأنت قد حفظت
فيما أصيب الناس إلا القليل فتوايت على الله عز وجل و لذلك أحرحتك المخرجون و سيرك
المسيرون فتوايت على الله عز وجل فتق الله واعلم أن استعفاءك اللاء من الجرع و استعفاءك
العافية من البأس ، فدع لبأس والجرع وقل حسبي الله و نعم الوكيل

ثم تكلم الحسن (عليه السلام) فقال يا عمماء ان الغوم قد اتوا إليك ما قدرى و ان الله عز وجل
بالمنظر الأعلى فدع عنك ذكر الداء بذكر فراقها ، و شدّه ما یرد عليك لرحمة ما بعدها ، و اصبر
حتى تلقى نبيك صلى الله عليه و آله و هو عنك ، ان شاء الله

ای مادر راستش اینست که همایون برای حد عروجل خشم کردی و باید بدانی که خشم کردی امید
و در باشی ، رستی این مردم ز تو در باره دسای خود سبک شدند و تو در باره دست از آنها سبک شدی
تو در آستان رسیدگی و سایه احسان کوچ دادند و بگرمازی و آواره گئی فرمودند ، بخدا
سوگند اگر در همه آسمانها و زمین بروی سدهای بسته شود و آن سده راه تقوی پیش گیرد خدا
عزوجل از آن گرفتاری روی گشتش دهد مبادا جرعه حق و درستی اس گیری و مبادا چرا دباطن
و باحق بهراسی

سپس عقیل رشته سخن را بدست گرفت و چنین گفت:

ای اعداء و خود می دانم که ما دوست داریم و ما هم بدانیم که تو مدرا دوست میدازی و تو
در باره ما حقوق را رعایت کردی که چرا بدکی از مردم آنها را نادیده گرفتند و بر پراگداشتند پس پاداشت
باخذ عروجلست و از ابرو است که ایست بیرون کردند و آواره گسدهای آواره نمودند ، پاداشت
بر خدا عزوجل است از خدا پیر هیر وید که استغاثت زبانی تا بی شمار است و در بر شمردن عافیت و رفع
گرفتاری از تو میدست ، و میدی و بی تایی را وانه و نگو «حسبی الله و نعم الوکیل» حد مراسم است
و چه خوب و کیلی ست

سپس امام حسن (ع) رشته سخن را بدست گرفت و فرمود:

ای عمو جانم داسی که این مردم با تو آن کردند که چشم خود بینی و خدا عزوجل از دیده گاهی
برتر بدان بگر است یاد دیارا از کف به و یاد مرک و جذائی آرا بخاطر آورد ، سخنی من بالای نمید
و آو زگی را بر خود هموار کنی که در دبالتش آسایش داری و شکیمان بش آنگاه که پسر خود را
ملاقات کنی و وی رو حشود و شداد داشته

ثم تكلم الحسين عليه السلام فقال يا عمه إن الله مارك ونعالي قد رآن بعين ما ترى وهو كل يوم في شأن إن لقوم معلوك ذبياهم ومعتنهم دينك مما أعتاك عما معلوك وما أحوحهم إلى ما معتنهم فعدلك بالصبر فإن الحير في لصرة الصبر من الكرم ودع الخرع فإن الخرع لا يعينك

ثم تكلم عمر رضي الله عنه فقال يا أبا عبد الله أوحش الله من أوحشت وأحاف من أحافك إن الله والله ما منع الناس أن يفوا الحق إلا أن يكون إلى الدنيا والحسد لها إلا أنهما لطاعة مع الحمد معه وأملت لمن عبد عليه وإن هؤلاء القوم دعوا الناس إلى ذبياهم فاحذروهم إلهوهم وهما لهم دميم وحسروا الدنيا والآخرة وذلك هو الحسرة المص

ثم تكلم أبوذر رضي الله عنه فقال عليكم السلام ورحمة الله وبركاته يا بني و أمي هذه الوحوش فاني إذا رأيكم دكر رسول الله صلى الله عليه وسلم وعالي لم يدب شجر لأشك غيركم وإنه مثل علي عثمان حواي بالمدينة كما مثل علي معاذ بن النعمان فأرى أن يسيرني إلى ياديه وطلب إليه أن يكون ذلك لي الكوفة فرغم أنه يخاف أن أقصد على أخيه أسس بالكوفة و إلى الله

سپس حسین (ع) سخن آمد و فرمود

ای عمو جان راستی خدا مارت و تعالی نوازا است که آنچه سبب دیگر گون سازد و او است که هر روزی در کار است، راستی بن مردم دسای خود را و در بیع داشته و و در خود را در آنجا در بیع داشی ده که بوجه بیبیری را بچه درخت کردند و آنچه باز میدادند آنچه تو از آنجا در بیع داشی، بر تو باد که شکیب داشی زیرا همه حوایها در شکمهایم و شکمهای از جسدی در پای ست و سبب می رود و هر یک را بیبایی سو سودی ندارد

سپس عمار درشته سخن را بدست گرفت و گفت:

ای ابا عبد خدا بهراس و آزارگی ندارد هر که تو را بهراس بداح خدا بیمنت که هر که ات بیمنت بداحت راستش ایست که بعداوند خلو گیر مردم دست از گفزار حق و درست گردن دادند بدینا و دوستی آن هلاک ما که مردمان بری و اطاعت با کثرت ست و منت از آن کسی است که بداد دست یافته و در سبب بن مردم دیگر برا دسای خود دعوت کردند و آنها بری رسیدن بدان حدایت نمودند و درین خود در بدانها دیدند و زبان دنا و آخرت دارند و این همانرا از اشکارا و روشن است

سپس ابوذر (رض) خود سخن آمد و گفت

علیکم السلام و رحمة الله و برکاته پدرم و مادرم قربان این چهره ها باد راستش ایست که من هر گاه شمه ها را دیدمی و سبب شمه ها به باد رسول خدا (ص) افتادمی، من جر شمه ها در مدینه کاری و شبی بدادم و در استش ایست که مقام من در مدینه بر عثمان بنا گوار است چه بچه در شام معاونه با گوار بود و اوسو گند بد کرده بود که مرا بهشت شهر دیگر نمیدکند من در و حواسی که آن شهر کوفه باشد و او بداشی که اگر کوفه دوم سم دارد کوفه را بر در او (که والی کوفه است) نشود و وسو گند

لیستری بی‌ای بلده لاأری فیہا نینسا ولا نسمع بہ حدیثا إتی و الله ما أرید إلا الله عز و جل صاحباً و مالی مع الله وحشة. حسنی الله لا إله إلا هو علیه دو کثلت و هورث العرش العظم. و صلی الله علی سیدنا محمد و آلہ الطیبین

۲۵۷ - أبوعلی الأشعری ، عن محمد بن عبد الحجاز ، عن ابن فضال ، و احتل جميعاً ، عن ثعلبة ، عن عبد الرحمن بن مسلمة ، الحزري قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام یونخونا و یکدّوننا، إنا نقول، إن صبیحتی تکیونان قولون عن ابن تعرف المحفة من لمطة دا کانتا؟

یاد کرده است که مر بهت شهری برستد که در آب آسی سیم و آوری شود و بر ستمکه مر جز خدا عزوجل را بخواهم که بدم باشد و با اس بجا مرا هراس و عرشی بیت خدا مرا پس نیست شایسته پرستی جز او بر او توکل دارم و اوست پروردگار عرش عظم و صلی الله علی سیدنا محمد و آلہ الطیبین

شرح - از محسنی ده - قوله دکل يوم هو یوشن یعنی هر روز خداوند در آفرینش تازه و تقدیر و تمیز دادن و صبح می‌کند و بر آوردن حاجت و دفع گرفتاری و کثرت و بالا بردن مقام مردمی و دیون کردن دیگران و روزی بخشدن و پرورش دادن و امور دیگری که تعلق بقدرت و حکمت او دارد و مقصود سمیت می در ست به یکجا آمدن تعبیر و ضم باید داشت و خود را بکه دشت

قوله > ما الطاعة مع الجماعة < یعنی بیشتر مردم برو جمعیتند و گرچه در ماطل روند قریه آنچه از عمارت آید آن که (الملك لمن عیب) باشد سعادته میشود و ممکنست مقصود بر باشد که طاعت خداوند با جماعت اهل حقست و همراهی ائمه بر حق و مدت و سلطنت دنیویه با کبشکه پیروز شود و گرچه اهل ماطل باشد .
قوله < معی اجه > مقصود و لیس غف اسکه برادر مادری عثمان بوده است و او را ولی کوفه کرده بود و در محشری و دیگران گفته به هم او اسکه در محل مشی با مردم مباد صبح را در کعت خواست و گفت آبا می‌خواهد بری شما در آن بفرایم پیمان عمل از محلی ده

من گویم - او در از رجل برك و مصلحت درجه اول اصحاب پیغمبر است که درك کرد و طبعه دارد حق را صریح و بی پروا بگوید و در برابر حکومت ماطل قیام کند و بعد کاری کند و بر این پایه در شام برابر حکومت روزگویی معاویه قیام کرد و گرفتار شکعه تبعید اوشام شد و در مدینه برعبه عثمان قیام کرد و گرفتار تبعید برده شد و در تبعید که خود بماند سازدی مرد و در راه غنمه مقدس خود مبارزه کرد تا شهید شد

(کلام در برخی از نشانه‌های ظهور)

۲۵۸ - از عبد الرحمن بن مسلمه جریری گوید امام صادق (ع) گفتیم مخالفان ما را سردش میکنند و در وعز شهادت که گویم دو فریاد بسیاری خواهند بود، گوید از کجا فریاد حق ز فریاد ماطل جدا شود و ممتاز گردد اگر هر دو فریاد از آسمان باشد؟

قل . فماد نردون عليهم ؟ قلت ما برء عليهم شيئاً ، قال قولوا يصدق بها . إذا كانت من
کاس يؤمن بها من قبل ، إن الله عز وجل يقول «أمن يهدي إلى الحق أحق أن يتبع أمن لا يهدي
إلا أن يهدي فمالکم کیف تحكمون» .

۲۵۳ - عه ، عن یحیی عن ابن فضال ، والحجّال ، عن داود بن فرقد قل سمع رجل
من امحلتة هذا . لحديث قوله یبای مناد الایم فلا بن فلا بن وشعنه هم العائرون أوّل السّهار
ویبای آخر السّهار الایم عثمان وشعنه هم العائرون ، قال ویبای أوّل السّهم منادی آخر السّهار
فقال لرجل فماید یبای ما انصاق من الکاذب ؟ فقال یصدق علیه من کان یؤمن به فقل أن
ینادی ؟ إن الله عز وجل یقول : «أمن یهدی إلى الحقّ أحقّ أن یتبع أمن لا یهدی إلا أن
یهدی» - الآية - .

مرمود شما در پاسخ آنها چه گویند ؟ گفت باحی بدرم گویند مرمود مگویند هر کس پیش
از آن من عقیده دارد و ایمان آورده آنرا شناسد و باور کند بر او خداوند عزوجل فرماید (۳۵ -
یوس) آیا کسیکه راستی زهیری کند سر او در سکه پیروی شود یا کسیکه زهیرد جز بسکه زهیری
شود پس آیا شماها چگونه قضاوت میکنید ؟

شرح - ز مجلسی رو - قوله من کان مؤمن به ، گفته شده است مقصود آنسکه هر آنکس
وسيله احیاء اهل البیت قیلاً باور کرده است که جارچی حق همان اولاست و ذکر آیه برای بیان
آنست که باچار باید هل ست (ع) را در هر چه خبر دهد معین کرد زیرا که آن ها در هر آن
روی حق و درستی هستند و باها هستند بنا چه خلق سازند یا نه و دشمنان آنها دانستند
و معتقد است مقصود پس از ظهور کسیکه تمام او بداه شده است و آن امام باهم (ع)
است حقایق او وسیله علم و دانش کامل او دانسته شود چنانچه خدا تعالی فرموده است «امن یهدی الی
لهی الخ»

و مقصود آنسکه از آیه بدید میشود که حق بخودی خود آشکار میشود چو سکه حد و بدرم
احتجاج بر کلام فرموده است : آیا پس کسیکه حق زهیری کند ؟ پس حق است خود عیاست و برحق
مردم از راه نبی توفیقی آنرا نداده گیرند و بر آن چشم برهم نهاده ولی معنی اول اظهار است

۲۵۳ - ز داود بن فرقد گویند مردی از عصبه ابن حداد را شنید که گفته بود
یک جارچی حاد کشد هلافلان بر فلان و شعنه او همانها کار و بند این در آید روز باشد و
در پایان همان روز یک جارچی جاز رند که هلا برستی عثمان و پروانش همانهاست که کار و باند
مرمود آن جارچی آغاز روز از جارچی آخر روز گزارش میدهد (که او در صرف شیهه است)
آن مرد گفت از کجا ما ندانیم کدام راست گویند و کدام دروغ گویند ؟

در پاسخ فرمود : هر که پیش از این ما را ایمان دارد مدادی حق را نصیبی نبوده زیرا خدا عزوجل
میرماید (۳۵ - یوس) آیا پس آنکه بحق زهیری کند سزاوارتر است که پیروی شود یا کسیکه
زهیرد چرا که او را هدایت ما آخر آیه (شما را چه شده است چگونه قضاوت میکنید ؟)

۲۵۴ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن محبوب ، عن إسحاق بن عمارة ، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال لا يروون ما تحسبون حتى يحلفن سوفاً فمن بينهنم فإذا اختلعتوا طمع الناس و تفرقت الكلمة و حرج السعياي *

(حدیث الصیحه)

۲۵۵ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن ابي حنرا و غيره ، عن إسماعيل بن الصباح قال سمعت شيخاً يذكر عن سبب بن عميره قال كنت عند أبي الدوابق فسمعت يقول ابتداء من نفسه : ياسيف بن عميرة لا بد من مد يد يادي باسم رجل من ولد أبي طالب قلب يرويه أحد من الناس ؟ قال والذي نفسي بيده لسمعت أباي منه يقول لا بد من مناد ينادي باسم رجل قلب يا أمير المؤمنين هذا الحديث ما سمعت بمثله قط ، فقال لي ياسيف إذا كنت قلت

شرح - رمحی « ره » - فواء « من المعصية » گویا دست بست و پیبه ای باشد و معصیت گناه ار کسی باشد که گوساله است و سامری را مقدم د خند بر امیرالمؤمنین «ع»
«و» «ال یادی» ظاهر بسکه مادی همان امامت و شاید مقصود بسکه جارچی «ع»
روز و جارچی پایان رود و آواز بزم باشد.
و با مقصود بسکه جارچی نامان زور در آید و روز هم جار می کشد با مو فقی جارچی حق نام و مو همان جار آخر روز

و معصیت است به صبه مجهول خوانده شود یعنی آنکه روز آخر روز جار کشد گر زنده از جارچی آخر روز گوید که آن شطآن است و را از پیروی نکند ، چپ اواده شده است
۲۵۴ - از اسحاق بن عمارة امام صادق (ع) فرمود بچشم ببیند آنچه را دوست دارید تا روز دلا در میان خود خلاف کنید و چون اخلاف و دوست میان آنها بدید شود مردم عظمه است و اختلاف کلامه آید و سعیا بی حرج کند

شرح - از مجلسی «ره» قوله «حتى يحلفن سوفاً» یعنی نمی عاس و این یکی را سباب ظهور امام داهست (ع) و گرچه سیار از آن عقب افتاده است

(حدیث صیحه)

۲۵۵ - از اسماعیل بن صباح گوید شنیدم یثیره استادی از سب بن عمیره را میگوید که گفته است من رد امی الدوابی (مقصود عاصی) بودم و خود آغاز سخن کرد و گفت ای سب بن عمیره با جار یک جارچی باشد که هم یکی از مردمان این صلب جار کشد ، من گفتم کسی از مردم باشد که این حدیث را روایت کند

در پاسخ گفت سو گند ندانکه جام دست او است این گوشم را شنیده که میفرمود با جار دیده جارچی نام مردی جار کشد ، گفتم یا امیرالمؤمنین را شنیده من ماعد این حدیث را شنیده م

فمن أول من يحبه أم، إنه أحد بني عمنا، قلت أي بني عمكم؟ قال رجل من ولد فاطمة عليها السلام ثم قال: يا سيدي لولا أنني سمعت أم جعفر بن علي يقول، ثم حدثني به أهل الأرس ما قبلته منهم ولكنه بن علي عليه السلام

۲۵۶- علي بن ابراهيم، عن أمه، عن ابن محبوب، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: كنت مع بني جعفر عليهم السلام حالاً في المسجد إذ أقبل داود بن علي و سليمان بن خالد و أبو جعفر عبدالله بن محمد ابوالدوايق فعدوا بحية من المسجد فقبل لهم، هذا بن علي حالي، فقام إليه داود بن علي و سليمان بن خالد و قعدوا و الدوايق معكبه حتى سلموا على بني جعفر عليهم السلام و قال لهم أبو جعفر عليه السلام ما معكم من بني أبي؟ فعدوه عدده و قال عند ذلك أبو جعفر محمد بن علي عليه السلام أما والله لا نذهب لذيالي إلا بكم حتى يملك ما بين قطر، ثم ليطلق الرجال عنه ثم لتدرك له فب الرجال ثم ليملكن ملكاً شديداً، فقال له داود بن علي و ابن ملكنا قبل ملككم، قال نعم، داود بن ملككم قبل ملك و سلطانكم قبل سلطان، فقال له داود و ابنك

هر گز پس در آن گفت ای سبب هرگاه آن باشد ما خود نخست کسی باشیم که او را اجابت کنیم.

هلا که آن مرد یکی را عودادگان ما است گفتم از کدام عود دهای شما؟ گفت مردی از مردان فاطمه (ع) سپس گفت ای سبب هر گز خود که من ششمم آنرا ابو جعفر محمد بن علی (ع) میگوید اگر همه هل روی زمین آن را در می گزید و دوست میکردند قبول نداشتند ولی او محمد بن علی است

۲۵۶- ربی میگوید که گویند من امام امر (ع) در مسجد ششم بودم که در گاه داود بن علی همراه سلیمان بن خالد و ابو جعفر عبدالله بن محمد ابوالدوايق (مصور عباسی) آمدند و در يك گوشه مسجد نشستند پس بانها گفته شد: اینجا ششم محمد بن علی است و پدرش داود بن علی و سلیمان بن خالد بر حاضرت و خدمت امام امر (ع) آمدند و بر آن حضرت سلام کردند امام باقر، بهاء فرمود چه چیز جدو جنازه شما را گرفت از آنکه بردن این و آنان برد وی پوشش آورد خواستند در این جا امام باقر (ع) فرمود

هلا بخند که چند شب و زوری بگذرد داو میان دو قطره زمین زان دست آورد و مات شود (یعنی دوسوی مشرق و مغرب) سپس مردان روزگار بد سال از او اند و سپس همه کردند بگشای در بر بر و رام و سر بریز شود سپس سلطنتی سخت و پابرجا بدست آورد.

داود بن علی با او گفت راستی سلطنت در پیش سلطنت شما است؟ فرمود آری ای داود در سنی که ملک شماها پیش از ملک ما است و سلطنت شما از سلطنت ما بیشتر است

داود بن علی، آن حضرت گفت اصح اینها مدتی هم دارد؛ فرمود آری ای داود بخداوند در بر بر

الله قبل له من مدّة ۹۰ فقال نعم یداور والله لا یملک سوا أمیّة یوماً إلا ملکتم مثله ولا سة إلا ملکتم مثله ویسلقها الصیان منکم کما تلقت الصان الکرة ، فقام داود بن علی من عند أبي جعفر علیه السلام فرحاً بریدن بحر ابدال وابق بذلك علم انهم جميعاً هو و سلیمان بن خالد و داود بن جعفر علیه السلام من خلفه با سلیمان بن خالد لا یرال القوم فی فحّة من ملکهم ما لم یصیوا من دعاً حراماً . و فمئیدة إلى صدره . فاداً أما یواذلک الدّم فطش الأرض حیر لهم من طهرها فبوئسوا لا یکنون لهم فی الأرض ناصر و لا فی السماء عادر . ثم انطلق سلیمان بن خالد فأخبر ابدال و بقی وجاء ابدال و ابقی إلى أبي جعفر علیه السلام فسلم علیه ثم أخبره بمأول له . و در علی و سلیمان بن خالد ، فقال له نعم . فاجعفر دولکم قبل دولتنا و سلطانکم قبل سلطانا . سلطانکم شدید عس لا یسرفیه . و له مدّة طويلة والله لا یملک سوا أمیّة یوماً إلا ملکتم مثله ولا سة إلا ملکتم مثله و یسلقها صیان منکم فعلاً عن . و لکم کما یملک الصان الکرة فمهم ؟ ثم قال لا ترالون فی عیوان المثلث برعدون فیہ ما لم یصیوا من دعاً حراماً فاداً انستم دلت الدّم عصب الله عز وجل

بکروز ملک . و امه دو روز جو هد دشت و در برابر یکسال آنها دو سال و هر آیه کو دکان شما سلطنت را چون چوگان دست بدستهم دهند .

داود بن علی در مدام شهر (ع) شاذ و حرم بر حاکم و میخواست این مرزده را به او لد و اسبق گزارش دهد و چون بهرام صیص بن حید ازجا آمد شد امام شهر (ع) از دیش فریاد کرد ای سلیمان بن حید پیوسته این مرز در آسایش و وسعت دارای منک و ملکیت باشد تا دست آنها بخواب احق و حرام ما حدیث آورده شده باشد . و دست خود شازده بسینه خود فرومود ، و هر گاه این خون ناحق از پیوست دیگر درون زمین رای آید از بروش همراه است در اسروز اسکه نه در زمین پاوری دارد و نه در آسمان ورش بدیری .

سیس سلیمان بن خالد وقت و به این لد و اسبق گزارش داد و بی لد و اسبق خودش رد امام باقر (ع) آمد و باب حصرت سلام کرد و آنچه را داود بن علی و سلیمان بن خالد گفته بودند آن حصرت گزارش داد .

امام شهر در پاسخ و فرمود : ای ای بی جعفر (کعبه مصور ست) دولت شما پیش ر دولت مناست و سلطنت شما پیش از منعت ما ، سلطنت شماها سخت است و دشوار و همواری در ان نیست و دورای من در دارد جد در برابر هر روز ملک سی امیه دو روز دارید و در برابر هر سالش دو سال و از مردب شما گذشته کو دکان شما هم آرا چون گوی بدست یکدیگر نه دهند ، آیا مهمدی ؟

سیس فرمود شما پیوسته در دور با جوانی سلطنت باشید و در آن خوش باشید تا دست بخواب حرام ما آورده بگردید و چون من خون محرم را بر برید خداوند عز و جل بر شما حشم گیرد ملک و سلطنت

علیکم وذهب بملککم و سلط بکم و ذهب بربحکم و سلط الله عز و جل علیکم عند ان عبيده اعور
- و ليس باعور من آل أبي سفيان - يكون استيصالکم علی یدیه و أیدی أصحابه ثم قطع الکلام

شما بر باد رود و شوکت شما برود و خداوند بر شما یکی از سده های خود را که یکچشم است چیره
دارد و من یکچشم از حامیان ابی سفيان هستم - من کردن شما را دست او است و بدست یاران او سپس
(ع) دنبال بعضی خود را برید

شرح - از مجلسی ذهب قوله «مالهم نصوا» مباد ما حر ما» معصود کشتن اهل است است و گرچه
ظاهر باشد معصود معصوم و کشتن ائمه مایه سرعت رو ن منکر هر کدم بود که این کار کرد و هم کشتن
سادت که در زمان معصوم بود و هم در زمان رشید چاره صدوق در کتاب عیون اخبار ارباضا نقل کرده
ست و آنچه را از اسادات در ادامه مع کاز مکه گشتند

و معتمست اشاره باشد بکشتن یکی از عیویان که مقدون روان دولت آنان بوده است
«قوله اعور» یعنی پست و بد سرشت و آن اشاره است «هلا کوجان» جرزی گوید چو سائو -
لهب درباره اظهار دعوت و دعوت به پیغمبر (ص) اعتراض کرد ابو طالب به و گفت ای اعور - و چه
حد این اعتراض است و ابولهب يك چشم بوده است ولی عرب نکسکه بر در پدر سادری ندارد
میگویند اعور و گفته شده عرب هر چه پست باشد از کاره و از اخلاق عود گویند و در مؤش
عوراء گویند یعنی ممیوب.

قوله «و ليس باعور من آل أبي سفيان» یعنی این اعور از آل ابی سفيان هست بلکه از تیره
ترکانست پایان نقل از مجلسی ده.

من گویم هلا کوجان بود چه کسی است که پس از ایجاد نهاد مسائل معولسان چنین ساقشویی
در اوان کشور بهماور آورده اسلام حمله و شد و از هر چینی با حدود عراق عرب را قتل عام
کرد و ویران نمود و آثار چندین مدین اسلام را که بهرین در آورد های دوران قرون وسطی بود
با خاک و خوب در آمیخت و در میان برد و در این حادثه با گوار تاریخ سلامی رجال عام و دانش
و کتب و آثار و رزشی از مدین رفت و سبب عمده این حادثه با گوار به سوء سیاست و سوء جواسی
و بول دوسری سر کشور اسلامی بود که هنگام تصرف بغداد هلا کوجان آنرا به مستعصم یاد
آوردی کرد

گویند چون مستعصم با چادر ستم وی شد دستور داد او را زندانی کردند و چون گرمه شد
و بعد خواست دستور داد تا جوانی از انواع گویهای قیمتی فراهم سازد و جلو او گذاشتند
گفت اینها را میتوان خورد و از این حده کرد در جواش گفت تو چرا این «خوردنی» بدوختی
و مشوب را گرمه گذاشتی تا در موقع گرمایی بی باور مادی و سلطنت خود بدادی.

۲۵۷ علی بن ابراهیم، عن ابيه عن ابن أبي عمير، عن المعقل بن مرید عن أبي عبدالله عليه السلام قال قتلته أثم عبدالله بن علي قد أحلف هؤلاء فيما بينهم فقال دعاك إسماعيل ففساد أمرهم من حيث بداصلاحهم.

۲۵۸ - عده من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن سعد بن میمون عن بدر بن لحلیل الأردی قال كتب حالنا عند أبي حمزة عليه السلام فقال ایمن نكون قبل قيام القائم عليه السلام لم نكون منه بظلم إلى الأبد تنكبت الشمس في النصف من شهر رمضان

۲۵۷ - از معقل بن مرید از امام صادق (ع) گوید در دوران عبدالله بن عسی به امام صادق (ع) گفتم پادشاهان اهل اختلاف پیدا کردند. فرمود: اندیشه را از سر بند کن همانا تباهی کارشان از آنجا است که صلاحشان آغاز شده است و پادشاه آمده.

شرح - از مجلسی «در» - قوله «عبدالله بن عسی» - شاید معصوم عبدالله بن محمد بن عسی بن عبدالله بن عباس دومین خلفاء بنی عباس است که بعد از خود معصوم شده و عبدالله بن علی گفته شده است و آن همان معصوم ساسی است

قوله «من حيث بداصلاحهم» می چنانچه دولتشان بدست مردی پدید شد که نسبت مشرق آمده بود که آن عدوت از موسم حرامی معروضت همچنین اعراس و در دولت آن بدست مردی باشد که در همین ناحیه آمد و آن هلاکوست پادشاهان اهل از معقلی ده

هلاکوست پس در آن چنگیز بود که بدست عربی و و حاکم وسیع چنگیز از پارسه و از آن رسیده بود و در حراسان با حدود عراق در سرزیر تصرف داشت و با آخر بن حنیفه بنی عباس که مستقیم است وارد سرد شد و بر و عده کرد و او را کشت و حکومت شش ساله بنی عباس را از دپایان نقل از مجلسی ده

من گویم موسم بزرگترین سرد را اعلانی درج اسلامت وی جوانی بود و در آن در سنک صرفه آن جدی صد اعلاب اموی در آمد و دعای ابراهیم امام او در خدمت وی رسیدند و او بخوبی از اسامه در لیدت وی آگاه شد و هنوز بیش از بیست و سال داشت که در میان سردری اعلاب را بوی داد و در معمود کرد با حراسان رود و گروه صد اموی را رهبری کند و او اعلاب صد موی از مرو حراسان آید کرد و رودی شهر مرو را تصرف آورد و کار او بالا گرفت و شهرسازها و استپای حکومت که به و رسید می آمد که در این تاریخ پیشوائی مروان حصار اداره میشد یکی پس از دیگری در برابر او سقوط کرد و رودی خود را بگونه رسانید و آن را تصرف آورد و عبدالله معج را برای تعیین در محلات نصیب کرد و حکومت بنی عباس توسطه او آغاز شد.

۲۵۸ - از پدر بن خلیل از دی گوید من نزد ابی حمزه (ع) ششم بودم که فرمود دو شانه پیش از ظهور امام قائم باشند که از آنگاه که آمدن بر من مرود آمده است بوده اند ۱ - خورشید در نیمه ماه رمضان بگردد.

و لغمر في آخره فقال رجل يا ابن رسول الله مكسب الشمس في آخر الشهر ولغمر في المصا^{۱۰}
فقال أبو جعفر عليه السلام يمتي أعمم ما يقول ولكنهما آيتان لم تكونا مذهب آدم عليه السلام
۲۵۹- علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عمرو بن نبي لمقدم قال سمعت
أبا عبد الله عليه السلام يقول حرحت أنا و أبي حتى إذا كنت من القبر والمصر إذا هو بئاس من الشيعة
فسلم عنهم ثم قال يمتي والله لأحب ما يحكم وأمر بحكم فأعصوني على ذلك بوسع و اجتهاد

۲- ماه در آخر ماه رمضان بگیرد

مردی گفت این رسول الله حورشند در آخر ماه بگیرد و ماه در سه شمس امام باقر (ع) در
پاسخش فرمود:

راستیکه من مندم آنچه را میگوئی ولی اینها نوشته اند پس ماه که راستگاه که آدم بره
ورود شده است پیورده اند.

شرح- در مجلسی ده- اول در بی عدم ماوله یعنی موسی گویند که این خلاف معهود است و
خلاف حکم معصی است و من گفتم اینها آیات و شهادتی غیر معارض هستند که سابقه و دوع
ندارند. پایان نقل از مجلسی ده

من گویم موسی کسوف و خسوف را می بینست که هر از ده سال پیش عت مدعی بدایش
آنها کشف شده است:

کسوف به علت فاصله شدن ماه است میان زمین و خورشید.

خسوف به علت فاصله شدن زمین است میان ماه و خورشید و عبارت دیگر

گرمس خورشید آمدن است در سایه ماه

گرمس ماه آمدن است در سایه زمین و معلومست که ولی در حال ماه در ماه و
خورشید و ماه در آخر ماه میسر است و دومی در حال فاصله است که معجزاً در میانه
ماه قمری میسر است.

برای همین سبکه پس در سال خسوف در آخر ماه و کسوف در سه ماه روی اعتبار می بیند
و امام (ع) در پاسخ و معروضه در سب که در کسوف و خسوف همین است که موسی
میگوئی ولی این حدیث است بسنده و خلاف وضع عادی و بی واسطه احاطه می بینست
خورشید و ماه در موعده مقرر و با واسطه بخولی است در حال وضع عادی این دو بر
اعظم زمین

(احادیثی در تفصیلات شیعه)

۲۵۹- از عمرو بن ابی المقدام گویند شیعه امام صادق (ع) معروض من و پدرم را حاکم بیرون
شدیم ما چون در مسجد رسول (ص) رسیدیم فرمود مسرعتین ما گاه گروهی از شیعه در آنجا بودند
پدرم آنها را سلام کرد سپس فرمود راستی بخداوند سوگند که من روی شد و جان شهید دوست
میدم پس شهادت مر در اساره پیارسانی و کوشش در راه خدا کمال نهید و ندید که بولات

واعلموا ان لا یزال الاله لا یلوع والاحتیاج من انتم منکم بعد فایعمل بعمله. انتم شیعه الله، وانتم انصار الله وانتم السبعون الا ولونه لسبعون الآخرون السبعون فی الدنیا والسبعون فی الآخرة إلى الجنة وضمنت الیکم الجنة ضمن الله عز وجل وضمن رسول الله ﷺ وضمن الله ما علی در حقة الجنة کثیراً واحداً منکم فتأفکوا فی فضائل الدجانب، اسم الطیثون وسمواکم، لطیثت کل مؤمنة حور، غیب، کل مؤمن صدیق ولقد قل امیر المؤمنین علیه السلام یافقس بشره بشره واستمشر وولله لمات رسول الله ﷺ وهو علی ائمة ما حفظ الا الشیعة.

ألا وإن لكل شیء عز وعز لا سلام الشیعة
ألا وإن لكل شیء دعة ودعة الاسلام الشیعة
ألا وإن لكل شیء دروه ودروة الاسلام الشیعة
ألا وإن لكل شیء شرفاً وشرف الاسلام الشیعة
ألا وإن لكل شیء سند وسند المجالس مجالس الشیعة
ألا وإن لكل شیء إمام إماماً من أئمة سبکم الشیعة، ولله لو لمافی لأرض منکم

ما یوان رسید جز بیارسانی و کوشش و هر که از شد بدو بدت، نه جدا شدن کرد و در
دشمن باشد

شما شیعه خدائید و شما یاوران خدائید و شماست بهشتیان بهشت و بهشتیان آخرین شماست
بهشتیان دو دنیا و بهشتیان در دیگر سری سوی بهشت دار برای شما بهشت رسالت کردیم بهشت
حد عزوجل و بهشت رسول خدا (ص) بخداوند که در درجهان بهشت از شماها بیشتر و بسیار
باشد شما در فضائی درجهان بهشت، هم زده است کینه شما، خود مردی یا کند و رای شما زمان
یا کند هر دن مؤمنه حور به است خوش چشم و هر مرد مؤمن، شصت و بی، شد و هر آینه امیر المؤمنین (ع)
بسیار فرمود ای در زده گیر و در بهشت و دلها را شد و حرم کن بخداوند سوگند که رسول
خدا (ص) از جهنم دهنده است و در من خود چشمگیری بود هر بر شیعه

هلا هر چیر بر عربی باشد و عرب اسلام شمه است

هلا هر چیر بر اسوی است و صون اسلام شیعه است

هلا هر چیز بر اتاکی است و تارک اسلام شیعه است

هلا هر چیر بر کنگره است و کنگره اسلام شیعه است.

هلا هر چیر بر آقائی باشد و آقای محافل و انجمنها انجمنهای شیعه است.

هلا هر چیر را پیشو نسب و پیشوای زمین ربیبی است که شمه در آن سکونت کند بخدا اگر

از شما در روی زمین یکی هم باشد هر که در آن گهی چشم نخواهم دید

ما رأيت نبي عشناً أبداً والله لولا ما في الأرض منكم ما أنعم الله على أهل جلاؤكم ولا أنصأوا
الطيبات ما لهم في الدنيا ولآلهم في الآخرة من نصيب كل دسب وإن تعبدوا وحدهم مسوب إلى
هذه الآية عاملة بصمة تصلي بار خامة فكل ناصب محمد فعله هذا شيعتنا يطفون بيور
الله عز وجل ومن حالهم يطفون بعلب والله عاصي عدد من شعبنا امام الأئمة الله عز وجل
روحه إلى السماء فبذلك علمنا أن كان قد نبى عليها حلبا جعلها في كور رحمة وفي ياس حنة
وفي صل عرشه وإن كان أحلم متأخر بحث بهامع أمته من لملائكة ليردوها إلى لجسداندي
حرج منه لسكن فيه والله إن حاجتكم وعمازكم لجحمة الله عز وجل وإن فقرء كم لأهل
لعنى وإن أعياكم كم لأهل الله وإنكم كنكم لأهل دعوى وأهل حنة

خدا سو کند اگر از شما در دوی زمین باشد جداوند و حالمان شد و می دهد و از خوش
مره ها چیزی بدست نآوردند و در دنیا و نه در دیگر برای بهره ای ندارند.

هر دشمن حادان موت و گرجه عبادت کند و تلاش نماید در حور من آیه است در ۳۰۴ -
لعاشیه کارگر در بحر که آتش سوزایش در گردد هر ناصبی کوش را کرد در بر باد ست شده
ما هستند که روز خدا عزوجل گویا باشد و هر که آیه مخالفت دردد و به عباد و پریشان گوید
بعد هیچکدام از شیعه های ما نبودند چرا که جداوند روح را با آسمان برد و داند آنها برکت دهد
گر عمرش پسر آمده آید در گنجینه رحمت خود و در گنجینه پستی بهشت و در سبزه عرش نگاه
دارد و اگر از عرش باقیست آید همراه فرشته های الهی تکرار خود هر سب تا بدن بسکری که از
آن بر آمده برگرداندش و در آن آرام گردد

خدا سو کند که حاجیان و عمره گرداننده مخصوصان حدی عزوجل شده و راستی که
درویشان و بی و دمان شما اهل توانگری و بی دردد و توانگران شما اهل معاصی و راستی که همه
شما اهل دعوت اوستی و اهل اجابت و توجه او.

شرح - از محسنی «ره» - «دوله» - «لاحب را حکم و روح حکم» - مقصود از ریاچ بوی
خوش و با پیوری و پیر و بصرت و ادولت و حکومت و مقصود از روحان ها و ادوات است
قوله «اسم شیعة الله» یعنی شما پیروان حق خدا هستید

دوله «واسم الساعون الاولون» - یعنی پس از فوت رسول خدا «من» شما هستند که به
دول و می بر حق او علی «ع» پشی گرفته اند و ممکن است مقصود سبقت در زورمندان باشد
قوله «اکثر ازواحاً» - شاید اکثریت نسب به جمعی باشد که مردند و یا در زمان
رسول خدا «س» شهد شدند و هنوز به شیعه بدانها اطلاق شده است تا هم دیگر دانست
به مستمعین .

۲۶۰ - عده من أصحابنا عن سهل بن زیاد . عن محمد بن الحسن بن شعوب ، عن عبد الله بن عبد الرحمن ، عن عبد الله بن القاسم ، عن عمرو بن أبي المقدام ، عن أبي عبد الله عليه السلام مثله و زاد فيه ألا وإن لكل شيء جوهرًا وجوهر ولد آدم محمد بن عبد الله وبعثه وبعثه بعدنا حید شیعیان ما أقر بهم من عرش الله عز وجل وأحسن صنع الله إليهم يوم القعدة والله لولأن يتعاطم الناس ذلك أو يدخلهم رهو لسلّمت عليهم الملائكة فلا والله ما من عبد من شعنا يتلو القرآن في صلاته قائماً إلا وله بكل حرف مائة حسنة ولا قرأ في صلاته حسنة ولا قرأ في غير صلاه إلا وله بكل حرف عشر حسنة وإن لم يصعب من شعنا لأحر من قرأ القرآن ممسح حاله، أنتم والله على ورشكم يوم لكم أحر لمحجدين وأنتم والله في صلاتكم لكم أحر الصافين في سبيله ، أنتم والله الذين قال الله عز وجل « يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليماً » إنما شعنا أصحاب الأربعة الأعمين عيسى في الرأس وعيسى في القلب ألو الحلائق كلهم كذلك إلا أن الله عز وجل فتح أبصاركم وأعمى أبصارهم .

۲۶۰ - از عمرو بن ابی المقدام ، امام صادق (ع) ، ماخذ آرا (۲۵۹) روایت کرده و بدان آورده است که

هلا ، راستی برای هر چیزی جوهر است و جوهر مردمان آدم محمد است «مر» و ما هستیم و شیعه های ما پس از ما ، و چه جوهر شیعه های ما چه بسیار بر دیگر پدرش خدا عزوجل و چه بسیار دوست کردند خداوند را آنها در دور رسا جبر ، بخدا سوگند اگر مردم برکت و ناموار بشمارند و آنها را خود سنی هر سنی گرفت هر آنکه مرسته ها رو برو ندانها سلام میکردند بخدا سوگند هیچکدام از شیعه های ما نیست که در نماز ایستاده و بر آن بخواند جر اینکه در برابر هر حرفی از آن صد حسنه دارد و اگر مرسته در نماز قرآن بخواند بهر حرفی ۵۰ حسنه و دود در نماز بخواند مگر اینکه بهر حرفی ده حسنه دارد

و سنی شیعه ما خدمت هم که بشود خوب مخالفت را داد که هر سنی خواند ، بخدا شهادت روی ستر خود در خواب میدهد و مرد معاهده دارند ، شما سنی می خوانید و مرد سنان را دادید که در چهار در راه خدا اندر صف شده اند در برابر دشمن ، شما باید بخدا آنکه سبیکه خدا عزوجل در سازه آنها در موده است { ۴۷ - الحجر } و ما از سینه آنها هر کس ای را بر کفیم برادر و از بر تختها در برابر یکدیگر نهند .

همان شیعه های ما دارند گان چهار چشمند دو چشم در سر و دو چشم در دل ، هلا همه مردم چنین باشند جر اینکه خداوند عز وجل دیده های شمارا سزا کرده است و دیده های آنها را کسور کرده است

شرح - ر مجسی «ده» - دله « و جوهر ولد آدم » عی چنانچه جواهر را جبراء دیگر زمین مبتلا و جدا حسد برای ربانی و حرمی و از رشو کم نابی همچین باشد آن است ندیگران از آدمی زادگان .

۲۶۱- تهرانی رحیمی، عن أحمد بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکیم، عن منصور بن یونس، عن عیسی بن مصعب قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول أشکو إلى الله عز وجل وحدثني وتعلمني بين أهل المدينة حتى تقدموا وأماكم وآس بكم فليس هذه الطاعة أدلي وأتحد قصر في الطائف فسكنه وأسكنكم معي وأصمت لأن لا يجيء عن ياحيت مكرود أنه

توبه «لولا ان معاملتم الناس ذلك» یعنی اگر نبود که مردم ن در روش مشرودند و ما که مایه ثقلو میشد دو باره آنها.

توبه «فلا» - مرور ناشی آن را بر وزن مرد و عیب بمعنی معاویه کردند و بسته است یعنی دو برو.

(غربت امام صادق)

۲۶۱- ر عیسی بن مصعب گوید شنیده ام صادق (ع) می فرمود بدرگاه خدا عزوجل از تمناهای و پریشانی خود میان مردم مدینه شکایت می فرم تا شهادت مدینه بماند و شهادت بیهم و شما اس بگیرم کاش این پادشاه سرکش من اجازه می داد مادر شهر هانف است کاش آماده میکردم و در آن می نشستم و شما را هم در آن ج می دادم و برای او میفهم میکردم که هرگز از طرف ما به او بدی نرسد.

شرح- از مجلسی ده- قوله دو تفسیری در برخی نسخه ها مسکود «ملقی» جوهری گفته است «تقل سعی حبیب و اصطر ست و گفته است وفق بمعنی تسکدلی است
قوله «حتی تقدموا» یعنی شما از کوفه و از شهرهای دیگر بری حج بماند و من شما را بینم و شما اس بگیرم پایان نقل از مجلسی ده.

من گویم - بدر در این حدیث گوشه ی از سیاست معاصر همه جا به حکومت ستم کاروقت را سبقت امام صادق (ع) و دستگاه علم و دانش او نشان میدهد. اینکه امام صادق در دوران اضطراب حکومت وقت شود بوده است.

برای معذری از عمر امامت آن حضرت در آخر دوران سیامه بود که از هر سو گرفتار شودش و انقلا شده و و مقداری از عمر امامت آن حضرت هم آغاز دوران حکومت سی عباس بود که تازه کار و بوسه بود و هنوز تسلط کامل ساخته و مخالفان سر معنی در برابر خود داشت با این وضع در این دوران امام در این وضع محاصره بوده است که رابطه همه مردم را از او بریده و او را در گوشه خانه خود بصورت یت زبانی مجرد در آورده بودند که با این همه جاسوس شکایت مسکود بدرگاه خدا از دست مردم مدینه شکایت می فرم که جمعی از راه مدنی مآبی جاهلان و جمعی از راه طمع بوالیان و یوتلاران و جمعی برای حفظ مقام و مال خود از بردن شدن به این دریای عدم و معرفت و دیاب خود داری مسکود و آن حضرت تنها سر می برد و از درد نهانی مسوس میخورد و میخالد.

۲۶۲ - عدد من اصحابنا عن سهل بن زياد، عن حماد بن الوليد عن يونس بن يعقوب قال
 اشد لكبت ابا عبد الله عليه السلام شعر افعال .
 احاصر الله لي هواي وما اعطى رقي برعاً ولا نظيش سهامي
 فقال ابو عبد الله عليه السلام لانتم هكذا وما اعطى برعاً ولكن قل «وما اعطى برعاً ولا
 نظيش سهامي»

(يك لطيفه ادبي از امام صادق ع)

۲۶۲ - ز يونس بن يعقوب گوید کہست برای امام صادق «ع» این شعر را سرود
 و گفت :

حاصر لله لي هواي وما اعطى رقي برعاً ولا نظيش سهامي
 مديانك كرت ست عشق را كه ده ناكشیده دم مرده

پس امام صادق «ع» فرمود چنان مگو که ده ناكشیده بگو هر آینه ده را ناپایان کشیده
 مشافه دم و تیرم بدیگر سوی نرود و خطا نکند.

شرح - ز مجلسی ده دله «احاصر الله لي هواي» خداوند دوستی مرا برای شما حصار
 گردانید و «ما اعطى رقي برعاً ولا نظيش سهامي» هر مدح خطا بروم و هر آنچه را که در مدح
 شما خواهم گویم درست باشد و اگر چه در آن مصالحه کنم و گویند «عرق لبارع في القوس» پس
 آن را با آخر کشید و آخر در باره هر کس گویند که در هر چیزی مصالحه کند و گویند «طاش
 لسهيم» یعنی تیر از هدف منحرف شد.

دوله دلائل هکذا «شاید همی امام از این تعبیر برای است که تعبیر در مدحست و یا بی
 عیبی ندان و این صائب معتمد مدح و اظهار محبت بیست و یا برای آنکه ده را خوب کشیدند حالی
 در بهد رسیدن تیر ندارد بلکه امر و ازوبه است و ده پر کشیده نیز را از هدف می براند و این که
 در آنچه امام ذکر کرده است معنی لطیف و کاملی وجود دارد و آن ایست که مداحان معمولی
 چون در مدح مدوحی مصالحه کنند از حق بدر شوند و بدو عیب چنانچه تیر انداز اگر در کشیدن
 ده گمان خود بی اندازه مصالحه کند از نشانه خطا رود ولی من هر چه در مدح و ستایش شما
 مصالحه کنم از هدف حق و راستی بدر شوم و مطابق واقع گفتم باشم

و نه احتمال بعید ممکن است مقصود امام «ع» از این کلام مدح و تعجب شاعر باشد و خواسته
 به و بفرماید تو در مدح ما کوتاه بامدی و بهدیت تلاش و کوشش خود را بکار ددی پایان نقل
 از مجلسی ده.

من گویم ممکنست مقصود اربیت اول دعا باشد به این معنی که خدا نافع محبت حال من و پاکتی
 بن عطا کند که ده را تمام ناکشیده بهد دم.

۲۶۳ - سهل بن زیاد عن محمد بن الحسين، عن أبي اود المسروق، عن سفيان بن مصعب العدي قال دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فقال قولوا لأُمّ قُروة تحيي، فتسمع ما صنع بحدّها قال فحدثت فمعدن حلب السترثم قال أشد قال فقلت «قروا جودي بدمعك المسكوب»

قال فصاحب وصح بن الساء فقال أبو عبدالله عليه السلام الالب الالب واجتمع أهل المدينة على الالب قال فبعث لهم أبو عبدالله عليه السلام صبي لباعثي عليه فمعدن الساء

(شدت تقیه و کنترل سخت بر امام صادق ع)

۲۶۳ - از سلمان بن مصعب عدی گوید بر امام صادق (ع) وارد شدم (مرتبه سر بوده است) آن حضرت فرمود «ام فروه (کنیه مادر و هم دختر امام صادق ع) است» بگوئید مانند و بشود که باجدش چه کرده اند. گوید آمد و پشت پرده نشست و سپس امام صادق (ع) فرمود برای ما شعر بخوان گوید من این بیت را سرودم:

قروا جودی بدمعك المسكوب « ای ام فروه اشك دران بخش

گوید بعض شیب ابشهر شوی کرد و زبان دیگر هم شوی کردید امام صادق (ع) فرمود فرمود در حیاط در حیاط، «اهل مدینه بر در حیاط خانه آن حضرت گرد آمدند گوید آن حضرت نزد آن ها فرستاد تا آنها اعلام کردند که پشت کودک را برهنه کرده بود و ران ها را برهنه او شوی کردند.

شرح - از محسنی ده - «دوله فرو جودی» بن جمله خطاب به ام فروه است که در شعر مختصر شده و کلام در «ام» و اولش «تاده است» و «بکم» «شون» ترجمه از «خوش و این م فروه هم کنیه مادر امام صادق (ع) است که دختر فاسم بن محمد بن ابی بکر است و شکم یکی از دختران امام چهارم و هم کنیه دختر آن حضرت است چنانچه شرح طبرسی ده در اعلام الوری گفته است و مقصود در بعدا دومی است که دختر آن حضرت باشد یا مقصود مادر آن حضرت است از نظر امام چهارم و این روایت دلالت دارد که حریم بیست مرده و او را رانها را بشود

الباب، اسباب، یعنی در حیاط خانه را مراقبت کنید مباد مخالفان ببیند که برای حسین (ع) مرتبه میخوانند پایان نقل از مجلسی ده.

من گویم - غدق از مرتبه برای امام معظوم روشی بوده است که دشمنان آنها بدان متشکک میشدند تا چراغ هدایت او را خاموش دادند ولی اکنون در سر سر جهان شعار مرتبه آن حضرت منتشر شده است.

و من در سال ۱۳۱۲ خورشیدی که ناکاروان حاجان نجف هفتم محرم مدینه وارد شدم حاکم مدینه يك ناصبی بعدی بود که او را ابوالرأهیم میگفتند و بعضی ورود حاجیان شیعه نجف بخواره که

۲۶۴- سهیل بن رباع، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أنس بن عثمان، عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله حندق مرثا مكذبه عن رسول الله صلى الله عليه وآله لم يعمل من يد، أمر المؤصين عليهم السلام - أو من يد سلمان رضي الله عنه - بضرب بها صرقة فتعرق بثلاث فرق، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لقد فتح علي في صريني هذه كسرى وقيصر، فقال أحدهما لصاحبه بعدد بكسرى وقيصر وما بعد أحد أن يحرق نحلي

میزبانان ما بودند پیغام فرستاد که اگر از یک خانه يك هزارادی امام حسین بماند شود آن خانه را حراب می‌کند و ما در آن سال موضع بسیار مجرمانه‌ای عزای امام مظلوم را برگزار کردیم در يك خانه‌ای که در پس کوچه بود مجلس فراتر در در هم میشد و خرویه‌های در آن خوانده میشد و گذاشتن دربان و پاینده در کوچه آخر مجلس چند ست مرتبه امام (ع) خوانده میشد ولی در سال ۱۳۱۶ که برای بار دوم رفیق زیارت مدینه پس از اتمام فریضه حج بدست آمد نهم در همان ایام محرم با جمعی از جماع شیعه در مدینه طسه بودم در این تاریخ یکی از مردیکان ابن سمود حاکم مدینه بود و هیچگونه مانعی در میان نبود و جماع شیعه مجالس سوگواری امام مظلوم را برپا کردند و همان سال خبر تاسیس آوار حضرت استادی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم بردی رحمه الله در مدینه گوشه مرا خراشد و ما در آنجا تا کمال آردی مجلس سوگواری آن مرحوم را برپا نمودیم

(مکاشفه پیغمبر (ص) در هنگام گیلدن حندق در مدینه طیه)

۲۶۴- رابان بن عثمان از یکی از رجال او در امام صادق (ع) گوید چون رسول خدا (ص) حندق را می‌کند مسلمانان بیت سختی در موضع حندق بر خورند که تیشه و تبر در آن کارگر میشد، رسول خدا (ص) خود پیشتر در دست امیر المؤمنین (ع) مسلمان رومی شده بر گشت و يك ضربتی بدان نواخت که سه تیکه شد.

و رسول خدا (ص) فرمود: در این صرقت برای من گنجهای حسرو ابرار و قیصر دوم فتح شده یکی از آن دو رفیق خود گفت: باها وعده گنجهای حسرو و قیصر را بدهد ما اسکه اکنون بی توانیم بیرون برویم و قضا حاجت کنیم

شرح- از محسنی ده- نزدیک میان علی (ع) و سلمان از روایت و می‌کند رسول خدا (ع) باشد بری شده با اختلاف روایات عامه و گرچه دور نظر است:

قوله «ضرب بها صرقة» هر صخره حندق از متواتر است خاصه و عامه آنرا بسدهای بسیار روایت کرده اند، صدوق ده ناسد خود از راه بر عارب گوید

چون رسول خدا (ص) می‌کند حندق فرمان داد يك سنگ پهن سخت در پشای حندق ریخت و داد که تیشه و تبر بدان کارگر میشد رسول خدا (ص) خود بری ندادید آن آمد و چون نگاهش بدان آمد جمله کند و سر را گرفت و گفت بسم الله و يك ضربتی بدان نواخت که يك سوم آنرا شکست و فرمود الله اکبر من کلمه‌های شام را دادند بخدا که من هم اکنون کلمه‌های سرخس را می‌گویم پس حضرت دوم را نواخت و فرمود بسم الله و يك سوم دیگرش شکست و فرمود الله اکبر کلمه‌های

۲۶۵ - محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن یحیی الواسطی ، عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله علیه السلام قال إن الله تبارک و تعالی یحیی قال له لا یریب لولیک من یما مقدار من حجر ثوب لا یرت ما من السماء و الارض و هی الحبوب

۲۶۶ - علی بن ابراهیم ، عن صالح بن لسی ، عن جعفر بن شمر ، عن زر بن ابی العباس عن أبي عبد الله علیه السلام و ل اثنی قوم رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا رسول الله إن بلادنا قد قحطت و نوال السموات علینا و غایت تبارک و تعالی . رسول السماء علیها و هو رسول الله صلی الله علیه و آله بالمسیر و اخرج و اجتمع الناس فصد رسول الله صلی الله علیه و آله و دعا و أمر الناس أن یؤمنوا فلم یلت أن یسط

دزد را من دادند جدا که من کاههای سعید مدائن را می بسم و صرت سوم را و ح و مانی سبک شکایت و فرمود الله اگر کفهای من را من دزد و من هم اکو و این ها درهای شهر منامه را می بسم

علی بن ابراهیم گفته است چون روز دوم شد بمدادان برای کردن حدیق رفتند و رسول خدا (ص) در مسجد مع شسته بود در این میان که مهاجران مشغول گدایی بودند کوهی جدو آنها پدید شد که تپش در آن کارگر میشد و حاکم بن عبد الله انصاری را برد رسول خدا (ص) فرستاد تا باو گزارش دهد.

جابر گوید من مسجد رفیم و رسول خدا (ص) پشت خوابیده بود و غای خود را از او ساخته و سبکی بشکم خود سه بود گفتم مادر رسول الله کوهی جلو مادر آمده است که ترها در آن کار میکنند شبانه بر حاس و آمد سر کار و طرفی آب خواست و روی و دو ذراع خود داشت و بر سر و دو پای خود مسح کرد و سپس از آب نوشید و آبر را در دهان گردید و بر آن سبک ریخت و کلنگی بر گرفت و بر آن میزد و در آن بر می چید که در تاس آن کاههای روم را دیدیم و دانه زد و بر می دیگر چید که در تاس آن کاههای مدائن را دیدیم و باز سوم زد و در تاس آن کاههای یمن را دیدیم و رسول خدا (ص) فرمود هلا که رودی اینک شود که برق بر آنها چید بروی شد مع میشو و سپس آن کوه سبک باشد رخت برای ما هموار و آسان شد

(یکی از یادها)

۲۶۵ - از امام صادق (ع) فرمود رستی برای خدا تبارک و تعالی نادی است که بدان ارب گوید، اگر باد از سوراخ بیی گدای ز آب رها شود آنچه میان آسمان و زمین است بر جهانند و آن همان جنوب است

(يك معجزة نار ان از خاتم رسولان (ص))

۲۶۶ - زر بن ابی العباس که امام صادق (ع) فرمود قومی بر رسول خدا (ص) آمدند و گفتند یا رسول الله راستی که بلاد ما فحطی شده و چند سال پیایی است که گرا نیست مددگاه خدا تبارک و تعالی دعا کن تا آسمان بر ما ببارد رسول خدا (ص) فرمود بمسیر آوردند و مردم کرد آمدند و رسول خدا (ص) برآمد و دعا کرد

حضرت بل فضل یغی، احمر الناس من ربك قد وعدهم ان یطر وایوم کذا وکذا ساعة کذا وکذا، ولم یزل الناس ینتظرون ذلك لیوم وتلك الساعة حتی إذا کانت تلك الساعة أهاج الله عز و جل رجلاً فأثرت صحاباً وحلب السماء وأرحب عز لیها فجاء أولئك النفر بأعصابهم إلى النبی ﷺ وقالوا یدرسول الله اُدع الله لنا ان یکف السماء عتات کذا ان یعرق وجمع الناس ودعا النبی ﷺ و امر الناس ان یؤمنوا علی دعائه فقال له رجل من لیس یدرسول الله أسعنا من کل ما نقول لیس نسمع فقال قولوا اللهم حولید ولا علیک اللهم صحتها فی بطون الأودية وهي سات الشجره حیث یرعی أهل لوبیر، اللهم اجعلها رحمة لاتحلب عذاباً

۲۶۷ - جعفر بن بشیر، عن دریع، عن أبي عبدالله علیه السلام قال ما أبرقت قط فی ظلمة لیل ولا صوره بها إلا وهي مطرره

۲۶۸ - تميم بن بحری عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن سعید، عن ابن العرمرمی رفعه قال قال امیر المؤمنین علیه السلام «سئل عن السحاب أين یکون؟ قال یکون علی شجر علی کثیر علی شاطئ البحر یؤی إليه ودا أراد الله عز و جل ان یرسله أرسل رجلاً فأثارت و وکل بهما لئلا تکت

و مردم فرمود تا آمین گفتند و در یکی شد که حضرت بل فرود آمد و گفت ای محمد سر دم خبر بده که پروردگارت آنها وعده می دهد که هلال روز و هلال ساعت سار و پیوسته مردم در انتظار آفرود رسر بردند و در انتظار آ ساعت، چون همان ساعت فرا رسید جدا عزوجن بادی را برجهایند و آن باد بری را برشوراند و آسمان را سراسر پوشانید و دوازدهای خود را فرود بخت تا هفت افران خودشان بر در سوار شد (من) آمدند و گفتند باز سوار الله بزرگه خدا دعا کن تا آسمان را بر ما باز دارد که بر دیکست غره شویم

همه مردم گرد آمدند و بهیچر «من» دعا کرد و فرمود ما مردم آمین گوید یک مردی ر میان مردم گفت یدرسول الله هر چه گوئی بکوش ما برسان زیرا همه آنچه تو میگوئی شنیده میشود پس فرمود که بگوئید

یا خدا! در اطراف ما باشد و نه بر سر ما، یا خدا! آرا در ر دشت ها بریر و در این درختها و آبها که رده در ر دهنای خود را میجراسد، یا خدا! آرا برای ما رحمت سار و آرا عذاب سار

۲۶۷ - از دریق از امام صادق (ع) فرمود هر گز برمی بجهد در نادیکه شب اناناش روز جر ایسه آن برق بازده است

۲۶۸ - سدا را تا آبها رسانده که گوید امیر المؤمنین (ع) در پاسخ این پرسش که ابر کجا است؟

فرمود بر درختی است و روی تل دیکه در کناره دریا که بدان مادی کند و هرگاه خدا عزوجل خواهد که آرا برسد بادی فرستد و آرا برانگیزد و فرشتهها بدن گمارد تا آرا با

یصر بود و لم یبق و هو البرق و یرفع ثم قرأ هذه الآية «الله الذي أرسل الرياح فتثير سحاباً
مضطرباً إلى بلد مبین» - الآية - «والمالك اسم الرعد»

شلاق برسد و آن شلاق برقی است و آن مالاکند و بر فراز شود و سپس بر آن به راه خود (۹- فاطر)
جداً آنکه مادها را فرستاد و از در بر انگیزد و ما آنرا بشهرسانی مرده برانیم - تا آخر آیه -
و آن فرشته دایم وعد است

شرح - از محسنی «ره» - «فوله» سکوب عسی شجر - معنیل است مقصود بوعسی
از در باشد که چسبی است با کلاه در آن است که از در دریا و اطراف آن برنگیخته میشود
فوله «بالخازین» حرری گوید در حدیث عسی است که برق شلاق فرشتههاست کلمه مضائق
جمع مضرق است و آن در اصل پازچه است که ناب دهد و با آن کودکان هم دیگر را برسد عسی
«دوره» مقصودش آنکه این ابرار است که فرشتهها از در آن میراند و حدیث این عسی - بر خوب
میر کرده که گفته است

تدریاجه است از نور که فرشتهها از در آن میراند و با آن بقل از محسنی ره
من گویم موضوع باد و رعد و برق از حوادث حوی معمولی است که در دیر زمانی مورد
مطالعه و بررسی علم و دانش بوده است و فلسفه دسم و طبیعات امروزه در سادگی آن ها نظریات
روشنی دارند

و بسیار در مطالعات شاهد بر باد و رعد و برق چینی گفته است

اکنون وقت است که سخن از باد گوئیم چنانچه ما را و هر چه بدان ما از بخار مرطوب را از
همچنان باد و آنچه در حکم است از بخار خشکیده را بد که آنرا دخان گویند و در دو وجه از آن در
آید که از یکی بیشتر باشد و از آن دیگر کمتر.

۱- چون دخان فراوانی بر آید و بادش زح دهد که گرم و سبکی گردد به شیب بسیار
گردد بخاطر آنکه سردی بدان رسیده و با حرکت هوا بر بری جنبش در سب و بر فشار آن
هوا بر تر فرود آید و بدین سوی و آن سوی حسد و این روش باد باشد . . . و پس از شرحی
راجع بآن گوید:

۲- يك قسم باد هم باشد که قبل از صعود از خسته تا عمو و مراجعت آن بادید آمد و این
در صورتی است که این دخمه متصاعده یعنی خط حرکت صعودی خود را بیکسو گردد و آن
عنت شدید باشد بخاطر آنکه راه صعود آن کجاست و یا برای آنکه مایعی بر خورده است.

۳- باد که با دخی سطح بخمحل خود هوا پدید آید چون گرم گردد گشاده شود و جریان پیدا کند،
لکن حقیقت این است که باد از دخان خشک بر پدید چنانچه ما را از دخان مرطوب را بد

اصل در رعد و برق...

گوئیم شام بخاری که از آن بر زاید ایست که بخار دحایی باشد و خصوص در فصل گرما
و این دخان درون بخار اگر اندک باشد سرد شود و مضاعف گردد و اگر بیش باشد در درون ابر
حسی شود و تبدیل ساد گردد و با بر فشار آورد و آنرا از سوی زمین که دقیق بر است بشکافد و
از آن آوری بر آید که رعدش خواست و با که در اثر این فشار احتراقی پدید گردد و آتش

۲۶۹ - عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن مثنى الجناد
و محمد بن مسلم قالا قال أبو عبد الله عليه السلام من صدق لسيدك عمله ومن حسب بيته زاد الله
عز وجل في رزقه ومن حسن بره بأهله زاد الله في عمره

۲۷۰ - الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن إدريس
بن محمد الهاشمي قال حدثني أبي [عن أحمد بن محمد بن عيسى] قال - حدثني جعفر بن محمد، عن
أبيه عن حذقه عن علي بن الحسين قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول الله تبارك وتعالى لأبي آدم
إني نزلت مصراة إلى بعض ما حرمت عليك فبدأت عليك بطميين فطابق لا مطر وإن نزلت عليك
لمساك إلى بعض ما حرمت عليك فبدأت عليك عليه بطميين فأصق ولا يكلم ، وإن نزلت عليك فاحت
إلى بعض ما حرمت عليك فبدأت عليك عليه بطميين فطابق ولا نزلت حرما

و شعله سر دهد زیرا که آن هو بسیار لطیف و آماده احتراق است و این شعله را برق گویند
و در درخت فروخته اند و آن جریان سرد و کند هو اسکه بوسیله گرم و سرد شد هوا بدیده
شود، هو بر اثر دما و سردی و درخت سست شود و بهر دیگر بخ کند و درخت شود و چون گرم شده باشد
بخ آب شود و سست شد و چون هوای معجز در درخت دما و سردی و درخت دما و سردی و درخت دما و سردی
و سرد است بوسیله معجزات هوای گرم سست شد و درخت دما و سردی و درخت دما و سردی و درخت دما و سردی
امروز از در هوای معجز در درخت سست شد و درخت دما و سردی و درخت دما و سردی و درخت دما و سردی
کند در کتابه از همان هوای مرطوب و سست کننده درختها اسکه معجزه هوای آرد و گرم خود
میشود و بوسیله سستی که پیدا میکند بدان فشار میآورد و در حران می افتد و درخت دما و سردی
میگردد و سست گشته شود مقصود از شعر معنی درخت است بلکه مقصود سست شدن همان کشمکش
و شاهر اسکه بوسیله سست هوای معجز و با هوای درختها دما و سردی و درخت دما و سردی و درخت دما و سردی
عرب شجره گویند از این بهر که شاخ و برگ آن درخت میشود و درخت دما و سردی و درخت دما و سردی
همیشه با هم در کشمکش و سستی هستند

(يك پند اخلاقي)

۲۶۹ - از مثنی حدیث و محمد بن مسلم گویند که ماه صادق (ع) فرمود هر که دناش راست
است کردارش پاک است و هر که بیش دوست حدیث و عروجل روزش راست و هر که بددند خود
خوش رفتاری کند خدا عیش را دراز کند.

۲۷۰ - از علی (ع) که رسول خدا (ص) فرمود حدیث تبارک و تعالی مبرماید امیراده که
گر چشم نابود در جانی از آنچه بر تو حرام کرده ام سبزه کند من نور ناب و طبعه پاک بالا
و پائی بدویاری داده ام تو آنها را بر هم نه و نگاه مکن
و اگر دناست در جانی از آنچه سو حرام کردم نابو سبزه کند من نور ناب و طبعه پاک بالا
یاری کردم آنها را بر هم نه و سخن مگو
و اگر در جانی نابو در امر حرامی سبزه کند من نور ناب و طبعه پاک بالا
و کار حرامی مکن (دو طبق فوج دو پهلوی داناهاست)

۲۷۱ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن علي بن أسباط ، عن حوли لبني هاشم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال - ثلاث من كن فيه فلا يرجه - من لم ينسح من العيب ويحشى لله العيب و يرفع عن عبد لسب

۲۷۲ - أبو علي الأشعري ، عن محمد بن عبد الحميد ، عن لحنال قال - قلت لحميل بن دراج قال رسول الله ﷺ إذا أتاكم شريف قوم فأكرهوه ، قال نعم ، فقلت له وهذا الشريف قال قد سألت أبا عبد الله عليه السلام عن ذلك فقال الشريف من كان له [قال] قلب وما لحبيب قال لذي يفعل الأفعال الحسنة بغيره ، له قلب ، وهو الكرم وال تقوى

۲۷۳ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن الوفلي ، عن السكوني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ ما أشد حزن النساء و ما أودق لموت و ما أشد من ذلك كله و ما يتملأ صاحبه ثم لا يعطى شيئاً .

۲۷۱ - از امام صادق (ع) فرمود سه دیسکه در هر که باشد میدی بخیر و بخت، هر که در عیب شرم ندارد و در دوز بهمان ارادت برسد و در بیری دست ندارد
شرح - در مجلسی ده قوله «الذهب» معنی ذب که در هر مردم بهاست ، نه معصوم و نه سکه
را آنچه بهاست ماسه دوزخ را از انداز رسول خدا برسد و معنی دل روشن است برایشتر مردم ظاهر سازی میکند و در هر دیگران عیب را برسی دادند و راه خود نمائی و در حدوت و نهائی باکی از ارتکاب معصیات ندارند.
قوله «و برغو عبدالشبه» هر دو گوید در حدیث سکه در این مردم کنی سکه در آن میخواهد و معنی «و هیچ چیز آن پیدا نکرد و خود را شود

۲۷۲ - حماد بن محمد که گوید حمیل بن دراج گفت رسول خدا (ص) فرموده است هر که شریف دومی مرد شما آمد و را اگر می دارید؟ گفت آری ، و گویم شریف چیست؟ گفت من از امام صادق (ع) معنی آن پرسیدم ، فرمود شریف کسی است که در آنی در گویند گفتیم حبیب چه کسی است؟ فرمود آنکسکه کارهای خوب بکند و صدقه مال خود یا دیگر چیزها بدهد گفتیم کرم چیست؟ فرمود تقوی است و بر هر کاری

۲۷۳ - از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود چه سزاوار عم درها سخت است و جدائی با مرگ دوز و در راست و سخت تر از این همه بسواتی و ندان سکه گرفتار بدان تمنی و چال و حی که شد و چیزی هم نماند.

شرح - در مجلسی ده قوله «و اند فرای الموت» معنی حدیثیکه بوسیله مرگ باشد بسیار دور و دراز است زیرا پس از مرگ یرگشتی میر نیست.
من گویم - این معنایی مثل معروفه را از پارسای است که گویند در عیامت خدا

(حدیث یاجوج و ماجوج)

۲۷۴ - الحسین بن شهاب الأشعری، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن العباس بن العلاء، عن محمد، عن ابن عباس قال: سئل أمر المؤمنين عليهم السلام عن الخلق فقال: خلق الله ألقاً ومائتين في البر والبراري، وأما ما تنص في الخبر: «حسب بني آدم سمون حساً والناس ولد آدم» - جلالاً یاجوج و ماجوج

۲۷۵ - الحسین بن شهاب الأشعری، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن عثمان بن عبيد بن بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: [إن الناس صنف ثلاث طعنه هم متاوجون منهم: طعنه يترسون - وطعنه يأكل بعضهم بعضاً] -

(حدیث یاجوج و ماجوج)

۲۷۴ - از ابن عباس که گوید: از امرالمؤمنین (ع) پرسیدند: از خلق دو سح فرمود: هزار و دویست دزدشت آوریده و هر روز دویست دزد را و آدمیراده هماد جس است و همه در دستان آدم هستند. جبر یاجوج و ماجوج.

شرح - از معلى بن محمد - حدیث یاجوج و ماجوج ضعیف است و دلالت دارد که یاجوج و ماجوج از آدمیرادگان نیستند.

و صدوق ده سند خود از عبدالمعظم حسنی از عی بن محمد عسکری (امام دهم ع) رو یکرده که همه تر که با صفایه و یاجوج و ماجوج و اهل چس در دستان یافت هستند؛ روایت در دست و آرا در کتاب برزخ خود نقل کرده و ابی حر در برد من از حر من قوی است و ممکن است بن حر را حمل کرد باینکه یاجوج و ماجوج از مردم معدولی نیستند و گر چه در دستان آدم باشد.

(در طبقات مردم اهل ولایت ائمه)

۲۷۵ - از ابی بصیر که امام صادق (ع) فرمود (ذاتی) مردم سه طبقه اند: مشایقه را خود را محسوبند و ما را آنهاستیم و طایفه دیگر خود را با اسباب ما سازایند و ضقه سوم همه دیگر را با ما میجویند و بر وسیله تشبیه ولایت ما را یکدیگر استعاده مادی برتند.

شرح - از محسنی (ره) - فوله در سربون ما - یعنی حب و دوستی ما را با آنچه در عیوم ما با ما دارند و بود خود سازند و مردم دو وسیله آن تحصیل جاه و مقام کنند و توسل آن با ائمه (ع) حالاً (وجه الله) نیست.

فوله «یا کل معصوم معصوما» یعنی وسیله احیاء محبت ماها ما را یکدیگر را بخورند یا اینکه ما هم مشیره جویند و ر عرص آنها توسل مذموم است.

۲۷۶. عنه . عن معلى ، عن الوثبة ، عن عبد الكريم بن عمرو ، عن عمار بن مروان عن الفضيل بن يسار قال قال أبو جعفر عليه السلام إداريت العاقبة والحاجة قد كثرت و أكر الناس بعضهم بعضاً فبعد ذلك فانتظر أمر الله عز وجل . قلت جعلت فداك هذه الحاجة قد عرفت فما هي ؟ قال يا بني الرّحل منكم أحده فيسأله الحاجة فينظر إليه بعين لوجهه ، لذي كان ينظر إليه ، ويكلمه بعين اللّسان لذي كان يكلمه به .

۲۷۷. عنه من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن محمد بن علي بن عماد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن علي بن الحسين ، عن أبيه ، عن حمزة عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام و كثر الرزق بالحمق و كثر الحرمان بالعقل و كثر البلاء بالفساد

(احادیثی در اخلاق)

۲۷۶. فضیل بن یسار که امام ، فرمود « در مورد هر گاه دیدی بدی و بیوایی و بیازمندی درون شد و مردم بیکدیگر را ، از شدت حسد در این حال مبصر بر خدا عزوجل بش (یعنی ظهور امام دهم «ع» از مجلسی ده)

گفتم در دست من بدی و سارمندی در میهمم ولی بسکه میفرمائید مردم بیکدیگر را شناسند یعنی چه ؟ فرمود معصود است که مردی دشمنها را بر در خود آید و از او حاجتی خواهد و و روی بگرد و چهره ای نباشد بجز آن چهره را خودی که مال داشت و داور برائی سخن گوید که جر برائی اسکه با او سخن میکرد

۲۷۷. زعمی بن حسین «ع» از پدرش از جدش که فرمود روی بگرد و آنگاه بر سر و بومیدی و حرمان بگردمندی و بلا را هم مبصر و گذاردند

شرح - از معنی «ده» . «اوله» و «کل الرزق بالحمق» یعنی احق در بیشتر وقت روزی در و ب دارد و مرد خردمند و عاقل مجر و ست و رندگی در و است است باین فعل از مجلسی ده من گویم - این حالت در مقدمه خود بر اصل وسعت دوری احق و معرومیت خردمند و دانشمندان را بریده و پشامان اجماعی است و در سه است و برای ناست کردن آن اصولی پرداخته است که مابری از سخنان و در ادب بحاقق میکند

در صفحه ۴۳۶ ط مبرور فصل اینکه:

رسیدن و کسب محض است در غالب اهل حصوع و سستی و این حصوع و سستی از اسباب سعادت است (چنین گوید و کشودران و صغیران در غالب و سستی جاه و اعتبار ملوک کی ندارند بیشتر اوقات معروم و بیوایی خواهد افتاد و دارای ثروت سودمند شد و قوت لایموت نیازمند بر جاه و ثروت باهم معروم و بدل جاه و منصب ر دست بدار است و کسب که آنرا طالب است مانند حصوع و سستی صاحب جاه داشته باشد آنرا روی بچند و خویش آن کند چو ناسکه از اهل عرت و ملوک خواهش و تمنا کند و گر نه بدست آوردن آن معسر باشد

٢٧٨ - عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن عبد الحميد العطار عن يونس بن يعقوب عن عمر بن أبي عمار قال دفع إلي أسن ستمائة درهم - أو ستمائة درهم - لأبي عبد الله عليه السلام فكانت في حوالتي فقلت اني أهبها إلى المحتير في شئ حو لي وذهب بجميع ما فيه ووافيت بعمل المدينة به فقال أجب لذي شئت رملت وذهب بماءك فقلت نعم فقال إذا قمنا المدينة فائت حتى أعودك قال فقلت اني أهب إلى المدينة حلت على أبي عبد الله عليه السلام فقال يا عمر شئت رملت وذهب بماءك فقلت نعم فقال ما أعطاك الله خير مما أخدمك إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يحب من كان باقة في طبعه عليه خير إن عليا قال يا عمر رملت في وري كذا كذا ما عوف خطامها شجرة كذا كذا قال فصعد بدمر وحمدته وأمسى عليه وقال يا أيتم ابن أس أكرم علي في ما فني لا وما عطاني لله خير مما أخدم

و این جهت گنیم حدود و اوقاف را اسباب حصول این حبه و اعتبار آنکه ما که کسب ما و سعادت
است و بشر اهل رقت و سعادت از بی راه عمل نیست و در راه سعادت از کسب آنکه سر راهی و سعادت
در راه ما و در راه کسب ما چنان بروی کار خود اکتفا کند و بهر و سعادت
گرا و بیان عمل و سعادت این حال و

و چون بر عالیه اوقات جاه و مقام که مدینه جلیل بروی ست در اشخاصی حسکه از هر دو و هفت
مصدوع است و بدین معنی که کسی در حرد و یاد دین است آورد این جهت اهل دیانت و حردمندان رو بسوی
این مدینه بروی آورده و میگه از این کبره کسند و بهر جهت همین شده که روی بسوی این
صالحان جاه دارند و در گاه این معنی و چاه موسی که مدینه و باغی بدست آورد و بروی کافی
باشد و چون حردمندان و اهل مدینه را چاه موسی در کبابند بسیار غیر معنی و هر کاه از
بروئی بدست دارند

(بیان معجزه‌ای از پیغمبر «ص» بر زبان امام صادق «ع»)

[illegible]

و مهارش، اعلان درخت پیچیده است

فرمود: بجزرت از من جدا ساز من گنج و ستود و فرمود:

ایام مردم شکار، در ماه ششم، در سخن گفتند و من سرزمین کرد دیدم هلاک آنچه من نهاد

مَنْتِي، لَاوِيْن، نَافَتِي مِي وَاَدِي كَدَاو كَد مَعْقُوف حُطْمَهَا شَجَرَه كَدَاو كَدَا فَاَشَدَّهَا النَّاسُ فَوَحْدَهَا
 كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ ثُمَّ قَالَ أَنْتَ عَامِلُ الْمَدِينَةِ فَتَحْرِمُهُ مَا وَعَدَكَ فَمَا هُوَ شَيْءٌ
 دَعَاكَ اللَّهُ إِلَيْهِ لَمْ تَقْلِبْهُ مِنْهُ.

بهتر است ر آنچه بر من گیرد، علاوه بر در دانه و دست و مپاوش فلان درخت پیچیده است، مردم
 سوی آب پشی جسته و در بادند که پس وضع اسکه رسول خدا (ص) فرموده است،
 سپس امام صادق (ع) فرمود اکنون و مرد کارگر در مدینه برو و از و بخواه که بدان
 وعده ای که تو داده است وفا کند همانا این خبریست که خدا بود پس خوانده است و تو از
 و بخواسی

شرح - از معنی «ره» - «دوله» و الی لحدود «پن نام مکانی است در عراق بدان
 من از مجلسی ده.

من گویم - اگر هم جعبه نام موصی شد در عراق نامصون حدیث ساز گار نیست زیرا که در
 حدیث نام کارگر از مدینه آمده است و راوی در مدینه خدمت امام زید و کارگر از اندر حقیقه دیده کرده
 است و بر مبد اسکه این پیش آمد در عراق شد و کارگر از مدینه از مدینه آمد که بعد از مدتی
 رحیره در این حدیث همان معنی است در دوسری شهر مدینه در سر راه شام که دوم ایستگاه خط
 آهن از مدینه شام است و من چند روزی در آنجا خدمت داشتم و در میان رسیدن و ماندن چند روز
 من به بسیار شده پس و من بطور مختصر در اینجا می نگارم

دوس ۱۳۱۲ خورشیدی برای مدینه باز مرا و من باز شد و پس از پنج حده که به کار از مدینه
 نتاد و چند ماهی در شهر مدینه و در سه روز نگاه رسول خدا (ص) زیدم و سرزمینی مشاهده و مواهب
 اسلامی از آنجا هجرت برداشتم و در اواسط برآمده بود که دو هر رفتی ایرانی خود تصمیم گرفتیم
 در مدینه شام برویم و این راه را پاده منی کسم و رای راهنمایی از خط آهنی که میان مدینه شام
 کشیده شده و در جث شرب باغچه بی محرو و مانده است استفاده کنیم و در مقام تحقیق از آنهای
 مدینه ره ما گفته شد که ایستگاه و معلوم است آب و شد ولی در ایستگاه دوم نام حقیقه حدود
 همین آب وجود دارد و از عشائر عرب هم در آنجا ساکنند و ما بهشت مرا و خود را با ایستگاه
 حقیقه رساندیم و در آنجا چاه آبی که پراز است و نسکه آهن بود پیدا کردیم و دوسه روز در آنجا
 توقف داشتیم تا یکدسته مسافران پاده پا از من جدا شد آمدند این دسته پنج مری از پس پیده آمده
 بودند مکه معظمه و ر آنجا هم پاده آمده بودند ریاض مدینه و اکنون هم می خواستند پیاده
 بروند برای زیارت بیت المقدس و در میان پها با کفر بند راه بود و گفت شد از حاده کاروان رو که
 ایستگاه معمولی عشره شین حقیقه می گذرد بطور افتاده آمد و ما را راهنمایی کرد و به معمولی
 رسانید در آنجا چاه آب و کاروانهای عرب در رفت و آمد بودند و ما از يك حوانی شتر کرایه کردیم
 و ما را با شهر علا که ده مرلی شهر مدینه است برد و این حقیقه که در آن حدیث نامبرده شده است
 ظاهر باینکه همان حقیقه دوسری شهر مدینه است که یکی از مری کاروان معمولی میان شام و مدینه
 بوده است و ناکنون هم باین است

دوله «صحت» - این یکی از معجزات مشهور پیغمبر (ص) است و خاصه و عامه بطریق

۲۷۹ سهل ، عن محمد بن عبد الحميد ، عن يوسف عن شعب المعمر قوفي قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام شيء يروى عن أبي درجى الله عنه أنه كان يقول ثلاث يعصها الناس وأنا أحسنها أحب الموت وأحب المعمر وأحب لملاء ، فقال إن هذا ليس على ما يروون إنما على الموت في طاعة الله أحب إلي من الحياة في معصية الله ؛ لملاء في طاعة الله أحب إلي من الصحة في معصية الله و لعمر في طاعة الله أحب إلي من العنى في معصية الله

۲۸۰ - سهل بن زياد ، عن محمد بن عبد الحميد عن يوسف عن علي بن عيسى المقاط ، عن عمه قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول سمعت جبرئيل عليه السلام على رسول الله ﷺ ورسول الله ﷺ كتيب حزين فقال يا رسول الله ما لى الك كئسا حزين ؟ فقال إني رأيت للتبيلة رؤى من وما لى رأيت ؟ قال رأيت نبى همة يصعدون المصار و يسلون مهابال والذى بعثك بالحق نبيا ما علمت بشيء من هذا و بعد جبرئيل عليه السلام إلى السماء ثم ألهطه الله حل ذكره نبي من لقن يه يه فوالله فأقرب إلى متبعهم سبع ؛ ثم جاءهم ما كانوا يوعدون ثم ما أغنى

بسیاری آری روایت کرده اند و من برای در کتاب چهار لا نور در باب معجزات پیغمبر «ص» نقل کردم

قوله «ما اعطاني الله» یعنی آنچه خداوند از بیوت و غنای و کمال بمن عطا کرده است

۲۷۹ - رشید غفره و بی گوید ، امام صادق (ع) گفتیم از خود چیری روایت شده است و آن ایست که می گوید سه چیزند که مردم آنها را دشمن دارند و من آنها را دوست دارم ، من هرگز دوست دارم و فقر و نادار و دوست دارم و گریه باز را دوست دارم ، هر مرد چینی بسکه روایت میکند ، مقصودش این بوده است که مردی در راه طاعت خدا دوست تر است بر من از هر گوی در راه فری خدا و گرفتاری در راه فری خدا دوست تر است پس از سدره منی در راه نافرمانی خدا و هر در طاعت خدا و دوست تر است من زبوانگری در نافرمانی خدا و

(خواب دیدن رسول خدا «ص»)

۲۸۰ - از عیسی و عیسی و عیسی گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود جبرئیل رسول خدا (ص) هر دو آمده و دید رسول خدا (ص) مرده و عیسا که گفت یا رسول الله چه شده است که من شما را مرده و عیسا که می گویم ؟

در پاسخ او فرمود: من امشب یک خوابی دیدم.

جبرئیل - چه خوابی دیده اند ؟

رسول خدا (ص) - در خواب دیدم سی اسه بر من بالا میروند و پاشی می آمدند جبرئیل - سوگند خدا که تو را براسی بر انگیزه ست سبوت ، من چیزی از این نمی دهم - جبرئیل - بوی آسمان بالا دهن و سپس خدا جان دکره و در آبی از قرآن بر من میرو

عنه ما كانوا يمشون» وأمر الله جل ذكره «أن أمر له في ليلة القدر» وما أدراك ما ليلة القدر»
ليلة القدر خير من ألف شهر» للعوم، فجعل الله عز وجل ليلة القدر لرسوله خير من ألف شهر

درستاد ما ويرا تسلیم دهد (۲۰۶- الشعراء) آیا سطر بنو کرم ما سالها آنها را بهره ور کنیم
۲۰۷- سپس بر سر آنها آید آنچه وعده داده شده اند ۲۰۸- برپاورد بار آنها را هر آنچه بهره
ور شده بودند و خدا جل ذکره باز کرد

(۱- القدر) دانست که ما مرود آوردیم آنرا در شب قدر ۲- تو میدانی شب قدر چیست
۳- یکشب قدر بهتر از هر از ماه است که سود آن مردم است و حد عروج شب قدر را برای
رسول خود بهتر از هر از ماه مقرر ساخت

شرح - از مجلسی «ره» - قوله «اللی دما کا وا وعدون» - یشر مفسر آن را به
میان ساعت تعبیر کرده اند و در بیشتر احوال ما تمام و ظهور امام قائم «ع» تعبیر شده و آن برای
تسلیت مناسبت است

قوله «العوم» یعنی بهتر است از تمام مدت ملک بنی امیه.

۱- بلکه خلاف است در معنی بهتر بودن شب قدر از هر زمانه

۱- مقصود این است که عبادت در آن یکشب هم رحمت از عبادت هر از ماه شب قدر
۲- برای رسول خدا (ص) در سبب ثمری برای اسرائیل و گفته که هر از ماه در جهاد
در راه خدا سلحه دوش کشیده است و رسول خدا (ص) در آن مرد سحی در شگفت شد و آبرو کرد
که در میان امت وی هیچ بن شخصی نباشد و عرض کرد پروردگار ایدر از همه آنها کوه عتر بر
و کم گردانور مقرر داشتی و حد و حد شب قدر در آن حضرت عطا کرد و فرمود یکشب قدر بهتر
است از هر از ماه که در اسرائیلی در آن در راه خدا سلحه دوش و دهم برای و دهم برای است
پس از و باز در عبادت در هر ماه رمضان و سایر بچه در حدیث این کتاب است معادست مقصود این
باشد که حد و حد شب قدر در دوران حکومت بنی امیه از همه جهات باز گرفته است چه بچه طاهر
حرم و عده این است

سایران عبادت یکشب قدر چنانست تمام بن مدب حکومت بنی امیه چون شب قدر در
آدموده و خداوند فضل را از آنها نموده است حدیثان است کند و مقصود از عبادت آنها عبادت
تهدیری است در آن عبادت آسان در دست نموده است بن معنی که اگر عبادت آنها قبول بود عبادت یکشب
قدر از آن برتر بود زیرا شب قدر از آنها سلب شده بود

۱- مقصود آنست که «وایرا» که خدا در این شب قدر عبادت عباد میکند بهتر است از سلطنت بنی
امیه و شوکت و مدد آن در این مدت

اگر عتر بن کسی که در این صورت چندان فصیلی برای شب قدر ثابت نشود زیرا هر
نوابی در ثوب های آخرت و گرچه اندک باشد چون نابی و اندی است بهتر است از همه دین
و آنچه در دنیا است.

من در جواب گویم مقصود آنست که ثوب شب قدر بر روی دیگر ماستر آنست که در این
از شوکت و ملک آنها نباشد و هم مانوجه ملک و عترت آن، ما در شرح صحفه در بن دره سطر سحی

۲۸۱ سهل ، عن تهر بن عبد الحمید ، عن یونس ، عن عبد الأعلى قال سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل "فليحذر الدين يخالفون عن أمره أن يصيبهم فتنه أو يصيبهم عذاب أليم" قال فتنه في دينه أو حراجه أو إيا حراء الله عليها

۲۸۲ سهل بن زیاد ، عن تهر بن یونس عن عبد الأعلى قال قال لأبي عبد الله علیه السلام إن شيعتك قد ساعدوا وشي بعضهم بعضاً فلو بطرت جعلت فداك في أمرهم فقال لقد هممت أن أكتب كتاباً لا يختلف عليّ منهم إنسان قال فقلت ما كذا فطأ أخوج إلى ذلك من اليوم قال ثم قال أتى هذا مروان وابن درج قال فطست أنه قد مضى ذلك ، قال ففمت من عنده ودخلت على اسمعيل فقلت يا أبا محمد إني ذكرت لأبيث اختلاف شيعته و ساعدتهم فقال لقد هممت

دادیم و هر که تحقق آن خواهد بدان رجوع کند باین نقل ارمغانی ده

من گویم - شب قدر در حکومت حق عادل است و مقصود اینست که کشب سر پرستی حکومت عادلانه متراست از هر ازاء حکومت استکلاسی است و من برای اثبات حری در حکومت - بهاست بلکه حیرت آن الزطر عبیده معاطب است - غیر من اللهو.

(تفسیر لك آیه)

۲۸۱ - از یونس بن عبد الأعلى گوید امام صادق (ع) پرسیدم از عیسی قون خدا عزوجل (۶۳) بسود) باید در حدیث آنگاهیکه مخالفت میورزد از فرمان او از یکجه چهار فتنه ای سوبد به دچار عذاب در دنیاك - فرمود مقصود منه در دین و است باز می که خدا در درش بدو جاری ندهد.

شرح - ارمغانی ده - «او حراجه» بن هم در سیر فتنه است تا سیر عذاب است طریقی ده گفته است یعنی باید در حدیث باشد که یکجه دو مگرداند را مروز و زمان خداوند ، و گفته شده مقصود فرمان پیغمبر است دار آنکه مدایب فتنه ای رسد یعنی لایستکه آنچه در معنی در دل آنها است پدیدار کند و گفته شده یعنی کفری در بن جهان دین ، آنهاست عذابی در دنیاك در آخرت

(چاره جوئی امام صادق (ع) برای اختلاف شیعه)

۲۸۲ - در عبد الأعلى گوید امام صادق (ع) گفتم داسی شعبه شما دشمن هم شدید و از هم بدشان آید ، کاش قرابت در کار آنها اندیشه ای میفرمودی در پاسخ فرمود من آهك کردم که برای آنها نامه و دستوری نویسم نادو بن باهم در نامه من دو بیت بکشد

من گفتم ما هرگز بیشتر از مروز بدان بیارمیدتر نسیم گوید سپس فرمود از کجا این توفیق دست میدهد با وجود مروز و این در؟ گوید من داسی سخن گفتم بدم که آرا از من دریغ میدارد ، گوید از برد آن حضرت بر حواسم و نزد اسمعيل (فرزند برک امام صادق - ع) رفتم و گفتم یا امام محمد من برای بدست اختلاف شیعه او را یاد آور شدم و دشمنی آنها را بایکدیگر و آن حضرت در پاسخ

آن آتش که با لا یجئک علی منہم ابدا ، قال فقال ما قال مروان وابن دراج قلت بلی ، قال
یا عبد الا علی ان لکم علیا لحنّا کحقیق علیکم واللّه ما أنتم الیها بحقوقاً أسرع من الیکم ، ثم
قال : سأنظر ، ثم قال : یا عبد الا علی ما علی قوم را کبر أمرهم أمراً واحداً متوحداً فی رأی ، حصل
واحد یاحدون عداً لا یجئک علیهم ویستندوا أمرهم الیه ، یا عبد الا علی ، به لبس یسمی للمؤمن
و قد سمع أحوه إلى درجة من : حجاب الحنّه أن یحدّه عن حکمه الذی هو به ولا یسمی لهذا
الآخر الذی لم یبلغ أن یدفع فی صد الذی لم یلحق به و لکن یسلحق إلیه ویستعمر الله

فرمود : من آهت آن دشم که طراد ما ای موسم که دوس ما هم در باره من بهم دوست نداشته
باشد

گویند : پس آن حضرت گفتار مروان و ابن دراج معترض کرد و می فرمود : گفتیم آری و آری تصدیق
کردم ، اسماعیل فرمود : ای عبد الا علی راستی که برای شماها بر همدما ما حقی است ، ما با شما همان
حقی که ما همدما شما داریم ، بخدا سوگند که شماها در ادای حق ما شتابان تر نیستید از ما در
بار ادای حق شماها .

پس فرمود : من معتقد برودی در این باره اندیشه می کنم ، سپس فرمود : ای عبد الا علی چرا
شاید مردمی که بک مذهب دارند و روی من شش شخص دهر دارند که گفته ورا نکار می میدند در باره او
اختلاف و دو طایفه میکنند و کار خود را دوست دارند

ای عبد الا علی راستی است که بری مؤمن شاید ، ما آنکه برادر دسی وی از او سکی از درجه
های بهشت پیش گرفته است دست ندارد و او را از جنان که در آست سوی خود هر و کشد و شایسته است
آن برادر دیگر هم که پیش تاجیه است و برادرش به او بر سیده است دست در سینه آرد و پایه
رند و ورا پس ندارد که هود روی بر سیده است ولی باید بگویند تا او را بخود رساند و از خدا
آمرش خواهد

شرح از مجلسی رحمه الله : انی هذا و مروان و ابن دراج ، منی ابن طراد ، همه در جمع ستیره و راع
مروان یکی از صحابش و ابن در یکی دیگر از آنها بودند ، بیست و شاید میان آنها منارعه سختی
بوده است برای اختلاف درجه بیان و اختلاف فهم آمان و امام بیان کرده است که ، وسیله نامه می توان
اختلاف را که از سوء فهم و تفاوت درجات و مراتب بعمل ، ناشی است بر طرف نمود و محاسبات مقصود
را من در همین در قاضی سنی باشد و روایت شده است که و خدمت امام صادق (ع) رسید و ما آن
حضرت ملاحظه کرد ما بر این مقصود است که نامه براع مال شیعیه و مخالف را رفع میکند بلکه آنرا
بر آشفته تر می سازد و پایه زبان بیشتر شیعیه می گردد .

چنانچه در بسیاری از اخبار است که این خود وسیله اختلاف اخبار بوده است و چون عبد الا علی
بن باسخر از امام صادق (ع) شنید گمان کرد که امام از او بدیدد که چنین نامه ای بویسد و
بومید شد و بر حاست برد و در پیش اسماعیل رفت و آنچه میان او و امام (ع) گذشته بود بوی گز رش
داد

ما آنکه گویند در برخی نسخه های کلامی این در ابود و ابن در آمده است در این صورت ممکن

۲۸۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن حماد بن صالح، عن أبي جلد الكاهلي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «صير الله مثلاً حذوقه شر كاه، مثلاً كسوف ورحلاً سلماً، رحلاً حل، يستويان مثلاً» قال أمّ الدّين: «شر كاه، مثلاً كسوف فلا لاؤاً، وليجمع المتفرّقون ولايته وهم في ذلك يلعب بعضهم بعضاً ويرأ بعضهم من بعض» قالت: «رحل سلم، رحل فانه لاؤاً» قال: «حقاً وشيعته ثم قال: إن اليهود تفرّقوا من بعد موسى عليه السلام على إحدى وسبعين فرقة منهم، وقرقة في الجنة وسبعون فرقة في النار، وقرقة البصاري بعد عيسى عليه السلام على تسع وسبعين فرقة، وقرقة منها في الجنة وإحدى وسبعون في النار، وتفرّق هذه الأئمة بعد سيّدهم عليه السلام على ثلاث وسبعين فرقة، ثمان وسبعون فرقة في النار وقرقة في الجنة ومن الثلاث وسبعين فرقة ثلاث عشرة فرقة تستحل

است مقصود این باشد که در دوران عبه اهل حور و کفر، همه سودمند نیست مگر داسان این دور ششیدی، با آنکه محبوب خدا و رسول صبیانه علیه و آله بود عثمان سعیدش کرد و مگر داسان مروان را ششیدی که مطرود خدا و رسول «ص» بود با پدر خود و عثمان آنها را بواخت و در مدینه جای داد و با آنکه در این باره رسول خدا «ص» را مخالفت کردند و جدو آنها گرفته شد چگونه مر احضات کند

دوله «انه ليس سعي» شده مقصود اینست که چون عمده اختلاف بواسطه اختلاف درجات است و انسان باید با مردم باندازه عقل آنها سخن گوید، مانند مؤمنان در در کامل خود را شیب کشد و از او خواهد در فهم و فعل بدرجة است او گرانده کامل هم نباید درج کند که باطن را پرورد تا معام خود رساند

(تفسير يك آيه)

۲۸۳- از ابی خالد کاهلی در امام باقر (ع) فرمود (۳۰- الزمر) خداوند يك منعی دده ست مردی که شریکایی بر سر او سپرده کرده و مردی که سادگز و سر فرمان يك مرد است، آيا این دو يك نمونه اند؟

در تفسیر آن فرمود: اما آنکه شریکایی سپرده بر سر او راه انداخته و لای بیخت بود که دسته سندیهای متفرق بولایت او گردد آمدند و با این حال یکدیگر را هم لعن و لعن میکردند و از هم بی‌زاری میکنند و اما آن مرد که با مردی در سازش و اطاعت بود همان امام برحق اول بود با شعیان خودش.

سیس فرمود: راستی یهود پس موسی همداد و یک فرقه شدند پس يك فرقه آنها در بهشت است و همداد دیگر در دوزخ، ترسیان پس از عیسی «ع» هفتاد و دو فرقه شدند یکفرقه بهادریست و هفتاد و یکفرقه در دوزخ و این امت پس از پیغمبر خود (ص) هفتاد و سه فرقه شدند که هفتاد و دو تیره آنها در دوزخ است و یکفرقه در بهشت است و از این هفتاد و سه فرقه سیزده فرقه باشد که شست بولایت و دوستی با

ولایت و مودت اثنت عشره فرقه منها فی التوفیقه فی الحجة و ستون فرقه من سائر الناس
فی النار.

حاجان دارند که در رده هفدهم در درج اشد و مکفره در بهشت اشد و شصت فرقه هم از مردم
دیگر در درج اشد

شرح - مجلسی زمره قوله تعدی در حدیثی شیخ طبرسی ده گویند حدیثی را که در وقت بررسی
اولی رده است و فرموده است حدیثی رده است در حدیثی که شریکان صبره گری بر سر آورده یعنی
هم اختلاف دارند و بعد از آن هم میگویند و همانا این مثل برای همه مشرکان است ولی موضوع ذابک مرد
آورده و آنرا توصیف عموم مشرکان توصیف کرده باشد شامل همه آنها شود و معصودش از گفته خود
در دیگر درج شریک باشد یعنی معصودن مجلسی را می پرسند و سپیدی سازی را و هم در سینه
و سخت گیری هستند بر مرادش می دهند و آن بارش می دهند و هر کدام می خواهند که به خدمت
خودش بگردد و هر چه و حرج او را بگردان بگردان بگردان و دیگر هم می بیند و زاد و زود و در بر
خدمت چیری بکف بیازد و این حال خدمتکار جمعی است که هوای مغلوب بر سر دارند و این مثل کافران
است و مثل مؤمنان و مؤمنان هم رده است و فرموده است

«و مردی که مسلم مردی است و می داند او است و بیست و نهم می رسد و در خدمت او خدمت دیگری
را وارد میکند و آرزوی دیگری را ندارد و هر کسی این خدمت باشد شمره خدمت خود می رسد و بزرگ
مخدومش حکیم باشد و او را او هم کریم و حاکم بی لباس حکامی است خود را علی (ع) روایت کرده
که فرمودم «مردی که مسلم رسول خدا (ص) شده ام و عیسی شده خود را ای حال در اسلام
با هر «ع» روایت کرده است که در مورد مردی که مسلم شده است پیروی همان علی است بطور
تحقیق یا شیعه او

قوله «و لا یلای لای» یعنی بوسه که از گمراهی و پیروی رسولان او است که در ولایت او
مشرک بودند اختلاف پیدا کردند و چند دسته شدند و همدیگر را کشت کردند و این حال عامه
گویند همه بر حقند و همه بیست و نهم می روند

قوله «و لا یلای لای» - یعنی امیر المؤمنین بر او امام اول بر حق است و ایس دو
وجه دارد

۱- مقصود به رحل او امیر المؤمنین (ع) باشد و مقصود از رحل دوم رسول خدا (ص) باشد و
آنچه را که روایت شده است و گذشت مؤید است و برابر کردی این دو مرد با اعتبار اینست که
سیره گری دسته اول برای اینست که پیشوای آنان مسلم رسول خدا (ص) بود و هر چه را مورد نیاز
مردم بود از رسول خدا (ص) دریافت نموده بود و ذکر شیعه در اینجا به سبب است و مقصود اینست که
چون شیعه هم تسلیم نایند و او هم مسلم رسول خدا (ص) است پس شیعه هم مسلم رسول خدا
(ص) هستند

۲- مقصود بر رحل اول هر کدام از شیعه باشد و رحل دوم امیر المؤمنین (ع) باشد و معنی
این باشد که چون شیعه امام و زهر خود مسلم هستند در اصل دانات میان آنها ستره ای نیست

۲۸۴ - وعده عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله ع قال لم يرل دولة السطل طويلة ودولة الحق قصيرة

۲۸۵ - وعده ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن يعقوب لسراج قال قلت لأبي عبدالله ع متى فرج شيعتكم ؟ قال فعلى إذا احتاب ولد العباس وهو سلطانهم وطمع فيهم من لم يكن يطمع فيهم وحلف لعرب أعنته و رفع كل ذي صيصيه صيصيته وظهر الشامي و أقبل اليماني و تحرك الحسي و خرج صاحب هذا الأمر من المدينة إلى مكة بقرآن رسول الله و قال قلت ما قرآن رسول الله ع قال سمع رسول الله و درعه و عمامته و برده و قصيمه و رايته و لأمته و سرجه حتى يرل مكة و يخرج السيف من عنقه و يلبس الدرع و يبشر الرأية و البردة و لعامة و يشاول الفصب بده و يستأذنه في ظهوره فيطلع على ذلك بعض موالیه فيأتي الحسي و يحمره و يحضر فيستدر الحسي إلى الحروح فيبش عليه أهل مكة فيقتلوه و يبعثون رأسه إلى الشامي و يظلمر عند ذلك صاحب هذا الأمر و يدعى الناس و يشعونه

و يبعث الشامي عند ذلك جيشاً إلى المدينة فيهلكهم الله عز و جل و يهرب يومئذ من كان

۲۸۴ - عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) فرمود پوسه دولت باطل طولاست و دولت حق کوتاه مدت ،

(در شاههائی از ظهور امام قائم ع)

۲۸۵ - یعقوب سراج گوید : امام صادق (ع) گفتیم فرج شیعه چه زمانی است ؟ در پاسخ فرمود هر گاه میان اولاد عباس اختلاف افتد و سلطنت آنها سست گردد و در آنها طمع و ردد گسیکه طمع بد آنها بد شدت و عرب لعام اسبهای خود را از دست سپه و هر بیروندی بیروی خود را بدیدد سارد و آشکارا در دژ خود جای کند و آن شامی ظهور کند و آن یمنی بیاید و آن حسی بماند و صاحب الامر هم با قرآن مخصوص رسول خدا (ص) (که شاههائی امامت هستند) ظهور کند و آنها را از مکه بیدنه آورد

من گفتم را رسول خدا (ص) چیست ؟ فرمود ششبر رسول خدا (ص) است و رده او و عمامه او و برد او و چوب دستی او و پرچم او و جوش او و زین سواری او تا چون مکه فرود آید تبع را از غلافش بدر آورد و رده را بپوشد و پرچم را برافرازد و برد و عمامه را در بر کند و چوب دستی را بکعب گیرد و از حد او بد اجاره ظهور خواهد و رحی دوستدانش بر این آمد آگاه شود و رد آن حسی آمد و باو گرایش دهد و حسی بشورش پیش دستی کند و اهل مکه سو و رجهند و او را بکشند و سرش را برای آن شامی درستند و در این هنگام صاحب الامر ظهور کند و مردم باو دست بیعت دهند و از او پیروی کنند ،

آن شامی در این هنگام لشکری مدینه فرستد و حد او بد عزوجل آنها را پیش از رسیدن مدینه باو بسازد و در آن روز هر که از فرزندان علی در مدینه باشد مکه گرد و برونه صاحب الامر

بالمدينة من ولد علي عليه السلام إلى مكة فيلحقون بصاحب هذا الأمر ويعمل صاحب هذا الأمر نحو العراق ويمتد حيثاً إلى المدينة فيأمن أهلها ويرجعون إليها

٢٨٦ - عده من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن مالك بن عطية ، عن بعض أصحاب أبي عبدالله عليه السلام قال خرج إلي أبو عبدالله عليه السلام وهو غضب وقال : إني حرجت آفاقي حاجة وتعرض لي بعض سودان المدينة فتهتف بي ليك ، اجعربن محمد لثيث ، ورجعت عودي على بدئي إلى سرلي حائداً غيراً مما قال حتى سجدت في مسجد لربتي وعفرت له وجهي ودلت له نفسي وبرتت إليه مما تهتف بي ولو أن عيسى ابن مريم عدا ما قال الله فيه إلا الصم صمماً لا يسمع بعده أبداً وعمي عمي لا يبصر بعده أبداً وحرس حرساً لا يتكلم بعده أبداً ، ثم قال لعن الله بالخطاب و قتله بالحديد .

عليه السلام پیوند

و صاحب الامر (ع) آهك عراق كند و لشكری هم مدینه درستد تا اهل مدینه را آسوده سازد و مدینه باز گردند.

شرح - از مجلسی ده - قوله «و ظهر الثانی» یعنی سبانی «و خرج صاحب هذا الامر» یعنی بهایی را بیدار کرد که از پشت پرده درآمد

(پیشامندی برای امام صادق (ع))

٢٨٦ - یکی از اصحاب امام صادق (ع) گوید امام صادق (ع) برد ما بیرون آمد و خوشمگی بود پس فرمود من هم اکنون برای سازی از خانه بیرون شدم و یکی از ساهان مدینه بر سر راهم بیرون آمد و من فریاد زدم لبیک یا جعفر بن محمد لبیک (جای لبیک اللهم لبیک که حاجیان گویند) من برشته بخانه باز گشتم و ترسان و هراسان بودم مادر سجده گناه خود بری پروردگارم سجده کردم و چهره سادگی بر خاک سودم و خود را بدرگاهش خوار ساختم و با او آنچه برایم فرمادد ببرداری جستم و اگر عیسی بن مریم از آنچه خداوند در باره او فرمود گمانی فرار می یابد بی درخت چنان کر میشد که پس از آن هرگز نمی توانست شید و چنان کور می شد که پس از آن هرگز نمی توانست دید و چنان لال میشد که پس از آن هرگز نمی توانست سخن گفت سپس فرمود خداوند اما الخطاب را لعنت کند و با آهن بکشد

شرح - از مجلسی ده - قوله «لبیک یا جعفر بن محمد» ظاهر آنست که این ساه کافر از یاران بی الخطاب بوده است و مانند او امام صادق (ع) را خدا می دانسته زیرا ابی الخطاب این مقام را برای امام طهار داشت و خود را زسوز او پداشت بر اهل کوفه و این کافر بان حضرت آن بنا را موجه ساخت که در حج بخدا متوجه سازند و باین بهت آرا گفت و امام از این کار با هموار او در هراس شد و برای پروردگارش سجده کرد و خود را در نزد خدا تشریفه کرد از آنچه بنادوا بناو ست دادند و ابو الخطاب را که بدعت گراز این مذهب فاسد بود لعنت کرد

۲۸۷- عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن حماد بن أبي حنيفة ، عن بعض موالی
 أبي الحسن (ع) قال كان عبد أبي الحسن موسى (ع) حل من فریش فجعل يد كرقیشا والعرب
 فقال له أبو الحسن (ع) عند ذلك دع هذ لس ثلاثة عربی ومولی وعلج فحن العرب و
 شیعتا الموالی ومن لم یکن علی مثل ما یحن علیه فهو علج وعل العربی تقول هذایا بالحسن؟ فاین
 أفراد قریش والعرب؟ فقال أبو الحسن (ع) هو ما قلت لک

۲۸۸- عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن الأخول ، عن سلاّم بن المستنیر قال
 سمعت أبا جعفر (ع) یحدث ید فام العائم عرس الایمان علی کل صاحب من دخل فیہ بحقیقه و لا
 صرب عنقه أو یؤدی لحرته کم یؤدی البوم أهل لذمة ویشد علی سطة الهمیاء و یحر حیم من
 الأعداء إلی السواد .

دوله «و مثله آمدند» مهربین وی دنداره او اجابت شد و عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن
 عباس در کوه کاگر د مقصور بود چون با حشر شد که ابو الغضاب و بازارش مردم را با ناهاده دعوت
 میکند و سوت بوالغضاب تسبیح می سپارد و فرستاد و آنها را احضار کرد و آنها در مسجد کوه
 گرد آمدند و با سطوانها معصن شدند و مردم بودند که در آنجا معکف شده اند برای عبادت
 و حاکم نامرده مردی در فرستاد تا همه را کشت و جریکس از آنها دنده بماند و زها بشد و او هم
 رحمة برداشت و میان کشتگان اسد و چوب شب بارید شد از میان آنها برآمد و خلاصی یافت و
 نامش ابوسلمه سالم بن مکرّم همان بود و روانه شده که آنها هفتاد مرد و دند

(بیان علم تبعیض نژادی)

۲۸۷- یکی از موالی ابو الحسن (ع) گوید من مرد امام کاظم بودم که مردی در فریش مرد
 آن حضرت بود و شروع کرد ساز آوری فریش و عرب امام هفتم را و فرمود: بن را و گذار مردم
 سه دسته اند:

عربی و و سته و عجم نامندان، عرب تنها ما هستیم و موالی شیعیان ما هستند و هر کس
 بر آنچه ما هستیم باشد او عجمی نامندان است آن مرد فرشی گفت یا انا الحسن تو چنین می گویی
 پس حادید های فریش و عرب که حادید؟ امام هفتم «ع» فرمود حقیقت همان است که من به
 تو گفتم.

شرح- ر محسنی ده «قوله يد كرقیشا و العرب» یعنی قصائل آنها را ناد میکرد و بهم نژدی
 آنان بخود می پالید

قوله «و شیعتا الموالی» مقصود از موالی در اینجا جز نژاد اصلی عربیست که با آنها وابسته شده
 و جزء اجتماع آنها گردیده و گرچه از نژاد آنها نیست.

۲۸۸- ارسال بن مستنیر - گوید امام باقر (ع) بازمی گفت که چون امام قائم (ع) ظهور کند
 هر ماضی و مختلف حادیدان اهل بیت را دعوت میکند و اگر از روی حقیقت ایمان آورد بسیار خوب و
 اگر نه کردن و را میرند و با سنجزیه بدهد چنانچه امروزه دمیهای کافر جریه می دهند و باید هیامی
 سکرم مدد و از شهرها برود و در دستاق زندگی کند

۲۸۹ - الحسین بن محمد الأشعري ، عن علي بن محمد بن سعيد ، عن محمد بن مسلم بن أبي سلمة عن محمد بن سعید بن عروان ، عن محمد بن یسار ، عن أبي مریم ، عن أبي جعفر علیه السلام قال قال أبي علیه السلام يوماً وعنده أصحابه : من منكم تطيب نفسه أن يأخذ حمراً في كفه ويمسكها حتى يذهب ؟ قال فكأع الدس كلهم واكلوا ، فقام وقال : يا أبا تميم أن أفعل ؟ فقال ليس إياك عمت إنما أنت متبي ونامت ، بل إياهم أردت [قال] وكرها ثلاثاً ، ثم قال ما أكثر الوصف وأقل الفعل ؟ إن أهل الفعل قلل إن أهل الفعل قلل ، ألا وإنا لعرف أهل الفعل والوصف معاً وما كان هداهما تعامياً عليكم بل لسلوا أحماركم وكتب آثاركم فقال والله لئن أتممت بهم لأرض حياء مما قل حتى أني لأنظر إلى الرث حل منهم يرخص عرفاً ويرفع عبه من الأرض فلم أرأى ذلك منهم قل رحمكم الله وه أردت إلا حيراً ، إن الجنة درجات ودرجات أهل العمل لا يدركها أحد من أهل القول ودرجة أهل القول لا يدركها غيرهم قال فوالله لئن أتممت بشواهم لعزل

شرح - از مجلسی «ره» - قوله «او یزدی احره» - شاید بن دو او کار آن حضرت باشد و گرنه ظاهر اخبار ایست که از آن ها پذیرد حر ایمان واقعی و پاکشده شد
فوله «ویشد عی وسمه» ایمان همیان کسر سعی پذیر جامه و کمر بند و کسه حر جی آمده است و ظاهر ایستکه باها خرجی می دهد تا از شهرها بیرون رود و این نوشته را آنها با شد گفته شده است که بن کنایه درم داشت

(طرح يك آزمائش مذهبی)

۲۸۹ - ابی مریم از امام باقر (ع) گوید: روزی پدرم در برابر اصحابش فرمود کدام شما ها در خوش اسبکه پیشکه آتش را در دست خود بگیرید و بگردانید تا خاموش شود ، فرمود مردم حاضر همه در می آمدند و خموشی گریه و اسجی میدادند ، فرمود من بر حاسم و گفتم پدر جان میفرمائی تا من این کار را بکنم ؟ در پاسخ من فرمود من خود قصد نکردم همانا بواز منی و من از توام بکنم ، بن دیگری گفتم [فرمود] سه بار را بکرا کرد و سپس فرمود چه اندازه ستایش بر من از تو است و اهل کار بکنند و وجه اهل کار کنند .

هلاما اهل گفتار و کردار را با هم می شناسیم و این اظهار از طرف ما برای کور کردن ره و گنج بودن درباره شماها نیست بلکه برای ایستکه شما را آزمائش کنیم و آثار شما را بنویسیم و نت کنیم ، بخداوند سوگند گویا من آن ها را در خود کشید برای آزمائش که از گفتار امام چهار آنها شدت آنها کمین بچهره یکی از آن مردان میگردم و غرقه در عرق بود

سر بریر داشت و دیده ها از درم رسی داشت چون از سر سازی آنها چینی دید فرمود خدا بشارت رحمت کدام من جز خوبی بخوانم ، رسی که بهشت را پایه ها است پایه یکی مردم خوش کردار شد کسی و مردم گفتار بدان برسد و پایه آن ها که گفتار شایسته دارند دیگران برسد ، فرمود گویا خدا سوگند که از گروه بد را بوی شترها زها شدند و تعبیر بر پای آن ها بر داشتند

۲۹۰. و بهذا الاسناد، عن محمد بن سليمان، عن ابراهيم بن عبدالله الصوفي قال حدثني موسى بن بكر الواسطي قال قال لي ابو الحسن عليه السلام لو سئرت شعبني لم اجد منهم الا واصفة ولو اعنتهم لما وجدت منهم الا امر تدنيس ولو تمحصتهم لما خلص من الاكاف واحد ولو غرلتهم غرلتهم لم يبق منهم الا ما كان لي، انهم طاموا تنكوا على الارائك، فعادوا بحسن شعبة علي، انما شعبة علي من صدق قوله فعلة.

۲۹۱. حميد بن ريار، عن الحسن بن محمد الكندي، عن احمد بن الحسن لمشمي، عن ابا بن عثمان، عن عبد الاعلى مولى آل سام قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول، يؤتى بالمرء له حسنة يوم

شرح - از محسنی «ره» - «دوله ماد» یعنی گنج شدیده و این کتابة از پریشای و شخصی حال است یا گویا زمین بر آن ها داروبه گردیده و گویا که در پاشان ندرده آمده پاشان، هل از محسنی ده

من گویم - در اینجا ما (ع) حاصل و این خود در معنی آرمیش آورده است و «بی» مصداقی در گردد و بیعت و بیعت و سرورش کرده نا آنگاه که این سرورش دو آن ها اثر کرده است و ناچهره شرمسار خود توبه و بشیما پیرا نشان داده اند و در آخر حدیث امام موسی پریشایین توبه را آنها اعلام داشته است.

۲۹۰. موسی بن مکر و سبکی باز گفت که ابو الحسن (ع) من فرمود گرشیمه خود در بررسی کم جریان آورد می بیش باشد و گر آقا، و آزمایش کم جریان بر گشیمه بر ساید و گردد و توشان گری از هر یکی در یک بر ساید و اگر آقا را چهارم و ساجس را از ساجس بیکسو بکم جری آنچه حاصل شد از آن معنی نماید نشان دیر زمانی ست که بر پیشیما تکه ده اند و بر آن گویند ما شیمه نمی هستیم همدما شیمه علی کس شد که کردارش مصدق گفتارش شد شرح - از محسنی «ره» - «دوله» و «لا واصفة» - یعنی همان هل گفتار بر ساید که پس را ستانید و اظهار دین داری به آن رسیده می آنگاه شرایع آن کار کشد و بدینوسیله از پیشوای خود فرمان برید.

توله «لا ما کان لی» - یعنی در حاکم خود یا بهر هی برخی مخصوصان ستان است.

توبه «عمی الارائک» از این تخنی است که برای او عروسان حمله شدند و امثال تخت سایش را گویند و عریس میان عصمت و سرسی و می اعتباری آن ها است نکاح و ممکن است تکه بر ارائک کتابة باشد از اعماد صرف آرزو و آمل (مصدق اینک شیمه در آرزوی ظهور موم قائم و صلاح امور بدست او هستند).

توله «من صدق توله» یعنی کردارش گفتارش را تصدیق کند و ساید که روجه صدقه گفتارش مصدق کردارش باشد یعنی یا کردارش گفتار او ادا کند.

۲۹۱. (عبد الاعلى مولى آل سام گویند شدم امام صادق (ع) فرمود روز رسا حیردن زیبایی

القيمة التي قد اقتصت في حسمها فنقول يا رب حسمت خلقي حتى لميت ما لقيت وحياء بمريم عليها السلام فيقال
 أسأحسن أو هذه ؟ قد حسمتها فلم تفنن وحياء بالرجل لحسن الذي قد فنن في حسمه فيقول
 ارب حسمت خلقي حتى لميت من النساء ما لعب وحياء بيوسف عليه السلام فيقال : أنت أحسن أو هذه ؟
 قد حسمته فلم يفنن وحياء بما حب البلاء الذي قد أصابته لفته في بلائه فيقول يا رب شددت
 عليّ لئلا حتى اقتصت مؤتي ثوب عليه السلام فقال : أبلستك شد وبلته عداة وهذا نبي فلم يقتص
 ٢٩٢ - وهذا الإسناد عن أنس بن عثمان ، عن إسماعيل المصري قال سمعت أبا عبد الله
عليه السلام يقول : تعددون في الممكن فحدث ثوب وندولون ما شئتم وتمرؤون ما شئتم وبتون من
 شئتم ؟ قلت : نعم ، قال : وهل العيش إلا هكذا .

٢٩٣ - حميد بن رداد ، عن الحسن بن محمد ، عن وهيب بن حفص ، عن أبي بصير قال سمعت
 أبا عبد الله عليه السلام يقول : حم الله عندا حسمت إلى أساس ولم يقتصم لهم أم والله لو يروون محاسن
 كلامك بوابه أعز وما سنطع أحد أن يتعلق عليهم شيء ولكن أحدهم يسمع الكلمة ويحط
 که برسانی خود ندیده افتاده بیاورد ، گوید پروردگار آفرینش مرا زیبا کردی ایها چه بر -
 خوردم گرفتار شدم مری (ع) و در برابرش آورده و ندو گفتم شود و درماری بداس ماور رسا کردیم
 و نه نیتاد و مری را که در برانی خود ندیده و ند کردار شده ساورد و او گوید پروردگار و
 مری را کردی تا در بیان آنچه را کشدم دم بوس (ع) و آورده و ما گوید و درماری بداس ما
 او را چپ زیبا کردیم و نه اندر شد و آنکه گرفتار و در گرفتاری و کسرداری
 متاده آورده و گوید پروردگار مرا من سخت گرفتنی تا همه در شدم پس ایوب را آورده
 و او گوید گرفتاری من سخت تر است ما گرفتاری این او سخت گرفتار شد و همه بیداد
 شرح - از محسنی (ره) - قوله « اصغت می جدا » یعنی بسپ برسانی خود در رسا و
 مقدمانش افتاده است .

(در آزادی عقیده)

٢٩٤ - از اسماعیل هری - گوید شنیدم امام صادق (ع) معمود شماها میواید در مجلس
 شنید و حدیث بگوئید و آنچه را خواهد اظهار کنید و از هر که خواهد بپرازی جوئید و هر
 که خواهد اظهار دوسی بکنید؟ گفتم آری ، فرمود آری ، در گمانی حراس معصاتی دارد؟
 (انضباط در نقل نصوص صادره)

٢٩٥ - زابی بصیر گوید شنیدم امام صادق (ع) معمود خداوند بدهای رحمت کند که مرا
 مرد مردم محبوب سازد و ما را در برابر آن ها دشمن و معود نکند
 هلا خداوند اگر همان من کلام رسای مار روایت میکردند آرومندتر و عزیزتر بودند و
 کسی نبود و آنکه بهیچ وجه بدان ها دست ندارد ولی یکی از آنها کلامی را میگوید و خود دهی

إليهم عشر أ

۲۹۴ - وهيب ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألت عن قول الله عز وجل "والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وحلة" قال : هي شفاعتهم ورجاؤهم يجاعون أن يرد عليهم أعمالهم ، لم يظنوا الله عز وجل أنه يرد عليهم

۲۹۵ - وهيب بن حنفس عن أبي بصير قال : قال أبو عبد الله عليه السلام ما من عبد يدعو إلى صلالة إلا وجد من يتابعه

۲۹۶ - عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن عبد الله بن الصلت ، عن رجل من أهل بلخ قال : كنت مع الرضا عليه السلام في سفره إلى حرابن فدعا يومئذ له فجمع عليهم ماله من لسودن و روی آن میگردد

شرح - از مجلسی ده - قوله «لو يردون» معنی اگر سختی ما را بر می دارند و بر آن می فرودند پیش مردم عزیز تر بودند یا برای اینکه آنه سختی را بوجهی ادا می کردند که بسادی بر آن در میشد و یا برای اینکه سختی آنرا بلیع بود و موجب جلب محبت مردم میشد

(تفسیر يك آیه)

۲۹۴ - از بی بصیر که از امام صادق (ع) تسبیح قول خدا عز وجل را پرسیدم (۶۰ - المؤمنون) و آنکه - اسکه می دهد آنچه را می دهد و باز هم دلشان ترسان است - در پاسخ فرمود : مقصود از آن شفاعت است و امیدى که دارند و می ترسند اگر اطاعت خدا عز وجل را نکنند اعمالشان مردود گردد و امیدوارند که از آنها پذیرفته شود.

شرح - از مجلسی ده - قوله «هي شفاعتهم» شاید مقصود دعا و زاری آن ها است و درگاه خدا که گوی از خود شفاعت میکند یا مقصود طلب شفاعت از دیگران است و در اینجا مضامین معنی است یا مقصود از شفاعت دو چندان کردن کردار است که این معنی هم آمده است و من بشع شفاعت حله معنی هر که عملی بر عینی ابراه

و ظاهر اینست که شفاعت هم بوده است و تصحیف شده است.

۲۹۵ - گوید امام صادق (ع) فرمود هیچ بنده ای بگمراهی دعوت نکند جز سکه بیرونی برای خود بپاید.

شرح - چون راه راست و هدایت همه مستقیم سوی سعادت است و در هر دهه انحراف بود سوی گمراهی است ، براین راه راست سکی است و آن کوتاه ترین مسافت است به هدف سعادت است و گمراهی محدود است و هر انحرافی را سبب از طرفه زایی خواهد بود.

(برابری و برادری در اسلام)

۲۹۶ - مردی زحل سخ گوید : در سفر امام رضا (ع) بخراسان من همراه و بودم زوری خوانی گسسته و ده چاکران سودانی و دیگران را ناخود بر سر انداختید ، من گفتم : فراموشی کاش برای

عبرهم وقلت جعلت فداك لو عرلت لهؤلاء عائده فقال «يا ابن الرب» ببارك وتعالى واحد والام واحدة والاب واحد والحراء «لا عمل»

٢٩٧ - محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى بن سنان قال سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول طبايع الجسم عاين بها فمب الهواء الذي لا يحس العنس إلا به وسيمه ويخرج ما في الجسم من داء وحموة، والأرض التي قد تولد اليبس والحرارة والطعم ومنه يتولد الدم الأثري أنه يصير إلى المعدة فيعده حتى يلي ثم يصعق فاحد لطعه صفوه دما ثم يستحضره من الماء وهو تولد اللحم

«بیان حوائی جدا گسترده مشد در پاسخ فرمود: دهرن ذیرا پروردگار، برك و تعالى یکی است و مادر همه یکی است و پدر همه یکی است و پاداش هم در را بر کرد و اسب شرح - از مجلسی دره -» بن حدیث دلالت دارد بر استعداد هم خوداکی با حدسکاران و چاکر و سدکال و همیشی با آن بر سر حوان و دلالت دارد که شرافت نقوی است به به براد و خاندان

(در بیان طبیعت پیکر)

٢٩٧ - از ابن سنان گوید شدم اوالحسن «ع» میفرمود طبعها که در پیکر است بر چهار گونه است:

١ - هواپیکه جان را در یکی ساخته چر بدن و سپیم آن و از پیکر هر درد و هفوت را بر آورد.

٢ - زمین که خشکی و گرما از آن زاینده

٣ - خودا که از آن خون زاید و سی که جمعه در آمد و آن را عدا دهد تا نرم و رقیق گردد و زیده شود و طبیعت زنده آن را خون سازد و سپس تهین آن بنشیب گراید

٤ - آب و آن بهند آمده حنصلحم است

شرح - از مجلسی دره - «قوله طبايع الجسم عني» یعنی پایه طبع پیکر سببی و مهورش بر چهارچهر است و محتسبست مقصود از طبايع هر آنچه باشد که در اسوازی پیکر دحالت دارد و اگر چه بیرون از آن است و مقصود است که چهار قسم است

قوله «ويخرج ما في الجسم» دلالت دارد که در بدن و عس کشیدن در افع دردها ازین و دمع همو بها دجل است چنانچه ظاهر همی ست

قوله «والا لارض» یعنی دومی زمین است که نصف خود خشکی، بدو بوسه انعکاس بر نو خود شد از آن گرمی بر آمد و در تولد خلط صفرا و سودا دحالت دارد

قوله «و الطعام» - سوم خودا که است و حوان را از آن دست بری آنکه در دیگر

جلاص در قوم بدن بیشتر تر دارد و چهرهای دیگر را در آن چندان اثری نباشد - پدیاں هلاز محسسی دره»

من گویم - در این حدیث معرین طبع جسم رنده شده است مثلا مانند سی پت سال رنده طبیعت در فلسفی معنی حوی دانی هر چیز است و در اصطلاح فلسفه طبیعتی آن را سبیل اول هر چیز مادی معبر کرده بدو در این حدیث معنی ترکیبات جسم سال رنده بلکه هر جان در رنده نکاز رنده است و معروف است از فلسفه یونانی که چهار طبع در ترکیب هر جسمی وارد است و آنها را در این شهر بیان کرده:

چند روزی شوند یا هم حوش

چهار طبع مخالف سر کشی

و این چهار طبع عبارتست از:

۱- هو که آن را گرم و ردا د ۲- خاک که آنرا سرد و خشت داند ۳- آتش که آن را گرم و خشک داند ۴- آب که آنرا سرد و تر داند.

در کتب اجسام را این عناصر را طبعی است و بدی بود که هر رده سال فلسفه و طب و کیمیا و علوم دیگری بر پایه آن دوز مرد و هزارها مثل و قانون فلسفی و طبی و گیاهی بر آن استوار شده بود و چون دانش جدید بشری تاش کرد این اصل بی اصل شناخته شده و همه آن دستورها و همه های هزارها سال ایستاده داشتند ن شری و ران کردند.

ولی مصوب این حدیث ظری - اصل معنی «طبع شده» از دو کلمه طبیعت رنده ی را می کند که اصول علمی امروزه واقف شده.

۹- یکی از معنیهای مؤثر در جسم را هو رنده د ۱۰- عناصر اینکه یکی بر چهار ترکیب جسم است هو و آب و خاک و آتش که به هم می آمیزد و همه از این چهار ترکیب است و در هر رده بدن معنی معنی که در آن وارد رده میشود و با دوره رده که به حسب دو ماد بر آن آریده شده است چون حوضچه آب را حدت خاک و آتش در آن میگیرد و بر آتش معنی بخار حاصل میکند و اگر در این معنی معنی است و است شود که میفرماید (هوائی که رنده میشود معنی جان در هر سال و سیم آن) بخوی می دو اصل در یکی امروزه را سال کرده است.

۱۱- آتش در کتب زندگی هر موجود جان داری است

۱۲- اکسیژن هوا وسیله صحت جران خون و سلامت است و از اکسیژن هوا در این حدیث نکله سیم هوا بهر شده است و بد که آب چه بهر شوا و مفهومی است و در سال آب یک اصل علمی دیگر را سال کرده سکه میفرماید

آنچه درد و عفونت در تن است بواسطه هوا بیرون می آید.

و این شرح است که بر آتش معنی است و هر ماده سوخته ای که در درون تن است خارج میشود و بهر رنده کلمه دار و عفونت در این جا بسیار قابل توجه و کاملاً مطابق بر اصول علمی امروز است

۱۳- طبیعت زمین که مولد خشکی و گرمی است - این تعبیر هم بر اصول علمی امروزه کاملاً موافق دیر زمین داری بسیاری از عناصری است که در ساختمان تن جان داران نکاز رفته است

۲۹۸- ثَمَّاسٌ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَرْدِ الْوُفَلِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي أَحْوَهَ، مَالِكُ بْنُ أَبِي قَلٍ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ الرَّحْلِ لِلرَّحْلِ جَرَّكَ اللَّهُ حَبْرًا، مَا يَعْنِي بِهِ؟

ماده قد و آهن و مسافت و و این عناصر همه در ساختمان بدن اثر خشکی و مقاومت بوجود میآورند در برابر هوا و آب که بطبع خود روان و صاف هستند و سبک و سبکند یعنی و دامن توجه حدیث است که حرارت مؤثر در اجسام و از زمین دانسته اند که موافق اصول علمی امروز هم این مصداق است و مثلاً کلیه نیروی حرارتی که در محیط زمین است همان واکنش و انعکاس بر و خود شد است که چون روی زمین که جسمی است تاریک ماده را بوی تولید میکند و حرارت و خود میآید و این کاملاً مخالف اصل و بوی معروف در آن زمان بوده است که باز بدات خود یک عنصر مستقل است و در بالای کره هوا وجود دارد و در ترکیب اجسام کوبه حرارتی است

و میتوان گفت که این حدیث اشاره به احساس بنویس من جان در آن است که در عناصر بسیار زمین و سبک حرارت خاصه را بر روی آب در کتب مشهوره و بهم میخوانند و جسم را پدید میآید

۳- بعد که در کتب برکت و طبع پرورش جسم هست هر جاندار پس بوسیله ماده پایش و پرورش می شود، و در بوسیله ماده پایش را در اثر حرارت می دهد جبر را میکند و اصطلاح بدن را پدید می آید و می ماند و در دوران موجود مرادی هم در خود تجربه میکند که بوسیله آن صفت پدید آید و بدن امروزه می شود و در اثر می گردد و سبک ماده جسم چهار تولید خود است که در کتب علوم میشود و مواد غنی بوسیله کار حاجات کند بصورت خون در می آید و در رگها روان میشود و ماده عداواتها را جای بدن و هر عضو آن پر شده و این جریان مهم ماده اشاره فرموده است که در ماده پدید آید و در دوران است که خون پدید می آید و در بدن بیان علمیه مهم ماده است و سپس چهار تفلیه را بیان کرده و فرموده است

آیا نبی که خوراک پخته رود و آنرا تغذیه کند تا نرم گردد و بکار افتد و آنرا حل کند و برسد و ماده سازد بشیره آن در آید و مزاج چهار ماده شیره عدا را میکند برساند و حاصل آن خون گردد و نه شین بوسیله روده ها دفع شود.

۴- بطبع مؤثر در جسم است که اصطلاح ماده و در صلب قدیم خط جسم را بوجود آورد و برای تمذیه جسم جانداران و گیاهان، بر خاصی دارد و مانع از رشد که طامع از مع در این روایت نظر عناصر در ماده در ماده می و طب قدیم دارد و بیان در مصلح فایده موجود است شرحی که مروره در تحقیقات علمی مهم شده است و مواد اعجاز دهنده است و این خود یکی از کرامات امام (ع) است که در آن تاریخ حقایق را با این عبارات مختصر و جامع و مناسب بیان کرده است

(تفسیر کلمه خیر)

۲۹۸- رحسان بن ائین بر در مالک بن عبی گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از اینکه مردی مرد دیگر می گوید جَرَّكَ اللَّهُ حَبْرًا = حداثت حردمان مقصود را این خیر چیست؟

فقال أبو عبد الله عليه السلام : إن خير أنهر في الجنة مخرج من الكوثر والكوثر مخرج من ساق العرش عليه منازل الأوصياء وشيعتهم، على حافتي ذلك النهر حواري بنات، كلما قلمت واحدة منهن حصى سميت بذلك النهر وذلك قوله تعالى «ويعين حيرات حسنة» فإذا قال ابن حنبل لصاحبه «حركات الله حيرات» فأما ما يعني بذلك تلك الامارات التي قد أعدّها الله عز وجل لصعوبه وخبرته من حلقه

۲۹۹ - وعنه ، عن أحمد بن محمد ، عن أبي عمر ، عن الحسن بن عثمان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إن في الجنة نهر أحاطه حوض ماء فادمر المؤمن حداثه ففجعتة اقلعها فاستأنه عز وجل مكاب

(حدیث القباب)

۳۰۰ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن الوشاء ، عن عبد الله بن سنان ، عن أبي حمزه رضی الله عنه قال : قال لي عليه السلام : «وعمرو بن لیل» وأنا عنده ونظر إلى السماء فقال : يا أحمزه هذه قبة أبي آدم

امام صادق (ع) فرمود زایش جبرائیل پریست در پشت که سرچشمه اش کوثر است و سر چشمه کوثر از ساق عرش است و در آن اوصیه و شهادت آمده بر دو کنار این بهر است و در جای باز آن در کانی بر آمده و هر دمای یکی بر آید بر روی خود بر آید دیگری بجای بر آید و نشان از این نهر بر گرفته شده است و است معنی قول خدا (۷۰ - الرحمن) در آن بهشت حیرات در آید و هر دمای که مردی در خود گوید جبرائیل حیراً همانا معبودش از آن این منزل است که حد عروجل آید بر روی بر گرفته ها و حوضان بر آورده های خود آمده کرده است شرح - بر معنی قول خدا «ويعين حيرات حسنة» میبکست اصل مکان کردن آن کلمه از کسی باشد که بر معنی از معنی و گریه کند بر آید ، معنی میکند ، آن معانی میبرد و ممکن است مقصود این باشد که معنی حیرت حسنه و حسنه و معنی بدان معنی مصرف میشود و اگر چه متکلم هم بدان معنی باشد

«قوله معنی» در نشر معنی است و ظاهر اینست که معنی باشد یعنی نموده شده آن درها این نام و میبکست معنی معنی معلوم شده یعنی حواری بنات آن ها را در نام خوانده است در قول خود که فرموده است «ويعين حيرات حسنة» و معنی میکند ، بر آید بر روی بر آید ، معنی حیرت حسنه و معنی بدان معنی مصرف میشود و اگر چه متکلم هم بدان معنی باشد

۲۹۹ - «وعمرو بن لیل» (تذکره) فرموده است که در جوی درش حواری بنات بر آید و هر گاه مؤمن یکی از این حواریان گذر کند و از آن خوشش آید ، بر آید بر روی بر آید ، معنی حیرت حسنه و معنی بدان معنی مصرف میشود و اگر چه متکلم هم بدان معنی باشد

(حدیث قباب)

۳۰۰ - از ابی حمزه گوید امام باقر (ع) بن فرمود شبی بود و من برد آن حضرت بودم و

عنه لسلام و إن الله عز وجل سواه تسعة وثلاثين فئة فيها خلق ما عصى الله طرفة عين
 ۳۰۱ - عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن أبي يحيى الواسطي ، عن عجلان بن صالح قال دخل
 رجل على أبي عبد الله عليه السلام فقال له جعلت فداك هذه قسمة آدم عليه السلام قال نعم والله فداك كثيره ،
 ألا ين حلت معكم هدا تسعة وثلاثون مع بأرض أبيضاء مملوّه حلفاء يستصحبون سورهم لم يعصوا الله
 عز وجل طرفة عين ما يدور خلق آدم لم يخلق ، يروون من قال : قال :

بگاهی آسمان کرد و فرمود ای احبیره بن گسد در آن پدر ما آدم است و دسی برای خدا
 عزوجل جر آن ۳۹ گسد است که در آن ها آوریده هائی هستند و شک چشم بهم زدنی ما درمای
 خدا را نکرده

شرح - در مجلسی ده - قوله « تسع و ثلاثين » معجل است که این سه ها ، بیکدیگر احاطه
 داشته باشند و معصود را آن ها آسمان ها باشد و آنچه بر فراز آنهاست در حجب و مقصود از
 صاکیب آن ها در شرف باشد ولی صاهر است که این سه ها بیکدیگر احاطه ندارند و در هم جدا
 هستند و این در حدیث دومی که در این باب آمده است صریح است

۳۰۱ - ارعجلان بن صالح گوید مردی حضور ماء صادق (ع) آمد ، در محراب گشت و روایت
 بن فریه پدر ما آدم (ع) است ، فرمود آری برای خدا گسدهای فراوانی است هلاکه در دستان
 این محراب شما ها ، ۳۹ محراب وجود دارد سر رمی های سپیدی که در آنها حلقی است از پرتو
 و روش متصفا که گسد و پروای نماید و شک چشم بهم زدنی خدا را ، درمای نکرده به آن
 باشد ، که آدم آورده شده است و نه وار فلا و هلال سرری جوید

شرح - مهم انگیزه اخبار درسی ۱ دوران معنسی ده که اطلاعات بشر در امور خدا همان
 محدود و مرصه های عهد الانسعه و بان بود که میگردد موجودات ماده و معنصر بهمان سیرده کرده است
 که چهار کرده ، صرست ۹ کرده و دشت ۱۳ کرده باشد پوستهای سر بر گردد هم در آمده اند و
 بیکدیگر چسبیده بود لای کرده سردهم که آرا چرخ بهم و دشت لاهلاک میجوید چیری نیست
 و لایکه چیری هم در آمده بگنجد که باشد مهم ان گونه احد بسیار مشکوک بوده است ولی پس ر
 سکه مهم و اطلاع بشر از و صاع جوید و صرست ، و در آمده ان حراست چند هزار ساله را که بخت
 اصل عدمی مهم بشمار معرفت در شکافت و دانست که ان نصای وسیع مرکر منظومه های شمسی
 بسیار است و بن منظومه شمسی که ما در آن رفته ایم و بهدب اطلاعات دانشمندان گذشته و ده
 است یکی از هزار ست ، بعدتی و ناوردان گونه اخبار معجزه انارسی است و نتجه د آن
 در هر چه ماضیه زمین ما باشد باعتبار بن باشد که در جمیع منظومه ها سهاچهل جا نگاه وجود دارد
 که در آنها حلقی است که ماده سی آدمی و تکلیف و عبادت دارند

شرح - از مجلسی ده - قوله « از صا بیضاء » درین شده است نه ده ها و اونی مختلفه
 زمین ولی بهان نیست که ان درین دور است و بعدتی درسا نیست با لکه ساری هم بدان نیست
 قوله « بوده » ای بود خورد شد و ماه افکه بود دیگر که خدا صا آنها آورده است
 و اطلاع محراب در اینجا در سبیل محار مشکله است ا معصود نیست که آن خلافت از بود این کو کب

۳۰۲. علی بن محمد، عن صالح بن یحیی، عن یحیی بن لیمان، عن عبد الله بن حنیة عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال: من حصب بعله ورقع ثوبه وحمل سلعته فقد برىء من الکبر.

۳۰۳. عده، عن صالح، عن محمد بن اوزمه، عن ابن سنان، عن المفصل بن عمر، قال: کنت اذوافسهم شریکی و محمد بن حطیم: صالح بن سهل بالمديسة وناظرنا في البراءة، قال: فصل بعضا لبعض ما تصنعون بهذا نحن بالمرء منه وليس ما في تقيته قوموا ما إليه، قال: نعمنا ووالله ما بلغنا الباب إلا وقد حرج علينا بالاحياء والارواح قد قام كل شجرة من رأسه منه وهو يقول لا ايا، مفصل ويا قاسم ويا نجم، لا ابل عدد مكرمون لا يسمونه بالقول وهم بأمره يعملون

استعداد سکند مکه کو کب دیگری دارند و محض است که مقصود بر توانای معصومی باشد و اعتماد
نامه (ع) باشد

(کتاب تعلیم اخلاقی)

۳۰۲- از اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) فرمود هر که صیغ پایش را بیهوش کند و جامه اش را وصله کند و متاعش را خود بخانه برد از سکر بر کنار است
شرح- از محسی ده قوله «و محصل» مقصود از صلعه متاعی است که برای خاندان خود شریک است

۳۰۳- از مفصل بن عمر گوید من و قاسم شریکیم بهمره نجم بن حطیم و صالح بن سهل در مدینه بودیم و در بازار دیوبیت (م) بحث کردیم گوید برخی بهمه گر گفتند شما چه حق بحث در این مسئله دارید، اسکه بر دین امام هستند و ماو دسرسی دارند و از پدر فتن و سخن گفتن نامها را کدو در حال نغمه نیست از حیرت نامرد آن حضرت برویه (و از خود امام پرسیم) گوید من خواهم بعد از او بدو در خانه بر سینه بودیم که آن حضرت بی کفش و عبا ناپای و دوش برهنه بیرون شد و همه مویهای سرش بر حواسه بود و میگفت: نه ای مفصل نه ای قاسم وای نجم نه، نه، بلکه سدهائی گرمی که در گفتار وی پیشدستی کنند و هم آمان فرموده او عمل کنند

شرح- از محسی ده- قوله «فی الزیوة» یعنی دیوبیت امام صادق (ع) یا همه ائمه و شاید عرض آنست پس بوده که چون خداوند ابواب ائمه را آفرید آفرینش همه حدی را بدانها و گذار کرد و آساند که سپس همه عالم را آفریدند و خود امامان این معنی را از خود بھی کردند و آن بی دری جستند و هر که را بدن معتقد باشد لغت کرده اند و علت اعدای در این بازه وضع کرده اند و شاید بان توهم تحول و اتحادی در ماره امامان کردند مانند اعتقاد بشار در ساره عیسی و مانند اعتقاد کثر صوفیان در ماره همه چیز نیست بخداوند تعالی الله عن جمیع ذلك علواً کبیراً

۳۰۴ - عنه، عن صالح، عن علي بن الحكم، عن أبي بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن لأبلس عوباً يقال له تميح، إذا جاء الليل ملأ ما بين الحافقين.

۳۰۵ - عنه، عن صالح، عن لوثاء، عن كرام، عن عبد الله بن طاحه قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الورع فقال: «حسن وهو مسح ككذبة، فقلته فاعسل فعمل إن أبي كان فاعداً في لبحر ومعه حل يحدثه فدا هو يورغ يولول لسانه فقال أبي للرحل: تدري ما يقول هذا الورع؟ قال: لا أعلم لي بما يقول، قال: فانه يقول: «الله لك دكرتم عثمان شبيعة لأشتمن علماً حتى يقوم من ههنا، قال: وقال أبي: ليس بموت من سي أمينة صابراً لا مسح ورعاً، قال: وقال إن عبد الملك بن مروان لما أرسل به الموت مسح ورعاً فذهب من يده ي من كان عدوه كان عدوه ولده فلف أن فهدوه عظم ذلك عليهم فلم يدروا، كيف يصنعون ثم اجتمع مريم على أن ياحدوا حدداً فيصنعوه

(بازو انلیس)

۳۰۴ - از امام صادق (ع) فرمود راستی آدمی را باوری است نام. راجع که هر گاه شب آید او صاف مشرق و مغرب را بر کند

شرح - از محسبی ده - قوله «ملأ ما بين الحافقين» - یعنی برای گمراه کردن مردم و برای رساندن بدانها پاری و سوسه کردن در خواب چنانچه صدوق در امالی بعد خود از بی نصیر از امام صادق (ع) روایت کرده است که شنیدم میفرمود برای انیس شیطان است نام هر عهر شب از مشرق تا مغرب را بر کند و بخواب مردم آمد و شاید در این حدیث کم و زیاد و تصحیحی در داده است و در این صورت اهل شده است

(در حکم کشتن وزع)

۳۰۵ - از عبد الله بن صالحه گوید از امام صادق (ع) پرسیدم از وزع (دندان شماره) در پاسخ فرمود پلید است و همه اش مسح است، هر گاه آن را کشتی باید غسل کنی آنگاه فرمود راستی که پدرم در حجر مشنه بود و بهر آه و مردی بود که ناوی حدیث میگفت ناگاه وزعی دید که بازمان خود ولول میبرد مردم آن مرد فرمود

آیا نمیدانی که بین وزع چه میگوید؟ گفت من ندانم بدانچه میگوید نمی دانم، فرمود راستی است که میگوید بحد سوگند اگر شما عشاره سدی باد کنید و دشنام بدهید من عی (ع) را دشنام میدهم تا این مرد را بیدار خبرید، فرمود پدرم فرمود هیچکدام از سی امیه میرسد چراست که بصورت وزع مسخ شوند.

گویند فرمود چون مرث عبد الملك بن مروان در رسد بصورت وزعی گردید و از برابر آنها که گرد او بودند پدر رفت و فرموده اش کرد او بودند و چون ورا دیدند باشند بر آنها ناگوار آمد و ندانستند چه کنند پس رای آنها بر این قرار گرفت که نه درخت حرامی را برگیرند و

كَيْفَهِ الرُّحْلُ فَإِنْ فَعَلُوا ذَلِكَ وَالسَّوَاءَ لِحَدِّعْ . عَنْ حَدِيثِهِمْ لَعَنُوا فِي الْأَكْفَانِ فَلَمْ يَطْلُعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ نَاسِ إِلَّا أَنَا وَوَلَدُهُ

۳۰۶ - عنه ، عن صالح ، عن محمد بن عبدالله بن مهران ، عن عبد الملک بن بشیر ، عن عیثم بن سلیمان ، عن معاویة بن عمّار ، عن ابي عبد الله (علیه السلام) قال : إِنْ أَمْسَى أَحَدُكُمْ الْعَائِمَ فَلَيْتَمَتَهُ فِي عَافِيَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عَبْدًا (علیه السلام) رَحِمَهُ وَيُغْفِرُ الْعَائِمَ بَعْدَهُ

۳۰۷ - عنه ، عن صالح ، عن محمد بن عبدالله بن مهران ، عن عبد الملک بن بشیر ، عن ابي الحسن (علیه السلام) لا رُبَّ رَجُلٍ قَالَ كُنْ لِحَسَنِ (علیه السلام) أَشَدَّ لُبَّاسٍ بِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ مَا بَيْنَ رَأْسِهِ إِلَى سَرِّهِ وَ إِنْ لِحَسَنِ (علیه السلام) أَشَدَّ لُبَّاسٍ بِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ مَا بَيْنَ سَرِّهِ إِلَى قَدَمَيْهِ

بهیئت مردی در آوردند و بجای او در باوت گذارند ، فرمود : همچنین کردند و بر تنه درخت حرما یک دره آهنین پوشیدند و سپس آن در کفن پوشیدند و کسی بر آن آگاه شد جر من و فرزنداناش.

شرح - از مجلسی - موله « داتک داعیل » مشهور میان اصحاب اینسکه غسل در ایام منتهی است و دلیل آن ها هم است که صدوق در همین گفته است آنجا که گفته ، روایت شده است که هر که وزعی را کشت عس بر و است و مرعی مباح ما گفته اند غلش آست که ز گاه خود در آید و او را غسل نوبه ، بعد معنی در معتر گفته سطر من آنچه صدوق آورده صحت بیست و آنچه در علت آن گفته بد معید باشد

می گویم - شاید از این حرعت کرده اند زیرا آنرا دلیل حکم نیآورده اند.

قوله « لا مسح وزعا » یا اینکه پیش از مردن بصورت وزع در آمد یا سکه میزد و روحش بیست جسد مثالی معنی گیرد که بصورت وزع باشد یا جسد اصلی و بدین صورت در آید چه در آخرین حر بر آید ولی مشکل حشکه پیش از دوران رحمت ، است در روز قیامت روح بدان تعلق گیرد و ممکن است که بش را بدوخ رده باشد یا سوخته باشد و جسد مثالش بدین صورت بدانها جلوه کرده باشد و لله اعلم

(در وصف غیبت امام عصر - ع)

۳۰۶ - از معاویة بن عمار ز امام صادق (ع) فرمود هر گاه یکی از شماها در روی دیدار امام قائم (ع) را کند باید شرط کند که این دیدار عافیت بخش باشد زیرا خداوند محمد (ص) را سپهر معوث کرد و امام قائم (ع) را برای انتقام از غیبت برون آورد

۳۰۷ - از عبد الملک بن بشیر از امام کاظم (ع) فرمود امام حسن شیه برین مردم بود موسی بن عمران از سر تا پای و راستی که حسین (ع) شیه برین مردم بود موسی بن عمران (ع) از سر تا پای تا گام وی

۳۰۸ علی بن ابراهیم . عن أبیه عن الحسن بن محبوب عن معاقل بن سلیمان قال سألت أبا عبد الله علیه السلام کم کان طول آدم علیه السلام حی خط به إلى الأرض و کم کان طول حواء علیها السلام قبل وحدثني کتاب علي بن أبي طالب علیه السلام أن الله عز وجل لما أخطأ آدم و روجح حواء علیهما السلام إلى الأرض كانا رجلان بشنة الصم و رأسه دون أفق السماء و إنا شكنا إلى الله ما يصيبه من حر الشمس فأنهى الله عز وجل إلى حننیل علیه السلام أن آدم قد شك ما يصيبه من حر الشمس فأنعمه عمره و وصیتر طولہ سبعین ذراعاً و أعاده و أعمر حواء عمره فقصرت طولها خمسة و ثلاثين ذراعاً و ذراعاً

(حدیث اندام آدم - ع)

۳۰۸ - از معاقل بن سلیمان گویند از امام صادق (ع) پرسیدم درادی مد آدم هیکل که بر زمین فرود شد چه اندازه بود و درازی حوا (ع) چه اندازه بوده فرمود در کتاب عیسی بن ابی طالب به پیغمبر که خدا عزوجل چون آدم (ع) و همسرش حوا (ع) را بر زمین فرود آورد دو پای آدم روی گردیده کوه صفا و دو سرش در پای آسمان و راستی که جدا از آراز گرمی آفتاب که باو می رسید شکایت کرد، خدا عزوجل بسوی حننیل وحی کرد که - م از اینکه گرمی آفتاب باو می رسد و - میکند شکایت در دو و حننیل او را درهم بشرد و درازی او را هفتاد ذراع و ذراع خودش ساحت و بهر (ع) هم فزاری داد و درازی او را سی و پنج ذراع و ذراع خودش ساحت

شرح - از محسنی دره - قوله « دون أفق السماء » عنی برد آن ، نزدیک آن و آفاق به معنی نواحی است:

بدانکه این خبر از مفصلای است که فهم ما بطریق و سرگردان کرده و از مشکلائی است که عامه و کامه کاملان و فاضلان را بومیست ساجده و اشکال آن را دو جهت است.

- ۱ - کوتاهی قامت چگونه باعث دفع آزار حرارت خورشید است
- ۲ - اگر قامت آدم ۷۰ ذراع و ذراع خودش شده باشد خلقت و بی تناسب گردیده و بسیاری از کارهای ضروری بر او مشکل شده و این مناسب با مقام نبوت و ائمه است از طرف ذوالعزت بوی نیست.

جواب از اشکال ۱ بدو چه است:

۱ - ممکنست خورشید را غیر جهت اشکال بر حرارتی داشته باشد و قامت آدم آنقدر بلند بوده است که از طیفه زمهریره هوا در گذشته و از آن آزار میکشیده و مؤید آنست آنچه در برخی احادیث عامیه درباره داستان عوچ بن عاتق رسیده که او ماهی را در برابر چشمه خورشید پر میآورد با بهرارت آن برماش کند

۲ - وسیله بسیاری قامت خود بی بوسته است زیرا ساختمان پا در سازه کوه و درختی بیاسید و باین واسطه از حرارت خورشید آزار میکشیده و چون فامس کوتاه شده است این معذور بر طرف گردیده است و میبایست در زیر ساختمان و حر آن در سازه باشد و اما پاسخ از اعتراض دوم بهینوجه است:

۱- آنچه مکی را افاضل می‌دانند ما گفته‌ست که سبب خلقت معصومین در آنچه امروزه معروف است زیرا خداوند قادر است که اسباب را بر هیئتهای دیگری مبادرت که همه آنها سبب در جنیت داشته باشد و معلومست که عصه کوفی ما نبندد عصاه آدمیست و قامت ما چون قامت او نیست و آن خداوند که توانست ما را در قامی کوبانهر از او سوار شد و دست ما را کوبانهر از قدمها مهر زد باینست که بری آدم سبب اندام را بوجه دیگری مقرر کرده باشد و قدش کوبانهر و دستش بند باشد و برای این معاصی سوار مقرر کرده و باینرا برآمده که در طوع اراده او نبندد باینست که باین راع و عصه معمولی کار نتوان کرد

۲- که در همین فصل نامبرده گفته است و آن پسکه مقصود از هفتاد ۷۰ گام و ۷۰
 وجب باشد و هم وجب را در کلام نامبرده دری شهرت اندازه گیری هفتاد و قدم که قدم
 تواند شد چنانچه اگر گویند طول هفتاد است پس این هفتاد قدم که مقصود هفتاد
 است و مقصود آنسکه طول هفتاد و قدم معمولی شد و آن برابر اندازه دوازده او و
 از این تعبیر و فائده ذکر در ذرع شده اندازه طول او است پیش از این بپیر هفتاد
 مؤن در اندازه هفتاد قدم و حواله باشد که آن مناسب است و این اشاره آن بیان کرده است
 را آنسکه در مورد و ردیف این آسان و ده مهم است و آن معاده دوش میشود و از روایت
 بر آید که قامت حواله سی و هفت قدم بوده است و آن دور از باور باشد و در روایت هم آمده
 است و مقصود اینست که حوسنت مردی را همسر گیرد که در میان و حسب و حد از او کمتر باشد
 تا بر او نیاید و گردن فرازی نکند.

آن بار هم این حاصل نموده گفته است ممکن میسر می شود باشد می پندارم و مقصود است که طوایف آدم پس از عثردن حیرت و دو هم طوایف اوله او شده و دو هم خدمت آن دراع میشود را قامت است و هفت و هر دو هم یکدیگر است، سایر این کلمه در عبدل است ، معمول می نمود و همه بداعه رای می نمود طوایف اوله او است که مورد سؤر بوده است و سایر بی راجع بخواه فرموده طوایف او است و دو نلت بحکم طوایف او تیه شده و سایر این تهاوت میانه آنها هم بوده است

در دو هفتم چهار چهارم است و نك پنجم و دو نكش پنج پانزدهم است و در اینصورت اگر قد و لبه هر دو برابر و ده اینک عاوی کمرده اند و اگر بهمین نسبت بوده بد هیچ تعادلی نکرده اند (و پس از توضیحاتی در این زمینه گویند)

من مسکوبم کہ اعتراض بدین وجہ سوم است کہ جس دور نمٹ برادر بشعوم ست و تعمیر
ز آن باین عبارت پیچیده از انصاف معصعہ دور است.

۴- از شیخ ما بهائی ده، که گفته است مقصود از اینکه طول او ۷۰ ذراع شده است در ذراع آدم
هدی معمولی است بروجه اسلحدام که مراد از صبر عید از معنی مرجع باشد و اعتراف بر آن میشود که
این گونه تفسیر مخالف معادرت عربست و اسکندر در حوا جاری نیست مگر تأویل و کتب و وابستگی
آزادی ممکن است صبر در هر دو عبارت نفس مرد و زن برگردد ولی آن هم بسیار دور است.

۵- آنچه بخاطر من گذشته است و آن است که معصود از دراع آدم، دراع دست او نیست

آنکه در عی است که رای مساحت و اندازه گیری درست داده و معرر کرده است و سایر این دو وجه دارد

الف در عی مرد به ادم عراز دراع رسی دانه حواء بوده است از اسبعت مقدار طول هر کدام را بذراع معتبر در نزد خود مقرو کرده است.

ب دراع رسی یکی بوده ولی سب طول هر کدام را بذراع خود داده است برای قرب مرجع ضمیر

۶- مقصود این باشد که بحرئیل دستور رسید آدم را با اندازه ای بشمارد که طول قامت اولیه او همسان برع باشد بذراعی که بعد از فشار و اصلاح قامت پیدا میکند و همچنین طول قامت اولیه حواء ۳۵ ذراع باشد بذراع خودش که پس از فشار پیدا میکند پس مقصود از طول طول اول است و مقصود از دراع درع دوم و طول اولیه بذراع بعد از فشار اندازه شده است.

و در کلام شده قیاسی است و مقصود است که در صلاح قد او باشد ذراعش يك همسانم طول قامت اولیه او گردد (و سایر آنکه قامت معتدل سه ذراع و نیم است) و ۳۰ : ۴۵ : ۷۰ قامت دوم آدم يك سیم قامت اولیه بوده است و اگر بشر سرحی احاد قامت دومی او شصت ذراع باشد قامت اولیه را راست ۱۲۰۰ : ۲۰ : ۶۰ ذراع)

و مسند چنین کلامی در محاورات معمولی هست و تکلف آن بش از تکلف در سرحی و جوهی که فاصل از جسد گفته اند نیست و سایر این است قامت او بدوم هم معلوم می شود زیرا طول قامت مسدوی لعمرفه ۳ ذراع و نیم است بذراع خودش و هرگاه طول قامت اولیه همسان برابر این ذراع بعدی باشد است قامت دوم است و نیمه است يك است است سیمی نیم عشر و جواب مطابق سؤالی است زیرا ظاهر نیست که غرض سائل فهم طول قامت اولیه است و شاید طول قامت دوم را مید سینه است چون میان این کتاب و معدن عامه معروف بوده که از پیغمبر روایت کرده اند که شصت ذراع بوده است و با درستی این روایت بمصداق شرح ما در حل هر کتاب معلوم می شود که طول قامت اول ۱۲۰۰ ذراع بوده است بذراع مردمی که در زمان پیغمبر (ص) بودند یا بذراع آدم مراده های دوران خود آدم (ع) است.

۷- آنچه معاصر من آمد و سپس در دم از یکی رساند فاصل ما هم معلوم شده است و آن اینست که در کلامه بذراع برای ملاسه است به معانی بعضی طول قامت آدم و طول ذراعش بر اثر فشار گواه شد تا ما هم سبب داشته باشیم و دراع از زبان دیگر اعضا یاد آور شده است برای آنکه فشار قامت شامل آن می شود و سایر این مقصود از دراع دراع معاصران خود آدم بوده یا معاصران صد و روایت و این وجه بردیش بیهی است

۸- بذراع را جمع بجزئیل باشد یعنی قامت او را برابر هفتاد ذراع بخودش کرد در صورتیکه شکل بشری مجسم شود یا او را بشمارد و مخفی نیست که این توجه دور فهم است بدو وجه

الف - مطابق با عادت حدیث کتاب نیست زیرا ظاهر اینست که صبر امر است و خطاب بحرئیل (ع) است و سایر این باید بذراع گفته شود (او را ۷۰ درع حدوث گردان) و اگر بمصداق صبر حواء شده شود ما تکلف درست در آمد

ب- بن بوجیه در دره حوله رزق نیابد چون بدر عبا ضعیف مؤث دارد مگر آنکه آسرا
نکله بد بر گردانی و آنهم نکلف و کیککی است و دور است .

۹- آنکه صیغ بر ذراع داجع ادم صادق (ع) باشد بن علی (ع) که در حد در حد از کثافت
او من شده است و مقصود بن شد که مدت آدم بعد از فشردن ۷۰ ذراع بد ذراع ادم صادق یا ذراع
علی (ع) شده است .

(بطور خلاصه ترجمه شد) و سپس مجلسی ده گویند:

۱- آنکه فشردن آدم ممکنست بن بطور باشد که حرء او هم درهم شده یا آنکه از طول
مرس فروده شده باشد بن برخی اجراء بن درهمه عشاء نامر خدا تعزیرفته باشد بر عکس و مو
یا بشکه همه بن موز نکار زده باشد والله اعلم بدان معل از مجلسی ده

من گویم - در این حدیث توجه چند مغرب بن داشت

۱- در چه بعضی از سطح زمین شمشعات جوی وجود دارد و مابیه ریاست

۲- فشار بر جسم آدم چگونه بوده است.

۳- این شکایت آدم بر این حال و ده است و هنگام آفرینش صورت گرفته و یا پس از بدگی

او در زمین بوده است و بر این معنوی انجام شده است

۱- راجع بموضوع اول از هر دلیله بنایی حل خبر بسیار مشکل است در این طبق این دلیله
کره هوا گردا گرد زمین در دارد و بن سکره آتش که گرد است و زیر دشت قمر است ادامه
دارد و مسافت میان مقرر دیک در بعضی میان قمر با مرکز زمین چهل و پنجهزار فرسخ و کسری است
که اگر نیم قطر زمین در که قرب هزار و چهار صد فرسخ است از آن کم کنیم بمسافت قریب
۴۳ هزار فرسخ و کسری و این مسافت بطور کره هوا و کره آتش است و متقدمین اهل هیئت را
میسر شده است که قطر هر کدام در کره هوا و کره آتش را اندزه کنند گرچه بعضی در انعام
زمین تا ادلاک سیارات و واث و دایره های آب گفته اند .

ولی این جمله در شرح چیمینی کتاب هیئت مفسر شده وجود دارد که قطر هوا تا آسمان که
از انعکاس حرارت خورشید از زمین هست قرب هفده فرسخ است که برابر یکصد و دو کیلومتر
می شود (و این مانع دره هر ده راجع بمسافت قوه جاذبه زمین که قرب ۱۲۰ کیلومتر تخمین شده نزدیک
است) و پس از این مسافت تا سکره آتش طیفه هوی خالصی زمهریری قرار دارد و هیچ حرارت
وجود ندارد ، برسد سکره آتش خالصی که بسیار سوزانده است و معلومت که در بن مسافت
هفده فرسخ هم هر چه در زمین دوزختر شود هوا حدیث بر است و اثر انعکاس حرارت در آن کمتر
است و بدیهی است که دره کوه های مریم چون المزدک و شش کیلومتری از سطح دریا و چون اورست هیمالیایی
هندوستان و چین در ۹ کیلومتر همیشه آکنده از برف هستند و بواسطه سردی هوا در این مسافت
یکفرسخ و تا یکفرسخ و نیم از سطح دریا همیشه خنک است و این سردی دو مریست نامرسد سکره
آتش خالصی که هر چیز را آب میکند

بنابر این چگونه می توان گفت که در آدم با ذوق آسمان بلند بوده و سوزش آفتاب در عذاب بوده
و جدا شکایت نمیکرده است.

ولی نظر علم امروزه با اندیشه‌ی ماور کردن من حدیث آسانست و ممکنست مقصود آنرا کشف بک حقیقتی دانست که در بها پس از تاریخ حدوث آن بشر بدان پی برده است و آن اطلاق صفة یونان در مورد و تنظیم کرات جویت و حقیقت آبست که در محیط ماده جز صفا و خودتیدها و سیارات و افعال چیری نیست و خصوص منان زمین و کره ماه زمینی آتشی وجود ندارد و با وسایل مرور شوزو بها آدم بکره ماه فرستاده بدور سمت باعربی آن عکس برداری کرده اند و در ماه هم داشت و کوه و درون وجود دارد مانند زمین و عمارت حدیث که میفرماید پاهای آدم روی گردیده صفا بود و سرش ۲۰ فاق سما کشیده بود با این جماعت مصداقت ندارد

الذی در من مسافت منان زمین و کره ماه دو اختلاف وجود دارد

۱- مقدار یک ماه جاذبه زمینی در آن نزدیک ۱۲۰ کیلومتر یعنی ۲۰ فرسخ مشخص شده است و فوق آن که جاذبه زمینی اثر ندارد و هر چیری وزن خود را در دست می دهد و بی وزن می شود که در آن امروز از آن مصای کیهان بعیر می کنند و صفا بودند آن شوروی و سپس آمریکا و صینه کشتی های پدایشها داشته اند و آزمایشهایی کرده اند

۲- مسافتی که در آن مسافر وجود دارد و هوایی آمیخته از گازهای متعددی چون رت و کربن و هیدروژن و غیره که بدسترسیم هم مایل نفس است و هم شمعان کیهانی در آن شکسته می شوند و هم سنگهای معدنی بیرونی حرکت و پخش خود را از دست می دهند و ساکنان زمین از گوشه ورود آدمی مقصود مابین ولی در هوای محاور کره ماه این خصوصیات وجود ندارد و مشکلات مبادرت بکره ماه از این جهاتست که

۱- هوای آن نفس پذیر نیست

۲- شمعان هوائی در آن سود نده و عمل ناپذیر است

۳- سنگهای پراکنده حوی بعضی بدان رجورند و گودهای عمیق پدید آورند

با این ملاحظه می توان گفت که در مصای مسافردور از زمین شمعان هوائی آزاد گشته و غیر قابل تعدیل وجود دارد و سکه در حدیث میفرماید آدم از گرمای آفتاب در آن بود اشاره باین حقیقت است ولی ما هم تصور طول قامت تابش ز ۲۰ فرسخ که با این شمعان هوائی برخورد کند دور از اوردست زمینی در آن جایز همان استعداد چیر دیگری وجود ندارد و برای رفع این استبعاد باید گفت

الف- این حدیث که داستان ولی آدم روی زمین را معررس است بطریق تاریخ بسیار دور و عینی دارد که در حوصله بشری ننگد زیرا هنوز کسی تحقیق تاریخ پدایش بشر را در روی زمین بدست نیاورده

ب- ممکنست در این تاریخ اولین شروزی زمین آن مسافر زمین با مسافت کمی وجود داشته است زیرا می توان گفت که این طعمه هوای معدوم زمین بکمازه موجود رسیده است سکه همه اوضاع زمین از نفس جانداران و گیاهان و سحیر در صفا و آب و اوضاع دیگر در پدایش آن در حالت دارد و می توان در پیراه در ناره کیفیت پدایش آن مصالحه عینی کرد و در دوران بشر اولیه و اول بشر ممکنست این وضع هوای قابل نفس و صفا از سوه ز تیر شمعان انبی با مسافت کمی وجود داشته است یعنی در آن دوره ای بوده است که اوضاع زمین مساعد با پدایش اولین بشر شده است و بشر

۳۰۹ عه عن أبیه، عن ابن محبوب، عن أبي أيوب، عن لحدث بن لمبيرة قال سأل أبا عبد الله عليه السلام عن رجل أصاب نساء سبي في لحدثه ولم يعلم أنه كن أصاب نساء سبي في الجاهلية إلا

اول مقصود مجتهد این مسأله انداره گیری شده

در این جا می توانیم وارد بحث دوم شویم که :

۲ - فشار بر جسم آدم چگونه بوده است ؟

درشته در اصطلاح اخبار و حدیث بر روی مؤثر است و جبرئیل در بر پشت بر روی عصم و همه حاکمه در به صورت حدیث را چنین تعبیر نمیکند که پس از تحویل رسیده رنگی یک شتر در سطح زمین ، بر روی همه حاکمه ، حیات و زندگی و در کالبدی در آورد که اوصاف حاکم آن وقت تطبیق می شد و اگر از آن اندازه فراتر بود در معرض زبان شمعانات حوی در می گرفت

با سکه بشر اولیه بهمانی بلند تر بدین شد ولی حوادث جوی باصدا که یکی را با شمعانات سور و جوست و در کاست تمام وضع محیط رنگی مساعد طبع شد

این حدیث در اصطلاح اخبار و حدیث و اوصاف همدانی و خصوصاً در حدیث در حدیث که مرور در آن شمعانات می نمیرد یک بسیار قابل توجه است.

۳ - چون حدود و عرض آدم و همسرش حوا را بر زمین در آورد و در پیش بر گردن صفا بود و سرش را بر آوازی آسمان - حدود آدم و حوا را روی زمین از دور و اسرار کسب مذهب است و اگر بر زمین کما از آفرینش آنها بر روی زمین باشد به وجه گذشته بطریق میکند و اگر سطح کره ای که در بر زمین در آوازی است پای بند شویم و آفرینش آنها را در پشت بدام و سپس روی زمین در آورده باشند می توان از این روایت استفاده کرد که با واسطه های بهر سطح زمین و بهر آن میبکشد و این موضوع امروزه در رشته معانی و معنی مهم در آرد چندان وجه

۱ - واسطه عمل جراحی در احادیث بهر بی بدیده کنند که از آن به تعبیر چیست مرد و در حدیث است که در روز نامه پنجم می خورد و اگر عمل عمو می باشد و بر همه کس تطبیق شود باز ای آورده هستند که آمده جراحی این علیه جراحی هستند و موافقانی از آن انجام شده است

۲ - در جراحی اقدام می باشد می و شکم برای دفع کف و زشتی عمل جراحی و معده هانی و رقی و غیره می نمایند و در نظر پزشکی دیگر و زشتی آدم کار هانی اقدام می دهند و بن حسب از نظر این معده که پس از تولد آمده دچار ریه می شده است و او بخداوند بالیده و حدیث بهر شتر جبرئیل دستور داده است تا در او سینه عمر و فشار به صورت ماساژی در آورده است و همدانی این معنی است که امروزه برای درمانی و اصلاح اندام بدن در جامعه بشری مورد توجه و عمل در گرفته است و اگر جراحی چنین از نظر درمانی بر پزشکی که داوید مورد توجه و مطالعه در گذشته و بر روی که یک سطح موی و عینی از آنها گرفته می شود بررسی شود بسیار آموزنده و پر ارزش خواهند بود.

(شرحی در العاء نندانی از نظر اسلام)

۳۰۹ - از حاکم بن معمر گوید از امام صادق (ع) پرسیدم که مردیست پدرش در دوران جاهلیت

بعد مات والدته العبد في الاسلام وأُعتق؛ ولـ . فقل فليس له إلى أبائه العبد في الاسلام ثم
هو بعد من القبيلة لثي كان أبوه سي فها إن كان [أبوه] معروف فاقسم ويرثهم ويرثونه
۳۱۰ - ابن محبوب ، عن أبي أيوب ، عن عبد المؤمن ، أن صري - عن أبي جعفر عليه السلام قال
إن الله سرك ويعالي أعطى لمؤمن ثلاث حصل . لعن في الدنيا والآخرة والملاح في الدنيا
والآخرة والمهابة في صدور الناس

اسیری و ردگی گرفته شده است و او نمی داند که پدرش در کس است و در دوران جاهلیت
اسیری رفته و بنده شده است مگر پس از اینکه چند پست در دوران اسلام بنده بوده و سپس آزاد
شده و همیشه که چنین بوده است

گوید در پاسخ فرمود ماند خود پسر همان پدری داند که در دوران اسلام بنده شمرده
شده و این حال در همان قبیلای محسوب که پدرش در آن اسیری رفته اگر که پدر او حیدر
معروف و شجاع شده ای در در میان آنها ، وارد می شود ، آنها و آنها هم در و ارث میرسد
شرح - از محسنی زهد «قوله صاحب نه سی» می جوشد بر برای بوده است و در جاهلیت
اسیر شده و از او عیدی متولد شده و پست در پست بنده بودند تا اسلام آوردند و در مسلمانان هم چند
پست در بندگی بودند و آخری آزاد شده پس فرمود آن پدری که در کفر بنده بودند است
ندارد زیرا است کفار شایسته نیست و شاید مقصود این ولی و اصل چنین است - پدری نقل از
محسنی زهد

من گویم در حدیث چندی معانی استفاده می شود و بلکه حدیث مشهور حکم نسب و پدرش
بنیکه نسب او تاجد آزادش معتبر است و این دوران چند پست بردگی او ملغی است و باعث سلب نسب
و منع ارث او است

(بهره ای که خداوند به مؤمنان داده است)

۳۱۰ - از امام زاهد (ع) فرمود : آنیکه حدود تبارک و تعالی مؤمن به حصت عطا
کرده است ۱ - عزت در دنیا و آخرت ۲ - پیروی و کامیابی در دنیا و آخرت ۳ - نسب در
دل ستم گران .

شرح - چون مؤمن همیشه بر حق می رود و احدی وظیفه نمیکند و عداوت و طعنه کامیابی و
پیروزیست گرچه شکست و رنج کشیدن بر صدمه صدمه شهادت بر معاد و مبارز راه حق و چون
مؤمن حسد و بودا نیست همیشه چاره ای است در برابر ستم سالان که حمایت و روسپاهی آنها را فاش میکند و
در اینجهت آنیکه هست او در دل طالبان صاعد و در عین حالیکه او دشمن و شمشیر هم بر و سلطنت
بار از او می ترسند و می لرزند .

۳۱۱- ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول ثلاث هن فخر المؤمن و زينة في الدنيا والآخرة الصلاة في آخر الليل و رأسه ممسك في أيدي الناس و ولايته الإمام من آل محمد عليهم السلام، قال و ثلاثة هم شرار الخلق اتلوا بهم حشر الخلق أبو سفيان أحدهم قاتل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و عذراء و معاوية و بل علياً عليه السلام و عذراء و يريد من معاوية لعنه الله قاتل الحسين بن علي عليهما السلام و عذراء حتى قتله

۳۱۲- ابن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة الثمالي، عن علي بن الحسين عليه السلام قال لا حسنة رثي ولا عريبي إلا بواضع ولا كرم إلا ببعوى ولا عمل إلا باليتيم ولا عذرة إلا بالانفة، الأول من بعض الناس إلى الله من يعتدي سنة إمام ولا يعتدي بعماله

۳۱۳- ابن محبوب، عن أبي أيوب، عن يزيد بن معاوية قال سمعت أبا حمزة عليه السلام يقول إن يزيد بن معاوية دخل المدينة وهو يريد الحج فبعث إلى رجل من هريش واداه فقال له يريد أنقر لي أثبت عدلي إن شئت فبعث و إن شئت فترفعني فقال له المرء من الله لا يريد ما أتى به كرم مني في هريش حسداً ولا كرم أبوساً فقص من أبي في الجاهلية و الإسلام

فخر و زینت مؤمن

۳۱۱- ر عبدالله بن سنان گوید از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود سه چیزند که از فخر مؤمن و زینت اویند در دنیا و آخرت.

۱- نماز در آخر شب ۲- نوحه ای او را آنچه در دست مؤمن است ۳- بروی و دوستی او را
رای امام از خاندان محمد (ص).

فرمود سه کس بدرین مردم بودند که بیکان مردم می نهاد، گردان شدند بکسی از آنها، ائمه سهیلان بود که ۱- رسول خدا (ص) جنگیده و دشمنی کرد و دیگر معاویه که ۲- علی (ع) جنگیده و با او دشمنی کرد و سوم بر لعنه الله ناحیه (ع) جنگیده و دشمنی کرد تا او را کشت

۳۱۲- از علی بن الحسین (ع) فرمود حسنی برای قرشی و عربی نیست مگر بوسله بواسطه و مروتی و کرمی نیست مگر بوسيله نفوی و پرهیز گری و عصبی نیست مگر باست باک و عبادتی نیست مگر از روی فهم و دیانت و مستندانی هلامه و صغیرین مردم در گه خدا کسی است که خود را بیروزش و مسک امامی داند و پیروی از اعمال او نکند.

۳۱۳- زید بن معاویه گوید شنیدم امام را (ع) میفرمود راست که بریدن معاویه بمذیته آمد و قصد حج داشت و مرد بکسی از مردن هریش فرستاد و او را احضار کرد و نزد او آمد و زید باو گفت بواسطه فدا بیکه سده من هستی اگر خواهم تو را بروشم و اگر خواهم سردگی گیرم آن مرد در پاسخ او گفت بخدا ای زید بواسطه گرامی تر و از جسد من بیستی در فریش از منجر خانواده و پدرت

وَمَا نَتَّافِعُ بِمَنِّي فِي الدُّنْيَا لَأَجْرِ مَنِّي وَكَفَى أَقْرَبْتُ بِسَائِلٍ؟ وَقَالَ لَهُ يَرِيدُ إِنْ لَمْ يَقْرَأْ فِي
وَاللَّهِ قَلِيلٌ فَقَالَ لَهُ أَرَأَيْتَ لَيْسَ قَلِيلٌ بِإِذَا نِي بِأَعْظَمَ مِنْ قَلِيلٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَام) رَسُولُ
اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) [حَدِيثُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) مَعَ يَرِيدُ لَعْنَةُ اللَّهِ]

ثُمَّ سَأَلَ بَنِي عَمِيٍّ بَنِي الْحَسَنِ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) فَقَالَ لَهُ مِثْلُ مِثْلِهِ لِيَقْرَأْ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ
(عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ يَقْرَأْ لَيْسَ نَفْسِي كَمَا قَدِمْتُ إِلَيْكَ حَلْدًا لَيْسَ؟ فَقَالَ لَهُ يَرِيدُ لَعْنَةُ اللَّهِ بَنِي
فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) قَدْ قَرَأْتُ بِسَائِلٍ أَرْسَلَكُمْ بِهِ فَمَنْ شَاءَ فَمَنْ شَاءَ؟ إِنْ شَاءَ
مَعَ فَقَالَ لَهُ يَرِيدُ لَعْنَةُ اللَّهِ أَتُؤَلِّي لَكَ حَبَاتِ دُمُكٍ وَأَمَّا بِمَعْدَنٍ دَلَّتْ مَرَّ شَرَفٌ

هم درجه هفت و سلام از پدر من پس بود و خودت هم در درجه هفتم از من و برادری پس
چگونه بری و اعتراف کنم به آنچه درخواست کردی

پس گفت بعد اگر اعتراف کنی برای من من و دامم کشم او در جواب گفت کشه شدن من
بسیار و مهمتر است از اینکه حسن بن علی (ع) را کسی که رده رسول خدا (ص) و دو او دستور
داد و بر کشد

شرح - از حسن بن علی (ع) در حدیث «وَهُوَ يَرِيدُ بَعْضَ» آن سال عرب نوشته شده است در امیال
هل، تاریخ و سایر معروضات که برید پس از همدیگر حالات مدینه نامیده شده که رشدهم بیرون آمده و مورد
و شاید این عمل از عزم بن عقیقه باشد که از حرف این معصوم و الهی و فرمانده رسول بوده که عقیقه و
ری کشد مردم مدینه و رساند و در کشد و جواهره رساند و کشد که کشد و روایت شده که عقیقه بن
الحسن بن علی بن ابی طالب که گویا کرده است و بنی ریحی روزه شاه شده و نام رید این
شده است.

(در سوره حدیث گفتگوی علی بن الحسن (ع) بر دامنه)

پس سائل علی بن الحسن (ع) فرمود: آن حضرت هم همان گفته آن مرد فرشی را که کرد
و اب حضرت در پاسخ او فرمود: گوید ام اگر من رای و عترف کنم آیا من رسیده آن مرد فرشی
دیروز بخوابی گفت؟

پس در پاسخ او گفت چرا و علی بن الحسن (ع) فرمود: من اعتراف دارم به آنچه و خود منی
من بروز شده ام که خواهی بگویی و اگر خواهی فروش رید ناوگت بپوشیده و بپوشیده و خواند
حفظ کردی و از شرف تو هم چیزی نکاست.

شرح - حدیث است که پس از واقعه حره و نسیم شدن آهن مدینه بر دهوان حج مسافری مدینه
کرده باشد و گرچه بسیار گویا بوده و بر این مسافران با وضاع روز بسیار مناسب سفر می رسد و بری
بر میخی و حراستای مدینه و طلب قبول مردم و هم برای اظهار علاقه و محبت پس از این همه محبت چنانچه
شود و سیاست و است و هم برای تعویب چنانچه میگویند که با عدالتش در روز در سرود بوده و عرس این
مسافرت برای مدت کوتاهی با وسائل تنگ و آن روزه سفر بوده و مناسب هم بوده است و زوایات
هم معتبر است و مجرد عدم ذکر مورخان و یا عدم اطلاع آنان در این باره این روایت اتمی نیست و اگر
هم تصریح بخلاف آن کرده باشد بنی روایت از کلام آنها بسیار دلی اعتبار است

۳۱۴ - الحسن بن محمد لشعری، عن علی بن محمد سعید، عن محمد بن سالم بن ابی سلمه عن محمد بن سعید بن عزوان قال: حدثني عبد الله بن المعيرة قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام إن لي حارساً أحدهم ناصب والآخر يدي، لا بد من معشر تبعي ومن معشر فاسق، فقال: هم سيئات، من كتب آية من كتاب الله فقد صدق الله وأبهره، وهو لم يكتب بجمع القرآن والأسماء، أمر سليمان قال: نعم، قال: إن هذا ناصب لك وهذا اليربدي ناصب لنا.

۳۱۵ - محمد بن سعید قال: حدثني الحسن بن عروه عن عیسی بن عیسی بن ابراهیم، عن ابیہ، عن ابی جعفر عليه السلام قال: من وعد في مجلس يسب وقد إمام من الأئمة يصدق على الاستصاف فلم يفعل ألبسه الله عز وجل النال في الدنيا، وعذبه في الآخرة، وسلبه صالح ماله، ثم به علمه من معرفته.

۳۱۶ - أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الله بن محمد بن فضال، عن ابن هبیب بن حنیف، عن ابی شبل، قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام هذه خمسة من الناس وأعضاء خمس وصال فتؤمنون وكتب بالبراس ووصلتمون وخرجتم من فعلكم به وجب لكم محبة وهم لكم عذاب أم والله ما بين

(در حکم ناصبی و زیدی)

۳۱۴ - عبد الله بن معمره، رگفت که من بی الحسن (ع) گفتم کسی من دو همسایه دارم یکی ناصبی است (دشمن اهل بیت) و دیگری زیدی و اجازم که با آنها معاشرت کنم یا کدام معاشرت کنم؟

در پاسخ فرمود آن مرد: هر دو را در هر ده سال یک بار از کتاب خدا تکلیف کند محققاً اسلام را پشت سر خود انداخته و او قرآن را دروغ داشته و همه پیغمبران را و رسولان را گوید: سس فرمود راستی این یکی دشمن تو است و این زیدی دشمن ماها است.

شرح: از محسبی زده آن مرد عصبانیت شد موصود راوی از ناصبی معاشرت چنانچه مصطلح حاد است و معاشرت دشمن اهل بیت بسیار مذموم است و معاشرت با اهل بیت عباد داشتند و معاشرت با ناصبی می نمودند. جعفر بن سکه خروج سبب میگردید.

۳۱۵ - امام باقر (ع) فرمود هر که در محسبی باشد که یکی از ائمه حق در آنجا باشد و او بداند که دشمن گردد و نداند می کند عروجه در دنیا و آخرت او را خود کند و در آخرت عذاب کند و بجه جهنم از عمره ماه که او عطا کرده روی بگیرد.

(مژدهای شیعیان و دوستان اهل بیت)

۳۱۶ - ابی شبل گوید امام صادق (ع) نامی از شخص کرد و فرمود شما ما را دوست داشتهید و مردم دیگر ما را دشمن داشته اند ما را تصدیق کردند و مردم دیگر تکذیب کردند شما ما را دوستید و مردم ما را جفا کردند و ما را دوری کردند و ما را بدگویی شما را بدگویی ما مقرر داشت و مراک شمس

اگر حل و بس آن بقرآن عیبه إلا ان تلعب نفسه هذا لم يكن أو ما يزيد إلى حلقه فمدّ لجلده - ثم
 أعاد ذلك فوالله ما رصي حتى حلق إلى فقال : لله الذي لا إله إلا هو لحدّثني أبي تخبر عليّ عليه السلام
 بدلت يا شبل أم ترصون أن تصلّوا ويصلّوا فيصل معكم ولا يصل معهم ، أما ترصون أن تركّوا
 ويركّوا فيصل معكم ولا يصل معهم ، أما ترصون أن تحجّوا ويحجّوا فيصل الله حلّ ذكره معكم
 ولا يصل معهم والله ما تعمل الصلاة إلا معكم ، لا الركة إلا معكم ، لا الحج إلا معكم فتقو الله عزّ و
 حلّ و شكّم في هدنة و رأوا الأمانة في أمانتكم ليس بعد ذلك ذهب كن قوم بهو هم و ذهنتم بالحقّ
 ما أظعنتموه أليس لعنه و لأمرأه و صاحب لمّا دلّ معهم : قبّ بلى قال عليه السلام فتقو الله
 عزّ و حلّ و شكّم لا تطغون ليس كنهم إن الناس أحدها بها ذهب و تركّم حديم حيث أحدها الله
 عزّ و حلّ إن الله عزّ و حلّ أحدها من عباده ثم أحدها في حريم حريمه الله فتقو الله و أدبوا لأما بان
 إلى الأسود و الأبيض و إن كان حرّ و ثاب و إن كان شامياً

و امرك ما مقرر داشت.

و این خدا که دهنه میان مردی از شما و آنکه حدود چشم و را روشن کند بیکر بیکه
 جانش ناپدید شود و دست خود شده بگوش کرد و دست آن را هم کشید و پس آن را بر گشود
 کرد و خدا سوگندت راضی شد تا اینکه برایم سوگند خورد و گفت سوگند بدی بیکه حر او شایسته
 بر سنی نیست بدوم محمد بن علی (ع) این را بمن باز گفت.

ای پادشاهان شمار صبی پسند که در رهو بید و آب هم جاذب جاسد و از شما بدیده گردود
 را آنها بدیده شود ، شمار صبی پسند که ز کوه بدیده و آنها هم ز کوه بدهند ولی از شما قبول
 شود و را آب قبول شود ، شمار صبی پسند که حج کنند و آب هم حج کنند و خدا چند کوه را
 شمار بدید و در راه بدیده و بد که قبول شود مگر نماز از شما و مگر ز کوه از شما و مگر
 حج از شما از خدا عز و جل بدیده و در شمار حال برکت بر من و سرش را من امان و مضافید و بدید
 دست را بدید و چون مردم از هم جدا شوید هر مردی را بهره های او دینخواه او باشد و شما
 براه حق و درست باشید تا از آنها فرمان برید .

آیا قاصص و فرمان رویان و روی گویان را آنها پسند که هم چرا عام (ع) در مورد شما ز
 خدا عز و جل بدیده ویرا نایب مقاومت و اداره همه مردم را بدید و اسی مردم سجا و آید پرت شده
 و شما آید اندید که خدا عز و جل جواسه را اسی خدا عز و جل ز سده های خود محمد را
 ر گردید و شما هم بر گردید خدا را انتخاب کردند بقوی رحد پشه کنید و امانت را بدید
 سباه و سعید باشد و دارد مگر چه از حوارج حروانه باشد و مگر چه شامی و دبع سیامه باشد

۳۱۷- عده من أصحابنا! عن سهل بن زياد، عن ابن فضال، عن إبراهيم بن أخي أبي شبل عن أبي شبل، عن أبي عبد الله عليه السلام عظمه .

۳۱۸- سهل بن زياد - عن محمد بن سهل - عن حماد بن أبي طلحة - عن معاذ بن كثير قال: طرب إلى الموقف والتس و به كثير قد بول إلى أبي عبد الله عليه السلام فقلت له: إن أهل الموقف لكثير قال: فصرف بصره فأدركهم ثم قال: در مدي با خدا عبد الله، غده يأتي، فاموح من كل مكان، لا والله ما ألحق إلا لكم لا والله ما سقى الله إلاكم .

۳۱۹- بحسين بن محمد الأشعري، عن معاذ بن محمد، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ابن عباس عنهما عن أبي بصير قال: كان حلت أبي عبد الله عليه السلام يد دخلت عليه أم حلد، التي كان معه أبو سعيد بن عمر سنان عليه فقال أبو عبد الله عليه السلام أسرتك أن سمع كلامها فعدت نعم فقال: «مت الآن» قال: «ولم» قال: «وأحسني معه على الطهارة» ثم دخلت فنكأه فدا امرأه بليغة وسأته عنهما فقال لها: «توليتهما؟» قالت: «أقول لربي» قال: «أنت عرسني بولائتهما» قال: «نعم» قال: «ول هذا» الذي معك على الطهارة بمرئي دل را به مدبه و كثير لتوانا مرئي بولائتهما فأيتهما خير وأحب إلي؟ قال: «هذا والله أحب إلي من كثير ابني» قال: «أشجده» إن هذا جاسم فيه ول هو من لم يحكم به الله فأؤثمه الكورس» و من لم يحكم به أمر الله فأؤثمه الظالمون» و من لم يحكم به أنزل الله فأؤثمه العاقون»

۳۲۰- عنه، عن معاذ بن محمد، عن الحسن بن علي بن فضال، عن أبي هاشم قال: لما أخرج علي عليه السلام حارب فاطمه عليها السلام معه قميص رسول الله صلى الله عليه وآله على أسنانه بيدي ابني فقلت مالي و

۳۱۷- سه دگر همن مصون

۳۱۸- معاذ بن كثر گوید من خطر کردم در مودع عرفت که مردم بسیاری در آن بودند و مردی نام صدق (ع) رفتم و گفتم از سنی مردم در موقف بسیارند، گوید امام چشم ماها انداخته و در بر ما چرخانده و سنی فرمود ای اعدا الله (که معده بوده است) همه ماها حاشاک دم آید که از هر جا موج آید آورده است. به خداوند سوگند حج جگر شما در دست است، به خداوند سوگند خدا جگر از شما جدا ندرد.

۳۱۹- تکرار حدیث ۷۱ است دومین و سیم

۳۲۰- از ابی هاشم گوید چون علی (ع) را درویش بردند فاطمه (ع) دمالش بیرون نهاد و بپوشید رسول خدا (ص) را بر سر گذاشته بود و دست دو پسرش (حسن و حسین (ع) را دست داشت فرمود ای ابا منکر مر با تو چکار است؟ میخواهی دو پسر مرا بی بدر کنی و خود مرا بی شوهر کنی بخدا سوگند

هالک یا انا کورید ب تو یتم ایسی و ترعلی من روحی : لا لولایا مکنون سیئه بشرب شعری
و لصرحب الی بی، فقال اخل من القوم ما یرید الی هذا ثم حدث بینه و بطلب به

۳۲۶ - انس ، عن علی بن عبدالعزیز عن عبد الحمید الطائی ، عن یحیی جعفر رضی اللہ عنہ قال -
والله لو شرب شعری هذا نواصر

اگر کالندی بود موی پر شان مسکرده و بندر گاه برودد گدوم شون مسکرده، مکی از آن مردم گفت
مقصود تو از این کار چیست؟ می میخواستی عذاب ارامت بدست دهی (ع) اگر گدوم
و اودا برد.

۳۲۶ - ارعنا محمد طائی ارامت (ع) فرمود بعد قسم اگر (جده م طایفه ع) مو پریشان
کرده و دهمه مرده و ده

شرح - روحانی ده دوله دعا و طریقه معنی همه مرده بود.

من گویم - این قصه مشهور است و خاصه دعای آن مرده دو مکرده اند گرچه برخی متعصبین
هن خلاف قسطنطنی و آن را مکرر برای آنکه در سوای نگاهند (ولی هر گز عطر فروش به نیکند
آنچه در روزگار شده کرده است)

در این معانی دست برای بیان تفصیلات این واقعه رشت و راسان با همکار و شاد و موفق دادند
دری دهد تا در شرح کتاب حقه بعضی آن را بیان کنیم و در اینجا آنچه مناسب معاصرت است آورده شوم
آنچه خاصه روایت کرده اند:

۱ - آنچه در کتاب مسلم بن حسن هلالی رفته موجود است و در رسی هم در کتاب احتیاج خود
روی از مسلم بن هلالی در حدیث خبری صولایی نقل کرده که فرمود: در آن زمان من گفتم ، راستش
او گفته چو آن مردم را و بکر جمع کردند و شب رسد عی (ع) فاصبه را برالای سو ز کرد و دست
دو پسرش حسن و حسین (ع) را دست گرفت دهمه میعاد حاضر چپه در و اصداد رفت و دهان آن
ها و در شد و حق خود را آن ها و آن ها و ایاری خود دهوت کرد و ادهبه آنها جر ۲۶ آن او
را حاکم مکرر میاد و فرمود با امدادان بحر ر شده اسبده برد و با او معاصر مراك كند و چون
صبح شد جر چهارین د آنها کسی او و مکرر

من سمعان گفتم چهارین که بودند گفت من و ده و اود و امداد و زبیر بن عوام و شب
دیگر آمد و آنها را مبدد و گفت با امدادان برد و اتم و باز هم جر ما کسی حاضر شد و شب سوم
همین وضع گذشت و جر ما کسی و امدادان نکرد

و چون عی (ع) همان شکی آن و کسی را آن خود را دد بعت خود را نگه داشت و شروع
تلف و حطم فرست کرد و از حد پیروز آمد و همه را جمع کرد و ترن و اسب و مسوح آن را
مکاشت و او بکر برد او فرساده که بدون سو بعت کن و عی (ع) برد او فرساده که من مشغولم و
سو گند خوردم که دهه فروش شده مگر بری نیاز خود من نفر آن را فراهم کنم و همه آن را حطم
کنم و آن را جمع کرد و در پارچه گذاشت و آن مهر پاد و در مردم فرو شد همه میان مسخره سوز
گردا و بکر انجمن بودند و علی با فریاد بلند پانها فرمود:

اما مردم راسی می را آنگاه که رسول خدا «ص» وقت کرد اور غسل داد و می در پیش هر آن برداشتم تا همه اش را در آن بازچه گری آوردم و بعد هیچ آنه پیمبرش فرو نهانند چنانکه او را هر هم کردم و هیچ آنه بود جز اینکه رسول خدا «ص» آنرا بر من خواند و تأویزش را من آموخت پس بخند خود رفت پس عمر بنی بکر گفت بفرست تا عیسی بنی و سمث کند زیرا ما پابه و ماهه بدادیم تا او بیعت کند و اگر او بیعت نکرد ما آسوده شویم و بویگر پیمبری را در ستاد که بدینگونه رسول خدا را اجابت کسی و آمد برد علی «ع» و آن مطلب را باو گزارش داد علی در پاسخ و گفت و چه رود رسول خدا «ص» دروغ شنیده راستش اینست که خود و می داد و انکسای هم که گرد او پیدا می داد که رسول خدا «ص» هر مر حقه خود ساخته است و پیمان بر گشت و آنچه فرموده بود ابوبکر گفت پس گفت برو و معنی «ع» بگو امیر المؤمنین ابوبکر در اجابت کن و هم برد علی «ع» آمد و این پیام را رسانید.

و علی «ع» فرمود سبحان الله عیدی طو لای میگذشته که باعث فراموشی شود و خودش می داند که بنام جر بر من شده و هر آنه رسول خدا «ص» او را هم کس بود که فرمان داد تا تمام امیران مؤمنین را سلام داد.

و در وقت او عمر بنیان بنی هفت کس را پیمبر پریش کردند و گفته اند بر من طرف حدیست از طرف رسول خداست رسول خدا «ص» فرمود آری درست این بر من هم از طرف خداست و هم از طرف رسول خدا و از آنش اینست که او امیر مؤمنان و صد مسلمانی را صاحب پرچم دو دست و پاسبانان است که حد او را به امت آن را بدست خود نهاده و بر سر صراط را بر او و او دوستش را به پشت برود و دشمنش را بدو رخ نمکند آنرا در ستاده رد ابوبکر بر گشت و همه بهادر اگر از آن گویند آن روز روی دست باز گرفتند و چون شب رسید علی «ع» ماطله «ع» را بر لای سواد کرد و مردم را ساری خود دعوت کرد و کسی جرما چهار تن از واجبات نکرد ما بودیم که سر خود را بر آشفتم و ساری او بر حشم و چون علی «ع» دید مردم او را بازی ندهند و از نصرت او دست برداشته اند و همه دل ابوبکر دارند و او را طاعت کردند و او را تعظیم نمایند در خانه نشست عمر بنی بکر گفت ما را تو چیست که بفرستی او را ساری تا بیعت کند را هر او کسی نداده که دعوت نکرده است و جر این چهار تنی که ما او همراهند.

ابوبکر در میان این دو مهران بر و ساز گذار و سیاستمدار تر و عمیق تر بود و آن دیگری سخت دل تر و جفا کار تر بود، ابوبکر رو بفر کرد چه کس را بدستل آنها مفرستی که آن ها را بیاورد؟

عمر - قند را می فرسبیم همه مردی سخت دو و بی آبرو و بجا جو بود از آزاد شده های حبش و و و زاده ر بی تقسیم داشت، او را بنا و زانی فرستاد او رفت بدر خانه علی «ع» و اجازه ورود خواست و علی «ع» دو حازه بداد پلان قند مسجد برگشتند برد ابوبکر و عمر که مردم گرد آنها بودند و گفتند علی «ع» اجازه ورود نماداد عمر گفت بروید و اگر اجازه داد و رد شوید و اگر اجازه هم بداد بی اجازه بماند او بروید آنها روند و اجازه حواسند و قاصه «ع» پاسخ داد که من بر شما دریم دارم که بی اجازه وارد خانه من شوید باز برگشتند و قند بدر خانه ماند و گفته ماطله چنین و چنان گفت و از ما دروغ داشت که و رد من او شویم بی اجازه عمر بخشم شد و گفت ما را باز بها کاری

یست و مردمیکه گرداو بودند فرمان داد باهرم بدوش کشیدند و خود عمر هم با آنها هرم را داشت و آن هرمها را گرد خانه ی چندید که علی و فاطمه و دو پسران آنان در آن بودند سپس عمر فریاد کرد تا آنجا که علی «ع» شنود که

خدا یا بد برون شو بد و بد خلیفه رسول خدا «ص» بت کشید تا این خانه را بر سر شامه آتش میرم و سپس بر گشت و برد ای مکر نشست و و می رسد که خدا علی «ع» را شمشیر کشیده برون شود چون دلیری و سختی او را می دانست

سپس بعد گفت اگر برون آمد که با سار حور و گریه برور و در خانه او شو و اگر جدو گری کرد خانه را بر سر آتش بران قعد و و بی جاده تا بدان خود وارد خانه علی «ع» شد و علی «ع» رجعت که شمشیر خود را بردارد و با او بشدستی کردند و شمشیرش را زدودند و او شمشیر یکی از آنها را گرفت و آنها بر سرش ریختند و او را گریه و رنمایی کردند و فاطمه «ع» جلو در خانه میان شوهرش و آنها جان شد و فاطمه را زیدیه بر روی او زد و با یک دست بند ورم کرد و بوسه کرد بعد بهام داد که فاطمه را بران و فاطمه «ع» را پشت در خانه کشید و در خانه را بر او فشار داد تا دهنه پهلوی او را شکست و چینی که در شکم داشت سقط کرد و بستر افتاد و در بستر برور تا از این ضربت شربت شهادت نوشید

سپس علی «ع» را کشادند و او خود داری میکرد تا او را با یکر رساندند و با شمشیر کشیده لای سرش ایستاده بود و خالد بن ولید و عقیده جراح و ساهم و معرق شمه و اسیدین حصیر و شیرین سعد و مردم دیگر هم گرد او مکر بسته بودند و علی «ع» فریاد کرد و خداوند را گریه می کرد و مردم در دهنم بود شمام دست نمی یافتند و من خود را از این سختی که میکشم خلاص نمیکم و اگر چهل مرد با خود داشتم جمع شام را معرق میکردم حد لعنت کند مردمی که با من است کردند و سپس دست را من برداشته عمر بروی من زد که من کن در جواب فرمود گریه کن گفت در این صورت بخواری و زبونی بوز می کشم فرمود در این صورت بت بند خدا و برادر رسول خدا «ص» را کشیده ای او مکر گفت بنده خدا درست ولی ما قول ندانیم بر در رسول خدا «ص» را فرمود شما دانسته بکار کنید که رسول خدا «ص» مرا برادر خود کرد و سه بار اسم من را بر او بار گفتند سپس علی «ع» رو به پدر و مادر کرد و فرمود

۱- شمار خدا شنیدید که رسول خدا «ص» زور عذیرحم چنین و چنان گفت

۲- شنیدید در عروه سوخت چنین و چنان گفت و چنانکه پیغمبر درباره او آشکارا و معلوم گفته بود و نگذاشت و همه را به او آورد و آن در پاسخ گفتند بعد آری همه را شنیدیم

چون او مکر بیم کرد که او را یاری کند و او و دفاع کند زبان سخن گشود و گفت هر آنچه گفتی ما بگوش خود شنیدیم و همه را داد ما دادیم ولی من بعد از همه آنها از رسول خدا شنیدم که فرمود ما خاندانی هستیم که خدا ما را برگزید و گرامی داشت و حرمت را برای ما بر دنیا اختیار کرد و راستی خداوند برای ما خاندان نبوت و خلافت هر دو را جمع نمیکند

علی «ع» آن کسی از صحاب رسول خدا «ص» هست که با من گفته تو گواهی دهی

عمر - خلیفه رسول خدا «ص» راست می گوید ما همه اینکلاء را با وی از رسول خدا «ص»

۳۲۲- أَنَا مِنْ أَبِي بَعْرٍ قَالَ قَالَ مُعَاذُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ وَلَدَ لِرَبِّكَ نَسْتَعْمِلُ إِيَّاهُ عَمَلٌ حَبِيراً جَزِيءٌ بِهِ وَإِنْ عَمَلٌ شَرٌّ أَجْزَىءٌ بِهِ

۳۲۳- أَنَا عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَدَالَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَدَالَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ حَرَجَ شَيْدِيهِمْ چنانچه گفته است ابو عبده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل هم تصدیق ابو بکر کردند

علی «ع» - شما خوب عهدنامه خود و دادار هستید آن عهدنامه معصومی که در خانه کعبه روی آن پیمان بستید که اگر حد محمد را کشت یا میرید این مرگ است و اگر حد محمد را درید دادید

ابو بکر - تو زکعت این را داسی؟ ما که از این مطلب ترا آگاه نکردیم
علی «ع» - ای دبیر، ای سیدمان ما تو هم ای می‌داده شد، را بخدا و اسلام بد آوردی می‌کنم شد، شنیدم که این را رسول خدا «ص» پس می‌فرمود که فلاں و فلاں تا این پنج تن را شمرد میان خود نامه‌ای نوشتند و پیمانی بستند بر این کار بیکه کردند؟

دبیر و سیدمان و مقداد بکران - آری بخدا که ما شنیدیم رسول خدا «ص» برادر محمد و تو در برابر گفتی ما رسول الله پدر و مادرم در دست هر گاه چنین شود می‌فرمائی من چکم؟ در پاسخ تو فرمود اگر پدری بافتی در بر من، یا آیم، معااهده کن و آهوا را بر کارد کن و اگر یاورائی بیافتی آنها بیعت کن و حوث را عهد کن

علی «ع» - بخدا اگر آن چهل کسیکه با من بیعت کردند و با کرده بودند با تو (ای ابی بکر) مبارزه می‌کردم.

بخدا آری بخدا هیچکدام از من نیست، باز در بیعت بغلات برسد سپس پیش از بیعت کردن مریدان کشید باین ام آن لقوم است معصومی و کادوا به معصومی - ای پسر مادرم این مردم مرا ناتوان شمردند و بردن شد مرا بکشند سپس دست ابی بکر را گرفت و بیعت کرد با دود و بریر هم فرمود بیعت کند.

۳۲۴- از من ابی بکر گوید امام صادق «ع» فرمود: راستی در زاده نکاح گماشته شود اگر کار است کند پادشاه آبر دارد و اگر کار بد کند سرای بدارد

شرح از مجلسی زده ده ولد ن عمل حیرا حریه ظاهرش است که حکم مکرر در زاده می‌شود بلکه او را با تمام کارها و زمان دهد اگر کار تو اب کند پادشاه دارد و اگر کار بد کند کیفر برد چنانچه میان اصحاب مشهور است و این حکم صفات ندارد با احد بیکه دلالت دارد بر اینکه در زاده با اختیار خود کاری کند که بدو رخ دورا این حدیث بین ظاهر خان و است و آن اخبار بیان سر انجام کار او است.

۳۲۵- از عبدالرحمن بن ابی عیاده گوید شنیدم امام صادق «ع» می‌فرمود رسول خدا «ص» از اتفاق خود بد آمد و مروان و پدرش از پشت در گفتند او را گوش می‌گرفتند و استراق سمع

رسول الله ﷺ من حجره «عمر بن الخطاب» سمعته يقول له «الورع ابن لورع» قال
أبو عبد الله عليه السلام «فمن يومئذ ومن أن الورع يسمع لحداب

۳۲۴- ابن عباس عن زرارة قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول «لما ولد رسول الله ﷺ
لرسول الله ﷺ يدعو له ورسولاه إلى عثته لدعواه» فمما قرئته منه قال: «أخرجوا عني
الورع بن لورع» قال زرارة «ولأنهم لا أشد قول ولعمري

۲۲۵- ابن عباس عن عبد الرحمن بن أبي عميرة عن أبي العباس المكي قال سمعت أبا
جعفر عليه السلام يقول «إن عمر لقي عمر المؤمنین علیهم السلام فقال «سألني نقرأ هذه الآية «فأنتكم للمعصية»
تعرضا بي وبصاحبي» قال «والأحرار دابة نزل في بني هبته وهو عسبتم إن نزلتم إن نزلتم
في الأرس» فقلتمو أرحمكم» فقال كذب «بواحدة أوصل للرحم حيث ولكنك» «سألا
عداوة لبني تيم وعدي وبني أمة».

می بودند، آن حضرت با فرمود ورع بن لورع، امام صادق (ع)، فرمود از آن دور اسکه آن
مفسد دروغ گفتار مردم گوش می دهد و استراق سمع میکند

شرح: در حدیسی آمده «دعوه بسماان الی حدیبه» می گوشت می گرفته اند آنچه گرازش می دهند
و با حادوده و هیرت خود می گویند «بماکان حیر دهد و آپا» می آید آن ورع باشد که در
یک حدیث گذشته بی امیه پس از مردم بصورت ورع در آید و بی اسکه ورع باور دهد گوش
می دهد آنها را بدان می رسد کرد

(دانش مروان)

۳۲۴- از درباره گویند از امام باقر (ع) شنیدم می فرمود چون مروان را زده شد او را رسول
خدا عرضه داشتند با برایش دعا کند و بوضیعه عایشه او را برای دعا برد رسول خدا (ص) برد و
چون عایشه او را برد گفت رسول خدا (ص) برد آن حضرت فرمود «ابودع زده ورع را بر من
دور کند» پوشش برده از راه گویند و خبر می بدانم که آن حضرت فرمود رسول خدا او را
این کرد

(مصاحبه عمر با امیر المؤمنین ع)

۲۲۵- از ابی العباس مکی گویند شنیدم امام باقر (ع) می فرمود راستی عمر با امیر المؤمنین
(ع) برخورد و گفت «تو نیکه این به را برای عمر بن و روم (ابو سکر) می خواهی (۶- لغم)
کدام شما بفتنه اندرید؟

عمر (ع) در پاسخ و فرمود من سو گز دشو در راه آنه سکه در حق بی امیه نازل
شده است (۲۲- محمد) اما می فرمود که گز رو ر گردانید (منصدی ولایت شویید) در راه فساد
کنید و قطع رحم نمایید.

عمر در پاسخ و گفت «تو دروغ گویی سی من از تو خویش پرور زدی ولی تو جریره دشمنی با
سی یم و سی عیدی و سی امیه بخواهی زود (آن حدیث همان حدیث ۷۶ است - که شرح
آن گذشته

۳۲۶ - علي بن ابراهيم عن حماد بن مسلم ، عن سعد بن صدقة عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال كان علي (عليه السلام) يقوم في ليلته في أمطر حتى يسيل أسد ولحيته وثمانيه ، فصل له يا أمير المؤمنين الكن الكن فقال إن هدامه قريب عرش العرش
ثم أتيت حدثت فقال إن عرش العرش بحر أوفيه ماء يسبأ رأى لحيواته فادأر الله عرشه
ذكره أن يستبه ما شاء لهم جمعهم لهم أوحى الله إليه فخطبهم من سماء إلى سماء حتى يصير إلى
اسم الد ساقية أطش فيلعبه إلى السحاب والسحاب يصر له العرش ، ثم يوحى الله لي ليربح أن طحنيه
وأدنيه ديار الماء ، ثم تطلقني به إلى موضع كذا وكذا فطرقي عليهم فيكون كذا وكذا عما بأوعين
ذلك فتطر عليهم على السحاب الذي يجره من فلبس من قطره قطره لا ماء معها ملك حتى يصعب موضعها
ولم ير من السماء قطره من مطر إلا بعد معدود وورن معلوم إلا ما كان من يوم الطوفان على عهد
نوح (عليه السلام) فإنه نزل ماء مهب من السماء ولا عدد

(احادیثی درباره باران و دریا)

۳۲۶ - از امام صادق (ع) فرمود علی (ع) و شیوه این بود که در آسمان بخشی باران
میایستاد یا سرودش و جامه و بر میشد ، نوگفته شد یا آمد المؤمنین ، بر سر سحاب ، زیر سحاب ، در سحاب
فرمود بن آت تارده بر عرش آمده است

سپس شروع به حدیث گفتن کرد و فرمود داسی در زیر عرش دریائی است و در آن دریا
آبستگه میله روئیدن جامه داراست و هر گاه خدا عز و کره زده کند که آنچه را خواهد برای آنها
بروئید بر مهر خود بدهد ، بدن در ، وحی کند ، در اینکه خواهد از آسمانی ، آسمان دیگر
فروریزد تا آسمان دیگر رسد

گفتیم چنین فرمود (اسکلام زانوس) و آسمان دنیا آن روز برافکند و از چوین عرش است سپس
خدا باد وحی کند که آنرا بکوب و آب کن چوین آب و سپس او را بر مغلان جای و فلان جای
و بر آنها بارش ناچین و چنان سلی بر آید و حر آن ، و آن بر زمین دسور بیکه دارد بر آب ها
سازد و قهره ، زانی است جر تنگ با آن فرشته است تا آنرا بجای خود گرازد و از آسمان
قطره ی باران سازد مگر شماره آمار شده و وزن مشخص هر در دوز طوفان نوح که آبی چوین
آشاد و رو بازید بیرون و شماره

شرح - از مجلسی دهه «عن اول ما مطر» یعنی آغاز هر بارانی با آغاز هر ازین نخستین هر
سال و معنی آن مناسبتر است.

قوله «تحت العرش بحر» دلالت دارد که باران از آسمان آن چنانچه طاهر است و
اعتباری بقول طبعیها نیست که از مغار متعاضد زمین است

قوله «ثم یوحى لی الروح ان اطحنه و دسه» ظاهرش اینست که از آسمان تگرتک ریزد و چون
خواهد باران شود باد آنرا بکوبد و آب کند

قال وحدثني أبو عبد الله عليه السلام قال قال لي أبي عبد الله عليه السلام قال أمير المؤمنين عليه السلام قال رسول الله ﷺ إن الله عز وجل جعل السحاب عرسا للمطر، هي تدب البرد حتى يصير ماء لكي لا يصير به شيء يصده، الذي تروى فيه من البرد والصواعق نعمة من الله عز وجل نصب بها من يشاء من عباده.

ثم قال قال رسول الله ﷺ لا تشروا إلى المطر ولا إلى ليلال من الله يكره ذلك ۳۲۷ عده من أصحابنا، عن سهل بن زيد، عن علي بن أسباط رفعه قال: كتب أمير المؤمنين عليه السلام إلى أبي اسعدي أن بعد فقد يسر الأمر، ما لي يكن ليعونه و يحزنه ما لم يكن ليصيده أنت وإن جدد فليكن سرورك بما قد مضى من عمل صالح أو حكم أو قول وليكن أسفك مما فرطت فيه من ذلك ودع ما فاتك من الدنيا فإلا ينكر عليه حزنا وما ضايع منها فلا تنعم به سرورا، لكن همتك فيما بعد الموت والسلام

قوله نصب بها من شاء «شاهد است بقول حدیثی (۴۴ - النور) «آ» تدانی که حدیث برده از روی حسن آن را در ابراهام آورد «بعضی بخت تنگه تنگه است و آن را بهم پیوند» حسن آن را روی هم بچند و تنگه باز از احلال آن را «
دنباله حدیث ۳۲۶

سپس فرمود رسول خدا «من» فرموده «به باز و به او اشاره کنید در احادیث آن را بد دارد.

شرح - از مجلسی ده - قوله لا تشروا إلى المطر «شاهد مقصود اشاره تعیین است که گفته شود عجب خوب باز است و عجب خوب ماه روی است زیرا در موقع باز و دیدن ماه، سر و آوار است، بدست برداخت به اشاره بدانها چنانچه بشود کم برداشته است، مقصود است که هنگام دیدن آنها، باید بعد توجه داشت به آنها در حلقه آمدن خود صاحت بگمان اینکه ماه، او را در نظم جهان اثریست چنانچه برخی مردم گمان براند.

(نامه امیر المؤمنین باین عباس)

۳۲۷ - از علی بن اسباط حدیث را بالا برده تا آنچه که فرمود امیر المؤمنین «ع» باین عباس نوشت اما بعد سزا که مردی را شد کند آنچه از دست او برود و او را عیب کند آنچه هرگز بدست او برسد و گرچه تلاش کند باید بوشاد باشی، بدانچه پیش داری از کار خوب یا حکم و فضیلت خوب و گناهان خوب و شایسته و باید اموس بو از نصیر تو باشد که در ایستاده روداری و آنچه در دنیا دست تو دست آرا و اگر از او بر آن غم مغرور و بچه از آن بدست تو آمد بدان خوش دل و شاد مدام و باید هم بوشاد باشد به پس از مردن والسلام

شرح - از مجلسی ده - قوله و بعد سر الامر «شاهد است بقول خدا تعالی (۲۳ - العنید) معیشتی

۳۲۸- سهل بن زیاد عن الحسن بن علي عن كرام عن أبي الصام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: مررت بأبو جعفر عليه السلام على الشيعة وهم ما بين القصر والمسر، فقلت لأبي جعفر عليه السلام: شيعةك ومو ليث جعلني الله فداك، قال: أين هم؟ فقلت: أراهم ما بين القصر والمسر، فقلت: ذهب بي إليهم فذهب فسلكم عليهم، ثم قال: والله إني لأحب بحكم وأأحكم فأعيوا مع هذا نزع واحتشاد إن شاء لا يسل ما عبد الله إلا بورع وحناء وإدا انتمتم بعد فافتدوا به، أما والله إنكم لعلي ديني ودين آبائي إبراهيم وإسماعيل وإن كن هؤلاء على دين أولئك فأعيوا على هذا نزع واحتشاد

رسید در زمین و نه در جان شما هر آنکه در کماز باشد پیش از آنکه او را اجراء کیم راسمکه بر خدا آسمانست تا آنکه افسوس بخورید بر آنچه از دست شما رفته و شاد شوید بدانچه به شما رسد و خدا دوست دارد هر بر دگی فروش و بر خود نالیده را

و شایان مقصود از آیه و خبر می افسوس است که مانع از سلیم بودن ما بر خدا است و عذر و آن شادی که مایه بدستی و بر دگی فروش است هر سه ذکر بر دگی فروش و بر خود ایدن در آیه و ممکنست مقصود می بدو می باشد که ناشی از توهم است که مقصود او تلاش و کوشش او بدست می آید و برای او ممکنست جلو آنرا بگیرد و مقصود می شاد شدن باشد باعتبار اینکه از کوشش خود بدست می آورد و بر هر دو تعبیر تعادل و تعریض مستفاد از آیه و خبر درست است.

(قدشاسی امام باقر «ع» از شیعه)

۳۲۸- از ابی الصامت (امام صادق «ع» فرمود من بهر امام باقر بر جمعی از شیعه گذر کردیم که در میان قبر و مسر بودند (در مسجد مدینه) می امام باقر (ع) گفتیم خدایم قربات کند ایشان شیعه و دوستان تواند؟

فرمود: کجایند؟ گفتیم آنها را میان قبر و مسر میگردم فرمود مرا برد آنها ببر و برد آنان رفت و بر آنها سلام کرد و سپس فرمود: بخدا که من دوست دارم بوی شماها و نسیم گوی شماها را از این حال شما مرا کمک کند بورع و کوشش راست ایشست که بدانچه در بر خدا است بتوان رسید مرا بورع و کوشش و چون ناک شده خدا را پشوائ خود ساختند از او پیروی کنید هلا بعد که شما بکشی من و بکشی پدرامم ابراهیم و اسماعیل باشد گرچه این هم بر کیش آسمانست بدراین ماورع و کوشش مرا یاری کنید؟

شوخ- از محسنی رسد: «و ان كان هؤلاء علي دين اولئك» شاید چون میان همه سینه پدرن ابراهیم و اسماعیل «ع» را مخصوص تذکر بود بری بیان مکه همه پیمران همکیش ما هستند و این موجب حصر بود و ما مایه بر بری این دو از محمد و خداش با این جمله توحیح داد که اصل دین محمد «ص» است و پیمران دیگر بدین اوست و پرواوند و کلمه هؤلاء اشاره است به پیمران گذشته و کلمه اولئك محمد و خداش که پدران بر دك اویند.

۳۲۹- أبو علي الأشعري عن الحسن بن علي الكوفي، عن العباس بن عامر عن لرتبع بن عبد المطلب، عن أبي الربع الشامي قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول إن قاتلنا إدا قام مد الله عز وجل لشيعتنا في أسماءهم وأبصارهم حتى لا يكون بينهم وبين العتائم بين يكلمهم ويسمعون وينظرون إليه وهو في مكانه

۳۳۰- عده من أصحاب عن سهل بن زياد، عن عثمان بن عيسى، عن هارون بن حارثة عن أبي عبدالله عليه السلام قال من استجار الله راضيا ما منعه الله له خارا لله له حتما

(راجع بظهور امام قائم ع)

۳۲۹- از بی الرسم شامی گوید شیدم امام صادق (ع) فرمود راستی چون قائم ماصهور کند خدا عزوجل بروی گوش و دیده شمه ما را کشش دهد و رسا کند ما آحا که مقدس يك مسر چایار (چهار درشت) میان ما و میان امام دانه (ع) فاصله شد و ما، سخن گوید و آواش بشوند و او را هم بپوشد پالینکه امام دج در جای خود باشد.

شرح از مجلسی ده «قوله کوی سهم و بین العتائم برید» معنی ۴ فرسخ فاصله باشد و در برخی نسخه ها امسکه «لا یکوی» و معنی است که میان و مردم پسکی نیست و ما هر کس از هر فاصله باشد سخن گوید و سخن او را بشوند و در اسگرند. بامان نقل از مجلسی ده من گویم - این حدیث اشارات بصفت دهد و تصویر بوی که در این قرن حر در اندیشه متفکران شر تراوده است و امروزه دردسای صفت و بدن و سسه و برادره گی شده ست و بوسینه آن زمانه های دور سخن گویده داشوند و شمع او را هم سگرند و سا که برار بروی ایمان و پاکی روح سان شر در طمع خود نه پایه ای رسد که بی وسیله این ابراز معمولی از مسامت های دور بشوند و بپوشد.

و سا که این خاصیت در شمع امام باشد که بوسه ظهور خود از هر مسافتی و هر کسی سخن گوید و در بروی او باشد در شت بیشکه شمع جسم انسان تا عناق صا پرتو دارد و معنی آنو بسکه در شمع جسم خود معنی شو بد و عالت او از گفت و شفت و ظهور معدود همان بروی معمولی تن اوست و بی اگر روح کامل و پاک و آزاد شده بروی او پرتو سیادت و تهر جازاوست و تا آنجا که ب او پرتو دارد چاشچه در شته عکاسی مع عکس بردازی معکس میشود در هر جا رای باطران عیان میگردد و آواز او طبعی اید از است.

(در استخاره حقیقی)

۳۳۰- از امام صادق (ع) فرمود هر که از خدا حیر خواهد و از دل بدایچه خدا برای او کند حشود باشد بطور حتم حد برای او خوبی پیش آرد

شرح از مجلسی ده «قوله من استخاره» یعنی از خدا در هر کاری خواهد و شروع کند حیر جوید و خواهد که خدا حیر در آن برایش فراهم کند از نظر دنیا و آخرت و از دل هم بدایچه

۳۳۱- سهل بن زید، عن داود بن مهران عن علي بن إسماعيل الميثمي، عن رجل عن جويرية بن مسهر قال اشتدت حلف أمير المؤمنين عليه السلام فقال لي - يا جويرية إنك لم يهلك هؤلاء الحمقى إلا بتحقيق النعال حللهم، ما حذرك؛ قلت حثت أبك عن ثلاث عن الشرف وعن المروءة وعن العمل قال أما الشرف فمن شرفه السلطان شرف وأما المروءة فإصلاح لمعيشة وأما لعمل فمن شفى الله عمل

۳۳۲- سهل بن زید، عن علي بن حسن، عن علي بن أبي الوار، عن محمد بن مسلم قال

حداکد حسود باشد حد رای او غیر آورد البه و ابن غیر از اسفخاره در قاع و هر آن وسیع است و جر آقا و گرچه معتدلت شامل آنها باشد پابان نقل از محسنی ده

من گویم - استعجازه تنها با بر آن معبد مشروع است و معنی آن طلب ایام از حد است بوسیله قرآن که در دل او اندازد، بکاریکه حوسست او دام کند و گردانست بدل و بداید و توافدم، بکند و دین - معنی بر مشروعیت اسفخاره، جر در آن در میان است و مورد حیرت طلب حیراست از حد او بد در هر کاریکه شروع میکند و وصیت بد بچه حداکد و ابن غیر از استعجازه بری تصوم - بامام است بن اسفخاره پس از تصوم است و آن اسفخاره رای احد تصوم است و بهم ربطی ندارد پس - عجزه در هر کاری است که میکند و آن استعجازه بری ایستکه کاری میکند یا بکند و بدان ابن دو فاصله بسیار است

(پندشیں از امیر المؤمنین - ع)

۳۳۱- جويرية بن مسهر گوید: دین سر امیر المؤمنین (ع) دو دم، من فرمود ای جویریه، اس حقیق هلاک شد بد جر بوسیله آواز کفشهای دسار سرشان برای چه آمدی؟ گویم آدمم از نوسه چمر و پرسم ر شرافت و ابروت و از حد فرموده اما شرافت هر که را سلطان شرف بخشد شرافتمند است و اما ابروت و مردانگی اصلاح معشت و دین گدایت و اما جرد هر که از خدا به پرهیزد جردمندی کرده

شرح - از معنای ده - بوله «لا یحقق النعال» یعنی «آواز کفش» غرض ایست که آواز کفش در پشت سر موجب جرد و برزگی و روحی است و مقصود ایست که مردم بمورد و آرا توث کنند و گرچه بر نامه خود او این معنی را ندارد و پشوا بان ضلالت همدا برای طلب دین و کسر هلاک شدن و بری کثرت پرو و آواز کفش دسار امان ولی من آن را دوست ندارم و تو چرا دسار من ده مبروی

قوله «من شره السلطان» یعنی امام بر حق یا عم از او و سلطان جرد که مایه شرافت دیوی است و را شرافت دیو را آنکس است سلطان دیوی باو شرافت دهد و شرافت آخرت از آنکس است که سلطان حق اود شرافت بخشد

(چرا گرمی خورشید بیش از ماه است)

۳۳۲- از محمد بن مسلم گوید امام باقر (ع) گفتیم قربات چر آفتاب گرمتر است از ماه و در

۳۳۴ عهـ ، عن أنس بن مالك عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله ﷺ ليس من باطل يقوم بإزاء الحق إلاّ اعلب الحق [علی] لاسلوه للشقوله عن رجل قال صدق بالحق علی الباطل فیدمعه فاداهور حق

دوله دلم هم عی شبه هانده یعنی در مردی شبهه کاسدی شاید بلکه دسل حقیقت گردد با سرحدیقین و معرفت کامل رسد و حاصل بسبب که انسان در سلوک راه درست و ایسان گردد و عی شبهه و تردید در خورد و اگر در دره پیچ و خم آن ها باشد بعد از آن رسد و اگر بکثرت حدادید در بر و خورد از آن ها بگذرد و جهان یقین و حقیقت رسد پایان نقل از محطی ده

و چه خوش گفته است حافظ شیرازی ده:

و کر سرای حسرت پیروی برون کعبه سکوی جمعیت گذر و بی کرد
قوله د و بهب الحادث ع - یعنی حکم هر واقعه دره را از باطنی که از انام بحق درون کند
جستجو کند

قوله دو بای شیء جهلتم ما لکرم دو وجه دارد:

۱- معصود می و انکار روش صلاّت باشد یعنی شما در راه مانی (ع) روش های صلاّت و گمراهی را مکر شده و راه درست و درست و فهمیده و اندر شده هدایت آید و چه اگر
خواهید مؤمن شد

۲- معصود باد بی وی معرفتی باشد یعنی خود اندر شوید و سبب شد که آنچه را که اندر
شد پس نادان شد و بیجه کوهی و سلی شد است در دانشجوئی و رجوع رهبر حق خود و وجه
کند که آنچه را که رسید چو از رسید آید ندانند و در برای انشی که رانده (ع) شده است
و اگر مؤمن باشید بوسیله آنها معرفت آموختید

و اصل استر آیدی گوید از حدیث شریف ناصراست که آنچه در و بدیم آمده مودبی (ع) است و
چه در کلام پدر ن پاک است (ع) که درمود ما آنچه دره روح دهد در از آن بر او این حدیث ما
مراجعه کنید زیرا (ع) حجت دهد شما و من حجت دهد بر آنها و گفته شما که عباد و زنده و در
و گفته دیگر شما که:

ما علمائیم و شیعیمان ما را بشو یا نند

(پیروزی حق بر باطل)

۳۳۴- ما صادق (ع) فرمود هیچ باطنی در برابر حق نیست چرا که حق بر باطن چیره
گردد و پیروز شود و این است معنی قول حداد و جل (۱۸- الاسباب) بلکه حق را بر او اکتیم بر
باطن با آن را میخکوب کند و ساگاه آن باطل از میان روه و وجود است
شرح - در محطی ده - قوله «الاعلیٰ الحق علی الباطل» یعنی حق دوشتر و آشکارتر و مستدل

راست و درین روح و جوی بر باطل سام است بری خلق

قوله «ما فی دین» معنای گشته یعنی آنرا محو کند و کلیه هدف که معنی بر ناب
کردن بساد دور است در پیدا آورده برای سان شدت عدل و دفع شکش و مراست با آنچه که
پرده آن پاره شود و جهان کهن کشد و این محکم کردن باطل و محو باحق است

۳۳۵- عنه ، عن أبيه مرسلًا قال أبو جعفر عليه السلام لا تتحدوا من دون الله وليجة فلا تكونوا مؤمنين ، وإن كل سب وسب وقراة ووليجة وبدعة وشبهه مقطوع من محل كما يصح محل العار الذي يكون على الحجر الصلب ، وأما أشد العرآ

۳۳۶- علی بن شهاب عبدالله عن ابراهیم بن اسحاق عن عبدالله بن حماد ، عن ابن مسکان عن ابي عبدالله عليه السلام قال نحن أصل كل حرم ومن فرغ كل بر ومن البر لتوحيد واصلاح واصيام وکظم الغیظ والعفو عن المسیء وحمه العقیق وعبادة الجوارا وارتداد الفلک لاهله وعبادته اصل كل شر ومن فرغهم كل قبیح وواخشه فمهم لکذب واللحن له لعممه والقطیعه واکل ابرأ واکل هذا الیسم بعمر حقه وتمدنی لحدود اتی امراته وکوبتوه وحش مطهرهم وعباطن و لرتا و لسترفه و کل ما وافق لث من لفسح نکذب من رعم آتیه معاوه و منعق بقروع

عیسریا

(چیز بخدا نیاید پناهتده شد)

۳۳۵- از امام فر د ع که فرمود هر قدر پشت و پناه و معجزه در بگیرد - تا مؤمن ناشاید زیرا هر سببه و سب و خویشی و پشت و پناه و بدعت و شبهه مقطوع و یاود گردد چه چه گردد دوی سبب سخت برسدین رن سبیل است یاود شود و یاود هر آنچه در شرجه داشته ،

(بیان ریشه هر خیر)

۳۳۶- از ابن مسکان از امام صادق ع که گوید ما تم ریشه هر خیری و ر شاعه های درخت وجود ما است هر یکی ، ر سبکی است نگانه پرستی ، سبب ، روره ، چشم ، روه جوددن ، گشت از بدکردن ، مهر و رری با مسموم و وازی از هماغه و عرف و قدرت و از اهل دهن دشمن مادرش هر شر و بدست و ر دوع درخت وجود آنها است هر رشی و هر رگی ، از طرف آنها است روع و درج و سجن چسی و فصع رحم و راجواری و جوددن مال تنیم ساحل و تجاوز از حدود که خداوند مقرر کرده است و از کتاب هر رگها - بچه آشکار است و آنچه همان است و ریا و دودی و هر آنچه ر ر پناه باشد از کار دشت ، دوع گوید که بیکه بداد و پناه است ، بیکه چسبده شاعه درخت وجود و بگرا

شرح : معنی ده - قوله «ما ظهیرتها وما یطن» چنانچه دود:

۱- مقصود ترك ارتکاب آنها باشد در آشکار و پنهان.

۲- مقصود هر ده گیهانی باشد که رشی آن بر دعو و مردم است است و بچه رشتی آن از صرع و م

پناه است و جو من آن در دشت میکند

۳- فواشش عن کارهای بدیسکه با عصاه بحام شود و فواشش پناه بداد رهای بد و خالقهایی

دل و نهاد است.

۳۳۷ - عنه . وعن عمره . عن أحمد بن محمد بن خالد . عن عثمان بن عيسى . عن خالد بن حجاج . عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال لرجل أبيع بما قسم الله لك ولا تنظر إلى ما عند غيرك ولا تمنى ما ليس بكثرة فبقي شعاع ومن لم يسمع لم يسمع وحدث حطبت من آخرتك وقال أبو عبد الله عليه السلام أبيع الأثمة لله . لله . سعد الله إلى عبده نفسه وأشد شيء مؤونة إحياء العاقبة وأول الأثمة عند الصخرة لمن يكملها ومعه حوره الحريص والروح الروح لئاس من لئاس .

وین . لاتکر حجر ولا علف و دلایل بر آنست که احتمال من حالت همش عوفوفت و من له لعصل عليك و تمأقرن فصله شلا بحالمة وین لایعرف لأحد الفصل فهو المعجب برینه وقال رجل اعلم أنه لا علم لمن لا يدان له . ان و تعالی ولا رفعة لمن لم ينو مع الله عز و جل

۴ - مظهر آنچه اسبکه ابراهیم در تاسفاده شود و ما بطن آنچه ابراهیم و بطن آن به بیان ائمه (ع) استفاده شود چنانچه درخبر آمده است.

(اندرهای سودمند از رهبری از محمد)

۳۳۷ - از خالد بن حجاج از امام صادق (ع) گویند که مردی فرمود : ماچه حدیث هست کرده دعایت کن و ماچه بر دیگر است میگردد و آنچه بدست رسید از او میکنی و آنستکه هر که دعایت بر سر شود و هر که و امان و در دست بگیرد و بهره خود را از آخرت و دیگر بر سر بگیرد و امام صادق (ع) فرمود : سودمند بر من چاره برای هر مردی است که پیش از مرد عیب خود را بگوید و بگوید : صحت ترین هر چه بودی داشتن مسندی و بدی است (بسی آبروداری در دست دسی خصوص اگر گریه از او برسد باشد) هر چه سودمند بر من است سخن باید راست و همه بگویی . آرمند . سودمند بر من آسایش و مندی از مرد است

شرح - از محمدی ده - دواة دواة الاشياء غناه بفتح و مد هر دو به معنی سوداست پایان عمل و محاسبی ده

من گویم - گویند شح شح من سخن سعدی شیرازی از این حدیث گرفته است و چه خوش گفته : بریت با حق را چون کرد گمان بر کند است
در سنه حدیث ۳۳۷

فرمود (ع) : اشکینا وید خلق ما شح : خوش را دام کن . آنستکه در بر تو بواست تحمل کنده و هم در آنستکه از تو بر است بیدارد و با . و فصل او عراف کردی با او مخالفت میکنی . هر که برای دیگران فصلی بشناسد خود را و حیره بر باشد . مردی فرمود : من که داشتم عزب و در دست کسی که در گاه حدانناژت و سالی خواهد شود و والا منی بداد آنستکه بر ابر خدا عز و جل تواضع ندارد .

وقال ار حل أحکم أمر دیت کما أحکم أهل الدنیا أمر دنیاهم فانتما جعلت الدنیا شاهداً
يعرف بهما عاب عباهما الآخر فاعرف الآخر به لا تنظر إلى الدنيا إلا بالاعتبار

۳۳۸- عده من أصحاب عن سهل بن زيد «علي بن إدريس» عن أبيه حميداً عن ابن
محبوب «عن هشام بن سالم قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لحمر بن أعين يا حمر بن اعين
يبي من هو ذنوبك في لغيره ولا تنظر إلى من هو فوقك في القعدة فان ذلك أقع لك بمقامك لك
وأخري تسو حجب الرتبة من تلك واعلم أن العمل الدائم القليل على اليقين أفضل عند الله
حل ذكره من العمل الكثير على غير يقين

واعلم أنه لا نوع أنفع من نعت محماته والكف عن أي امؤمنين واعتق بهم ولا عيش
أهلاً من حسن الخلق ولا مال أنفع من النوع البشير المجري ولا حمر نصر من أصحاب

۳۳۹- بن محبوب عن عذائقة بن غالب بن أمية «عن سعد بن المسدب قال سمعت
علي بن الحسين عليه السلام يقول ابن حلاحه إلى عمر لدؤمسن فقال أخبرني إن كنت عالماً عن
الناس وعن أشباه الناس وعن الساسة

مردی فرمود «ع» که دست در محکم سر چو ناسکه اهل دنیا کار دنیای خود را محکم میسازد
همان که دنیا خود گوئی ست بری چه از آخرت و دیگر سری به دست تو آخرت را از دست
دین مگر بر برای عبرت

شرح- (محسنی ده- دله و دغرف الاخره به) می چو ناسکه اهل دنیا برای دنیای خود کوشش
میکند و برای آخرت کوشش و تلاش و نیست دنیا سگرو نیست و نیست به آخرت را شش که دست دادن
آن دوا نیست تو بهاء دین و سادی و کدورت لدش سگر و فصل نیست آخرت که ابودی
مداود در سر پرور

۳۳۸- ارشام بن سالم گوید شنیدم امام صادق «ع» میفرمود بحمر بن أعین: ای حمر بن إدريس
دست خود بنگر و بیالا دست خود مگر این وضع تو را پیدا چه نیست و دست فاعبر کند و هر وی از
طرف پروردگارت سر و آبر شوی و به مکه گردد و بدست پندیده از روی یقین برتر است از کرد و
سید مدون

و بدانکه هیچ ورع سودمندتر نیست از کاره گیری از محرمات خدا و خود داری از آرد
مؤمنان و عیت کردن آنان هیچ زدگی گوارا تر از خوش حقی نیست و هیچ دارائی سودمند
تر از صاعت سادگی که مکی است و هیچ نادای زمان بخش بر از خود سنی نیست

(يك مصاحبه نا امير المؤمنين - ع)

۳۳۹- سعد بن مسدب گوید «علي بن الحسين» «ع» شنیدم میفرمود رأسی مردی مرد
امیر المؤمنین «ع» آمد و گفت اگر و دانستی من خبر ده راس و راسه راس و راس

وقال أمير المؤمنين عليه السلام يا حسن أحسن أهل الرجل

وقال الحسن عليه السلام ما قولك أحسن مني عن ناس وحق الناس لذلك قال الله تعالى ذكره في كتابه «ثم أفيضوا من حيث أفيض الناس» ورسول الله صلى الله عليه وآله الذي أفاض الناس وأما قولك أشبه الناس بهم شعبهم وواليدهم مثله ذلك قال إبراهيم عليه السلام ومن سمعي فاشبه مني

وأما قولك لناس و بهم السوء دأباً عظماً و أشبهه إلى حقه عن الناس ثم قال «إسهم إلا كذا» نعم بل هم أصل سبيله.

امیرالمؤمنین (ع) رو می بین (فردش) - ای حسین، تو پاسخ من مرد دانه

حسین (ع) - (رو من مرد) ما که ر مردم پرسیدی مردم چه می ما هستیم و از ان جهت خدا تعالی ذکره در کتاب خود فرموده است (۱۹۹- لقره) سپس بگویند از آنها که مردم می گویند، رسول خداست (ص) که مردم را کوچک بد

و اما گفته اند، «اشباه الناس» آنان شده ان ما هستیم و آنان دوست در ان ما هستیم و آنان از ما هستند و ر ن رو را هم (ع) گفته (۳۶- ر هم) پس هر که بروی من کند ناسی که از من باشد

و ما گفته و د لناس» آن ای او بر دگند و دست خود جمع مردم شاره کرد و سپس فرمود: (۴۴- الفرقان) نیستند انان خردانند چهار پدیان بلکه ایشان در روش خود گمراه اند

شرح - ر معنی ده - فوله دو من الناس» حرزی گوید، ناس، هوای باجوج و مأجوجند، مورد بگر آفریده و بصورت مردم که از سویی بدینها ماند و از سویی خلاف آنند و آفریده باشند و هوای دیگر دمر دهاند و از ان ده آن حدیث است که گویند، بوی از دوزخ عذاب و بر مانی رسون خود کردند و خدا آن را بصورت ناس رو او را که هر کدام، پت دست و پت پا بود و سه پیکر چون پرده صوت رسد و چون جاود بخرد و بون آن مکشود است و گاهی معنوح گردد.

«و رسول الله اناس» ظاهر آنست که مراد راس در ان جهر ناس از آنست تا برای تمیز و مقصود اینست که ناس رسول خداست و حدیث او بعد ریرا حدادز این آیه بهمه مردم خطاب کرده که بگویند از آنها که مردم کوچک و همه در ان مر مران رسول بر دند و ما او کوچکند پس ناس در حقیقت همان رسول است.

و محدث است گرچه میداست که مقصود راس در ان جا و در آیه اهل بیت باشد و رسول (ص) امر بادا به با اهل بیت خود کرده باشد و بعد از آن تفسیر برخی مفسران است که مقصود از ناس ابراهیم و دیگر پیمران است و استدلال امام ماینکه رسول خدا مردم را کوچکید است که کوچ مردم سه رهبری آنها و ده ناس که مرمان ما کور آنها بوده و مقصود اینست که ناس پائیه و اوصیه اطلاق شده و ما هم از آنها ایم

يَا بَعُورًا حَتَّىٰ جَاءُوا نَابِيَهُمُ الْمَوْعِدَ ۖ وَكَرِهُوا صَبِيحَ ذَٰلِكَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَىٰ ۖ وَكَرِهَتْ لِرَسُولِهِ قَدْ جِئْتُكُمْ مِنْ قَبْلِهِ ۚ أَلَمْ تَقُولُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَاءَكُمْ عَلَىٰ أَعْيُنِكُمْ ۖ وَهُوَ يُعَلِّمُ الْوَسْطَىٰ عَلَىٰ عَصِيهِ ۚ فَلَمَّا بَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَّعَىٰ رَأْيَ اللَّهِ أَشَدَّ كَرِهًا ۚ

اسانيد که گريه و حق بر ابراه، گرديد و دست بخت مباديد با امير لؤفاني (ع) ر آورديد و روز
از و بخت گرفتيد و ايست معني گاه خد تعالي (۱۴۴۱ ال عمران) و بيست مجيد (من) مگر
رسولي که پيش ازوي رسولي در گذشته اند اما اگر اوهم مرد و بگشته شد مرتجع شويد و عصب
بر گرديد و هر کس بر سر دواشته خود، عصب بر گشت و پشت بجو دانه گر هيج زاي بخد برسد و مجيد
برودي بخد و بد بشاگران پاداش نيک دهد.

شرح - در مجلسی ده - هجده «اهل زده» راه زده مسکون است بهیسی از بغداد - همه مضاعفین
 زده و مضاعف در روایت کرده به در کتب خبر خود و سپس حکم کرده اند که همه مضاعف عامه اند
 و در مشکوٰۃ و دیگر کتب آنهاست که در این عباس از بعضی «ص» روایت کرده که فرمود
 جمعی از اصحاب در شمال ده دور حاکم گیرند و من گویم ایمان صد به صد ایمان اصحاب مسجد در باسقم
 گفته شود ایان به سده بدین خود رگشند و مرتبه شد در سگاه که تو از آنها جدا شدی،
 من هم چنان گویم که آن بنده خوب بعضی «ع» گفت دیو دم شاهد آنان تا در میانشان میز بستم
 تا آنجا که فرماید العزیز العظیم (۱۶۰ - المائدة) بایان نقل از مجلسی ده.

من گویم یکی ز حوادث مسلم در تاریخ اسلام رخداد است یعنی برگشتن مسلمانان و این رخداد در زمان خود پیغمبر (ص) مکرر یعنی اوتاد که وردی یا دهنه ای مسلمانان میشد و بار بار پیش آمدنی مرتد می گردیدند و پس از وفات پیغمبر (ص) هم در سطره عرب را بی برخی مردم سود پرست و مخالفی که در مرکز مدینه درازاه حالات پیدا شد حجم بسیاری مرتد شدند و موج ارتداد چنان بالا گرفت که ردیف بودن جامعه، بنسب اسلام را بگذارد عربی کند و حادثه زده و حروب زده سر بویحه تاریخ پس از وفات پیغمبر سلام است - در این عهد زنده در دو قسمت دانست.

۱- رتداد از اسلام و شکلات حکومت اسلامی، یعنی: شورش بر ضد حکومت اسلام.

۶- ازدواج از ابدان و عشقه و خروج از نور امان ساله کی کفر.

زده معروف در تاریخ اسلام که در حروب زده عنوان شده است معنی و زده دارد که هم در زمان خود پیغمبر و هم پس از وفات آن حضرت بواسطه اختلاف در امر خلافت پیدا کردید و زده ای که در این حدیث عنوان شده است بعضی دوم است و مقصود این است که پس از وفات پیغمبر «ص» همه مسلمانان رزاه ایمان که پیروی و ولایت عسی بن ابی طالب «ع» باشند معروف شدند و همان خلیفه های انتخابی شدند و هیچ معنوی اسلام که پیروش روح و ایمان در مردم بود بسیار باتوان و محدود گردید و اکثر مردم بر اثر انقلاب سقیفه از مسامت علی «ع» که خلیفه حق پیغمبر بودند گردانیدند مگر این چند نفر و امام باقر شریعه متدلال کرده است که خداوند در قرآن مجید این موضوع را پیش گوئی کرده و فرموده : ما اگر پیغمبر میزد و با کشته شود شما را لعنت بر می گردید ؟ و باین سند سهیم را در آیه استهزام تعزیری و نری تعجب فاسخ کرد.

۳۴۲- حسب من رأی جعفر علیه السلام قال صعد رسول الله صلی الله علیه و آله لمسربوم فتح مكة فقال أيتها الناس إن الله قد أذهب عنكم رجوز الجاهلية وفتح بابها ألا إنكم من آدم عليه السلام و آدم من طين ، ألا إن خير عبد الله عبدانعام عليه السلام إن العربي قلب بائع ولد ولكنك ليس بطلق فمن قصر به عمله لم يبلعه حسبه ، ألا إن كل دم كان في الجاهلية أو حبه - إلا حبه الشجرة - في تحت قدمي هذه إلى يوم القيامة .

(خطبه ای از پیغمبر اسلام - ص)

۳۴۲- همان از پدرش از امام باقر علیه السلام فرمود روز فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بپس بر آمد و فرمود:

ایا مردم راستی خدوند و حوت و بلند پرواری و اسدن پدران دوزخ جاهلیت را از شما زدود هلا رستی که شما همه از آدم علیه السلام هستید و آدم از گل سفیدترین بندهای خدا بندهای ست که از وی بر هر د عرب بودن به این نیست که از پدر عربی متولد شده باشی و بی ماله عرب بودن بکرمان گوی و شیوا ست هر که بگرداز کوتاه آمد حسب و خاندانش او را خانی برساند هلا هر خوبی یا کینه ای در دوزخ جاهلیت بوده است (که همان دشمنی است) پس آن در زیر من (دو پای من) است تا برو قیامت

شرح- از معنای ده- قوله دو آدم من طین- معنی هر که باشد از گل و خاک است سر او از است که تو اصم و عربی کند

دو ده- «لیست ناب و لد» معنی جاهلیت عرب بودن که مایه فخر ست همان رایش از عرب نیست بلکه پایه آن زمانی است گوی به شهادتین و بدین حق و عرب هر کسی است که سکیش حق در آید و اگر چه از عجمی ذاید.

دو ده- «تحت قدمی هذه» جرری گوید بری هر امری که خواهد آمد ابطال میسازد گوید آن را زیر پا گذاشتیم و از این باب است حدیث هلا راسی هر خوبی و شماری که در جاهلیت بوده ست در این دو پای من است بعدش آمده و ما بود کردن آن است و بی اساس شمردن رسم جاهلیت و نفس روشهای آن است

ممکن است معصود پس باشد که هر خوبی در دوزخ جاهلیت شده پس از مسلمان شدن آن ملای ست و بی حکم مخصوص صدر اسلام بوده است و آنکه عمومی است و با مقصود الهیه روش خوبخواهی میان فائل بوده ست که سالهای دواز بری آن هم جاك می کردند و بری انتقام جاك خون جمعی را می کشید و بکشش بکی و با گرفتن ده قناعت می کردند - بدان معنی در مجلسی ده

من گویم بهفت اسلام از نظر اصلاح اجتماع بشری دو هدف اساسی داشت

۱- تقوی و پرهیزکاری بر اساس خداشناسی.

۲- برابری همه بشر از نظر حقوق اساسی و الهام سمیع نزادی و پیغمبر اسلام در نخست فرجستی

که بر سراسر جریره العرب مسند شد و روز اول تسط بر مکه که در حیثیت مرکز و پایتخت عربستان مصاب بود این دو هدف معنای اجتماعی خود را با نیایی رسا و مستدل اعلام فرمود

۳۴۳ حسن عرابیه، عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ما کان ولد یعقوب أساءاً قال
لاولکتم کما یوا أساط أولاد الأساء ولم یکن یشرفوا لئلا یأسعدوا بانو وند کثروا مضعو وین
الشیخین فارقالد نیا ولم یتوبا ولم یتد کثروا مضعو امیر المؤمنین علیه السلام فعلیها لعنه الله والملائکة
والناس اجمعین

۳۴۴ حسن عرابیه، عن ابی الخطاب، عن عبدالح علیه السلام قال : ان الناس اصابهم قحط شدید
علی عهد سلیمان بن داود علیه السلام فاشکوا ذلك الیه وعلیوا الیه ان یتسعی لهم قال فقال لهم اید
صلیت العداة مصب فلتا صلی العداة مصلی ومضوا، فلتا ان کن فی بعض الطريق ادا هو بمقلة رافعة
یدها الی السماء و صعة قدمها الی الارض وهي تقول اللهم انا حلق من حلقك ولا عسی ساع
درقت فلان لم یکن ادب بی آدم، قال فقال سلیمان علیه السلام اجمعو فقد سفتم بعمرکم، قال
وسقوا فی دلت لغام مالم یسقوا مثله قط

(بیان حال فرزندان یعقوب علیه السلام)

۳۴۳ حسن دیندار گوید به نام «دع» گفتم فرزندان یعقوب پسران بودند؟ فرمود
به وی اسباط بودند. یعنی پسران راده و از دینا برشته مگر سعد و سید و امان، بویه کردند و
آنچه را کردند در نظر آوردند و راسی که شیخین را دینا داشتند و بویه نکردند و بد
کرداری خود راه یاد نیاوردند در بازه امر المؤمنین بر آن ها اداست حداد مرشته هارمه مردم
شرح - رمعی ده - در حدیث در سب بر برخی مخالفان که همه آن ها را پسران دانسته
و آنچه از اخبار ما موافق این نظر است از راه تقیه است

(دعای مورچه)

۳۴۴ از ابی انصاف از امام کاظم «دع» فرمود در مش مردم در دوران سلیمان داود گرفتار
اعطی سختی شده و از آن بوی شکایت بردید و درخواست که برای آنها در گاه حد نازان
طلبید تا آنجا پاسخ داد که چون ناز ندادم گرازم برای طلب نازان بیرون میروم و چون ناز ندادم
خواهد بیرون شد و ما او بیرون شدیم و چون در میان راه بودند سبب «دع» مودعیای دید که دستها
تا آسمان برداشته و دو پایش را بر زمین گذاشته و می گوید

یا خدا یا ما آفریده ای باشیم از آفریدگات و بی نیاز نباشیم در دوزخ ما را به گناهان
آدمیان کان ما بود مکن، فرمود سلیمان مردم گفت بر گردید و بوسه دیگری شد و از آن
داده شد فرمود در آن سال نازان مرا از آن نازان ما بدید که هرگز مانند آن را ندیده بودید

شرح - از مجلسی ده - این حدیث دلالت دارد که حیوانات شعور دارند و پروردگار خود را
شناسد و بدرگاهش رازی کند و حاجت جوهد و این دور نیست و قرآن کریم هم بدان گوید
ست و لازم نیست مانند جن و انس مکلف باشد و دوزخ هم نیست که بی شکلمی داشته باشند و باریک
آن کفر نیست در این دنیا چنانچه وارد است برنده شکار شود چر برای آنکه سبب خود را
و اهد

۳۴۷ - تَاجَسَ سَالِمُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الرَّيِّانِ عَنْ أَنَسٍ عَنْ حَمِيلٍ بْنِ ذَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا مَنَعَهُمْ إِلَى مَعْرِفَتِهِ أَنْ لَا عُدَاءَ مِنْ رَهْرِهِ الْحَيَاءُ لَدُثِيبٍ بِعِيْمِهِمْ كَأَنَّهُمْ قُلُوبُهُمْ مَعَهُمْ مَعَهُمْ بِطَوُّوهِ بِأَرْحَلِهِمْ وَلَعَمْرَهُ مَعْرِفَةُ اللَّهِ حُلٌّ وَعَرْقٌ نَلَذُّ دَوَابِّ تَلَذُّدٍ مِنْ لَمْ يَلِ فِيهِ حَصَاتِ الْحَبْلِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ
 إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آتَسُّ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَمَا حُبُّ مَنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَبُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَ قُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَ شَهَاءٌ مِنْ كُلِّ سَقَمٍ

ثم قال عليه السلام وَقَدْ كَانَ مِنْكُمْ قَوْمٌ يَقْبَلُونَ وَيَعْرِفُونَ وَيَشْرُونَ بِالْمَشَاوِيرِ وَ تَصْبِيقِ عَلَيْهِمْ الْأَرْضِ بِرَحْمَتِهَا وَ مَا يَرُدُّهُمْ عَنْهُمْ عَمَّا شَاءَ مِنْ شَيْءٍ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنْ عَمَلٍ وَ بَرٍّ مِنْ فِعْلٍ ذَلِكَ أَنَّهُمْ وَلَا أَدْنَى بَلِّ مَا يَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ فَاسْأَلُوا تَكُنْ رَحْمَتُهُمْ وَاحْصِرُوا عَلَى نَوَائِبِ دَهْرِ كَمْ تَدْرِكُو سَعِيمَهُمْ

۳۴۸ - تَاجَسَ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ تَاجَسَ عَنْ عَبْدِ بْنِ حَسَّاحٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَلَقًا تُصْعَرُ مِنَ الْعَوَاصِرِ وَ الْخَبَرُ حَسْبُ صَعْرٍ مِنَ الْعَوَاصِرِ

(در ارزش معرفت خداوند)

۳۴۷ - از امام صادق (ع) فرمود اگر مردم می دانستند آنچه را در ضمن معرفت خدا است عزوجل چشم نمی داشتند بدانچه خدا دشمنان خود داده است در شکوفایی زندگی دنیای و امت آن و دیدنشان در بهر شان هر روز باشد از آنچه در گام خود نمالند و پای مان کنند و هر آنچه به شایسته خدا عزوجل منعم باشد و از آن کامجو گردند بماند کسیکه در گسسان های بهشت ب دوستان خدا برسد.

راستی معرفت خدا عزوجل از هر هر س تراش باشد و در هر گونه بهائی یاد و همدام است و در هر تدریکی چراغ روزان است و از هر ، وای پرو بخش ست و رای هر دودی در مان ست سپس فرمود معصوم بخش از شماها مردمی بودند که کشته می شدند و سوجه می شدند و با اوره می شدند و زمین بهشت برای زندگی آنها شک می شد و هیچ چیز آنها را از عیددایکه داشتند بر نمی گردانید ، دشمنان از آنها خوبی طلب می کردند و آری بدیده بودند که در برابر آن چنین کارهایی با آنها نکند بلکه تنها از آنها انعام می کشیدند که بخودند عزیز حمید ایمان آوردند ، شما بر پروردگارتان در حیات آنها را طلب کنید و بخواهید که با آنها هیچ پیه گردید و بر ناگوازیهای روزگار خود شکستایی کنید با مکتوش آنها برسند

(قدرت نعمانی خداوند عزوجل)

۳۴۸ - از امام صادق (ع) فرمود خدا عزوجل آفریده ای هر قدر ترا پیشه بیافرینده است و جرجس

والذي سمته بحر الولع أصغر من البحر حسن وما في القيل شيء الأوله مثله ووص على ارميل بالحناحي .

۳۴۹- تخرس يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد ، والحسين بن سعيد جميعاً ، عن المصرب سويد ، عن يحيى العللي ، عن عبد الله بن مسكان ، عن ريد بن الوليد الحنعمي ، عن أبي الربيع الشامي قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل «يا أيها الذين آمنوا استحيوا لله ولرسله سوا إرادعكم لم يحيبكم» ، قال برب في ولاية علي عليه السلام .
قال «سأله عن قول الله عز وجل «وما تخط عن ورقة لا يعلم ولا حدة في ظلمات لأص ولا طيب ولا بأس إلا في كتاب من» ، قال لورقة السقط

خردتر پشه است و آنچه مآب در ولع میبایم ، جرجس هم خرد تر است در میل هیچ عضوی نیست مگر آنکه در همین پشه خرد وجود دارد و علاوه عضو را اندی هم دارد که دوستان دانست شرح - در معنی قوله «والجرجس» جوهری گوید جرجس معنی دروس است و آب پشه های دریاست میگویند مراد از اینکه خردتر دروس است یعنی در انواع دیگرش خرد در است نادرست آید که درماید خدا آورده ای از پشه خردتر را بریده است و موافق کلام اهل لغت باشد ، علاوه ممکن است اصل حصر اصنافی باشد چنانچه ظاهر است که باید آب را بریده ، مخصوص است در حیوان خردتر از پشه هم هست (مانند کت در روزش مو) مگر گفته شود پشه ، انواع بسیار بزم دارد ، و مع در کتب لغت ذکر شده و ظاهر است که آن هم از صنفی از پشه است و عرص بیان کمال قدرت خدا تعالی است در قدرت در آورش چیرهای خرد بیشتر و روش بر است چنانچه میان صدها تنگران در حق معرفت خداوند تعالی احسن الخلق بیان نقل از مجلسی ده

من گویم این صنعتش امام از نظر فهم عمومی آید مان بوده است که هور حیوانات دره بینی کشف شده و مردم ر آن اطلاعی نداشته اند و گریه امروز هر ازان جاوود کشف شده که هر در ها ر آن ها بر سر پال پشه چای می کنند

(آیه در ولایت علی-ع)

۳۴۹- از ابی دسح شامی گوید از امام صادق «ع» پرسیدم از مول خود عزوجل (۲۴ - الا، مال) آیا آن کسی که گرویده بد برای دعوت باشد از خدا و رسول خدا «ص» هر گاه شد ، دا دعوت کند مری آنچه شد را زده می کند - فرمود در بازه ولایت علی (ع) نازل شده است شرح - در معنی ده - قوله «ولت فی ولاية علی» «ع» زیرا که ولایت علی میده زندگی جان و دل و خرد است بوسیله علم و ایمان و معرفت .

دستاله حدیث

گوید و از او پرسیدم از قول خدا عزوجل (۵۹ - لا اعام) و هیچ برگی بیفتد جز آنکه آن را ساد و ست دانه ای در نار یکپهای زمین و بر و خشکی جز در کتاب مین - گوید - فرمود در ده

والجسه الولد وعلما الاصل الا جاء والى طب عده حتى من الناس والياس ما يعض
وكل ذلك في امام مبین .

معنی است، جنه مرید است، علمیات الارض رحام است، رطب مردمی است که رنده اند یا اس که
جاش را گرفته اند و همه آنها در امامی است گفته اند
شرح - از مجلسی «ره» - طبری گفته است ریح گوید مقصود اینست که آن را می داند
افتاده و پابرجا .

و گفته شده مقصود اینست که آنچه را از ترك در جهان اند داند و آنچه را هم بر درخت ماند و
میداند چندان دیر و درو شده است در هنگام افتادن
بست در ای در طبقات زمین - یعنی دانه در درو زمین - رنده خراش که آن را داند و سلامت را
که به از درو زمین آورده است زیرا درو زمین درك شود باشد آنچه در داریکی است
این عباس گفته بدی آنچه در نه هفت طبعه زمین را بر سر است و چیری است .

دولا رطب ولا یاس « همه چیز را در این حینه کوبه کرد آورده است زیرا همه جسم
از آن دو بیرون هستند و این چون گفته و است که گوئی هیچ گردد و پراکنده نباشد زیرا هر
جسمی از این دو بیرون نیست .

و گفته شده است مقصود هر آنچه است که می رود و هر آنچه می روید از این عباس و
هم را او نقل شده است که مقصود از رطب آب دریا است و مقصود از یاس دشت و صحرا
و گفته شده که رطب رنده است و یاس مرده است و امام صادق (ع) روایت شده است
که مقصود از ورق سقعه است آنچه ی که در شکم مادر رسد و مقصود از دانه بودا است
است و علمیات الارض از حواء مادرین است و رطب آنچه است که رنده است و حشث آنچه جاش
را بگیرند

«الا می کتاب مبین» معنی اینست که در کتاب مبین نوشته است یعنی در لوح محفوظ
قوله « ما یعض » در بسیاری از نسخه ها چنین است و سایرین احتمال دارد که بیان حال
همان سقط باشد یعنی رنده از مردم را می داند و مرده از مردم را
و در روایت عیاشی و طبری و علی بن ابراهیم در تفسیرهای آنان همین معنی گفته اند و
بیه دو نفعه است یعنی نفس و کاسی چنانچه حدیثی نمائی فرماید و ما یعض از رحام
و بیرون آمدن گفته یعنی آنچه ای است که سفت و حقیقت او تمام نیست و محتمل است که
مقصود از سقط آن باشد که پیش از حلول روح یا پیش از تکمیل اعضا تن رسد و مقصود از حواء
آن است که خدا دانه میبندد و جان بخود می گیرد و این همه دو قسم می شود

۱- بهنگام زایید و در بیرون رحم میبندد و این معنی رطب است

۲- پیش از کمال خلقت بر بر افتد و در خود رحم را بیرون رحم میبرد و این یاس است

قوله « می امام مبین » محتمل است که در مصحف آمده «ع» چنین باشد و ظاهر است که آن
را تفسیر برای کتاب مبین آورده و مقصود از آن امام المؤمنین و اولاد معصوم (ع) او باشد چنانچه عامه
و خاصه در تفسیر قول حدیث نمائی (۱۲ - بس) و کل شیء احصیاه می امام مبین گفته اند

۴. و سألته عن قول الله عز وجل «قل سرُوا في الأرض واطرُوا كيف كان عاقبة الذين من قبلكم» فقال عبي بن عبد الله أن اطروا في العرآن فاعلموا كيف كان عاقبة الذين من قبلكم وما أحسنكم عنه

قال فقلت فقول له عز وجل «وإني أنذركم لهم يوم يصحبون» وبالله أفلا تعقلون؟
قال نعم رؤس عليهم في العرآن - إني قرأتهم لمرآ - ثم رأيتهم قصبة عز وجل عليكم من حشرهم
۳۵. عنه، عن ابن مسكن، عن رجل من أهل الجبل لم يسمه قال قال أبو عبد الله عليه السلام
عليه السلام ما تلاحوا وإني لكم وكل محدث لا عهد له ولا أمانه ولا ميثاق ولا عهد من أوثق
الناس في عهد فان الناس أعداء لمعم

که بهمیر «س» بعد از برول آن به امیر المؤمنین «ع» اشاره کرد و فرمود این است همان امام مبین

دنیاله حدیث - ۳۳۹

گرفتند را او بر مردم تعبیر آن آیه را (۴۲-الروم) بگوید در زمین گردش کنید و پیشم خود را بگیرید که بهم کار آن کسانیکه پیش شما بوده اند چگونه بوده است؟ فرمود مقصودش این است که بگیرید در قرآن و حدیث که عاقبت آن کسانیکه پیش از شماها بوده اند چگونه بوده است و چه گزارش از حال آنها شما داده است.

شرح - از محسوسه مردم معصوم این آیه در چند حدیث مرآت در دوجای سوره دوم هست ولی کاملاً با لفظ حدیث مطابق نیست و این اختلاف یا برای است که در مصحح آمده «ع» چنین بوده و یا برای اینست که سینه نویسان اشتباه کرده اند.

و مشهور معسرین گفته اند مقصود گردش در زمین است برای تدبیر و اندیشه در سر انجام امتهای سب و بدودی آنها و بر می مسکن آنها با آنکه گویند در تعبیر این حدیث مقصود سیر و مسو و مطالعه در قرآن معبود است.
دنیاله حدیث

گویند که هم «ول خدا عز وجل (۱۳۷ - الصافات) را سبیکه شما را بپردازان بر آنها گذر میکنند ۱۳۸ و در شب آیا اندیشه ندارد؟ - فرمود مقصود است که در قرآن بد کرد حال آنها گذر میکنند و آنچه را در قرآن درباره بیان حال آنها بداند عز وجل را سب سرائی کرده است و گزارش داده قرأت میکنند

شرح - محسوسه - قوله تعالی «وأنکم لترون علیهم مصحبین و سائلین» مشهور میان معسران است که آن خطیب مشرکان عربست یعنی در وقت و آمد خود شام روز و شب بمدرسه قوم لوط گذرمی گشتند و دههای ویران و بی صاحب آنها را پیشم خود میبید آنها را دمی بدادند تا از آن عبرت گیرید؟
۳۵۰ - امام صافی (ع) فرمود دبیرین را بچسب و زبانه های بیعده و وفا که امدت و قول و پیمان شناسی بدادند بر حدیثش و از هر کس که شتر بدو اعتماد داری حدیث کن زیرا مردم دشمن بهمتیاید

۳۵۱ - یحییٰ الحلّی، عن ابي لمسهل، عن سلیمان بن خالد قال سألني أبو عبد الله عليه السلام فقال مادعاكم إلى الموضع الذي وضعتم فيه ريذاً قال قلت حصل ثلاث أمّا إحداهنّ فعلة من بحلف معاً إنّما كنّا ثمانية نفر واما الأخرى فوالذي نهجو فما من الصبح أن يصعدوا من الثالثة فادّته كل مصحفه الذي كان سبق إليه فقال كم إلى الغرات من الموضع الذي وضعتموه فيه ؟ قلت قدوة حجر فقال سبحان الله فلا كنتم اذ تموه حديد اذ ودفتموه في الغرات و كان أقصّل قلب جعلت فداك لا اية ما طفلا لهذا فقال أي شيء كنتم يوم خرجتم مع زيد ؟ قلت مؤمنين قل فما كان عدوكم ؟ قلت كفّا ، وولّ وفتي أحدهما كتاب الله عزّ و جلّ ، أأيّهما الدين اموا ؟ زيد الفيمم لدين كهرة اقصرت الرّؤس حتّى إرأى أنحنتموهم فشدّوا الوثاق و مات من بعد و إمّا فداء حتّى يصع الحزب أوزاره و تقدّمتم تمّ تخلّيه عن سرّتم سبحان الله ها استضعفتم أن يسير و بعدل ساعة

شرح - معنی - زلعت التمام اصلى و جاء زاد زگو و طواف مال باز دست آمده را و من گویم ظاهر است که مقصود زمام اذوسب در بی است که او را آرموده ای و میان و و او عهد و پیمان درسی است و بعد پرهیز کنی از زمام اذوسب باز که میان گسیب و امانت در بیست و میان و و آسپا عهد و پیمان است و از دست

فوله دهان لباس اعدا ، لعمریه در راه حید مع خواهند میت و صاحب میت را زایل کردند و از راه باز می در صد آن رفتند و ما را بی نیت حتی از و بی مردم هم بر حذر بود که شاید در مقام عرس و دین اسباب باشد

(در بیان وضع دفن زید بن علی و مدح او)

۳۵۱ - اردشیر بن خالد گوید امام صادق (ع) از من پرسید و گفت شما را چه و دشت که دید را در آنجا گذاشتید ؟ گوید گفتیم سه حصّلت ۱ - کمی باران همکار همانا هشت بن بودیم ۲ - هم از سکه امداد برآید و ما را رسوا کند ۳ - بعد از آرامگاه پدر او بوده است ، هر مود : از آنجا که او را گذاشتید ، هر ث چه اندزه مسافت دشت ؟ گفتیم باید ده پرتاب يك سبت ، فرمود سپهتان افشا ؟ چرا و در آن آه سنگس سر کرد و در درات سدا عید که بهر بود ؟ من گفتم در بات به بخدا تو راستم که این کار را نکنم

فرمود روزیکه شما به راه زید شورش کردند چه بودید ؟ گفتیم مؤمن بودیم هر مود دشمن شما چه بود ؟ گفتیم که در بودند هر مود راسی من در کتاب حد عروج اتم که فرموده است (۴ - محمد) ایا کسیکه گروند و هر گاه بر خود دید نه آب که کافران باید چالاک گردی ؟ باز آمد ظاهر گاه آنها را از پای درآوردید بآنها از همکشم کشید ، بایکه پس از پروری شما دست کشند و ده شوند و باقیه دهند و آزاد شوند تا آنکه جثّ باز سگب خود را فرو بند (و صبح عمومی و اسوار دیدن کردند) شماها خود برودی اعار کردید برها کردی که سکه اسیر کردید سبحان الله ؟ شایک ساعت توانستید بعد از کار کنید

شرح - محلی ره - قوله دسالی ابو عبدالله ع هساناز واین پرمنش را کرد بری آنکه بهمراهی
 رند شورش کرده بود و از اصحاب امام باقر (ع) جز او کسی همراه رند شورشیده بود و بعد از اینجا
 برخی اخبار زید را یاد کنم نامعی از خبرش گردد سدی از اسبید خود روایت کرده است که زید بن
 علی و محمد بن عمر بن ابیطالب و داود بن عیسی بن عبدالله بن عباس بر د عبدالله بن قسری رفتند که
 والی بر عراق بود و آپ را گرامی داشت و جایزه داد و بیعتی بر گشتند و چون یوسف بن عمر والی
 عراق شد و خالد را کشت گرداند بن موسوع و اشخاص عبدالله بن گراش داد و افزود که جایزه های
 خوب بآنها داده و زمینی را رند بن علی بنده را از شرمی خریده و آبرائی از گردانده هشام بن حکم
 مدینه نوشت و بهادر و و گسل داد و درهم چینی کرد و چون بهشام وارد شد در این دستان از
 آنها از پرسند و پاسخ دادند چنانچه مباداده است ولی زمین در میان سوده هشام بهار سوگند داد و
 آنها هم سوگند یاد کردند و او هم باور داشت و آنها را باینرانی گرمی مدینه برگردانید

و همدان مسه گفت میان زید بن علی و عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن شد و هم دشمنی مباد و مودران
 کنیز یکدیگر را بر شمرند و زید بشکایت نزد هشام رفت و هشام باو گفت من خبر رسیده است که تو
 بیاد حلاوت هستی و شایسته آن هستی

زید - چرا شایسته آن نیستم ؟

هشام - برای آنکه تو کنیز زاده ای -

رند - سماعیل (ع) (فرزند ابراهیم حقیق که مع خود با و موت یافت) هم کنیز زاده بود
 (فرزند هاجر کنیز ساره سب) هشام و راهشمار با زیاده رد

بن سمد رو مدی عمل کرده که رند بن علی رد هشام رفت و در مسبار و حوائجی باو عرصه داشت
 و او هم چنگام را بر ساورد و سخن دوشید و او هم باو گفت وی را برد هشام بیرون آمد و گفت هر که
 در بید زید کی باشد حواز گردد سبب سکوه شفاعت و یوسف بن عمر در آن جا و لی هشام بود

واقعی گوید و ام وی ۵۰۰ هر ر درهم بود و چون کشته شد هشام گفت کاش و م او را بر داحه
 بودیم که آسانتر از کشتن او بود.

و مدی گوید هشام بن عبدالله بن گراش رسد که رند در کوفه اومت کرده و او به یوسف بن
 عمر نوشت که مادر زید را بیدند و به کسی بر این مترسم اهل کوفه او را بشورش و زید او
 مردیست شریف سخن و زبان آواز با سکه حویشاوند رسول خدا سب و یوسف بن عمر برید فرمان داد
 با ز کوفه بیرون رود و او عذر می آورد و شمه برد و رفت و امدد شد زید ۵ ماه در کوفه زیست
 و یوسف بن عمر در حیره دامت داشت و برد او فرستد که باچ را باید از کوفه بکوچی رید آهک
 مدینه کرد و شیشه دبلش را گرفتند می گفتند که عروزی از ما حاضرند هر از همراه تو است که
 بر پشت شمشیر میرسد و پیوسته به و صبر کردند تا کوفه برگشت و جمعی باو بیعت کردند مانند
 سلمه بن کبیل و مصور بن حریبه و دیگران

داود بن علی باو گفت ای عمو راده اسبا بوزا فریب ندهد تو ز حان گذشکان حاد است عبرت
 بگرد و بیدش که چگونه آنهار و اگذازدند و پیوسته باو گفت با او ز کوفه نقدیه رفت و
 جمعی دبلش زدند و می گفتند برگرد بوهان مهدی هستی و داود می گفت برگرد پیاسد که
 را در و امام بود کشته و چپ و چپان کردند و ۱۵ هزار کس از نهان باو بیعت کردند و بن

شروط یاری در ن و ست رسول و جهاد با ظالمان و مازی مظلومان و عطل بخشی بحرومان و نصرت خدای پیغمبر (ص) بردشماشان و باس و صبح ۱۷ ماه جمعی رست و مردم از شهرها و دهات بگرد او رفت و آمد داشتند سپس مردم اجازه شورش داد و جمعی از آنها که باوی سخت کرده بودند عقب کشیدند و گفتند امام جعفر بن محمد بن علی (ع) است و به همراهان خود قراو گذاشت شب او را ماه صفر سال ۱۲۲ هجری قمری از قاصد اعلام خروج تنها ۲۲۰ مرد را او همراه بود و چون آب را بگریست گفت سبحان لله مردم که بیدید؟ گفتند در میان مباحه محاصره شدند و یوسف بن عمر با همگانی فزون شام در برابر او آمد و سر در کردند و زید همه آنها را بگریز واداشت و تیری به پیشانی و پشت و اراسه در میان و در بینه برد و تیر را بر و زد و او مرد و حصاره او بر سر بهری آوردند و آبر را بستند و در به بهر برای او گوری کنده و او را بکاف سرزدند و آب را بر روی و روان کرد و مردم پراکنده شدند و پسرش جعفر بن محمد بن علی (ع) و چون از تعقیب شورشیان دست برداشتند بچشت از رینه بحر اسفان رفتند و یکی از آنها که حاضر در آن بود یوسف بن عمر رفت و محل دفن او را بوی گرازش داد و او هم گور و شکاف و سرش را برید و مرد هشام مرستاد تا در درو رده دشتی و بخت و سپس آید از مدینه و مساد تا آن را در آنجا آویختند و یوسف بن عمر پسر زید در کوه به در آویخت هشام مرد و بید و بختی او بست و دستور داد تا آن را سوزانند و گفته به هشام آن را سوخت و چون سی عباس بن سی میه پیروز شد به عبدالعزیز بن علی و گفته شده که عبدالعزیز بن علی هشام بن عبدالملک را در گور بر آورد و هور سالم بود و هشتاد ناز به آورد و او را سوخت چنانچه بازید شده بود

قوله «هذه من تخلف معنا» یعنی از پیروان زید ذریه را می کشیدند و برخی گریختند
قوله «یا ایها الناس اجمعوا» گویم این آیه در سوره معید «ص» است و جمله یا ایها الناس اجمعوا بهر آنکه آغاز آیه همان در لفیتم لدن که رواست و شاید بسجده و است بر آن برده اند و احتمال دوری باشد که در مصحف آمده به آن تعبیر باشد یا بن علی رحمه الله

من گویم این حدیث دلالت دارد که زید بن علی از جمله مضطربان مذهب و ابدایت بوده است و برای مصداق که بهامی ر عشق و حق و حقیقت رسیده اند که آمده جان بازی در راه حق شده و دو طلب جان مشابهت تقیه وجود ندارد و اینها مأمور بجهاد استماتنه اند که به تکلیف عقی است و اسلام هم آنرا مجوز کرده است و همین پیام را خود دلیل آن است و از برامه است و مجوزی معلوم است که هیچوجه ادعای امامت نداشته و جان بخشی او برای دفاع دین و حمایت حق بوده و معلوم می شود از اصحاب امام صادق (ع) هم سبب آن حالت در آید به معنی مصداق رده است که در دین برید شرکت کرده و امام هم ضابطه و را محبت کرده است و هیچوجه بازی رید از خدمتی ذریع نکرده است زیرا دو طلب جان بازی در راه حق بوده است و بلکه معلوم می شود بطور خصوصی برای این کار امام هم کسب اجازه کرده بوده و امام با روی باز از او گذرازش می رانند و خواسته است.

و تأمل در این حدیث معلوم می شود آنچه مورخان برای قدام زید بن علی گفته اند که بر ر اول بدان هشام یا عثمانی عادی دیگر بوده صحبت ندارد پس با عیب برایشی کرده بدو خو متانند قدام زید بن علی (ع) را کوچک جنبه دهد و معلول به موزمانی کوچک نداشته
و از این دوا ب استفاده میشود که مجازین زید بن علی که برای حق میم کرده بودند

علي عليه السلام شر من حرب رسول الله ﷺ ، فعلت له جعلت وذاك أحمر علي عليه السلام شر من حرب رسول الله ﷺ ، نعم وسأحمره عن ذلك ، إن حرب رسول الله ﷺ لم يعرفوا بالاسلام وإن حرب علي عليه السلام أقر بالاسلام ثم حجهه .

[illegible]

مام نام «ع» فرمود به سکه نوا که اعی (ع) جنگیدند بدریدار آنها که رسول
خدا (ص) جنگیدند من گفتم فرستاد بحث با عی بدر بود از بحث با رسول خدا (ص) و فرموده
آری و من بودم که در آنجا که رسول خدا (ص) جنگیدند اعتراف به اسلام داشتند
و کفر آنها کفر نادانی بود و آنها که با عی «ع» جنگیدند عرافان و مجسمانی کردند و سپس
نکار نمودند و کفر آنها کفر جعود و انکار و از روی عجز و دانسته است

شرح از مجلسی ره - د درو و الاسلام بهی اعراف به بهیمر داشتند و اینکار کردند به بهی
 را در ره عبی (ع) گفت و وصیت کرد و آب حضرت معصومه کرد و داسسه با حق عدد و وزه به
 و این در است که معصومه و حیات و در روی داسس و حیات و گمراهی بوده است

(تفسیر آیه‌ای راجع به ایوب - ع)

۳۵۴- ر.بی. مصیر در تعمیر دولت جدا عروجی (۸۴-۸۵) و داریم وی حیدر اش دا و
ماده اش همراهان و در گم چگونگی ماده در د ش هم به و داده شده فرمود از ولاد او که
بشر غیر خود کرده بودند و مرده بودند و دره شیده فرزند و که به لا ر میان رفت
بوده رنده کرد رای او:

شرح - از مجلسی ده - دولت مدالی «و ان شاء الله» پادشاهی گفتم. پادشاهی بود و در
ولادت من سحر است حد نو را سحر برگردان و اهل و مل فراوی با او بخشد و در این لاکت
ولادت گرفتار کرد که خانه بر سر آدها و بران شد و بر من مالش و بیماریش که مدت ۱۸ و ۷
سال و ۷ ماه و ۷ روز گفتم شده و گفتم به همسرش حاجتر دختر عیسیان بی یوسف و ذریه تحدر
براهمن و سبب زوزی ماد گفتم کاش دعا مسکردی بدو نگاه حد مدالی بی روی روم الله
فرمود: چند سال در آسایش و نعمت گذشت ؟

در پاسخ گفت ۸۰ سال او هم گفت من شرف دارم که بدرگاه خدا دعا کنم و عبود به اندازه مدت آسایش و عمت بکشودم « ما را و احاطت کردیم و سختی او را بر طرف کردیم » سه درم پیازی من او « و او دادم اهل و ذرا و هماسدشان بهمراهشان » بسکه دو برابر فرزند بسکه و شب برای بزرگ شدن با پدر داشت را ریده کرد و بماسد آنها هم برای او متولد شدند و شیخ صدیقی زده گفته که این عباس و من مسعود گفته اند خداوند سیحانه میان خدا بسکه از و هلاک شده خودشان را با او برگرداند و بماسد آنها همراهم همراه آنها بوی عطر کرده و همچنان

بیه من العی فأنتم کذا؟ فقالوا: لا والله جعلنا الله فداک وسعظ فی أئدیهم ووقع النسر فی قلوبهم فلما رأى مدحهم من ذلك قال: أیسر أحدکم أدته عمر ما عمر ثم یموت علی عہد الامر أو یموت علی ما هو علیه؟ قالوا: بل یموت علی ما هو علیه البعہ قال: فأری الموت أحب إلیکم من الحیة ثم قال: أیسر أحدکم أن یسعی ما یسعی لا یصیبه شیء من هذه الأمل من ولاؤنا وحاج حتی یموت علی عہد الأمر؟ قالوا: لا بل رسول الله قال: فأری العرص أحب إلیکم من الصحۃ ثم قال: أیسر أحدکم أن تلد ما تلد علی ما تلد؟ قالوا: لا بل رسول الله قال: فأری الفقر أحب إلیکم من العی

۳۵۸ - محمد بن یحیی + عن احمد بن شمس + عن الحسن بن علی + عن حماد بن محمد + عن أبي عبد الله (علیه السلام) أن أبا هاشم قال: یوسی إلیک فی حاله منی فی الامم لم تزل معی عداوی الممزل ثم قال: أبی الله عن رجل أن یتوکل فی يوم یوم یحلقونهم فی أعمالهم یرلوا معهم یوم لعیامه کالذی یلکعه بر او از تدرستی دوسر باشد و هر و ساری در بر او ار و انگری دوسر باشد شمشاد چید هشتاد همه گفند: بعدا خدا ما را قریات کند و سخت شرمندہ شده و سر بریزر شدند و دانش برار و یدی شد و چون امام دینچه بردل آنها و از دشت فرمود:

آیا هر کدام شما را خوش آمد که هر چه خواهد در این جهان دید و سپس بر هر مذهب حق و عهده امامت که دارد میرد دوست دارد که بر عهده خود میرد و گرچه عمرش کوتاه باشد گفند: بلکه هر کدام ما دوست دارد بر عهده خود میرد هم اکنون فرمود: بر این من عبادا که مردن بر دشمن دوسر راحت در من

سپس فرمود: آیا هر کدام شما شاربست و خوشی دارد که پیوسته بدرست باشد و در همه این بیدارها و در دها چیری به او برسد بلکه بر مذهب حق میرد؟ همه گفند: نه، باین صورت است فرمود: پس می دیم که پیمازی بر دشمنها از بدرستی بهتر است و دوسر است.

سپس فرمود: آیا هر کدام شما خوش دارد که آنچه خود شنید بر من میثا دار آن او باشد و بر مذهب حق باشد؟ همه گفند: نه، باین رسول الله فرمود: پس می دیم بدی بر دشمن دوست بر است بر توان گری ۳۵۸ - از امام صادق (ع) که پدرش فرمود: ای پسر جان راستی اگر تو به من در عمل

مخالفت کنی مرد در محرت (در من هم منزل بسنی سپس فرمود: خود را بخواه اسکه مردم که سر پرست مردم دیگر شد و آن که بر سر پرستی قرار دارند یا پیشوایان خود در عمل و کردار مخالف باشد و در قیامت هم با آنها هم منزل گردند، نه هر گرسو گند برورد کار گمبه شرح: از محسنی زده «دو تیر بر لول معیم» شاد مراد بسکه هم درجه اتمه پیشوایان

موصود مخالفت در جمع اعیان است با کبر اعیان با مخالفت بر راه عباد و انکار که در این صورت شفاعت شامل حال آنها نمی شود

۳۵۹. الحسین بن محمد الأشعری، عن معلى بن شهاب، عن الوشاء، عن محمد بن الفضیل، عن أبي حمزة قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: ما أخذت من هذه الأمة يد من إبراہیم عليه السلام ولا من شيعتنا ولا هدى من هدى من هذه الأمة إلا بآل ولاصل من صل من هذه الأمة إلا ما

۳۶۰. علي بن إبراہیم، عن أبيه، عن إبراہیم، عن أبي عمير، عن علي بن عظیم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كتب عمده وسأله رجل عن رجل يحسب من آل أبي جندل لعصب ثوبه ثلثه لله؟ فقال: لا، أكرم من أن يستغلق عبده

وفي نسخة أبي الحسن الأول عليه السلام يستغلق عبده

۳۶۱. علي بن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن أبي حمزة، عن عمرو، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن لكم في حبي حبة مني حبة خيراً، قال: وقيل: يا رسول الله! ما حباتك ومد عمه، فقال: فيها، قال: فقال أم في حبي؟ قال: الله عز وجل، قال: وما كان لله لعمدتهم وأبوابهم وأما في مدتي فمعرض علي أعمالكم فسمعوا لكم

(گیش وملت ابراہیم همان روش اسلام شیعه است)

۳۵۹- را ای حمزه گوید شمام امام باقر (ع) فرموده چکدام از من امت پسند که بدین راهیم متدین باشد هر ما و شیعه ای ما، کسی از من امت زهری شده جر زهری ما و کسی از من امت گمراه است جر زهری ما، و سببه مخالفت ما،

(خشم عند مخالفان است)

۳۶۰. از علی بن عقیل بن عطاء امام صادق (ع) گوید من در آن حضرت و دم و مردی را از پرسید که شخصی از حدت خشم کاری میکند خداوند بد کار او را مؤاخذه میدهد؟ در پاسخ فرمود خدا کریمتر از اینست که بنده خود را در بند کند و دین است نهاد در نسخه دیگر امام کاظم (در پاسخ این سؤال) فرموده: شده خود را بر شان من و بچاره آمد، شرح- زهری ده- زهری ده من آن بسعق عمده، منی و را نکلف کند و زهری و دارد - جر زهری که حیازی در من دارد

(زنده و زهری به هم می رسد برای امت خیر است)

۳۶۱- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود راستی در زندگی من برای شما هر صحت و در مردن من هم حیات فرمود عرض شد ما رسول الله (ص) را بدگی بود می دانیم ولی در وقت شما چه چیزی برای ما هست؟ در پاسخ فرمود ما، حیرت انگیزی من است که خدا عزوجل فرماید (۳۳- الان) و خدا را شیوه باشد که آنها را عذاب کند باینکه تو در میان آنهائی و اما در مردم حیرت است که اینست که اعمال شما بر من عرضه میشود و برای شما امر دشوار میخواهم

۳۶۲- علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم قال قال أبو عبد الله عليه السلام : من ممسٍ يستحل هذا الأمر لسكبت حتى أن الشيطان ليحتاج إلى كذب
 ۳۶۳- علی بن محمد ، عن صالح بن أبي حمزة ، عن علي بن الحكم عن مالك بن عطاء
 عن أبي حمزه قال : إن أول ما عرفت علي بن الحسين عليه السلام أنني رأيت رجلاً دخل من باب القبل
 فصلی أربع ركعات فتمتعته حتى أتى ثلث الركاذهي عند : صالح بن علي ، وإداساقتن معقولتين و
 معها علام أسود ، فقلت له : من هذا ؟ فقال : هذا علي بن الحسين عليه السلام فدبوت إليه فسلمت
 عليه وقلت له : ما أهدمك بلاداً قتل فيها أبوك وحدك ؟ فقال : رزب أبي وسلمت في هذا المسجد
 ثم قال : ها هو ذا حبي ، صلى الله عليه

۳۶۲- از هشام بن سالم گوید : امام صادق (ع) فرمود : کسی معنی از کسی بگوید که خود را شیمه
 چسباند تا آنجا دروغ گوید که شیطان دروغ او سارمند باشد (یعنی اعوان شیطان گردید و راهم
 گمراه کننده تر باشد)

(در وصف امام زین العابدین - ع)

۳۶۳- از اسحمره گوید : او را که علی بن الحسین (ع) را ششمین این بود که مردی را دیدم
 از باب القبل و در مسجد کوفه شد و چهار رکعت نماز خواند من دسالت رفتم تا محل شرائز کوفه
 رسید که در برد در خانه صالح بن عقی بود ، و ساگاه دیدم دو نامه در آنجا زانوسه رده شده و یک غلام
 سیاه با آنها بود ، او گفتم این آف گشت ؟ در پاسخ گفت : این علی بن الحسین (ع) است من برد او رفتم و
 بر او سلام کردم و او گفتم برای چه این بلاد آمدی که پدر و جدت در آن کشته شدند ؟ در پاسخ
 فرمود : زیارت پدرم آمدم و در این مسجد هم نماز خواندم سپس فرمود : منم اکنون رو سوی منده دارم
 (و تو نگران مباش) صلی الله علیه.

شرح - (معنی ده - قوله « من باب القبل » این در صاف مشهور باب الثیاب بوده) در
 ازدها چون در دوران حکومت امیرالمؤمنین (ع) زدهائی از این در آمده بود و ما علی (ع) سخن
 گفته بود و حکایت آن میان حاس و عام مشهور است و در کتابهای هر دو درین مکتوب است
 سپس بنی امیه برای نهان کردن این معجزه قبل را این در مسجد بستند و آن را مشهور باب القبل کردند ،
 قول « هو ذا وجهی » یعنی اکنون رو سوی منده دارم و در این شهر تو هم منکم تو سر
 من بسمک ماش.

۳۶۴ عنه ، عن صالح ، عن لحن ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال سأله عن قول الله عز وجل « ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليه سلطاناً فلا يرف في القتل » قال بول في الحسين عليه السلام لو قتل أهل الأرض به ما كان سراً

۳۶۵ عنه ، عن صالح ، عن بعض أصحابه ، عن عبد الصمد بن بشير ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن الجحور الذي يحمل الأرض أمر في نفسه أنه سما يحمل الأرض بقوة فأرسل الله تعالى إليه جوتاً ، صغر من شراً کبر من قز و دخل في حشاشيمه فصعق ، فمکث ثلاث أربعين يوماً ثم إن الله عز وجل رؤف به و رحمته و جرح ، و دا أراد الله حل و عز بأرض دلر به بعت دلث الجحور إلى دلک الجحور و دا را آه اضطرب فتر لربنا الأرض

(تفسیر آیه ای در باره امام حسین - ع)

۳۶۴ - ر کبی اصحاب از امام صادق (ع) گوید از وی پرسیدم از تفسیر قول خدا عز وجل (۳۳- الاسراء) و هر کس بسم و ناحق کشته شود مصدق برای ولی و خون جواهرش سلطه می رود بر او (برای مصاص) ما در قبل سرف و دردد - فرمود در باره حسین (ع) باز شده است اگر مردم روی زمین را بظلمت او بکشد اسراف تکرده و از حد بگذرند

شرح - از مجلسی ده - قوله «ماکان سرف» گفته شده مصدق «الاسراف» در آیه ، تا تل بر گردد یعنی بایده کسی را ناحق نکشد یا خود کشته شود که کار حرمه است و گفته شده سکه بوسی بر گردد یعنی بر قبل ر نکشد و او را منزله نکند و ثد مد مصدقش اثبات معنی اول و معنی دوم است یعنی در قصاص خون حسین اسراف می رسد و گرهه مردم هم بخصاص او کشته شوند اسراف باشد سکه کشش آن حضرت اسراف است و میسکت در رانت آن کلمه «الاسراف» معروم باشد سکه مروع باشد و احاد دین باشد که جواخواه امام حسین (ع) اسراف می کند

(داستان ماهی و زمین)

۳۶۵ - از عبد الصمد بن بشیر از امام صادق (ع) فرمود آن ماهی که زمین را بر میدارد ، خود را از گفت که او همان زمین را بی روی خود بر می دارد و خداوند تعالی بی ماهی کمر او و جیب و بر دگر از میانه سرانگشت ابهام و سینه فرستاد تا در درون بینی او در آمد و عشکرد و چهل تمانه روز بدان حال ماند و سپس خداوند عز وجل به او مهر و دردد و رحم کرد و آن بیرون شد و هر گاه خدا عز وجل خواهد زمین برزد آن ماهی را در برابر این ماهی مرسته و چون او را بیند بر نشان شود و زمین بلرزد اید

شرح - از مجلسی ده - این خبر با احاد دیگر که برای زمین لرزه عظمای مگر ذکر کند معاف است و در اینهم یکی از اصناف دلرله است در برابر اصناف دیگر آید بطور خلاصه نقل شد بامان نقل از مجلسی ده

من گویم - در توجیه حدیث ما بن طلب که از امام صادق (ع) پرسید زمین بر روی چیست و آن حضرت

۳۶۶ - عنه عن صالح ، عن محمد بن سنان ، عن ابن مسكّن ، عن أبي بكر الحضرمي ، عن
 تميم بن حاتم قال : كنت مع أمير المؤمنين (عليه السلام) فاصطربت الأرض فوحاها بينه ثم قال لها اسكني
 مالك؟ ثم التفت إلي وقل : أم إنك لو كانت التي قال الله عز وجل لا حاشي ولكن ليس بثلث

جواب در روی ماهی است بیان کردیم که سایر وجهی معصود را ماهی بیروی دانه است و امام
 کلمه حوت را در بیروی دانه آورده است در آن تاریخ اصطلاح بیروی دانه معهود و در
 خود فهم عمومی نبوده است .

و ما برای ممکن است حوت کوچک که آن را مکرر از یکوجه و درشت تر از یک قطر بصیر
 کرده است در حاده میل معهود باشد در ادای شدن امروز علاوه بر حرکت وضعی زمین که پایه
 پدید شدن شب و روز است و حرکت انتقالی آن در یک مدار مدعی که پایه حصول اذنه است و
 تحولات جوی دیگر برای زمین یک حرکت ارضی کشف کرده اند که از آن بصیر میلان معهود کنند
 و معتقدند که زمین مانند یک حرکت - بار کند و با هم ماسه پت فرودش بدور خود میچرخد و بر
 اثر این حرکت در دو بسیار طولانی که بر جی دارد به شش اچهل هزار سال زمین زده اند دو قطب های
 خود را عوض میکنند و قطب شمال بجای قطب جنوب قرار میگیرد و قطب جنوب بجای قطب
 جنوب شمال و سایر بنسب این حرکت بعد از کمربندی زمین که در سطح یک دایره
 عطیبه معدل است و مرکز بیروی دانه است همان است که مرکز زمین است و آن دایره بزرگ
 و معتدلت گفته شود میلان معهود بر اساس یک حرکت مدغی است و گاه گاه بر اثر تحولات جوی
 زمین تحت تأثیر قرار میگیرد و بگرد خود چرخ میزند و این همه که

در هر گاه خدا عزوجل خواهد زمین لرزد آن حوت کوچک را بسوی پس حوت بزرگ
 میفرستد و چون چشم او بدان حوت میبرد بران شود و زمین بر خود لرزد و به این حقیقت اشاره
 کرده است *

۳۶۶ - از تميم بن حاتم گویند ما با امیر المؤمنین (ع) بودیم و زمین بران شد و آن حضرت
 با دست بدان اشاره کرد (بدان گوید ح) و سپس فرمود آرام باش تو را چه شده است ؟ سپس
 رو بر ما گرد و فرمود:

هلاکتر این برشانی همان بود که خدا عزوجل گفته است از من پذیرا شد (آرام میشد) ولی
 این برشانی آن پریشانی موعود است

شرح - از مجلسی زده قوله (ع) و لا حاشی یعنی اگر این لرزش برای رسا حیر بود که
 خداوند در سوره الزلزل بران داده است بر اثر خواست من زمین میشد و در رسا حیر تا آخر مافتاد
 هنگامیکه اژدها میسرید تو را چه شده است؟

(و سپس مرحوم مجلسی زده در این زمينه دواتی از کتاب هلال شیخ بزرگوار صدوق نقل
 کرده است.)

۳۶۷- ابوعلی الأشعری، عن ثمال بن عبد الحمید، عن صفوان بن یحیی، عن ابي ایسمع
عن ابي شل - قال صفوان - ولا أعلم الا انی قد سمعت من ابي شل قال قال ابو عبد الله علیه السلام من
احتسبکم علی ما تم علیه حل الجنة ان لم یقل كما تقولون

۳۶۸- ثمال بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عسی، عن الحسن بن محبوب، عن ثمال بن العیاض
ابی جعفر الاحول، عن سلام بن المستنیر، عن ابي جعفر علیه السلام قال قال ابي امیر المؤمنین علیه السلام
لما انقضت المصنعة فیما بینة و بین طلحة و الزبیر: عائنة بالصرح بعد ان سر و حمد لله و شکی علیه
وصلی علی رسول الله علیه و آله و سلم قال

یا ایها الناس ان الدنيا حلوة حصرة نفس الناس و لشهوات و یرین لهم بها حلها و ایم الله بها
لتعز من أصلها و یحلف من رحمة و سورث اقواما الدعاة و الحرة باقائهم علیها و ما قسم و
حسد هم و نعمهم علی اهل الذین و ان فصل و ما ظلموا و عدوا و یعدوا و اشرأ و یظروا و الله ان الله ما عاش قوم

(دوستان شیعه بهشت میروند)

۳۶۷- ابي شل گوید: امام صادق (ع) فرمود هر که شما را بخاطر مذهبیکه
درید دوست دارد به بهشت می رود گرچه خود معتد باشد به چه شما معتقدید

شرح- از معنی دهه موله (و ان لم یقل كما تقولون) ممکنست آن را حمل بر مستمعان
کرد چنانچه ظاهر آسانست و موافق برخی اخبار است که دلالت دارد بر آنکه ممکنست مستمعان
بهشت بروند و در کتاب بیان و کفر گذشت و ممکنست مقصود کم کردن شیعه باشد که اعتقاد
اجمالی دارند و حقیقت مذهب را چنانچه شاید درک نمکنند و مقصود آنستکه شما را حالت آنکه
شیعه هستید دوست دارند و این خود مستلزم عقیده به حقیقت مذهب شیعه است و مقصود از آنکه چنانچه
شما میگوئید بی گوسه ای، مبتوید استدلال کنید و آنکه مذهب بی برید آنکه معاد هستند

(خطبه امیر المؤمنین (ع) پس از جنگ جمل در بصره)

۳۶۸- سلام بن مستنیر از امام باقر (ع) که فرمود چون تاسان میان امیر المؤمنین (ع) و طلحه
و زبیر و عایشه در بصره پایتخت رسید بهتبر برآمد و خدا را سپاس گفت و ستایش نمود و رحمت رای
دو لافدا (من) خواست و وصی فرمود

ای مردم راستی دنیا شری و حرم نماید مردم را بوسیله شهوت بفریب و بهمت حاضر و نقد
خود در بر آنها آرایش دهد و بحق خداوند که راستی او هر آرزویند را گول زند و هر کس
بدو امیدوار شود باوی خلاف کند و برای مردمانی جریشانی و امسوس بناد نیلورد آوی برای
آنها که روی سوی او کردند و در تحصیل آن زحمت در دیدند و بخاطر آن حسد کردند و ستم کردند بر
اهل دیانت و عدل از روی ظلم و عدوان و طعنان و خودکامی و سرمنی

خدا سوگند راستی آنستکه هر گز مردمی در حریمی کرامت نعمتهای خداوند عبرت نگیرند

قطّ فی غصارة من کرامة نعم الله فی معاش و لا دائم تقوی فی طاعة الله و السکر لعمه فذلک
 عنهم الامر بعد تعیر من انفسهم و تحویل عن طاعة الله و الحادّث من دینهم و فله محافظه و ترک
 مراقبه الله حلّ و عرو و بهیون مشکر بعمه الله لأن الله عزّ و جلّ یقول فی محکم کتابه و ین الله لا
 یغیر ما یقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم و إذا أراد الله بقوم سوء فلا مردّ له و ما لهم من دونه من وال؛
 و لو أن أهل المعاصی و کسرة الدّیوب إذا هم حذروا روال نعم الله و حلول نعمته و تحویل عافیه ایتوا
 أن ذلك من الله حلّ ذکره بما کسب أیدیهم ، فأفلموا و تابوا و فرعو إلى الله حلّ ذکره بصدی
 من بیّتهم و اقرارهم بدینهم و إعادتهم لصحّ لهم عن کلّ ذنب و إذا لا تقلم کلّ عثره و لردّ علیهم
 کلّ کرامة بعمه ، ثمّ أعدّ لهم من صلاح أمرهم و همّا ، کان أنعم به علیهم کلّ ما أُلّ علیهم و
 أفسد علیهم

فاتفقوا الله أیّما لئاس حقّ تفته ، واستشعروا حقّ الله حلّ ذکره ، و أحلّوا الیفین و نوبو
 إلیه من قبیح ما سمرّکم الشیطان من فذلّ ولیّ الأمر و هل العلم بعد رسول الله ﷺ و متعاضد
 علیه من مریض الجماعة و سبّ الأئمّه و فساد صلاح ذال الیفین ، یا الله عزّ و جلّ فیصل التوبة و یعفو

رای رسدگی دیبا و پوست تقوی در صانع خداوند و شکر بسمتهای وی که خداوند آن را از آن ها
 دریغ داشته باشد و از روی آنها بریده باشد هر پس از اینکه خود را باز گویند کرده ، دواز طاعت
 خداوند ، دیگر سوی شدند و گناهی پدید آوردند و دست از نگهداری خود برداشته و خدا را با
 دیده گرفته و شکر بسمت حضرت اور بر پرید گداوند زیرا خدا عزوجل در محکم کتابش در مایه
 (۱۱- الرعد) داسیکه خدا آچهار مردمی دارند دیگر گون میکند با خود را و از گونه و دیگر گونه
 سازند و هر گاه خداوند مردمی را خواهد برگشتی رای آن باشد و در برابر حضرت او سر برست و بگه
 در می سازند و اگر چو سبکه ناهر مانبا و گه پشه ها در صورتیکه در دل بسمت خداوند و فرود آمدن
 بسمت او و دیگر گویی عینش بر حذر میبندید یعنی میکردند که بر از طرف خداوند حلّ ذکره
 است و واسطه آنچه دست خود در آوردند پس در بر میکردند و باز گشت میبودند و به درگاه
 خدا جلّ ذکره پناه میبردند از صدق دل و اعترافان نگاهان و بد کرد ریهای خود هر آنچه خداوند
 ر همه نگاهان آن ها در میگذاشت و در این صودت اهر لرزشیکه کردند صر مظر میکرد و محققا
 کرامت بسمت خود را بدان ها باز پس می داد سپس هر چه از پیودی مود و بسمت آنها تاه و باود
 شده بآن ها باز میگردانید

پس تقوی در خدا پیشه سازند آیا مردمان چنانچه شاید و سم از خداوند در در دل خود درک
 کنید و یقین خود را از تردید پاک کنید و به درگاه خداوند در گردند و از ششکاریکه شیطان
 شمارا بر آن جھلید و سرد با صاحبی لایم و دانستند پس از رسول خدا (ص) بر حاسنید و از همکاری
 خودتان در برا کنده کردن جمع مسلمانی و از دو پاشیدن ریشه کار هل ایمن، و فساد در صلاح
 میان مردمان ، داسیکه خداوند توبه را می پسرد و از بد کرداری ها میگرد و می داند آنچه

عن السائب وبعلم ما تفعلون»

۳۶۹ - عده من أصحاب ، عن سهل بن زياد عن الحسن بن علي بن عثمان قال حدثني أبو عبد الله المدائني ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله عز وجل خلق نعماء في الملك السابع وحلقه من ماء بارد وسائر التحوم الستة الحاربات من ماء حار وهو نعم الأنباء والأوصياء وهو محمد أمير المؤمنين عليه السلام بأمر بالخروج من الدنيا والرحمة به ويأمر باقتراض الثراب وتوسد اللبن ولباس الحش واكل الحش وما حلقوا لله نعماء قرب إلى الله تعالى به

۳۷۰ - الحسن بن أحمد بن هلال ، عن ياسر الحادم قال قال أبي الحسن الرضا عليه السلام رُبَّ يوم في اليوم كأن قصاصه سبعة عشر فارضة إذا وقع الفص فتكثر الفوارير ، فقال إن صدوق رُبَّك يخرج رجل من أهل بني مملث سبعة عشر يوماً ثم يموت ، فخرج شيخ من إبراهيم بالكوفة مع أبي السرايا فمكث سبعة عشر يوماً ثم مات

دامكنيد.

(ستاره پيهران و اوصياء)

۳۶۹ - از امام صادق (ع) فرمود: راسی جد عزوجل در چرخ هفتم ستاره ای آفریده آن ستاره را از آب حلك آفریده و دیگر سارگاسکه رواند از آب گرم آفریده آن ستاره را آن پيهران و وصيه است و آب ستاره ميرالمؤمنين (ع) است که درمان می دهد بدل برداشتن از دسا و بيرعت شدن بدان و درمان می دهد مستر ساحر حاك و بالش بودن حش و پوشیدن حمامه در رو خوردن عدای درشت و جدا هیچ ستاره ای نیاورده که در آن بوی مردیگر باشد

شرح - از مجسی «ره» - موله «محرره من ماء بارد» دلالت دارد بر اینکه منجمان در تشخیص طبیعت کواکب و آنچه را بدانهاست دهد خطا کرده اند و هم در تشخیص ستاره های سعد و نحس قوله «یامره بالفروج من الدنيا» شاید مقصود اینسکه هر که بدان ستاره نسبت دارد حاش چینی است یا بسکه هر که را این ستاره در طالع ولادت است چنین است یا مسومان مدین کو کب به این مطلب درمان دهد

(تعمیر يك خواب)

۳۷۰ - از یاسر حادم گوید: نه امام رضا (ع) گفتم در خواب دیدم بعضی بود و ۱۷ شیشه در آن جاداشت و یک گاه بعض افتاد و آب شیشه شکست در بسخ فرمود اگر حواست درست باشد مردی از خاندان من شورش کند و ۱۷ روز تسبیح یابد و سپس میرد پس محمد بن ابراهیم بهمراهی ابی السریا در کوفه شورش کرد و ۱۷ روزمانده و سپس میرد.

۳۷۱ - عنه ، عن أحمد بن هلال ، عن محمد بن سنان قال : قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام في أيّام هارون : إنك قد شهرت نفسك بهذا الأمر وحلبت مجلس نيك وسيف هارون يقطر الدّم ، فقال حرّ أي على هذا ما قال رسول الله ﷺ : إن أحد أبوحبل من رأسي شعره فشهدوا ، أنتي لست بسبي ، و أقول لكم إن أحد هارون من أسي شعرة فاشهدوا أنتي لست بامام

۳۷۲ - عنه ، عن أحمد ، عن زرعة ، عن سماعة قال : تعرّس رجل من ولد عمر بن الخطّاب بحاربه رجل عسلي فقتله إن هذا العمري قد أداني فقال لم عديبه وأرحليه ، له هدير فأدخلته وشدّ عليه فقتله وبقه في الطريق فاجتمع الكريّتون والعمرتون والعشمايون وقالوا ما يصاحبا كهوّل بفنل به إلا حمير بن شيخ وما قبل صاحبنا غيره وكن ، بو عبد الله عليه السلام فدمصى بحو فمافلقت بهما حتمع العموم عليه فقال : عهم ، قل فقلت جاء برأوه وشوا عليه فلو ما قتل صاحبنا أحد غيرك وما بفنل به أحد غيرك ، فقال ليكنتمني ممكم جماعة فاعتزل قوم منهم فأحد بأيديهم

(گرامتی از امام هشتم - ع)

۳۷۱ - در معتمد بن سنان گوید به امام رضا (ع) در دوران حکومت هارون گفتیم راستی شما خود را به امامت شهره کردی و بجای بدعت بنی عباس که رشت هارون چون میبکند ، در پاسخ فرمود من بر این کار گفتار رسول خدا (ص) دلیلی کرده ام که در بازه ابو جهل گفت :

اگر ابو جهل يك مو از سر من کم کرد همه ندانند که من پیغمبر هستم و من هم برای شما می گویم اگر هارون يك مو از سر من کم کرد همه گوید باشید که من امام هستم ، شرح - از معصی ده - دلالت دارد بر آنکه حور اله (ع) در تقیه کردن و سکوت مختلف بوده رحسب آنچه مخصوص میدانست ، تسلط خلفاء وعدم تسلط آنها

(احتجاج امام صادق - ع بر علیه عمر و بنی عباس)

۳۷۲ - از سماعة گوید مردی از اولاد عمر بن خطاب سکندر کی از نیک مرد عسلی بود در آویخت آن سکندر بوی شکایت برد و گفت این عمری من آزاد میکند آماش بوی گفت ما و وعده وصال سه و در آستانه حایه اش آورد کبریت آن سرمت داد شهود را با آستانه در آورد و آقای عقیبی برادرش بر او یورش برد و در گشت و در میان راه افکند و همه ابو سکریب و عمریها و عشماهیها گرد آمدند و گفتند بن رفیق ما را همائی هست و جز حمیر بن محمد را بجای او نمکشیم و جر او رفیق ما را بکشته است ، امام صادق علیه السلام رفته بود (مسجد و مرغاه است در دو مینی جنوب شهر مدینه) من برد او دوم وار آنچه آن مردم درباره او هم دست شده با و اگر او را دادم در پاسخ فرمود دست از آنها بر دار و آنها را وا گذار ،

گویند ، چون امام صادق (ع) مدینه آمد بر سر او ریخت و گفتند رفیق ما را حرتو بکشته و ما بجای او جر تو را بکشیم آن حضرت گفت جمعی را معنی کید ناه من گفتگو کند و جمعی از میان همه

فَدَحَلَهُمُ الْمَسْجِدَ فَجَرَحُوا وَهُمْ يَقُولُونَ شَيْحَانِ أَوْ عِدَانَهُ جَعَزَ بَنِي تَمِيمٍ مَعَ دَالَّةٍ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ
يَفْعَلُ هَذَا وَلَا يَأْمُرُهُ أَنْصَرُوا قُلْ فَمَصِيبَتُهُمْ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا كُنْ أَقْرَبَ رِصَالَهُمْ عَنْ
مَحْطَمِهِمْ؟ قُلْ نَعَمْ دَعَوْتُهُمْ فَقُلْتُ أَمْسِكُوا وَإِلَّا أَخْرَجْتُ الصَّحْبَةَ فَقُلْتُ وَمَا هَذِهِ لَصَحْبَةِ
جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ فَقَالَ ابْنُ أُمِّ الْحَطَّابِ كَذَبَ أُمُّهُ لِلرَّبِيرِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَسَطَرَ بِهَا نَسِيلًا فَأَحْمَلَهَا
فَطَلَبَهُ الرَّبِيرُ فَجَرَحَ ه. رَأَى إِلَى لَطَائِفِ فَجَرَحَ الرَّبِيرُ حَلْفَهُ فَصُرَتْ بِهِ بَعْفٌ فَقَالُوا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
مَا نَعْمَلُ هَاهُنَا؟ قَالَ حَارِثِي سَطَرَ بِهَا نَسِيلَكُمْ فَهَرَبَ مِنْهُ إِلَى الشَّامِ وَجَرَحَ الرَّبِيرُ فِي تِجَارَةٍ لَهُ إِلَى
الشَّامِ فَدَخَلَ عَلَى مَلِكٍ لَدُونِهِ وَقَاتِلَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لِي إِلَيْكَ حَاحَةٌ قُلْ وَمَا حَاحَتُكَ أَيُّهَا
الْمَلِكُ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِكَ قَدْ أَحْدَثَ وَلَدَهُ وَحُبُّنُ تَرَدُّدُهُ عَلَيْهِ قَالَ لِيَطُورَ لِي حَتَّى أَعْرِفَهُ

کناره گرمید و مام صادق دست آویز را گرفت و آنها را مسجد رسول (ص) برد و بیرون آورد و همه
میگفتند شیخ و برادر ما ابو عبد الله جعفر بن محمد است معذرتی که کسی ماسد نباشد و چه کاری کرد
یا اینکه بچه‌های کاری امر کنند برگردید.

راوی گوید من آن حضرت دهنم و گفتم مراست چه درودش بود خشودی آسان و حشم تنان؟
فرمود آری من تن، را جوابدم و گفتم از این ماجرا دست بکش و خاموش شو و گریه من آن
صمیمانه پیمان نامه را بیرون می آورم.

من گفتم آن صمیمانه چیست؟ خدا مرا در دست کند

در پاسخ فرمود مادر خطاب (بدر عمر) کسی بود پدر ربیر بن عبدالمطلب، بنی (مردی از هن
طائف) بر او دست یافت و او را آبتن کرد، زیرا بنی را دنبال کرد (که سری او را بدهد) او خطاب
گرفت، زیرا دنبال و خطاب رفت و مردم بصف (عربی طائف) و را دیده و گفتند یا ابا عبد الله (کنیه
ربیر بوده) این چه کاری میکنی؟ گفت کسیر کی دشمنی که بنی شما را دست یافته و او را آورده و
گرفته بنی از دست ربیر گرفت و شام رفت زیرا از برای مادر گیتی شام رفت و چون بدو رسید
(فرمانی داده است در مرد شام و حجاز که امیرش بنی مستغنی تحت الحماه شام محسوب بوده است) برد
پادشاه دوما رفت.

پادشاه دوما ای ابا عبد الله شو بیای دردم

ربیر اینها الملك بفرمائید که چه نیازی بمن دارید؟

پادشاه دوما - تو مردی مکی از اهل و نبات را گرفته ای و دوست دردم آن را بویزد کی (بنی)
پادشاه دوما از ربیر شکایت کرده که حساب داده منست و زیرا بعنوان اینکه ر کسیر او متولد شده
او را به مدگی خود مسطر کرده و پادشاه دوما بر اثر این شکایت از ربیر خواسته که خطاب را
ببیل برگرداند.

ربیر - باید آنمیکه برد شما شکایت کرده من پسر او را گرفته ام خود را پس میداد، او را
ششام و سوام پسرش را او و دکم - چون مراد شد و ربیر خدمت ملک دوما رسید ناچشم ملک او

فلما أن كن من العد دخل على الملك فلما رآه الملك صحت ، فقال ما يصحكك أيها الملك ؟
 قل ما طر هذا الرجل ولدته عربيه ، لما رأك قد حبل لم يملك استأن جعل بصرط فقال
 أيها الملك إذ صرت إلى مكة قصيت حاحك فلما قدم الرثير ، حملت عليه بطون فر يش
 كلها أن يدفع إليه ابني ثم تحملت عليه بعد لمطلب فقال ما بيني وبينه عمل ، أم عهنتم
 ما فعل في ابني فلان ولكن امضوا ، أنتم إليه فصدوه و كلّموه فقال لهم الرثير : إن الشيطان له دولة
 وإن ابن هذا ابن الشيطان ولست آمن أن يترأس علينا ولكن أدخلوه من باب المسجد علي علي
 أن أحمي له حديد وأحط في وجهه خطوطاً وأكب عليه وعلى ابنه ألا يتصدّر في مجلس ولا يثامر
 على أولادها ولا يصرب معاهم ، قل ففعلوا وحطّ وجهه بالحديد وكتب عنه الكتاب وذلك
 الكتاب عندنا فعلت لهم إن أمسكم وإلا أحر حبالكم ففعلتكم فأمسكوه

افتاد بغداد

دیر - یہاں تک رای چہ میخدی

ملک دومه - من گمان ندارم این مردیکه در دو من شکایت آورده است زاده زن عربیه
 باشد چون که تا چشم او بشو افتاد که بمن وارد شدی ، و است خود را صد کند و شروع کرد
 باخرج ربح

دیر - یہاں ملک چون حکم کر گشت حاجت شمارا بر آورده میکم

چون دیر حکم بر گشت عمل همه در ده های فریش رار او شوراید و واسعه کرد که پسر
 او خطاب در روی دهد و او بدیرت سپس عبد المطلب را و سعه کرد و عبد المطلب در رار خاصای
 میا جیگری فرمود میان من و دیر متا که است و در و سدی است مگر بی دایید او در باره پسر
 خودم (عاس) چکرده وای شما خود را با و مرا حقه کنید ، همه برد و روست را او سخن گفتند و رای
 رد خطاب و سامت کردند

دیر رو بهم راستی شطان در میان آدم را ده دولتی دارد و حکومت بر ما میکند و راستی
 پسر من عبد شطان است و من در میان منتم که دوری کنک شطان در ماه راست کند
 بد و را از مسجد سرد من آورد با آهنی سرخ کم و زوی و را دع گرازم و چند خط بعنوان
 شاه بچهره او بسم و عهد نامه ی هم برای خودش و پسرش بوسم که شامل سه شرط و قرار باشد

۱- در هیچ محلی بالادست من نشیند و در صدر مجلس جایگزیند

۲- بر ولاد ما در منده و امیر نگردد

۳- در هیچ مالی خود شریک ما ند و در میراث و عره ما ما هم سهم باشد

مام (ع) فرمود این پیشهاد را پذیرفت و چهره او با آهنی دع نهاد و بر قرار نامه در
 هم نوشت و این قرارداد مرد ما است من ، نه ، گفتم اگر خاموش شدید (بیاد خود) و اگر نه
 من آن قرارداد نامه را بیرون می آورم که رسوائی شما همه در آن درج است و شما هم
 خاموش شدید

وتوفی موسی رسول الله ﷺ لم یحلف وارثاً فحصرم فیه ولد العباس أبو عبد الله علیه السلام وکان هشام بن عبد الملك قد حج فی تلك السنة فجلس لهم فقال داود بن علی "الولاء لنا و قال أبو عبد الله علیه السلام "لی فقال داود بن علی "إن أدبک قبل معذوبة فقال "إن کذب أبي قتل معاوية فقد کان حظاً أبیک فیه الا وفرتم" فرجع بعد وقال "والله لأطو قساک عند أطوق الحمامة" فقال له داود بن علی "کلامک هذا أخون علی من نعمره فی ذی الأرق" فقال "أما إینه و دلیس لک ولا لأ" بیث فیه حق قال قتل هشام إذ کان عند حلس لکم فلعنأل کان من العذ حرج أبو عبد الله علیه السلام و معه کتاب فی کربسه و جلس لهم هشام فوضع أبو عبد الله علیه السلام الکتاب بین یدیه فلعنأل فرأه قال ادعوا لی جندل الحراعی و عکشه الصمیری و کاتب شحین قد أدکنا الجاهلیة فومنا لکتاب بینهما قد یعرفان هذالخطوط؟ قالوا نعم هذ خط لعن بن هبته و هذا خط فلان و فلان لفلان من قریش و هذا خط حرب بن أمیهة فقال هشام "أبو عبد الله ذی خطوط أجداری

یکی از آنرا کرده ای رسم لعن (من) مرد و وادی بهشت. و لاد عباس (بن عبدالمطلب) و امام صادق (ع) در راه ارباب او مسره کردند (دوران خلافت هشام بن عبدالمطلب) و هشام در آن سال برقی جمع آمده بود و خطاطی مجاکمه آنها جلسه ای تشکیل داد و خود ریاست جلسه را بعهده گرفت داود بن علی (که از بنی عباس بود) امام صادق (ع) گفت پدر تو (عیسی عیسی ع) معاویه جنگند (با بنی سحن) و دست هشام را بر عینه آن حضرت بحدیث کند (امام صادق ع) در پاسخ او فرمود اگر پدرم معاویه جنگند پدر تو (عبدالله بن عباس) در آن چهره هر چه بشتری داشت (زیرا همه کاران جدی علی بود و در آن خلافت عیسی ع) حکومت مصره را بدست گرفت و حراج بنی حباب را از او ببرد و در آن حیات و دریده و از او مصرف کرد و مکه را در کرد (امام صادق) باور نمود خدا سو کند در آن تو را بماند که و تری طوی را گردن هم

داود بن علی - ابن سحن، و در من موهون بر ست ریث بشکل شیری که در و دی ادرق باشد.

امام صادق (ع) - هلا دشمنی بسکه در وادی ادرق ری و و پدر تو عیسی بیست (یعنی و مگر به شکل آن حار هم دعا میکردی و خود را مگردنی و واسگداشتی و میگفت نام بیست محلی باشد که بر سر آن هم امام صدراعه داشته و امام سحنی سعبه او را باحجت پاسخ داده از محسنی ره

هشام - من در هم برای تصدوت بن شجاع بن مسکن چون مرد شد امام صادق (ع) حاضر گردید و نامه ای با خود داشت که در کربلاسی نوشته بود و هشام برای آنها حاضر کرد و امام صادق (ع) آن نامه را بنوا گداشت و چون نامه را خواند گفت جندل حراعی و عکاشه صمیری را برای من حاضر کنید پس دو پیر مسخوردیده بودند که دوران جاهلیت را میاد داشتند چون حاضر شدند آن نامه را برد آنها اباحت و گفت شد این خطها را می شناسد؟ گفتند آری ابن خط عباس بن امیه است و بیخه فلان است و ابن خط فلان است از پیش و از هم خط حرب بن امیه است (جد معاویه)

عندکم؟ و قال نعم، قال فقد فصب بالولاء لك، قال فخرج وهو يقول

إني عادت العرب عذرا لم
و كذب العلل لها حاصرة

قال فقلت ما هذا الكذب جعلت قدامك؟ قال فان تبيلة كاذب أمة لأمة الرير ولا يبي
طالب وعبد الله فأجدها عند المطلب وأولدها فإلانا فقال له ليريس هده الحاربة و ساعا من أمت و
اشك عدا عدلنا فتحمّل عنه بطون قرش، قال فقال قد أحنتك على حنة علي أن لا تصدّر
ابنك هدا في مجلس ولا يصرب معاصيهم فكذب عليه كتاباً وأشهد عليه فهو هذا الكتاب

۳۷۳- الحسين بن محمد، عن محمد بن أحمد السديّ عن معاوية بن حكيم، عن بعض رجاله
عن عيسى بن بحار، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل «وأما إن كن من أصحاب اليمين
فسلام لك من أصحاب اليمين» فقال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هم شعبك فسلم ولدك
منهم أن يقتلوه.

هشتم در امام صادق علیه السلام - ا. ا. عبد الله من منی سم که خط اعدام در دست شما است

امام - آری در دست من موجود است

هشام - من حکم دادم که ولای بن - را داده رسول الله (ص) را آن نوشت

مام بیرون آمد و میفرمود :

گودم از باز شود باز شویم

گودم من گفتم فرست این نامه چه بوده است؟

فرمود شیعه کبیر مدد بیرون بی و البوعبدالله بود (این سه پسر عبدالمطلب در دست بودند)
عبدالمطلب آن کبیر را برگرفت و با او همسر شده و لای را (یعنی عباس را برای او را انداخت) دیرینه
پدر خود گشت پس کبیر در مدینه رفته است و از آن ماست و بن مرزیدیکه آورده شده ماه است و
عبدالمطلب همه در ده های دریش دارد او واسطه کرد گوید پس زیر در پناه پدر خود گشت ما
از تو پدر را شویم بشرط اینکه:

۱- این پسر در هیچ مجلسی نداشت ماست و در صدر مجلس حدیث کند

۲- در ارت و مور مدلی دیگر نماندیم باشد و در از نامه بری او نوشت و گواهی بر آن گرفت
و آن همین قر نامه است

(شیعه از اصحاب یمن باشند)

۳۷۳- ر عیسی بن بحار از امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدا عز و جل (۹۰- الو فعة) و ما کر
از اصحاب یمن باشند ۹۱- سلام بر من داد از اصحاب یمن - فرمود - رسول الله (ص) فرموده است
یعنی «ع» نشان شیعه تو باشد و فرزندان تو از آن ها سلامت باشد از کشتار

٣٧٤ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ عِيسَى ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ صَدْرٍ
عَنْ ثَابِتٍ رِيَادٍ عَنْ عِيسَى ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عِصْمَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عليه السلام كَسَاءُ يَحْلِي رُسُلَ اللَّهِ عليه السلام عَلَى الْعَصْرِ وَالْيَسْرِ وَالْبَسَطِ وَالْكُرْهُ إِلَى أَنْ كَثُرَ الْإِسْلَامُ وَكَثُرَ
قَالَ وَأَحَدُهُمْ عَلَى أَنْ يَمْعُرُوا ثَمَّاءَ وَرَدَّ مِنْهُمَا يَمْعُرُونَ مِنْهُ أَنْفُسَهُمْ وَدَارَهُمْ فَحَدَّثَهُ عَلَيْهِمْ
مِنْهُمْ بَعَادَ هَلْ هَلْ هَلْ هَلْ

٤٧٥ - عنه عن حماد بن شهاب عن أبي يحيى الواسطي عن بعض أصحابها عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن من وراء البحر وادي يقال له وادي برهوت ولا يحور ذلك الوادي إلا بحب من أسود والموم من الطيور في ذلك الوادي ثمر يقال لها ميثوت يعني في ربح يذهب بأرواح البشر كمن يسعون من ماء لصديد حلب ذلك الوادي قوم يقال لهم الدريج لم تأل بعث الله تعالى نبياً منهم صالح عجل لهم فيه حرب بدنه فنادى فيهم آل الدريج - صوب وصبح - نبي. حل ثم به يدعو إلى شرب ذلك إله الآلهة والوالا لأمرها أنطوا الله هد المحتل قال فنادى فيهم نبيه فعرموا على أن يسوا سفسه وسوه ويزلوا به سفسه منهم فحملوا من لربهم ما قد الله

(تعهد است در برابر مقام رسالت)

۳۷۶- در امام صادق (ع) که مرادومین (ع) در مورد من نعمت می گرفتیم در یک رسول خدا (ص) که او باشد در دشواری و همواری و سبب و تلافی و گرفتاری تا اسلام بعثت شد و مؤمن گردید.

فرمود و از مسند پادشاهت منگوقم بر آنکه معبد و دژی او را حفظ کند و نگهداری کند را آنچه خود را و داری خود را حفظ و نگهداری میکند من آن را از تو بهت میبخشم. و بدو و این عهد را بر آبها مرمی ساختم تا هر که بدانی دهد بدست یافت و هر که بدستش نمود هلاک گردد.

(شرح وادی پرہوت و داستان آل درہج)

۳۷۵ از امام صادق (ع) فرمود در آسبی در آن رود بیفت و دی است که از اوادی برهوت گویند و در آن وادی گذر نکند مگر مارهای سیاه و از پرند هف هم چمت در این وادی چاهی است که آن گویند بلهوت چاشت و بین ارواح شرکاء در سر آب آورند و در آب چرک رحم بآیند و شوشد در پس این وادی مردمی باشند که آن ها در درج باشند و چون خداوند تعالی میسر را مبعوث کرد یک گوساله در میان آنهاست بر داشت و دم بر میزد کوفت و باورده صبح گفت ای آل درج مردی در تمامه ظهور کرده و دعوت میکند بشهادت ان لا اله الا الله گفتند برای کاری خداوند این گوساله در میان آورده است فرمود باز دوم در میان آنها ندا کرد و آنان تصمیم گرفتند یک کشتی بسازند و آن را بسازند و هفت تن از آنان در آن سوار شد و آنچه خداوند بآنها

طلب رسول الله ﷺ حتی فعل ذلك ثلاث مرّات كل ذلك يدعو رسول الله ﷺ فتأخذا لأرض
فوقهم فرسه فلما أظلمه في الثالثة قتل يا فتى هذه إيلي بين يديك وبها علامي فان احتجب إلى ظهر
أولس وخدمه و هذا منهم من كنتي علامة ؟ أن أجمع فأرأى عث الطلب وقال لأحاجة لنا
ومما عندك .

۳۷۹. عده من صحابه ، عن حميد بن عمار عن أبي عمران عن عمار بن سنان ، عن
أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال : لا رول الذي تنظرون حتى تكفوا كما معرى الموه
لتي لا يلى العارس بن صعبه فيه ، ليس لكم شرف برهوند ولا ساء تسدين إله أمر كم
رسول الله (ص) دمت باسمه بار اس كار كر شده و در هر بار رسول خدا (ص) دعايكم كرد باز مي چهر
دست و پای اسب او را فرو برد و چون بار سوم او را دعايكم گفت نامعهيد بن زمه شتران مسست
دور بر نو علاه من همراه آهست اگر بيار شتر ري سوازي و بشير راى عبادارى را آنها استفاده
كن و بن هم يك بار از ركش من نشاني بگير و من هم بر مي گردم آنها كه نوراد نبال ميكنند
در راه بدره مدارم

معمولاً پس در پاسخ فرموده مي . ري و بچه در دست و دست بدارم

(هژده پیروزی شیعه و شروط آن)

۳۷۹. راى لعن و در بار مده «دفع» فرمود كه كه بهارش را ببريد و جو هيد و د (نادر
راست و كشتن من آماده باي جا رسيد كه هيج خودخواهي و خود بيني در وجود شما نباشد) و چون
يكديسه بر ي جان شده كه شكارچي و راجه شده و در دست چپ بر اى خود شرف عايد بنى حساب بياورد
و در كار خود بشتوايه اى در حد بگيرد كه بدان نت دهد
شرح. رومى ده دوله پس لكه شرف برهوند شرف و حر كت زده رومى عمو و مكان
ع اى است سار او مى معبود است كه بر اى شما در نظر مردم هيج اء و و آبروتى ندارد كه و صله
آن بتواند آزاد از خود بگردانيد.

و گو شرف در محل بدنى نشسته كرده كه وسيله ن رسول من و حوادث ختر و
مى بوب كرد و ان دوم مقصود پناهگه و در است . بيان من از محسوسه

من گونم چاچه در ضمن ترجمه شده مقصود سائنات حالت اخلاقي و جماعى بسيار مترقى
است كه و دست جمل حكومت اء و ف و بن بر سر عدل مشعونه سلام را داشته باشد و آن عبارت ر مجو
هر گونه شخصيت و خود خواهي است و سبب هر گونه تسه سدى و خوددارى در برابر قانون كللى و
عمومى عدالت و در خدمت هر فرد در جامعه حل شده باشد و جرم همان صرف قواى پشتيبانى و نگهدارى
بر اى خود درك نكند.

۳۸۰ - عه ، عن علي بن الحكم ، عن ابن سب ، عن أبي الحارود مثله قال قلب علي بن الحكم ما الموه من امره قال التي قد استوت لا يعقل بعضا على بعض

۳۸۱ - علي بن ابراهيم ، عن ابيه عن صفوان بن يحيى عن عيسى بن الاسم قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول عليكم بغوياته وحده لا شريك له بطروا لانفسكم فوالله ان الرجل لمكول له لعنم فيه لراعي فادواخذ رجلا هو اعلم بعمه من الذي هو فيه جرحه و يحيى بدلت الرجل الذي هو اعلم بعمه من الذي كان فيها الله لو كانت لأحدكم نفس بعائل واحد بخرت به ثم كانت الأخرى فيه فعمل علي ما قد سأل لها ولكن له نفس و حذر ، إذ ذهبت فقد والله ذهبت التوبة فأنتم حوثن ان يحنوا لانفسكم ان اذكم آب عت و بطروا على أي شيء يخرجون ولا تقولوا خرج زيد قال ريد اكل عالمه كس صده فانه لم يبعكم إلى نفسه اثماءكم إلى الرضا

۳۸۰ - از ابن سب از ابی الحارود سید هجری روایت (این حالت) گوید بعضی از حکام گندم موات را برها چسبند و فرمود موصود آید پس که کاملاً با هم بر شده اند و بر یکدیگر بر بری ندارند

من گویم بن شرح و ، بلکه علی بن الحكم در بعضی کلمات موت من امر کرده است بغوی آن بوجهی که مراد از سر کرده م آن بعضی میکند و موضوع را روشن میماند و معلوم میشود که توجه محسسی را در بر می آید پس است

(اندر رهای حکیمان را امام صادق ع)

۳۸۱ - از ابن سب گویند شنیدم امام صادق ع میفرمود بجهت بغوی از حد آنکه نگاه است و شربت در وجود را نباشد و حدی گوید که مرئی را بر می که بعد خود چو پایی می گیرد و چون مردی پیدا کند که چو پایی گویند و او را در است از آنکه چو پایی آنان اندر است او را بر دارد و آن را در راهی او گرداند (بسی اگر از من در بری را دیده ای و شامی است بود خداوند بجای من او زامی گماشت)

بعدا اگر برای یک آدم ارشامها دو جان بود تا با یکی برده بیکرد و تجربه می آموخت و دیگری رنده می ماند (و سبجه گیری میکرد) و بچه را آرمایش کرده بود نگاه می بست (چه خوب بود) ولی هر کس را پیشخان پیشتر است و چون بدو دست حدی و به و شامی و حیران خطائی که مرتکب شده است می ماند پس شما خود مرا در تر و پس می بودید در خانه مانده دعوت کسیکه از طرف ما احادیان سرد شما می بد قصاصت کنید و در خانه خویش مصدح اندیش باشد

(گویند سعدی را اینجا گرد و گرفته است)

هر دو بایست در این روزگار

مرد حردمند هر پشه را

یادگیری تجربه بردن نکند

تا سبکی تجربه آموخت

شما خوب باطل کنید که برای چه هدی میشود و خروج میکند ، بگویند رید شودند (و مهم پیروی و میشودیم) برادر رید مردی دانا و راسد گو بود و شما را بخود دعوت میکند و عرس

شرعی دشمنی و مخالفت در آن جایزه رند را از آن هر پیر و کشیده و پس از چند روز در شهادت او سرش را جدا کردند و شهر شهر گردانیدند و تشییع آن را کردند. این عمل و حشیانه به دستور حکومت مرکزی هفتم اولاد و مباشرت و لی کوهه حاکم بر دلیونها مردم انجام شد که مرده قلمرو حکومت و چند کشور است این عمل جمع و وحشیانه در محضی انجام شد که در ولای مازنه های شاهانه روز به آن ارباب آمد بود و فرستاد میرزا شهاب الدین محمد زکریا الله

این عمل و حشیانه در محیطی انجام شد که صدها مسجد و حوزه درس در آن و صدها عالمان دینی در آن و سنت مردود حکومت سنی امیه درین دین و مملکت می کشید.

اندیشه دیگری در وضع محض این حیات و جمع بر و دایره در روبرو معبر جدوه می دهد و نتیجه دیگری که در آن بدست می آید در آن هر چه بیشتر نعت و نوح سنی امیه است و در تمام در از کتاب چنین حیات و حشیانه بخوبی روشن است که حکومت دیگر هیچ بود و انضباطی با مردم نداشت و هیچ انکابی و اعتمادی به آراء عمومی و سن حلامی و عدالت و عدولت اسلامی و انسانی ندارد بها او مانده است با پول و سرسره و ششای بدرد هر اسکله مسمی را پول مردود خود کند و وسیله آنها مخالفان را آتش و هنر زیدی درآورد و بهر حدیسی هر چه هم جمع و وحشیانه باشد متوسل گردد.

در این تاریخ حرب شیعیه و دسته های متعدد و در آن دیر تو جمعیت امام باقر و امام صادق (ع) تا اندازه یخته و بر اثر فشارهای کشاور و زمین حکومت ستمکاری و حزم سنی میه اب دیده شده بود سران حرب شیعیه بر سر و نهاد حکومت سنی امیه را بخوبی درک کرده بودند و با اندازه ای پیروی می نمودند و در پیس را اسکله سنی میه این حیات حد که در آن شری بر زمین ها شایر در مرتکب شدند و در انکار عمومی خود را شایر از پیش رسوا ساختند و سعادت شیعیه گدشته شدند و مشغول گردانیدند و توسط سران خود که بعنوان شورای مرکزی با امام صادق (ع) در تماس بودند امام صادق را سخت در فشار گذاشتند و احاده و حو مسند که اغلب صد امور را رهبری کنند و سرای واژگون کردن حکومت متزلزل سنی میه بهنجارند.

در این تاریخ سعادت بسیاری در گوشه و کنار حکومت و سنج اسلامی وجود داشت که سران آن ها ثنوت و اندازه ای اعلان صداموی و رهبری می کردند و آنها را شرح در می توان خلاصه کرد:

۱- حرب عمومی رهبری سادات سنی حسن که محمد بن عبد الله حسنی و ابراهیم بن درش در میان آنها نام و شهرت برائی داشتند و بنان از سنی فاطمه بودند و چهاره حق بجانب بری در میان شیعیه داشتند و پیروان زید بن علی پس از شکست وی سکینه بنیها پیوستند و حوخواهی زید در شعار حوش ساختند و عینی بن زید بن علی رهبری بجانب کردند.

۲- حرب عباسی که بر رهبری ابراهیم امام فعالیت می کرد و اسان در صل و استحقاق خلافت که با قرنت و جاندان نبوت شیعیه مشترك بودند ولی نباهت با یک صل ولایی که غصه پیروی مستحق میزاند خلافت پیغمبر را از ان عباس عمومی پیغمبر می دانستند و اولاد عباس را که در نزد عبدالله داشتند و صحابی پر عنوان این جاندان بودند برای خلافت لایق می شمردند و این طرفه و آن طرفه و سیاستمداری در اطراف کشور اسلامی داشتند.

دیر، چون پرو سیاست حرف زد و راهت عدالت و مردم پروری اسلام بی‌حر و با بسکه
سست مدّان بی‌اعسا بودند میل و خواهش سران قاتل و حادها را بشرد نظر داشتند از مصالح
معمویه و عمومی جامعه اسلام و شریعت و مانه بودند که يك حکومت اعران پروری حاشین حکومت
نی ایامه سازند.

۳ شورشیان نوده مردم که در خارج بنام خوارج معروفند و ایشان همان پرو مدّك حکومت
از آن مردم است بودند که با هرگونه حکومت خاندانی مخالفت داشتند و شعار آن‌ها این بود که
ناید حلیفه، رجوع به آراء عموم مسلمین استجاب شود ملا، جوان يك رئیس جمهور گو ایسکه
و، دون اساسی جامعه اسلامی همان قرآن و سنت باشد و مدّك حادثی از رهبران این حزب و دسه
در تاریخ معروف است.

در برابر این دستجات حزب شعه امامیه هم در پرتو رهبری امامان معصوم فعالیت می‌کرد و
بعق با همه این مرامها، مخالفت داشت و مامت مرام او آخر عدالت حقه اسلامی و تعلیمات سیاسی
در آن مجید بود رهبری يك پیشوای معصوم که حقائق مرآ را بدسی بد بد و بطریق آبر ناک
حکومت مردمی بمع همه مسلمانان و نارعات مصمحت همه شر نتواند، چدیچه خود پیهم در مدّت
کونااهی پس از سبط بر عربستان این حکومت را اجراء کرد و بعد از وی عقی بن ابیطالب هم در
مدّت چند سال حکومت خود در دیجر مدّت های جمعه، پیش و آشوبهای معرصب سوهی از آن
را بر مردم نموده.

در چنین وضعی ست که امام صادق «ع» در مشار کسبه با شورای مرکزی دستجات شیعه
امامیه فراز گرفته و مانه ایسکه همه بطور جدا از او جاره میخواست که وارد میدان سازده عسی
شوند و انقلاب ضد اموی را در سراسر محض اسلامی رهبری کنند، بعق با د گمت که امام صادق
در بر این مامها در سگهای سختی قر گرفته و اند چاره خونی سرانی کند و در برابر ایس
تعامدی نظاهر درست شیعه پاسخ دهم کسدهای بدهد.

در مقام پاسخ این نواص است که امام صادق مامد يك خطب بر دست بکرمی صحودی در
آمده و بن موضوع سربعرا با واقع بینی و موشکای عیقی تحلیل و بحریه کرده است و عرق میان
بث، انقلاب بعه و جارب يك آشوب بی‌سر و حویب و يك ماجرای ناست عیقی تشریح کرده
است و بعق با د گمت بن بیایه شیوا و پر معای امام صادق «ع» یکی از شهکارهای سخنرانی
های اجتماعی و واحد گومت ادبع و رسا و شیوا ست و امام صادق در این حادثه مقدمه بعد سان
کرده است:

۱- با اعتقاد ب لزوم امام معصوم و عی به ایسکه امام بر حق یوصایت متسلسل از طرف پیهم
معین شده و برگزیده خداوند است باید ناین حقیقت ارعان کرد که حد وند مامد صاحب علاقمند
برمه سده های خود پیشوا و رهبر حق را چون چوپان آزموده و د نایی بر آتپ گماشته و ناید
اعدم سگهدازی و حفاظت و رهبری مردم باشد و اگر از او دانازی بود حکمت و لطف خداوند
ایجاب میکرد که او را رهبر خلق و چوپان سده های خود سازد و گره بعه حکمت و با نادسی و
جهالت و در زیده و خداوند از آن میرا است.

۲- آدمیش در رنگی يك اصل از زیده و برارنده است ولی بر شورش انقلابی بطسوق نه شود

روا در سجنای جان در میاست و نمی سر بر جعفر و حرب پرو حق کشته و باز و باز شدید و نتیجه در دست انقلاب بدست نامند و حکومت جعه سوار شد شپرازه جمعیت حق جوانان از هم پاشیده و حق را میسر میبرد و پرورش یک دسته حق جو که در طول تاریخ زیر بهیمنان منظم ائمه برحق محکم شده آسانی میسر است براین برای سر رسیدن انقلاب و نتیجه گیری باید پیشانی سنی درست و دفع بدی همه جاسوسی در میان باشد با احداث درست نتیجه انقلاب صددر صد پیروزی بر دشمن و معجز باطل باشد.

پس از توجه به این دو مقدمه رهبر این انقلاب و شورش بر ضد حکومت صمیم کار و ساطیل با خود امام معصوم است و باید دلیل یکی از دستجات انقلابی دیگر که منظور کار و ساطیل شدید روش

صورت ولی که خود امام صادق (ع) بر رهبری انقلاب امام کمد درست است و در دستود ماعت و مهر شده است زیرا عناصر انقلابی برای پیروزی را صرف حقیقت که معصوم امام صادق است آماده رسید و اما که در جریان انقلاب صمیمی رس دوسان و پیروان امام دچار سجنای و اشبهات شگرایی شوند که ساد عقده و مان آنها گنده شود و خود را بد امام بحق شورید چنانچه خواجه بهروان که مردمی عقده مند و بهیمن پرورده بودند بهیمن دزد گرفتار شدند و بر میراثی شوزند و در انکیز کردند تا اینکه در آن دوران مسلمانیان معصوم در میان مائل عرب بودند که دهر صاف داشتند و علمیات مدیه دیگری در امر آنها رسوخ نکرده بود اکنون صدها ملت و دهها فرقه ای دسی در محیط اسلامی وارد شده و بر روش حکومت جلالی امیه و دوز پر و عدالت و محاسن اسلام را در چرخ وجود ائمه برحق که در برده های منظم بدست ها و فواید نهجای پیشوایان صلا و انقلابی سوسو میزدند درک می کنند ولی هنوز آمده بهیمن جمعیت آفتاب دیت حق اسلام را تحت و غریبان نگردد و اما که در برابر آن حیره و اما بیبا گردند.

انقلاب معصوم عمومی اسلام را بر دساد و تهاوی اعمال و تعلیمات نه صلاحیت و سران خود و از شداد بشی امیه و همکاران دنیا پرست آپ دچار یک هرج و مرج خلاصی و خلاف کاری و دین پرستی و رشوه گیری و بد و بسن های اذاری و دزد بازی شده است که گوشه ها از شداد حق کرو دیده دار از دیدار حق کور شده و آنچه بیجانی نرسد فریاد است.

و قیام امام بحق در چنین محیطی رای منازره علمی دساد در برابر حکومت های خودخواه و بی آبروی وقت سنی خطرناک و مانه هر گونه شکست و نومیدیت براین خود امام معصوم نمی تواند رهبری و مسئولیت انقلاب را بعهده گیرد.

می ماند صورت دوم که انقلاب بر رهبری دیگری آغاز شود و به نتیجه مد کاری برسد و چون با یکی بر سر راه حکومت صام ریخته شود تا عرض گاهی برای او بدست شود و برای یکبار هم که شده به زمین بخورد و کشته شود و این که به نتیجه مثبت رسد و حکومت صمیم کار را سرنگون نماید.

در اینجا است که امام صادق (ع) ماهیت بشعراکت انقلابی درست را از ان شوب مهربانه جدا کرده و خط مشی این دو راه را هم امتیاز داده است و در ضمن پروزایی که اگر انقلاب بصورت

پاک و صحیحی آغاز شود مجدداً معذرت است. گرچه بدون کشیده شدن در حق و جان باری در حق بی‌پایان است. زیرا مذاکراتی یک فرد یا یک دسته برحق در حق و حقیقت و واقعیت جوابدرد.

۱- ماهیت نهنگار و ضد حکومت ماضی بر روی عموم عمل میکند و در آن مساوی می‌سازد و پرتاب می‌دهد او را داشت میکند خصوص حکومتی که نام اسلام و در آن حق و عدالت بر مردم حکمروایی دارد مانند حکومت بی‌مه که شمار خود در حفظ فرمان و سی اعلام میکند و جمع و جمعیت اسلامی را رهبری می‌نماید.

۲- در کاری و جان باری در راه حق یکی از حواریان حقیقت و شوق مردم حق جو است که خود را به حق و روحانیت و در برابر حق از جان و هستی خود گذشته بد و این همان حقیقتی است که هر آن معجز برای آن حسابی مخصوص باز کرده و می‌فرماید (۷۷- احزاب) باید مرد کینه در راه حق کسی که راه گم می‌دارد به پای آخرت ددند و هر که در راه حق مرد کینه و کشته شود یا پرور گردد در آینده به او مرد بزرگی می‌دهیم.

امام صادق می‌فرماید انقلاب درست و معجز سه شرط دارد:

۱- رهبر آن‌ها و واقع بین باشد.

۲- دست‌گو و حقیقت باشد و در راه کاری و دروغ و طعنه‌سازی را کنار باشد.

۳- برنامه درست و مطابق با حقیقت باشد و در پی خود جوئی و عریس و درزی و سود پرستی نباشد.

امام صادق «ع» خروج و آغاز انقلاب زید علی را مشمول این حقیقت دانسته و می‌فرماید:

«گویند دید خروج کرد و ما هم باید خروج کنیم زیرا دید هم داشتند و طبعه‌شان بود و هم راست‌گو و با حقیقت بود و هم برنامه درستی داشت و آن تلاش برای رضای آن معتمد و بصیرت داشت.»

این‌گونه آغاز انقلاب و مبارزه با مظلوم و معذور است و گرچه اساس آن پیروزی طاهری باشد چنانچه به نظر مذهب شکست خود و ادعای و بدون کشیده شدن بر کوب گردید زیرا در برابر حکومت فرومرد و مقیدری قیام کرد ولی مبارزه او ارزش معنوی خود را از دست داد زیرا شرایط درست در و مجتمع بود اما در حال حاضر یک رهبر درست‌بیری انقلاب در میان است چنانچه از همه‌ها گردان بسیار بوده امام صادق یکی معانی رسیده بود که نباید در انقلاب زید شرکت کند و شرح حال و در حدیث ۳۵۱ گذشت.

و شرکت در شورش محض می‌شود پیروی از کسی که حاد است یک جمع مخالف با حکومت وقت هستند مانند برخی شیعیان و یا ابراهیم امام ربی عباس و یا امثال صباحی حاجی و شورش آن‌ها شرایط یک انقلاب صحیح و معجز را دارد. درست‌تر آن‌ها از نظر شیعه همان‌سی‌سی هستند و آنها برنامه زید را که رضای آل محمد است ندارند و دنبال آب برخواسته‌اند بلکه هدف آن‌ها دست و دست آوردن حکومت و سود پرستی است و دلیلش است که هم اکنون که باوری ندارند و در نهایت باور بی‌هشده با امام برحق مخالفت میکنند و او را نافرمانی می‌نمایند یا چه

۳۸۲ علی بن ابراهیم^ع عن ثبید عن حماد بن عیسوی^ع عن زبعی^ع رفعه، عن علی بن
الحسن^ع قال: «لله لا یخرج واحد من قبل خروج القائم^ع إلا کان مثله مثل فرح طار
من وکره قبل أن یستوی حاداه فأحد، الصبر فعموا به»

۳۸۳ - عده من أصحاب^ع، عن أحمد بن محمد^ع عن عثمان بن عیسی^ع عن بکر بن محمد^ع عن
سیدر قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: «سیدر الریم یسک وکن حلسه من أحلاس واکسن ماکسن
اللیل والنهار فاداعث أن السعیانی قد خرج فأجل إلى ولوعلی حلت»

۳۸۴ - محمد بن یحیی^ع، عن أحمد بن محمد بن عیسی^ع عن علی بن الحکم^ع، عن کمال بن محمد^ع عن
محمد بن ابراهیم الحمفی^ع قال: حدثني أبي قال: «دخل علی أبي عبد الله^ع فقال: «ما لي أراك ساهم
الوجه؟» فقلت: إن بي حمى الربع، فقال: «ما [د] یصعک من المبرک الطبیب؟ اسحق السکری

رسد، روزی که روزی ورزی و لشکری در جود سسد و اگر شورش داری شرائط و برنامه درست
باشد، غالب میاید بیکه ماهیت آن بک آشوب و تولید هرج و مرجی است که جر نصاب
موس و زبان مالی و جانی نیست، عموم مردم شعله بخورد و جر ماحرا حوئی نصیری از آب سی تون
کرد و بیکه آن بحدی بک مسؤولیت های سنگین و خطرناکی ست و در حقیقت حمایتی است که
حاجت به بدل دارد.

۳۸۲ - زبعی بن العیسی^ع در مورد بعداً سوگند کسی از ما جاوااده پیش از ظهور
قائم^ع خروج میکند جر اسک، مانند جوجه ی است که پیش از رسیدن و پروانه شدن پرواز
ر آشیانه خود بیرد و بر می آید و کودکان او را بگیرد و مادر مادی کند

شرح - د و ماری کند - یعنی اگر هم بحسب ظاهر بروز باشد حکومت او، از بجه بک
عده استماده چی است که در سازی گهرند و مردم سم کند مانند حکومت هدنی که بی حسن
در طرستان و ا اهرها را با کردند و مقصود است که حکومت حده و عدله اسلامی با ظهور
امام قائم^ع بر پا میشود.

(بک شار قطعی از ظهور امام قائم - ع)

۳۸۳ از سیدر گوید امام صادق^ع در مورد ای سیدر در خانه ت شبیه و چوب پلاسی در آن
بحسب و ت شبیه ورود بر حاست تو آرام باش و هرگاه سوختر رسیده که سیاهی خروج کرده بی درت
سوی ماکوچ کن و گرچه پای ساده باشد

(درمانی برای برخی امراض)

۳۸۴ از محمد بن ابراهیم^ع گوید پدرم برای من باز گفت که رستم خدمت امام صادق^ع
و بمن فرمود چه را بخواه و ناک پریده مینگر؟
گفتم گرمار ب ربع (سه بک) هسم فرمود چه مایمی داری از دادوی مبارک طبیب، شکر

ثم أمجمته بالماء و شربه على الريق و عبدالماء قال ففعلت فصارت إني

۳۸۵ - عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن علي بن العمار عن بعض أصحابنا قال شكوت
إلى أبي عبدالله عليه السلام الوجع ، فقال إداويك إلى وراثك فكل سكّرين قال ففعلت فصارت
وأحسرت به بعض المطّشين و كان أقره أهل بلاده فقال من أين عرف أبو عبدالله عليه السلام هذا ؟ هـ
من محزون علمه ، أما أنت صاحب كتف يسعي أن يكون ثوبه في بعض كتفه .

۳۸۶ - عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن جعفر بن يحيى الخراعي ، عن الحسين بن الحسن ، عن
عاصم بن ريس ، عن حل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال لرحل نبي شيء تعالجون محمومكم
إداحم ؟ قال أصحّ الله بهمه لأدويه المرأة سمايح والعاف وما أشبهه فقال سبحان الله الذي
يقدر أن يبرئ دلمر يقدر أن يبرئ بالحلو ، ثم قال إداحم حدكم فلأحد إيا ، بظمفاً فجعل فيه
سكّره ونصفاً ، ثم يفرأ عليه ما يخص من القرآن ثم يصعب نجس لحوم ويجعل عليها حديثه
وإذا كان في لعمه صبغاً عليها الماء وهرسه بدد ثم شربه ودا كذب اللبلة الثانية راده سكّره
أخرى فصارت سكّره بن و نصفاً ودا كذب اللبلة لثالثة راده سكّره أخرى فصارت ثلاث
سكّرات ونصفاً

را مكوب و با آب مضروب كن و خوب حل كن و صبح باش و شب هگم سوش گوید من این کار
کردم و تب برید و برنگشت

۳۸۵ - از یکی از اصحاب ما که گوید امام صادق (ع) ر دودی شکایت کردم فرمود
چون دستور خود آزمدی دوزخ شکر بخور من بن کار کرده خوب شدم به یکی از پزشکان ماهر بلاد
خود گفتم او گفت از کجا امام صادق (ع) درمان در دست او رسیده اسرار علوم ما پزشکان است هلا و کسی
دارد و سزاوار است که اینرا در یکی از کتابش دیده باشد

۳۸۶ - دیک مردی گوید امام صادق (ع) به یک مردی فرمود شب بن داران خود را هگم تب
بچه درمان می کنند گفت اصحّ الله این داروهای تلخ ، سمایح و عاف و آنچه ماده آبهاست
(در حاشیه برخی نسخه ها که از معجم البحرین نقل کرده سمایح دازوی معروفاست که مهمل سوده
است و عاف تبیر معروف است در بردریشان و آن از گیاههای خاردار است)

امام صادق (ع) فرمود سبحان الله آنکه دازوی تلخ بهودی می دهد می تواند به دوی شیرین
هم بهودی بخشد ، سپس فرمود هر گاه یکی زشماها تب کرد باید بشکوف پاکتی بگیرد و یک قرص
شکر با سمی در آن بپزد و هر چه فرا آن حاضر دزدی دارد بر آن بخورد پس شب آخر در ستاره ها
بپزد و یک تکه آهن بر آن گذارد و چون نامداد شود آب روی آن برورد و اگر بادست بشارد و سپس
سوشد و شب دوم یک قرص شکر بر آن بپراشد و نادو قرص و نیم گردد و شب سوم یک قرص دیگر بر
آن بیفزاید ناسه قرص و نیم گردد.

۳۸۹ عه . عن ابن ابرهیم بن ابي بکر بن ابي سمالک ، عن داود بن فرقد ، عن عبد الله بن علي مولى آل سام ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له و قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتسرع الملك من تشاء اليس قد آتى الله عز وجل شي مئة الملك قال ليس حيث تدعب اليه بن الله عز وجل آتانا الملك واُحْدِثْهُ بِنَا مِئَةً بَمَرٍ لَهُ الرَّحْلُ يَكُونُ لَهُ الثُّوبُ وَيَأْخُذُهُ لَاحِرٌ فَلَيْسَ هُوَ لَدَيْ أَحَدٍ

(تفسیر آیه ملک)

۳۸۹- از عبد لایعی مولى ابراهیم گوید: امام صادق (ع) گفت: (۲۶- آل عمران) بگو: خدا یا مالک هر مملکت! تو مبدعی مملکت و تسبیح را هر که خواهی و مستأبى مبرک را هر که خواهی- آیا خدا بود که ملک و سلطنت به نیت امیه داد؟

فرمود چنین است که تو مبدعی و مبرک است در هر چه است در آتش خدا و چون ملک و سلطنت را بر ما داده است و خود را بر ما برود گرفته به ما باند مرد که حامی رآب خود دارد و دیگری بر او آبر از او مستند و این حامی از آن کسی است که آن را برود گرفته است
شرح- در معنی ده- «وله تعالی و قل اللهم ملک المملکت»- یعنی پس مملکت رآب او است و چون مملکت در آن تصرف میکند و حاصل است که قدرت حق در هر چه باشد داده و است

«تؤتی المملکت من تشاء» خلاف است در آنکه مقصود از مملکت و سلطنت در اینجا همان سلطنت حق و واقعه است چون مقام حق و امامت با هم آرد و سببی باشد است که مملکت خود و خود و صلاحات در آن و آنکه شمس و سلطنت علم و عمل و صفت و جلالی حسیه و مملکت نور و مملکت قدرت و مملکت معیت و مملکت امور و اولاد و دیگر چیزها هم می شود جمعی آن در مخصوص همان معنی آن دانسته چنانچه این خبر بر آن دلالت دارد

در دین حدیث امام (ع) بیان کرده است که همان خداوند مبرک به هر چه دل آن داده که امر بر حق باشد و همان که مقصدی آید صاحب هر چه و عدو رآب را در اختیارش نبوده اند و گویند چگونگی خداوند یکی یکی دهد و او را هم فرمان کند که از آن رفع نماید و آن که یکی (معنی دوم و سوم را) حدیث کرده است «امام» دعوت کرده از حضرت عرف و لغت و قطع نظر از این حدیث استماعی در برابر مملکت مقصود را اعطاء قدرت و مملکت باشد و گرچه او را را در کتاب آن نبی کرده است چنانچه حدیث بر دیگر قدرت بر داده و او را هم از کتاب آن نبی کرده و در دست و مشیر داده و او را هم از قتل پناهی کرده است

«ملاوه در بسیاری از آیات و احادیث مران است و ساز و عمل بخت و بدهی صرف تحذیه میان او و عمل و حیو گیری نکردن از آن است ولی معنی اولی که (مؤید این حدیث است) روشن بر مناسب است سابق و نشان بر ولی که برای آن روایت شده است که در باره وعده سلطنتی است که خداوند پیمبر خود داده است در روز جنگ حندق و یا روز فتح مکه.

قوله «و امر من شاء» می دزد سا یزد دین از آن حث و به در همه این معانی

۳۹۰ - محمد بن أحمد بن الصلت ، عن عبدالله بن الصلت ، عن یونس ، عن المفضل بن صالح ، عن محمد الجلی أنه سأل أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل : « علموا أن الله يحيي الأرض بعد موتها » قال : العدل بعد الجور .

۳۹۱ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی عن علی بن محمد بن اشم عن صفوان بن یحیی قال سأل ، الحسن بن صالح علیه السلام عن ذي القعدة سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و قال یزل به حرئمل علیه السلام من السماء و کانت حلقة فضة .

« حدیث نوح علیه السلام يوم القيامة »

۳۹۲ - محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن محمد بن خالد عن القاسم بن محمد عن حماد بن صالح عن یوسف بن أبی سعید قال : كنت عند أبي عبد الله علیه السلام ذات يوم فقال لي إذا كان يوم القيامة و جمع الله به ركب و تعالى الخلاق كان نوح علیه السلام من يدعى به و يقال له هل بلغت ؟

(در معنی زنده کردن زمین)

۳۹۰ - ارجمند حدیثی که « و ا اءام صادق (ع) » برساند از عیسی بن عرواح (۱۷ -) (حدیث) ، میگوید که خداوند زنده میکند زمین را پس از مردنش - فرمود مقصود خداوند است پس از جود و شتم .

شرح - از معنی زنده داند « دامن دادن » محال است مقصود معنی آن آید .
برای این مطلب نیز .

(دو القمار از کجا آمده است)

۳۹۱ - صفوان بن یحیی گوید را اءام صادق (ع) برساند از ابی اءمار شمشیر رسول الله (ص) در پاسخ فرمود خبرش را در آسمان آورده و حلله فرمود شب .
شرح - از معنی زنده داند « زنده کردن » از جرم چون اءمارد گری دلالت دارد بر آنکه زنده شود و آسمان آمده است و صاحب شمرده و دلالت بر آنکه خائن است خدعه شمشیر بهره باشد یا و آله فرمود باشد چنانچه در برخی نسخه ها بجای لفظ خدعه امضای شده است و سخن درین باره در کتاب زی و تجمل و کتاب اطعمه گشت .

(حدیث نوح (ع) در روز رستاخیز)

۳۹۲ - یوسف بن ابی سعید گوید من مکرور را اءام صادق (ع) بودم من فرمود هر گاه روز رستاخیز شود خدا تبارک و تعالی خلاق را فراهم آورد نوح (ع) بخت کسی باشد که او را بخواند و نه او گفته شود

آیا تبلیغ کردی و مردم را دعوت خود را رسانیدی ؟
در پاسخ گوید آری .

فیعقول نعم فیهال له من یشہدک؟ فیعول شہد عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال فبحرح نوح رضی اللہ عنہ فیتخطا لئاس حتی یجئ الی شہد رضی اللہ عنہ وهو علی کتب المسب ومعه علی رضی اللہ عنہ وهو قول اللہ عز وجل «فلما رآہ ذلک سب وحوہ الذین کفروا» فیعول نوح لمحمد رضی اللہ عنہ یا شہد ان اللہ تبارک وتعالی سألني هل بلغت؟ فقلت نعم فقال من یشہدک؟ فقلت شہد رضی اللہ عنہ فیعول یا حمیر یا حمیر «ہما واشہدالہ اشد قد بلغ» فقال أبو عبد اللہ رضی اللہ عنہ وجعفر و حمیر «ہما اشاہدان للأنبیاء رضی اللہ عنہما ما بلغوا» فقلت جعلت فداک فعلی رضی اللہ عنہ أین هو؟ فقال هو أعظم منزلة من ذلک.

۲۹۳ - حدیثی شہد ان یحیی عن أحمد بن شہد عن عمرو بن عبد العزیز عن حمیل عن أبي عبد الله رضی اللہ عنہ قال کتب رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لحط به بین أصحابه یطير إلى دایمیل لی د السویة

«او گفته شود چه کسی برای و گواهی میدهد؟»

در نسخ گویند محمد بن عبد الله - در مورد نوح (ع) در آمد و مردی در برگم کرد تا خود را محمد «ص» رساند که بر سر می از دست است و عی «ع» هم همراه و است و است محمدی قول حدیثی (۲۷ - لکث) پس چون در روبرو شد سه گون گردد چهره آن کسی که کفر ورزیده.

نوح «ع» رو به محمد «ص» ای محمد راستی حدیث تبارک و تعالی از من پرسید که محمدی رسالت کردی؟ گفتم آری؛ پس در مورد چه کسی برای و گواهی میدهد؟ گفتم محمد محمد «ص» رو به جعفر و حمیر - روید و بری و گواهی دهد که او مسلم در است کرده است.

امام صادق (ع) در مورد اس حمیر و حمیر هر دو از همان گواهان بری یحیی است و بجه تبلیغ کرده اند.

من گفتم در دست پس عی «ع» کجا است؟ در مورد مقام و مرتبت او اراش بالا است شرح - از محیی زهر دله دله دله «دراوه ذلک» مفران گفته بد صیر بوعد بر گردد در آیه پیش که فرماید مگر بید چه رمای است این وعده؟ یعنی موعود و از صیر امام بر آید که صیر به امیر المؤمنین بر گردد و ولایت بمعنی بر دیکسی است عی صاحب قرب است بر دحد و رسول (دراخلاق عالیہ رسول خدا «ص»)

۳۹۳ - امام صادق (ع) که در سول خدا «ص» نگاهای خود را میان اصحابش قسمت میکرد و به این و آن برادر میکرد

۳۹۴- عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال ، عن بعض أصحابنا قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : ما تكلم رسول الله صلى الله عليه وآله ، لم يدركه عقله قط ، قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إذا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم

۳۹۵- محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن سعد بن عبد الله ، عن صاحبنا ، عن سهل بن زیاد حمیفا ، عن ابن محبوب ، عن مالك بن عصفه ، قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : إني رجل من بحیفة و أنا دین الله عز وجل ، أتکتم هو لی و قد سألت بعض من لا یعرفنی ویقول بی همس أر حل ؟ فأقول له : أنا حل من العرب ثم من بحیفة ، فعلی فی هذا یم حیث لم أقول ، إني موی لسی هاشم ؟ فقال : لأیس فلیک و هو انک معقدأ عنی أنك من موی لیس ؟ فقلت : بلی و الله ، فقال : لیس علیک فی أن یقول أر من العرب ، ثم أب من العرب فی السب و العناد و العبد و الخسب فأت فی الذر و محو الدین و ما یدین فی عرقه حل به من طاعت و الأخذ به من مواضع و من و الله .

۳۹۶- در مورد دعای هرگز رسول خدا «من» بکنه جرد و عین ذرات خود ، بدهی جدا - من بگفت رسول خدا «من» در مورد ما گروه بهر آن دستور داریم که ، مردم در خود جرد می دانند سخن گوئیم
شرح در مجلسی ده - از این حدیث را آنکه ، چهار باب در خود مردمی دست و دل بر آنها نمیگردد از آن نهان داشت .

(دستوری از امام صادق در اظهار عقیده)

۳۹۷- از مالک بن عقیله که در «مناصق» (ج) گفت : من مردی از طایفه عیلام و دین داریم برای خدا عز و جل بر پایه دوستی و بر روی ارشاد است ، با کسی که من تشبیه از من پرسد که : و ر کدام مردی ؟ من گویم مردی عربم و از مذهب عیلام گاهی دارم که دیگر میگویم دوستدار بنی هاشم و ایستاده آنم ؟

در پاسخ فرمود : مگر نیست که در خواست ایست که از دوستی آن مایه پیران ماهی گوییم چرا خدا فرمود : بکنه مگوئی من مردی از عربم برای تو گاهی ، ندارد خود زیاد و حدیث مردی از عربی و جره دهنده ها و در شهادت نامی ، و در دست و آنچه در دهن دین وارد است و بدان مردی خدا عز و جل دیناری کی در احسان دینی و ما احد احکام میسکی ؟ بو دوستان ماهی و از ماهی و دو پسوی ما داری .

شرح - در مجلسی ده ، قوله دینی بدهد ، یعنی در عدد نهائی یا از اعوان و انبیا ماهی بدان نقل از مجلسی ده

من گویم ، ظاهر مقصود سون است که سکوت از معرفی مذهب از آن ورده است و اظهار خلاف و ایست و یا گاهی دارد پاره

إلى الإسلام وكتب إلى ملك فارس كتاباً يدعو به إلى الإسلام وبعثه إليه مع رسوله فأما ملك
الروم فعظم كتب رسول الله ﷺ وأكرم رسوله وأما ملك فارس فأبى واستحجب بكتب
رسول الله ﷺ ومرتفعه و استحجب رسول الله ﷺ وكان ملك الروم وكان
المسلمون يهودون أن يعلى ملك الروم ملك فارس كما هو لأحبته أرحا منهم لملك فارس فلمّا
علب ملك فارس ملك الروم كره ذلك المسلمون و غتموا بدفأرل الله عز وجل بذلك كتاباً
قرأناه لمّا غلب الروم في ذي الحجة (يعني غلبها فارس في أدنى الأخرس وهي الشمام
وما حوسب) وهم (يعني فارس) من بعد عليهم (الروم) سيعلمون (يعني يعلمهم المسلمون)
في يصع سبي الله الأحرار من قبلهم بعد و يوهنهم يفرح للمؤمنين و يصبر الله يصبر من يشاء
عز وجل فلمّا عز للمسلمون فارس وادنتهم فرح المسلمون وصر الله عز وجل قال قلت
أليس الله عز وجل يقول «هي يصع سبي» وقد مضى للمؤمنين سبون كثيره مع رسول الله ﷺ
وفي بداره أبي بكر و إنما غلب المؤمنون ورس في ما د عمر ، فقال ألم أفنكم إن أهد
بأويلاً وبعسيراً والله آي ن نعيمه د - باسج و مسوح ما سمع لعول لله عز وجل

پادشاه فارس وشت و پارسه ای و گسل رشت و زراهم به اسلام دعوت کرد ما پادشاه روم
امام رسول خدا (ص) را احرام گذاشت و پرسید او در رحمت داشت و اما پادشاه فارس به
رسول خدا (ص) احرام نکرد و آن را دید و پرسید رسول خدا (ص) هم احرامت کرد و در آن روز
پادشاه فارس به پادشاه روم جنت میگرد و عیدمان دل بر آن گذاشت که پادشاه روم پادشاه فارس
پیروز شود و او مددور بود پادشاه فارس و چون پادشاه فارس در این جنت پیروز شد
پادشاه روم مسلمانان را با مدد و ری آن عید شده و حدی عزوجل بخاطر این پیش آمده
در آنی روز پرسید و فرمود

۱- «ام ۲- روم در بر دیگرین سرزمین معذوب شد» یعنی فارس و پیروز شد و دیگرین
سرزمین که عبادت و شجاعت و طرف ن باشد «و آن» یعنی مسلمانان پس از علم و پیرویشان
بر روم «برودی معذوب شوند» یعنی مسلمانان بر آنها پیروز شوند در آن سال که از آن خدا است امر و
فرمان از پیش و از دال و در اینروز است که مؤمنان شاد شوند

۳- بیاری خداوند کمک شود هر که خدا عزوجل خواهد
و چون مسلمانان با فارس جهاد کردند و آنرا فتح کردند مسلمانان بیاری خداوند عزوجل
شاد شدند

گویند من گفتم آنست که حد و مدد عزوجل میفرماید در آن سال و بیکه مؤمنان سال های
سال و خود رسول خدا (ص) گردانیدند و دوای مبارک بی مکر و هم گردانیدند و در روز انامرات
عمر بر فارس پیروز شدند

در پاسخ فرمود مگر من گفتم که آن خود نویسی دارد و سری ای مدعیید قرآن پاسخ

«لله الأمر من قبل ومن بعد» یعنی «لله المشيئة في القول أن يؤخر ما قدم و يقدم ما أخر»
 في القول إلى يوم يحتم القضاء، نزل الصرخة على المؤمنين بذلك قوله عز وجل «و يومئذ
 يفرح المؤمنون بمصر الله [يصر من يشاء]» أي يوم يحتم القضاء بالصر

و مسوح در دایه شدیدی که خدا عزوجل فرمود

در بری خداست هرمان در پیش و در سال «بسی احببنا او است در مسکه پس ندارد
 آنچه در پیش داشته و پیش اندارد آنچه در سال مقدر کرده است در نظر گمارد تا روزی که قضاء
 حتمی گردد بری برود بصورت بر مسلمانان و مؤمنان و است آنچه خدا عزوجل فرموده است و امروز
 است که شاد میشود مؤمنان بصورت خداوند (بصورت مسکه هر که را خواهد) «بسی روزی که
 هرمان صرب حتمی گردد»

شرح - ر مجسی ده - قوله تعالى «انهم عت لروم في ذي لارس» معادای گفته یعنی
 زمین عرب زیرا زمین معهود عیان آنها همان بوده «مقصود اینست که نزدیکترن سرزمین رومیها
 است عرب و هم من بعد عدهم» مصدر آمده معقول شده می پس از معلوم شدن آنان بروی
 غالب شود در زمین مدائن

روم شده که فارس و روم - در کردند در اوقات و صبری و گفته شده است در حریره
 (نواحی مودن) که نزدیکترین رومیهای روم است و در مسکه رومیان علیه کردند و این
 خبر مسکه رسید مشرکان شاد شدند و مسلمانان سرش کردند و گفته شد و برسان اهل کتاب
 و معاد و در مسکه می و بی کرب و در مسکه برادران شما پیروز شدند و ما هم بر شما غلبه
 میشود و این آیه نازل شد و ویک گفته خدا چشم شما را روشن کند خدا که روم بر فارس رسد
 سال پیروز گردد پس حتمی به و گفته دروغ گویی به ا هم شرع ندادم تا مدت معلومی بود
 مگر تا از شرع است سرده شر در مسکه می و در شرع و در وجود زان می پس خلف بر رسول
 خدا (من) گزارش داد.

رسول خدا (ص) به او فرمود بصر از سه تانه است تو با این وارد مداخله بشو و بر شرط بندی
 بپوش و مدت را میدک و قر در دومی میان آنها سه شد سرحد شر در مدت به سال ولی این
 از جمله که رسول خدا (ص) در روز حث حد نه و در مرد و سپس روم و فارس پیروز شد در روز
 حد پیه و دیگر شرح شدی در که حد شر و در و نه ای در بهت کرد و برد رسول خدا (ص)
 آورد و آن حضرت فرمود تا آنرا صده داد

و این آیه دلالتی بر آنست زیرا خدا صریح از غلبه است و فرائد شده عت بصر و می معلوم
 بصر و معهود است که روم بر رومیان غلبه کرده و بروی مسلمانان در آنها غلبه کند و
 معهود مسلمانان شود و در سال هم برود آنها بود که مسلمانان و رومیان جنگیدند و برخی از آنان را
 را فتح کردند و شایر این قلب معهود بفاعل اضافه شده است.

در الله الامر من قبل و من بعد - یعنی کارها را خدا است پیش از آنکه رومیان
 غالب باشند یعنی هنگام معهودت آنان و پس از معصویت آنان را آن هنگام است که غالب باشند
 و و یومئذ روزی که غلبه کند روم شاد میشود مؤمنان به آنکه باری کرده است

خداوند آنها را که صاحب گنایند بر بی گنايان زیرا موجب وارونه شدن تعادل است و طغيان در امسي مي-دستيان و ييروري آمان در شرفه سدي ما عشرين و ماهه هر پيش يقين و سات در دست براي آنها.

پس از نقل کلام یهودی گویند یهودی گفته است حسب پیروی دوم بر فاض طلق گرادش
عکرمه است که شهر برادر فرامیده لشکر خسرو بود و پس از پیروزی بر لشکر دوم آن هارادسل
کرد و پیوسته عقب ماند و شهرهای آن هارادسل را گرفت و بخیج رسید و مکرور در حال برادرش
بسته بود و شراب میخورد و یازاش گفت من در جواب دادم که گویا بر تخت خسرو نشسته
من سخن او گوش خسرو رسد و شهر برادر را از دست بوشته بخت رسید نامه من سر هر خان را
برایم بفرست

در هیچ‌اوش که و هرگز مانند روحان سردداری بدست نیازی او بیرون است و هر اس
اوست که دشمن را گرفته‌است مبادا غفلت کسی

حسرو در جواب او نوشت میان زحار و افسار در هر هست زود سرور در هم فرستاده
شهری را از او راو کسب تکلف کرد و در عاقل را احراء نکرد حسرو غشتم بدر شد و
به و دیگر استعی بدد و عاصدی برد بل فارس گسیل داشت که من شهر را در از خدمت شما
بر کساد کردم و بعدی او در خان را که ششم و شصت و هفت کوچکی بدان است داد که در آن هر حال
دستور داده بود شهری را از او سر برد

حسرو بدین ملت سفارش کرد که هر گاه در حال حکومت در جدول گرفت و مدینه خود سوار شد بن نامه و دو سه و چون در میان عرب شهر را رسید گفت چشم و ار بخت بر من آمد و در خان هدای او نشست و آن نامه کوچک را گرفت و خواند و ده روز گشت شهر را از راه صاحب کند و جو دست گردن او را بر بند شهر برباز نامو گشت شب مکی و سه نامه حسرو در راه نشان داد که وی در میان کشتن او داده و او هر روز دو مراجعه کرده و کسب یکدفع کرده است و گفت و اکنون به خواهی یا یک نامه مرا بکشی در حال از بدین نامه ها بخود آمد و حکومت را بپیر از خود بارس داد و شهر برباز خود را نامه ای بقصر دوم نوشت که مرا با تو کار بست به بسکی و واند آنرا برساند و نه نامه ای ندید به سراه پنجاه تن دومی بملامات من بیانی و من هم با سعادتمن فارسی تو را بر خوردم کشم و از خود در بگویم

یک جبهه را برآورد و این دو در آن ملاقات نمودند و هر کدام کاردی را خود داشتند و هر دو
خودشان را در آن جبهه کردند و گفت آنکه شهرهای و راو را بران کردند و در دزدان هستیم که بدید
شدعت خود را کار کردیم و خسرو بر ما حمله کرده و خود را در دست من بکشد و من
را کرده و سپس مراد را بداد مرا بکشد و هر دو را آورد جمع کردیم و راو را بر زمین و سوی و
شتاقیم و به راه و راوی را در جبهه کرد

فایز روز گشت به در خوب کاری کرد و بیکدیگر اشاره کردند که گریز از دو طرف
تجاوز کند تا که فاش شود و هر دو با کارد خود مترجم را کشتند و در دم بر سر فاسیان ناحت و آهرا
دسال کرد و گشت و حیر و هم مرد و روز حله به آن حیر نه به عمر (ح) رسید و آن حیر و هم را فاش
شاد شادند

مویه «کتاب الی منک الروم» به او هرقل بود پیغمبر (ص) دجه کلبی را برد او فرستاد و به و فرمود مرد حاکم صری شود و از او بخواهد که کعبه به همراه او بفرستد یا او را به هرقل رساند و از گهت هرقل برای دبرت بیت المقدس بشام آمده است و مردی را با او فرستاد تا و را برد هرقل برد.

و قطب الدین را وندی گفته دو بت شده است که دجه کلبی گفته رسول خدا (ص) مرا با شما ای مرد فیصیر فرستاد و هرقل استغفار را حوست وار محمد و نامه اش را و گر رش را استغفار بدو گفت پس همان پیغمبر بسکه مادر انتظار او بودیم و عیسی بن مریم مژده او را داده است استغفار گفت امام که او را باور دارم و از او پیروی کنم.

فیصیر گفت ما من اگر از او پیروی کنم سخطیم را دست برد سپس فیصیر گفت یکی را تیره محمد را که در اینجا است بخواهد تا من در خانه معینه را او برکش کنم و ابوسعیان و جمع و برای تعارض بشام رفته بودند فیصیر همه را احضار کرد و گفت هر کدام شماها که در نزد محمد برد کثیر است بردمن آید ابوسعیان پیش آمد فیصیر گفت من از این مرد پرسش دارم در راه پس مردی که میگویی من پیغمبرم پیش رو به راهان ابوسعیان کرد و گفت اگر در جواب من دروغ گفت شما و را نکذیب کنید ابوسعیان گفته و اگر شرم نداشته که میداد همراه من مرا نکذیب کنند در راه محمد خلاف واقع گزارش میدادم.

فیصیر - بگو که سب و ز در محمد در میان شما چه وضعی است؟

ابوسعیان - ز در روش و خوبی دارد و از حاکم مرومی است

فیصیر - آبادیگری در میان شما اکنون چنین دعائی کرده است؟

ابوسعیان - نه. او نمکست کس است که دعوی نبوت کرده است.

فیصیر - شماها بش از این دعوی و را مهم بدو عید میدادید؟

ابوسعیان - به از او دروغ ندیده بودیم.

فیصیر - اعیان و اشراف از او پیروی کردند یا ماتوایان و مستندان؟

ابوسعیان - ماتوایان و مستندان

فیصیر - پیروان او را مرومی هستند یا نگاهش؟

ابوسعیان - مرومی مروم

فیصیر - کسی از آنها میوان را راضی از کیشی که اختیار کرده برگشته است؟

ابوسعیان - به کسی از او برگشته است

فیصیر - آیا دعوی و پیمان شکنی دارد؟

ابوسعیان - نه پیمان شکن نیست.

فیصیر - شماها یا او نبرد کردند؟

ابوسعیان - آری ما او نبرد کردیم

فیصیر - نبرد شما با او چگونه بوده است؟

ابوسعیان - بونی بوده ست گاهی بود او بوده و گاهی رباش

فیصیر - این خود شده پیغمبری است اکنون بگو شما چه دسود می دهد و برنامه دعوت

او چه بسا ؟

بوصفیان را با دسوزمده که خدای یگانه را پرستیم و چیزی را با او شریک ندانیم و ما را از پرستش تنها که در میان میسر رسید بهیچیکند و ما را مال ما و روزی و پارسائی و راستی و راست پردازی و وفای عهد میدهد

بیمبر - یوصف بیمبر است و من خود میدانم که او ظاهر میشود و معجزات میکند و گمان نداختم از میان شماها باشد ردیث است که بن سرزمین را که من زیر گام دارم تصرف گیرد اگر امید داشتم که سالم وی مرسم دسان دزد و شکستم و اگر بودم دو پای او را بوسه می دادم

چون نصاری حیر شدند که اسف بیمبر عرب را تصدیق کرده فراهم شدند با او را بکشید او با وصیفان گفت برد صاحب خود دو و سلام مرا او رسان و بگو که من گواهی می دهم بیست شایسته پرستشی جر خدا یگانه است و شربت دارد و معجزات میکند است و نصاری آن را مسخر شدند بر من

سپس اسف از دروازه بیمبر رد نصاری مرو شد و ورا کشید

گوید و روایت شده است که هرمن مردی را عسان را رد بیمبر فرستاد تا گزارش احوال او برای وی بیاورد و باو گفت درسه چیز او تامل کن

۱- بین او را که دید از میکتی دوی چهری بسته است ؟

۲- این درست راست او چکی بسته است ؟

۳- اگر تو می که مهر موت در پشت وی نگاه کنی مکن

آن عسای علی صاف کرد با خدمت بیمبر رسید دید روی زمین بسته بود سمت راستش عسای بطالب را از دارد و دو پای خود را میان آب داغ نهاده و رسید آنکه در سمت راست او است کبک گفت عهده وراده او است

این گزارش را نوشت و دسوز سوم او را فراموش کرده بود رسو جدا (من) آعدا سخن کرد و فرمود بیا به چه سرورت تو دستور داده بگر و او آمد مهر موت هم بگرفت آن مرد نزد هرقل بلا گشت و هرقل باو گفت چکر دی ؟

گفت دهمش روی زمین شسته و آبی دیر دو گمش نداده معوضه دیدم که عسای عمو راده اش بر سمت راست داشت و راجع مهر موت که سفارش دانی فراموش کردم و او خودش مرا دعوت کرد و گفت بیا و دسوز سرورت را انجام بده و من مهر موت را در پشت او دیدم

هرمن گفت این همانست که عسای بن مریم گفته و بدو مرده داده و گفته برشته سوار می شود از او پیروی کنید و او را تصدیق بناید سپس مقاصد خود گفت کرد برادر و موضوع را و او هم در میان گزارش دیر او در سلطنت ما من شریکست پس جریان را باو گفت و او زانسی شد که سلطنت از دستش برود

فوله دو کتب الی ملک فارس نامه را با عبد بنش جدا برد خسرو فرستاد

ان شهر آشوب گوید این مهدی موعود در محال خود آورده است که بیمبر بخسرو این نامه را نوشت

از طرف محمد رسول خدا (ص) سوی خسرو پسر هرمز اما مد سلام آورد تمام بنامی و گریه آمده سرد ناخدا و رسولش شاه و السلام علی من تبع الهدی و چون نامه بخسرو رسید نزارد و خواهرش مرود و گفت این کیست که گستاخانه مرا بکش خود می خواند و نام خود را پیش از نام من می نویسد و مقدازی حاکم در پاسخ پیغمبر فرستاد پیغمبر فرمود خدا منک و در مدد چه نامه را درید هلا مرودی منک او را در هم ندید و در می منک حاکم فرستاده هلا شاه پسر منک و را مالک شوید و چنان شد که فرمود.

ماوردی در اعلام النبوة گفته است محمد بن اسماعیل که نامه پیغمبر بحسرو رسید بنکار گراز خود در بین بنام باذان که ابامهران کینه داشت نوشت این مردی را که گویند پیغمبر است یا گویند من پیغمبرم و نام خود را پیش از نام من نوشته و مرا بدینی جز بدین خودم دعوت کرده است نزد من فرست و باذان پیروز دیدنی را با جمعی همراه نامه مصحوب نامه خسرو برد پیغمبر (ص) فرستاد پیروز ابامهران خود خدمت پیغمبر (ص) رسید و گفت خسرو من فرمان داده است تا خود برد او فرستم و پیغمبر بکشید او و مہات دوست و مراد پیروز با کمال عجله برد آن حضرت دست پیغمبر را فرمود که پیروز گداز من من خبر داده که شب پیروز گداز تو را کشته است پسرش شیرویه را در ساعت هفتم شب بر او مسلط کرده است و عصر کن تا خبر او رسد این خبر پیروز بهراس بداشت و نه من برگشت و آن را بیاد نگرانش داد و بدان ما و گفت در اویم در خورد او را در دل خود چنگو به بدنی ؟ گفت بخند من از کسی هراس نکردم و نه ده اینکه از این مرد هراس کردم و در من هیت او اثر کرد و نه باد خبر رسید که در همان شب و همان ساعت خسرو کشته شده و هر دو مرور ایمان آورد و عیسی ظاهر شد و مدح دعوی سوت کرد و رسول خدا (ص) پیروز را مامور ساخت تا او را بکشد باو فرمود: او را بکش خدا او را بکشد.

زهری از ابی سلمة بن عبدالرحمن بن عوف نقل کرده است که خداوند ظہر هنگام فرشته ی خسرو جنود گر ساخت و باو گفت ما مسلمان شو و با این عصار میشکم، در پاسخ او گفت بھل بھل و آن فرشته دار گشت خسرو با مسلمانان خود را حواست و گفت چکسی ایسر را من راه داد گفتند ما کسی را ندیدیم عیس در سال آینده همین روز و همان ساعت آمد و همان صبح تکرار شد که در من ساعت شده بود و سپس سال سوم مرد او مد و گفت مسلمان شو و با این عصار میشکم خسرو گفت بھل بھل و آن فرشته عصار داشت و پیروز دست و درنگی شد که پسرش را و عید و او را گشت.

فوله در آباء ما صحت کناست بعضی کسانی که خوانده میشود و من آنست تا معلوم شود که مراد بعضی از کناست.

فوله «بعضی و «ارس» این بیان صیر هم است و ظہر حدیث ایست که در قرائت همه کلمه علت و کلمه سیملون هر دو مجهول است و این قرائت مرکب است از قرائت مشہورہ (که کلمه علت مجهول و کلمه سیملون معلوم است) و از قرائت شاذہ بکہ معاوی آن را روا بکرده است (که کلمه علت معلوم و کلمه سیملون مجهول است)

و ممکنست قرائت ائمہ موافق بیان قرائت اخیرہ باشد و علیہ در حدیث صمدہ ماعل باشد و

در آن صدهاء و مئول و معنی این شد که پس از معبود شدن فارسیان در روم همان فارس در مملکت
هم معبود خواهد شد ، کلمه غلبه در به هم صافه به علی باشد که فارسی در روم غلبه کند
و هم معبود می شود و هم معبود مسلمانان گردند ولی این محتاج به تفسیر است چه
مذهبی نیست

و معلومست که پیروزی کامل مسلمانان بر فارس در سال شانزدهم هجرت و آخر سال هفدهم
است که برد گرد کشید و کشور بری سراسر تحت تصرف مسلمانان درآمد است
فوله «ایس لافور» فی صبح سال ۱۰۰۰ چو سکه وضع در سب غرر بعد ۳۰۰ ساله اطلاق میشود و غلبه
کامل اسلام بر فارس در سال ۱۶ تا آخر سال ۱۷ هجرت بوده است سار مشهور میان معسرانی که آن در
مکه و قبل از هجرت ازل شده است ما چارون «فصله میان برون» و غلبه بر فارس در سال ۱۶ و سال ۱۷ هجرت
ظاهر خبر که برون آیه سار نامه نگاری پیچیده اسلام با قیصر و کسری بوده که بنابر مشهور در
سال ششم از هجرت و ده ست در هم عاصله به کی از حدش است و از بیجهت صائن اعتراض کرده
است که عاصله از جمعش است و عام خوب داده سکه آن مشرک است رایسکه این موعده حتمی
نیست و قابل تقدیم و تاخر است چون خدا فرموده است نه الامر من قبل و من بعد می حد را
سزا است که این غلبه را بر بضع مقدم دارد و یا از آن مؤخر کند چنانچه ظاهر معسر عام «دع»
است باین دلیل و محلی ده

من گویم - شرح سکه امام «دع» رای اوده ست در تاریخ و تفسیر عمومی اسلام با آن کی
کم و بیش معروف و مشهور است و سکه عام «ع» میسر باید تا ولی دارد که هر حد و رسول و این
بیت نمی دانند و توجه دارد.

۱ - مقصود این باشد که هنگام برون آن که این پیشگویی از حجاب خداوند در قرآن مایل
شد برون و آینه آب بر همه مردم جز خدا و رسول و این سب معبود بود و پس از سکه مدتی
گذشت و موعده صبح رسید و مصلوب آیه محقق شد و هم رومانی پس از چند سال بر فارس غلبه
کردند و هم مسلمانان در آن ده ردگی بر دولت ساسانی از عظمت و وسعت علاه کردند مفهوم آن بر
همه مردم عیان گردید و روشن شد و جمله «ان لهذا ابوالا لایمنه الحج» شعر باین معنا میسر باین
بسی سرانجام و آینه است و مقصود این میشود که این آیه هنگام برون است آمده ای را ، مان میگرد
که در آن وقت جز خدا و رسول و هر است تعظیم آن آگاه بود

۲ - مقصود از باینی که هر خدا و رسول باشد در خصوصیت مذکوره در خبر باشد که در
تفسیر مشهوره صحت و از ظاهر آن هم استفاده نمی شود و این دو
لحنه های سبیلون بن باشد که فارسی در اندک سال معلوب اسلام می شوند ، بیکه ظاهر آیه
است که فارس بعد از آنکه سال معلوب روم میشوند

ب - تفسیر جمله «نه الامر من قبل و من بعد» - باینکه موعده صبح سار باین تقدیم و تاخر
است و حتمی است باینکه ظاهرش است که کار با خدا ست پیش از معلوب شدن روم و
بعد از آن

۳۹۸ - من محبوب ، عن عمه ، عن أبي المقدم ، عن أبيه قال : قالت لأبي جعفر عليه السلام إن لعامة يرفعون أبا بكرة حيث اجتمع الناس كانت ربه لله حل ذكره وما كان لله لمقتضى ، والله شيد عليه السلام من بعده ، فقال أبو جعفر عليه السلام أو ما قرؤون كتاب الله ؟ أو ليس الله يقول : وما تدرى إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أول من مات أو قبل انقضاء على أعمامكم ومن يقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين ، ول قد قبل إيتهم بمسؤولين على وجه آخر ، فقال أولس قد أحس الله عز وجل عن الذين من قبلهم من الأمم أنهم قد خلفوا من بعدهم حاجاتهم لميتات حيث قول : و آتت عيسى ابن مريم الميثاب : و آتاه روح القدس ولو شاء الله ما أقبل الذين من بعدهم من بعدهم حاجاتهم الميتات ولكن احتجوا بهم من آمن ومنهم من كفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولكن الله يفعل ما يريد ، وفي هذه يستدل به على أن أصحاب عبد الله عليه السلام وداخلفوا من بعدهم ومن آمن ومنهم من كفر

(حل شبهه اجماع بر خلافت ابی بکر)

۳۹۸ - دعوت و عمرو بن ابی المقدم از پدرش گوید : نامم نامم (ع) گفتم : عامه ندارند که چون موت ابی بکر بود اجتماع همه مردم شد موافق رضای خدا جل و کرامت و خداوند را سر او نباشد که امت معتمد من را پس روی مقبول دارد و درین سر کردند
توجه «ع» فرمود آنرا از خواسته آنست که حد می فرماید (۱۴۴ - آل عمران) و نیست
احدی جز آنکه در ستاده که پیش از و رسولانی در گذشته اند و جدایی کرده بدت با پس اگر او هم مرد
با کشته شد بوضع سابق عصب گرد کند و مرجم شود و هر کس روی دوباشد خود عقب گرد کند
و سر امر پشت بدین حق دهد هیچ زبانی خدا ندارد و معده خداوند آنها را که شکر نعمت ذات و جود
بمعمر و اسلام را کند پادشاه دهد

گوید من گفتم آنها از این آیه تصرف دیگری کند

فرمود آنست که خداوند از مهای گذشته که پیش از آب بودند گراوش داده که پس در
آمین باشد رد آن اختلاف کردند و در حق برگشته آید که فرموده است (۲۵۳ - بقره)
و عیسی بر مریم و معجزه دادیم و او زنده روح القدس کمک کردیم و اگر خدا خواسته بود
آنکه پس از او آمدند بکند بگر را شکستند پس او آنکه معجزه برای آنها آمد ولی در هم
اختلاف کردند و برخی از آنها گرویدند و برخی از آنها بکفر گرائیدند و اگر خدا خواسته بود با هم
بمی جنگیدند ولی خدا میکند آنچه را می خواهد و در این آن مصوبی است که بدی می توان دلیل
آورد بر آنکه صحاب محمد (ص) بعد از او اختلاف کردند و برخی از آنها ایمان داشتند و برخی
هم کافر شدند

شرح - زمخشری رحمه الله فرمود اینهمه یسرون عی وجه آخر ، یعنی می گویند اینکلام بر وجه
استقامت و دلالت بر دعوت آن ندارد و معصود امام اینست که خداوند آنچه را این مردم پس از رسول خدا

۳۹۹ - عنه عن هشام بن سالم عن عبد الحمید بن ابی العلاء قال دخلت المسجد الحرام فرأيت مولی لأبي عبد الله عليه السلام فقلت إلیه لأسأله عن أبي عبد الله عليه السلام فداأبى أبي عبد الله عليه السلام ساجداً فاستطرنه طويلاً فطال سجوده عليّ ، ففتمت وصليته ركعات وانصرفت وهو بعد ساجد فسألت مولاه عنی - سجد؟ فقال من قبل أن تأتي، فلما سمع كلامي رفع رأسه ثم صلوات الله علیه کردیدنا بر آیه‌ها گواشرد کرده واستقم، ما آن ساعات ندارد بکند که تهدید دعوت و بیان اینکه زندان آنها بخداوند زبانی برساند طاهر است در آنکه خدا تعالی آن را از پیش ندیس کرد در سرورش موده و دانسته که چه می‌خواهند کرد و چون سائل در اسجود غمت کرده و این آیه صریح در احتجاج بر عصم بوده است آن را کنار گذاشته و ایستاد بر سد لال کرده و آن قول خدا تعالی است :

(۲۵۳) - لعمریه ایستاد رسولان بر یکدیگرشان بر روی دادیم تاریخی خداوند سخن گفته و برخی را مأموران بالا برده و عیسی بن مریم معجزه‌های تشخّص دم وادرا به روح القدس باشد کردیم و اگر خدا خواسته بود آن‌ها که پس از رسولان بودند، با یکدیگر جنگ می‌کردند تا آخر آیه و استدلال بر این رای از تعداد صحابه پس از رسول بعد (من) بچندوجه است

۱- صمیم جمع در کتب من بعدهم شامل همه رسولانست و بعدویش دلالت دارد بر آنکه اختلاف در دنبال همه رسولان باشد و برخی پیروانشان کار کردند و برخی مؤمن نباشد و این شامل پیغمبر ما هم شود و با د از امت وی هم چنین احادیثی پدید آمده باشد
۲- این آیه دلالت دارد بر وقوع ارتداد پس از عیسی و بسیاری از پیروان دوام خودشان و خداوند موده است

دولتی تعدیسه لله تدیلا - هرگز درست خدا دیگر گویی سابی و پیغمبر «ص» هم موده در امت من باشد همانکه در شی اسرائیل موده و خدا و العمل بالهول - بی‌کم و بیش) و لازمست که از امت اسلام هم بمانند آن صادر شود.

۳- منظور دفع استبعاد و بوع ارتداد است در اصحاب کنار پیغمبر «ص» که سائل سخن خود را بر پایه آن نهاده است.

و مقصود نیست که اگر ارتداد پس از بسیاری از پیغمبران است باشد و واقع شده باشد چه ماهی در رد که پس از پیغمبر سلام هم واقع شده باشد و مقصود نقص مقدمه است که سائل در کلام خود بیان کرده است که گفته:

خدا جامه امت اسلام را در گم راهی و ضلالت نهدارد و وجه دوم اظهار جوهست

(در باره ولایت ائمه «ع»)

۳۹۹ - ر عبد الحمید بن ابی العلاء گوید وارد مسجد الحرام شدم و چشم به یکی از خدمتکاران امام صادق «ع» افتاد و سری و چمید تا از امام صادق از وی پرسم ساگاه دیدم امام صادق «ع» در سجده است و مدتی در ر ناستطازش ایستادم و چند رکعت ساز خواندم و فارغ شدم و سر از سجده برداشت و در ن خادم پرسیدم از چه وقت ب سجده رفته است؟

دو پاسخ گفت پیش از آنکه نویاتی و چون سخن مرا شنید سر از سجده برداشت و سپس فرمود

قول: انا محمد بن مسمی و موسمه و سلمت علیه و سمع صوتاً خفیه فقال ما هذه الا حوالب المراجعة؟
فقلت هؤلاء قوم من المرحضة والعذرية والمعتزلة فقال ان القوم يريدوني نعم ما قسمت
معه فلما ان رؤوه يهضو بحوءه فقال لهم كفوا انفسكم عني ولا تؤرؤني و معرضوني للسلطان
فاني لست بمعت بكم ثم اخذ بيدي وتر بهم وعضي فلما خرج من المسجد قال لي يا ابا
محمد والله لو ان ابليس سجد لله عز ذكره بعد المعصية والكفر عمر الدنيا ما معه ذلك ولا قبله الله
عز ذكره ما لم يسجد لادم كما امره الله عز وجل ان يسجد له وكذلك هذه الائمة العاصية
انصتوبة بعد سبها ^{عليهم السلام} و بعد تركهم لاهم الذي نعمه عليهم ^{عليهم السلام} لهم فلما فعل الله تبارك و
تعالى لهم عملاً و لزم برقع لهم حصه حتى يأتوا الله عز وجل من حيث اعرهم و يقولوا الامام
انني امروا بولايته ويدخلوا من الباب الذي فتحه الله عز وجل و رسوله لهم ، يا ابا محمد ان الله
افترض على امة محمد ^{عليهم السلام} خمس فرائض الصلاة والزكاة والصيام والحج وولايته ورحض
لهم في شيا من الفرائض الاربعه و لم يرحض لاحد من المسلمين في ترك ولايتها ولا والله
ما فيها رخصة.

ای امام محمد ردیف من سامن مردك او زهت و سر او سلام داد و ار پشت سر خود آوازی شنید و
فرمود این چه حال چیست که مدعاست من گفتم اینجا جمعی از مرحضه و قدریه و معتزله اند، فرمود
راستی که این مردم مرا می خواهند بر خیر بردیم من با و برخاستم و چون او را دیدند همه سوی
او رجوع نمود و امام دفعه آنها فرمود دست از من بردار و مرا بدار و در معرض معرض سلطان
فرز نهید زیرا من شما عوانی بخوام داد سپس دست مرا گرفت و تنهارا گذاشت و چون ر
مسجد بیرون آمد من فرمود:

ای امام محمد بخدا اگر ایمن بعد از گناه و مکر خود دم (ع) تا دنیا عمر دارد برای خود عزوجل
سجده کند برای او سودی ندارد و خدا عز و کره از او پذیرد بلکه طلق دستور خدا عزوجل برای
آدم سجده کند و چپ باشد این امت گنهار و فریب خورده پس از پیغمبر خود و پس از یسکه
و اگر گشتند امامی را که پیغمبرشان برایشان معین کرد و مصوب نمود و هرگز خدا تبارک و تعالی
را آن ها عمای را پس برد و حصه ای را رای آنها بالا برد ما از آن ره که خدا عزوجل برای
آن ها مقرر ساخته برود و پیروی کند از آن امامی که خداوند بولایت او در مان داده است و از
آن دوری در آید که خدا عزوجل و رسولش برای آن ها گشاده اند

ای امام محمد داسی خداوند بر امت محمد (ص) پنج فریضه مفرد ساخته که عزادت و نماز و
زکوة و روزه و حج و ولایت مداست و در سوره چیرهائی در آن چهار فریضه به بها رحمت داده است و
دفع کرده است و برای احدی از مسلمانان در ترك ولایت ماز حصصی نه چوچه نداده است نه بخداوند
در آن و خصصی نیست

۴۰۰ - عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن عثمان بن عيسى ، عن أبي إسحاق الحر جاني ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إن الله عز وجل جعل لمن جعل له سلطاناً أحلاً ومدة من لئال وأيام وسن وشهور فان عدلوا في الناس أمر الله عز وجل صاحب الملك أن يسطي بإدارته فطالب أبنائهم ولياليهم وسببهم وشهورهم وبس حارة في الناس ولم يعدلو أمر الله تبارك وتعالى صاحب الملك فاسرع بدراسته ففصر لئاليهم وأيامهم وسببهم وشهورهم وفد روي لهم عز وجل بعد الليالي والشهور

۴۰۱ - أبو علي الأشعري ، عن بعض أصحابنا ، عن محمد بن القصور عن العزمي قال : كتب مع أبي عبد الله عليه السلام في الحجر تحت الميراث وحل نحاصم رجلاً وحدهما يقول صاحبه : لله ما ندري من أين هب الريح . فلهما أكثر عليه قال أبو عبد الله عليه السلام : فهل تدري

شرح - از مجلسی ده - دوه در حسن لهم فی اشياء ماسد . که باز در هر عصر می شود و از وقت ظهور بن ساطع می گردد و هم در حال حسن و عاف و هیچ مانده است در ترک بسیاری از واجبات و رکان در حال ضرورت و برس و کشاد و ماسد رحمت در ترک دوه در سر و پندری و پیری و ترک حج و زکوة در صورت عدم استطاعت و نداری ولی در هیچ حالی ترک ولایت دو نیست - پادشاه نقل از مجلسی ده

من گویم - ولایت دارای سه قسمی است

۱ - دوستی ائمه زهرا نظر اسکندری درستی و برگزیده جداست
۲ - پیروی از دستورات ائمه در همه احکام و مقررات اسلامی تا آنکه ترجمان درست به معنای در بیان احکام

۳ - هنگامی ما آنها در همه امور از عبادت و اعمال و اخلاق حصه

۴۰۰ - و ابی اسحاق حر جانی ز امام صادق (ع) فرمود راستی خدا عز وجل برای هر که مطهرتی مفرد کرده موعده مدتی بحساب شب و روزها و سالها و ماهها مفرد فرموده است و اگر در میان مردم نفس و دگر این خدا عز وجل بصدور ملک فرمان دهد آن را که بگرداند و روزها و شبها و سالها و ماههای آنان طولانی شود و اگر در میان مردم بی دگر کند وستم باشد خدا سزاوار و عالی بصدور ملک فرماید بازود آن بچرخاند و شب و روزها و سالها و ماههای آنها کوتاه گردد و خدا عز وجل بشماره سالها و ماههای مفرد آنها وفا کرده است

شرح - از مجلسی ده - در حدیث ۱۵۷ همین معنی گذشت (و در آنجا توجیهی برای حدیث ذکر شده است)

(احادیثی در اسرار خلقت)

۴۰۱ - از عزمی گوید همزه مام صادق (ع) زیر سراب (در پناه خانه کعبه) شسته بودم و مردی ادبگری محاذله میکرد این بیت به رفیق خود می گفت جدا تو می دانی که نادار چه سوی

أَبُ؟ قَالَ لَا وَلَكِنِّي سَمِعَ النَّاسَ يَقُولُونَ فَقُلْتُ مَا لِي بِبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ جَعَلَ فِدَاكَ مِنْ
أَيِّنْ نَهْبٍ لِرَيْحٍ؟ فَقَالَ إِنَّ الرَّيْحَ مَسْجُوبَةٌ بِحَبِّ هَذَا الرَّكْنِ لِشَامِي فِدَاكَ إِنْ رَأَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
أَنْ يَجْرَحَ مِنْهَا شَيْئًا أُخْرَجَ أَمَّا حُجُوبٌ فَحُجُوبٌ وَأَمَّا شَمَالٌ وَشَمَالٌ وَصَا وَصَا وَدُبُورٌ وَدُبُورٌ
ثُمَّ قَالَ مِنْ آيَةِ ذَلِكَ أَنَّكَ لَا تَرَى هَذَا الرَّكْنَ مُتَجَرِّكًا أُنْدُ فِي لَيْثَانٍ وَالصَّيْفِ
وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ .

۴۰۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ رِيَّادٍ ، وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ [عَنْ أَبِيهِ] جَمِيعًا ، عَنْ
بَنِي مَجْشُوبٍ عَنْ دَوْدَ : أَرْفَتَنِي عَنْ نَبِيِّ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وَ- قَالَ لَسْتُ حَاقِقًا أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
بِمَنْ يَبْرُلُ كَنْ لَيْلَةٍ مِنَ السَّمَاءِ ، سَعَوْا أَلْبَ مَلِكٌ فَظَنُّوا وَوَيْلٌ لِيَلْبِ لِحَرَمٍ لِبَلَنِهِمْ وَكَذَلِكَ
فِي كُلِّ يَوْمٍ

۴۰۳ - حَدَّثَنَا ابْنُ مَجْشُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ ، رَفَعَهُ قَالَ قَالَ السَّيِّدُ ﷺ الْمَلَائِكَةُ
عَلَى ثَلَاثَةِ أَجْرَاءَ : حَرَّ لَهُ حَرَّ حَالٍ ، حَرَّ لَهُ ثَلَاثَةُ أَجْرَاءَ وَحَرَّ لَهُ أَرْبَعَةُ أَجْرَاءَ

۴۰۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَدَنٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ معاوية بن مبره
عَنْ لِحَكَمٍ بْنِ عَتِيبَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ إِنَّ فِي الْحَقَّةِ بَهِرَ يَعْنِي مِنْ فِيهِ حَرَّ نَارٍ ﷺ
كُلَّ عِدَّةٍ ثُمَّ يَجْرَحُ مِنْهُ فَيَسْقِيهِمْ فَيَجْلُو اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ كُلِّ فُطْرَةٍ يَطْرُقُ مِنْهُ مَلَكٌ

می‌بود و چون بسیار جمعه را گفت امام صادق (ع) از فرمود و می‌دیدی؟ گفت « وای من از مردم
شیعه که می‌گویند من با امام صادق (ع) گفتم قربانت باد از کجا می‌بود

در پاسخ فرمود باد بر من در کن شامی درسد است و چون حد عزوجل خواهد ، آن چبری
بر آرد آن را بر آورد ، چوبست و از چوب بر آورد و ، شالست و در شمال و صبا در صبا و
دور در از دور پس فرمود شعله‌اش است که بوسگری این در کن شامی بوسه می‌جسد چه در رستان
و چه ناستان و چه شب و چه روز .

۴۰۶ - از امام صادق (ع) فرمود هیچ خلقی بیش از ورشته‌ها نیستند راستش اینست که هر
شیء معتاد هر در ورشته در آسمان به زیر آسمان همه شب را گرد خانه کعبه طواف کنند و هیچ‌چیز
در هر روزی

۴۰۳ - از مبره (ع) که فرمود ورشته‌ها بر سه گونه‌اند یک‌قسم دوبر دارد و دیگری سه
پر و قسم سوم چهارپر

۴۰۴ - از ابی جعفر (ع) فرمود در هشت بهرست که حرمین هر بامداد در زیر آب امی فرو
شود و سپس بر آید و خود در بگرداند و خدا عزوجل در هر فطره بیکه از وی چکد ورشته‌ای ببرد

۴۰۹ - عهد بن یحیی ، عن عهد بن الحسن ، عن معویة بن حکیم قال سمعت عثمان لأحوول يقول سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول ليس من دواء إلا وهو بهيج داء وأيس شيء في الدن أنفع من إمساك اليد إلا عمت يحتاج إليه

۴۱۰ - عنه عن أحمد بن عهد عن خالد رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال لحنمتي تخرج في ثلاث : في العرق والبطن والقيء .

۴۱۱ - عده من أصحاب ، عن أحمد بن عهد بن خالد ، عن عهد بن علي عن حمص بن عاصم عن سيف التمار ، عن أبي المرحب ، عن أبي جعفر عليه السلام قال اعصرة على من ثارها ، هلك المحاصر ، قلت جعلت فداك وما المحاصر ؟ ول لمستعملون أم ؟ ثم لم يريدوا إلا أن يعرض لهم ، ثم قال يا أبا المرحب أم ؟ ثم لم يريدوا إلا عرض الله عز وجل لهم ، ثم سأل ، ثم بك أبو جعفر عليه السلام في الأرض ثم قال يا أبا المرحب ، قلت لستك قال أرى قوما حسروا أنفسهم على الله عز وجل لا يجعل الله لهم فرجا ، بل والله ليجعل الله لهم فرجا

۴۰۹ - عثمان بن احوول گوید شنیدم ابو الحسن (ع) می فرمود هیچ دوائی نیست مگر اینکه دردی برسدش می خورد و هیچ چیز برای بدن سودمندتر از این نیست که را آنچه بدست یاباری باشد دست بردارد و امساک کند

۴۱۰ - از امام صادق (ع) فرمود آب از سه چیز بیرون شود از دك (از عرق کردن - غ) بوسیده مسهل وار شکم بوسیده می گردد

(هژده فرج به شیعه)

۴۱۱ - از ابی المرحب ر ما فرمود (ع) فرمود گردد بر سر کشی بشید که آن را بر نگیرد (مصدوم است ضرب الملل عربیست) محاصیر هلاک شدید گفته قرابات محاصیر کیاندها گفت آن ها که شتاب زده اند (میجوهند و در حکومت حقه بر پا شود)

هلا ر سنی آن ها هرگز قصد سوء نمکند مگر کسی که متعرض آن ها شوند (یعنی حکومت محاصیر بها موجه قصد خود است و کسی را که بری خود خطرناک تشخیص دهد تعقیب کند) سپس فرمودی یا المرحب هلا ر سنی مخالفان را می کشد ، بوطنه ساد کسی بچسبند چرا بکه جدا عز وجل است مامی در راه اجرای آن حدود آنها سوار و دشمنان را جمع کند.

سپس ما فر (ع) بر زمین کوسد و سپس فرمود ای ابا المرحب گفتیم لیث فرمود آن مرد می در نظر آری که خود را بری خدا گرد کرده حس کرده باشد و جدا برای آنها گشایشی بدهد آری بخدا که هر آینه خدا برای آنها فرج و گشایشی دهد.

۴۱۲ - محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسن، عن عبدالرحمن بن نبی هاشم، عن العیسیٰ الکلبی قال: کنت عند نبی عبدالله علیه السلام فقام کتب ابی مسلم وقال: لیس لک کتاب حواری آخر ح عاف جعلنا سرّاً بعضاً بعضاً، فقال: أي شيء سارّ في يدي؟ قال: إن الله عزّ وکره لا يجعل لعجله العبد، ولا له حبل عن موضعه أسير من ربه، لملك لم يفتن أحله ثم قال: إن فلان بن فلان حتّى بلغ السابع من ولد فلان، قلب فما، لعامة فم، بیست و بیست جعلت وداره؟ قال: لا تخرج لأرض بافصل حتّى يخرج السبع بنی قدا خرج السبعی فاحموا إلیها يقولها ثلاثاً - وهو من المحتوم.

۴۱۳ - أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبدالحسن، عن علي بن حديد، عن حماد بن درّاج قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام عن إبليس أكل من الملائكة أم كان يفي شيئاً من أمر الله؟ فقال: لم يكن من الملائكة ولم يكن يلي شيئاً من أمر الله ولا كلمة فاستلم الطائر وأحمره به، سمعت فأكرهه وقل: وكتب لا يكون من الملائكة والله عزّ وجل يقول: وادخلوا الملائكة سجدوا لا تمسجدوا إلا إبليس ورفض علمه الطيرة فذله بأن عبده وقل له: جعلت وداره؟

(نامه ابی مسلم بامام صادق - ع)

۴۱۲ - در فصل کاتب گوید: من برد نامه صادق (ع) بودم و نامه ای مسلم برای و رسید و فرمود: نامه بخوانی و در آن مرد ما بیرون شو و ما شروع کردیم تا یکدیگر در گفتن و امام فرمود: ای فصل بچه چیری، هم دار میگویند؟

راستی جدا عزّ وکره برای شباب نهاده شتاب نمیکند و هر آینه کوهی را از جای گندن تسان را است و سرنگون کردن معنک و بعضی که عمرش سر رسیده است سپس فرمود: راستی که فلان پسر ولایت نرسیده به قمی مردن فلان، گفتم: بشاه میان ما و شما چیست؟ فرمود: (نامه) چه شاهه ای برای خروج شما و قیام قائم هست؟

فرمود: ای فصل در جدی خود حرکت مکن تا بعضی خروج کند و چون صفای خروج کرد سوی ما دو آورید - این جمله را سه بار تکرار کرد - و این از شاهه های حمی است

(شرحی درباره ابلیس)

۴۱۳ - از حماد بن درّاج گوید: پرسیدم از امام صادق (ع) که ایس از درشته ها و دیاسکه در آسمان بر کازی گماشته بود؟

در پاسخ فرمود: از درشته ها بود و در آسمان مصدق کاری بود و کرمی و حرمتی هم بدشت من برد خطار امام و آنچه شنیده بودم با و گزارش دادم و وی میگردانید و گفت: چگونه ایس از درشته ها بیست تا ایسکه حد عزّ وکره میفرماید (۴۹ - الکعب) و گاهی که در درشته ها که هم آورده کینه همه سجده کردند جر ابلیس

[۱] رأنا: قوله عز وجل «يا أيها الذين آمنوا في غير مكان من محاطة المؤمنين أيدخل في هذا المصنفون» قل نعم يدخل في غير المصنفين، الصلاة، وكل من قرأ فاتحة سورة الطاهرة

و طهر رد امام صادق (ع) آمد و منهم حضور داشتم که راو پرسید و گفت در باب هرمانه قول خدا عز وجل که در بسیاری از مواضع قرآن فرموده است یا ایها الذين آمنوا آن کسانی که گرویدید و معتقد شدید. در این خطاب مؤمنان سابقان می عقیده هم داخل هستند فرمودی در این خطاب مذهب (که هیچ عقیده ندارند) و کمزرها (که معتقد برخلاف محمد) و هر کس بدعت ظاهر اسلام اقرار دارد داخل هستند.

شرح- از محسنی ده- قوله «عن الحسن انک من الامانة» یا ایها الذين آمنوا که امام فرشته بیست و نه و کثیر متکلمین خصوص در امر له و اصحابه، شبهه چون شرح معنی گویند فرشته بوده و راجع است

شیخ معین گفته احادیثی را از امامان رسیده است و آن مذهب امامیه است و دسته ای از متکلمین و اکثر فقهاء چهپور او را فرشته دانسته و شیخ لطیفه و حنفی طوسی آن را احادیث کرده و گفته از امام صادق (ع) هم دو است شده است و ظاهر به سیر ما نیست که او از فرشته ها است و آنکه او را فرشته دانسته اختلاف در مقام او دارند

۱- او خازن و کلیددار بیست بوده است

۲- او حکمران و پادشاه آسیان دنیا بوده است و هرمن

۳- او عالم امور میان آسمان و زمین بوده

آنکه او فرشته است و این دانسته جدیدی که دلیل آورده اند

۱- قول خدا در سوره کهف (بقره ۵۰) هر منی که از جن بود و نافرمانی پروردگار نمود کرد- گویند در خلاصه فصل دوم است چیزی معصوم باشد هر من حسن معروف که در قرآن در آسان شده

۲- قول خدا تعالی (بقره ۶) هر منی خدا بکشد و هر چه فرمود انجام دهد - از فرشته ها بطور عامه می گناه کرده است و بدینسان گنجگار از آن ها باشد

۳- امام حسن و ... دارد چنانچه خدا تعالی فرموده (الکهف ۵۱) آن من و مؤمن را در برابر من دوستان خود قرار می دهد و آن دشمنان شما هستند - و فرشته ها را مؤمنان نیست بر من نهاده اند زیرا خدا تعالی فرمود (الزحرف ۱۹) و فرشته هائی که سده های خدا را مده تصور کنند (بر و در مقام بگوشت و شرکاء گفته است) و مؤمنان را ر زنده باشد

۴- فرشته ها رسولان خدا و چون خدا فرمود (فاطر ۱) قرآن دهده فرشته ها است رسولان و رسولان خدا معصوم و بی گناهند چون خدا فرمود (الانعام ۱۲۴) خدا را برست که در کتب رسالت خود را مقرر ساخته و کفر و عصیان رسولان خدا باشد چه فرشته باشد و چه آدمی و ادبه دیگر و بعد از آن بسیاری در اینجا شده که بران اسم از رسول کلام ذکر نکردیم و آنها که گفته اند فرشته است دودلیل آورده اند.

۴۱۴ - عنه ، عن علي بن حديد عن م. م. ، عن أبي عبدالله عليه السلام أن رجلاً أتى رسول الله ﷺ فقال يا رسول الله إني أصلي فأجعل بعض صلاتي لك ، فقال لك خير لك فقال يا رسول الله فأجعل بعض صلاتي لك ، فقال ذلك أفضل لك ، فقال يا رسول الله فإني أصلي فأجعل كل صلوتي لك فقال رسول الله ﷺ يا كعب بن الأشرف أنت خير من أمي وديرتك . ثم قال فوعده الله ﷻ يا كعب بن الأشرف . ولله ﷻ ما لم يكلف أحد من خلقه كلفه أن يخرج علي ليس كلكم وحده بنفسه إن لم يحدثك بقيل معه ولم يكلف أحد من خلقه

۱- حدیث اور ازملاتکه اسباب کرده و استنباط دلات بر حراح هم حس مستفی مه دارد و بر این باب از مرشدها باشد

از این دلیل جواب گفته شد که این حدیث معتبر است و اسباب معصیت در کلام عرب مشهور است و در قرآن بسیار است و در چوب این حدیثی که بوده در میان گروه بسیار مرشده در خطاب مسیده از آنها شمرده شده و سپس باین اعتبار از آنها استنباط شده

۲- اگر این حدیث از مرشدها بود و در میان مسجود در دو حدیث ملائکه امده و شامل او میشد در این صورت بر مسجود او گناه و حکم و مراد خود و چون معصوم و مخالفت و معصیت و ملائکه گردد و معصیت که معصیت شمرده او و نه در صورتی است که مرشده باشد و در این حدیث جواب دادند که این حدیثی از ملائکه موجب معصیت شمرده خطاب است و نه آنکه او خطاب مستفی مامور شده باشد که قول خدا علی « ما معصی لا یسجد و امرتک » دلیل آن است

من گویم - این حدیث را در حدیثی که ملائکه بر روی او در دو حدیث از این بسیار است قواله « از آیت دوله عروج » شد و معصود ساقی بن ربه که چون حد ملائکه را معصود شده کرد این حدیث آن گنهار شد و این دلیل است که و از مرشدها بوده چون مر موجه بدان ها شامل شده و اگر مرشده بود امر آن ها شمرده او میشد و چه خطاب و اینها را معصوم شده خطاب معصوم نیست و م. م. (ع) جواب داده که هر که معصوم معصوم باشد و اینها معصوم نیست خطاب معصوم به آن حدیث شامل و هم مشود و خطاب اینها را معصوم شده خطاب ملائکه هم شامل این حدیث چون اینها معصوم بوده و به ظاهر امیاری نداشته

۴۱۴ - م. م. م. از م. م. صدیق (ع) که مردی نزد رسول خدا «ص» آمد و گفت یا رسول الله من یزکک انی سارتم رجلی دعای خود را خاص بر تو سازم و فرمود این رای تو بهتر است گویا رسول الله من یمی از دعای خود را سو خاص م. م. فرمود این راییت برتر است گفت یا رسول الله من دعای من کیم و هم دعای خود را مخصوص بومیسارم

رسول خدا «ص» فرمود در دعوت خدا هم بودا کفایت کند از کارهای دنیا و آخرت تو سپس امام صادق «ع» فرمود حد رسول خدا خطبی کرد که هیچکدام از حقش و تکلیف را نکرده بود خطاب کرد با خود بهائی در برابر همه مردم و مکتب گریه گروهی بود که هم راه و دروازه جدا سرد کند و خداوند چینی تکلیفی با حدی از حقش پیش رو و بعد از او نکرده

فعله ولا بعده ثم ملا هذه الآية فقال في سبيل الله لا تكلف لا نفسك ثم قال وجعل الله
أن يأخذ ما أحسنه فقال عز وجل ومن جاء بالحسنة فله عشر أمثالها وجعلت الصلاة
على رسول الله ﷺ بعشر حسنات.

۴۱۵ - عه . عن علي بن حديد عن منصور بن ربح عن فضيل الصانع قال سمعت
أبا عبد الله عليه السلام يقول اللهم والله نور في طلعات لأبي عبد الله في السماء ليظهر من اليكم في
طلوع الأبرص كما تظهر من اسم إلى النكه كذا في الأبرص في السماء وإن يعصم ليقول لعنه
يا فافان عجمه لعل كيف أصاب هذا الأمر وهو قول أبي عبد الله عليه السلام ما أعجب معش هلك كيف
هلك؟ ولكن أعجب معش بجا كيف بجا

۴۱۶ - عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن علي بن سباط عن إبراهيم
بن محمد بن حماد عن أحمد بن أبي عبد الله عليه السلام عن زرارة عن القمير في العقرب
لهم در الحسنى

ست سپس بن ۱۰ واحوا (۸۳) احوا روزه جدا مردگی و حر جود مطهره و سه پس فرمود
و جدا مهر کرد که رای و همان عیدی را بگیرد که رای جود را گرفته ست (یعنی در حدی عهد
گردد رای و سه اعصاب چه چه ارمود عهد گرفته ست)
پس حد عرواح فرمود (۲۹۵-۳۰۰) هر که دست حسه آورد ده راز را مرد مرد و صدوت
مرد و جدا (ص) زاده شده مهر و بوده

(در فصیلت شیعه)

۴۱۵ - فصل صالح گویند ششم امام صادق (ع) می فرمود شما جدا در میان تاریکی های
زمین نور و پرتو باشید جدا سو کنید هر آسمان شما بگرد در میان تاریکی های زمین جدا
شما را خبر شب روز و درخشند در آسمان بگو می کنید و در صبی بگرد بگرد گویند ای ولای
این ولای عجبت که چه گویند آن مقام رسیده؟
و بن همین مصیبت گفتار در دست که می فرمود جدا سو کنید من بحسب ندارم که آنکه
هلاک شده چرا و چگونه هلاک شده ولی عجب دارم آنکه بعد از پاره چگونه ارگم زاهی رفته
و بجات پاره؟

(قمر در عقرب چه اثری دارد)

۴۱۶ - امام صادق (ع) فرمود هر که سر کند ناز بگیرد در حالیکه مهر در عقرب است
خوبی نیاید

له بالرب كذب سم قال مثل عدول في دأسه م قال لا لهم العن امر حنه و بهم أعداؤنا في الدنيا والآخرة فقلت له م ذكرنا جعله فداك لمرحقة فقال حطروا على نالي

۴۱۸. ثعلب بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عسی، عن ابن ابی عمیر، وعلی بن ابراهیم عن ابيه، عن بنی عمر، عن الحسن بن عیسی، عن ابي حمزه، عن ابي عبد الله عليه السلام قال لما رأت قريش قتل لبي عليه السلام قالت كذب له نأني لبي فقال أم حميد أبا كميكموه أنا، قول له إني أحب أن تقع اليوم في البئ بضطح فامأ أن كن من العدة بهمنا لمشركون للبي عليه السلام فعد أبو لهب و امرأته يشرعن فدعا ثوب بن علثا عليه السلام فقال له يا بني، ذهب إلى عمك أبي لبي فاستفتح عليه و رفع لك فاحل و إن لم يفتح لك فتدخل على اباب و اكسره و ادخل عليه فادأ و حب عليه فعل له يقول لك أبي إن امرأ عمته عس في لقوم فلس بدليل، قال فذهب أمير المؤمنين عليه السلام فوجد لبا مغلما و استفتح فلم يفتح له و حاحل على لبا و كسره و دخل فامت رآه أبو لهب و قال له مالك يا بني أخي فقال له إن بني يقول لك إن امرأ عمته عس في لقوم ليس بدليل فقال له صدق ثوب فمأ فداك يا بني أخي، فقال له يفتن من أحيك و أب ما كل و شر و فوئ و أحسنه فتعلمت دأ ثم حمل فرجع بده و لطم و حها لطمه

ناراحت یا مرجه زالف کس ربراکه آن ها دشمنان مفسده دردت و آخرت، من گفتم قربانت چه چیز شمارا بیاد مرجه افکنند؟ فرمود بخاطر من آمدند.

(قطعه‌هایی از تاریخ پیغمبر اسلام - ص)

۴۱۸- از حسن بن علی حمزه از امام صادق (ع) فرمود چون خواستد پیغمبر در آنکشد باهم گفتند ما بی لب چه کنیم؟ (مجمیع) همراهی پیب) گفتن او از شما دفع میکنم و اومی گویم که دوست دارم امروز در خانه بشینی و باهم می جو ری کنیم و چون در دانه مشرکین بری کشش پیغمبر در آن آماده شد و لب و لب و ریش در دانه شستند و باهم بیخواری مشغول شدند ابو لهب عسی دوع را خواست و باو گفت پس حاحم برو بخانه عموت ابو لهب در د بکوب تا نار کنده و اگر باز گردند وارد خانه شو و اگر باز نروند از سکر دند بدر خانه حنه کن و آن را بشکن و وارد شو و چون ابو لهب را دیدی او را بگو پدرم سو می گوید رستی مرد که عودیش در میان قوم می چشم و ست حواز باشد

فرمود میرا مؤمنان رفت و دید درسته ست آن را گوید و بازوی او باز شد و بدر حمله ور شد و آن را شکست و وارد شد و چون چشم ابو لهب بوی افتاد گفت ای برادر راده چه حاجتی داری؟ در پاسخ او گفت پدرم تو می گوید راسی مرد که عیش چشم و سب در میان قوم خود دستت باو گفت پدرت راست گفته ای مر در راده مگر چه حراسه؟ در جوابش گفت راد و ده ت را میکشد و تو شسته ای میخوری و مسوخی

فهمی، عصب، همانب و هي عوراء و خرج نولهب ومعه السيف فلما رآته قریش عرفت العصب
في وجهه فقلت ما لك يا نولهب فقال اذيعكم على ابن أخي ثم يريدون قتله والآن و
اعزى بقدر هممت أن أسلم ثم سقط من ماضع فاعندوا إليه ورجع

۴۱۹ - عه عن أم سلمة عن ربه عن أبي جعفر عليه السلام قال قال إبليس يوم ندر
يقتل المسلمين في أعين الكفار ويكثر الكفار في أعين المسلمين فشا عليه حينئذ عليه السلام
بالسيف فهرب منه وهو يقول يا حمرئيل إني مؤحِّلٌ بئني مؤحِّلٌ حتى وقع في
البحر قال ربه فقلت لأبي جعفر عليه السلام لأني شيء كره يحاف وهو مؤحِّلٌ قال بقطع
بعض أضراره

اولهب ازجا جست و تنم خود را برداشت و امجدل را در آویخت و او دست بالا زد چنانکه
راورد که چشمش از جا کنده شد و با مرد بیک چشم بود و اولهب دست شمشیر بیرون شد و چون
چشم هریش را دید و از رخساره او چشم او را درآورد و او گفت ای اولهب تو را چه
شده است؟

در پاسخ گفت من باشم، جواهر حفظ را در دهانم گم و شده مغرور شد و او را نکشتند سوگند
بلاست و عریضه دم مسلمان شوم و سپس شد می دانم که چه خواهم کرد، و هریش از او عدو و ستود
و او برگشت.

شرح از مجلسی ده دن مرا عه عبه فی دعوم مقصود از عه با اولهب است و با خود
ابی طالب و ابی اظهر است در ظاهر اینست که مقصود او حمل بی لهب بر حبیث و غیرست و مقصود
از عین آقا، با پاینده و گهناست و مقصود اینست که کسی که چون نوعی بود در دعوم و بی قریش
شاید که میان آنها خوار شود پایان نقل از مجلسی ده.

من گویم ظاهر اینست که این يك ضرب المثل معروف بوده است که ابی طالب آن را با ابی سبب
بد آوردی کرده و ایهم یکی از دو طئه هندی بوده که هریش برای کشتن یحیی دشته بود و بی
طالب آن را کشف کرده و بیوسله حتی کرده است و ظاهر این دو طئه اشاره حادّه معاصره در
شعب ابی طالب بوده.

{ یکی از نیرنگهای شیطان بر علیه مسلمانان }

۴۱۹ - از رزاة از ابی جعفر (ع) فرمود ابلیس در روز حنک بدر مسلمانان در چشم که در
اینک میبرد و کفارا در چشم مسلمانان فروز میگرد و جبرئیل با شمشیر بدو حمله ور شد و او را
گروزی نهاد و می گفت ای جبرئیل زاسی که من مهلت دارم من مهلت دارم و دوید تا خود را بدنا نکند
رزاة گوید من تمام نافر (ع) گفتم برای چه می برید با ایسکه می دانست مهلت دارد ؟ فرمود ز
بسکه عصبی را او زاسرد

شرح از مجلسی «ده» - شرح طبرسی گفته است بحث است که شیطان روز بدر چگونه
عیان شد.

۴۲۰ - علی بن ابراهیم، عن ائمه عن حماد بن شیخ بن ابی نصر، عن هشام بن سالم، عن ابان بن عثمان، عن حدیثه، عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) ان الله یحب العبد اذا اصابه الفرج فی عروقه لا حراب فی ليله طعاما ثم دفع ال من یدهب فیستبحرهم وله الجنة فلم یعم احد، ثم اعدوا فلم یعم احد قال ابو عبد الله (علیه السلام) یدعه وما اراد

۱- چون فرشت بصمیم گروید سوی هدیه دود سادشان مد که مانی بگریز عده ماه در جنگید و بزدیک بود مسخر است کند و شیطان در صورت سراهی میست کسی و شوی بدایا همانا شد او را اشراف گناه بود و بدایا گفت مروزه کسی از مردم بر شد چیره نگردد و من شما را در به خود می گیرم کسی را که در مان می دزد و چون شیطا دید فرشته ها را آسمان درود می آید و دست در بر آید و دانی سازد پشت بگر داد - را این عباس و سدی و کلنی و دیگران

۲- چون دو قشون با هم برخوردند امیر در صفت مشرکی بود و دست حرش هشام را دست داشت و بدیال بر گشت حرش او گفت ای سراه در دیوب دست از بازی مکنش؟ گفت من چیزی را می بینم که شماها آری می بیند حرش گفت بخدا قسمی جر جاسوسان یثرب را و شیطان سیر او کوشت و گریخت و لشکر مشرکی دیگر بر پادشاه و چون بگریخت گشت سراه بود که مردم را گریزد و شکست داد

سراه گفت بعد من از دهن شاهمی اصلاح بودم با حشر شکست شماها من رسیده گفتم و هلاک روز برد ما آمدی بر آری آیه هم خورد که من بوده و چون صدیان سدید داشتند که و شیطان بوده است - از کلنی و رسول ز امام باقر و امام صادق (ع) هم روایت شده است

۳- بطیس صورت خود را بتواند دیگر گونه سازد و صورت سره در آید ولی جدا است که در صورت سراه در آورده با شاه صدق و پیروزی پیغمبر (ص) گردد

۴- بطیس صورت اسلامی در آمده است و این سخن در روحه و سوسه آنها لغاه کرده است از حسن و بطی آن را اختیار کرده

و شیخ بعد در ضمن کلام خود گفته میسکت حد و حد من و آنچه نامند آنها است توان ساخته باشد که تواند بر خود فراهم شوند در حقی ناصر خوش نیکی کند و موضعی در آید که مردم بهار تواند دید و صورت دیگر حد و حد جنبه کند بر آنها جسم رفعی دارند که این شکل در آن امکان دارد.

۴۲۰- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) بر آن می که امروز مسجد فتح بر آن ساخته شده استناد هنگام جنگ اعراب بود و شنی ناریت و سرد پس فرمود چه کسی است که برود میان قشون دشمن و گزارشی را آنها را می ماورد و مرد او بهشت باشد کسی از جاد برخواست سپس گفته خود را باز گفت و کسی برخواست از امام صادق (ع) باحرک دست خود فرمود که مردم چه میخواهند؟ بهتر بهشت میخواهند

انقوم ۱۰۰ اذیه افضل من الجنة. رسول من عندی قال حذیبه قدس [انه] سمع کالامی
 من الله ولا یکنتم. فمرت فقام حذیبه وهو یقول الشری و لصر جعلی لله فداک معنی ان حذیک
 و قال رسول الله ﷺ اطلق حتی سمع کالاعیم و نأسی بحرهم فلم ذهب قال رسول الله
 ﷺ اللهم حفظه من من یدیه و من حلقه و عن یمنه و عن شماله حتی یراه و قال له رسول
 الله ﷺ یا حذیبه لاتحدث شیئاً حتی نأسی فأخذ سعد و فوسه و حذیبه قال حذیبه فحرج حب
 و ما ی من صر و لافر فمرت علی باب الجنة و قد عتراه المؤمنون ذلک قال فلما بوحه
 حذیبه قام رسول الله ﷺ و نادى بصریح المک و من ویر عجیب المضطربین اکشف همی
 و عمتی و کریمی فمد یری حلی و حال أصحابی و قال عند حمرئیل علیه السلام قال یا رسول الله
 ان الله عز و جره قد سمع مقالک و ما یرک و قد أحدث و کتبه کقول عدو آیه و جاء رسول الله ﷺ
 علی رکنه و سطر یدیه و أرسل علیه ثم قال شکرأشکرکم حمفی و حمی أصحابی
 ثم قال رسول الله ﷺ قد بعث الله عز و جل علیهم رجلاً من السماء الذی و دها حصی و ریحاً من
 السماء الرأیه فیها حمدل

سپس سحر فرمود بر کیست؟ گفت حذیبه است فرمود ای حذیبه و از اول شب سخن مرا
 میشنوی و دم میریزی همان گوی حذیبه از جا برخاست و می گفت خدا مرا راست کند سر من و سخنی
 مرا بازداشت که بشما پاسخ گویم رسول خدا (ص) فرمود برو میان آنها باش تا آنها را بشنوی
 و گزارش آنها را بر من بآوری چون او رفت رسول خدا (ص) گفت از حد و را را بر پیش رو و از
 دنبال سرش و ز سوی راست و ز سوی چپ نگاهدار تا و را باز گردای رسول خدا (ص) تا و را سفارش کرد
 و فرمود ای حذیبه مبادا کار تازه ای کنی تا و را من بر میگرددی حذیبه شمشیر و کمان و سپر چرمین
 خود را برداشت.

حذیبه گوید من چون بروی شدم سخنی و سرما نداشتم و و را حذیق گذر کردم و هر دو دست
 مؤمنان و کفار در اینجا پاس می دادند

چون حذیبه سوی مأموریت خود روانه شد رسول خدا (ص) و از شد این دعا را در گاه
 بی بار خواند

«ای دادرس گردانان، ای پاسخگوی سعادگان هم و غم و گرفتاری مرا بر طرف گردان بو
 حال مرا و حال اصحاب مرا بگرای»

حمرئیل باز فرود آمد و گفت یا رسول الله و نأسی خدا عز و جره گفازت رشید و دعایت پذیرفت
 و اجابت کرد و زهراس دشمنت زهاند رسول خدا (ص) بر دوایو پشت و دوست رداشت و
 دو چشم را روانه ساخت و سپس گفت:

شکرأشکرأکم احسنی و رحمت اصحابی- سپس رسول خدا فرمود هر آینه حد عروجل نادی
 را آسان دس بدن ها بر انگیزد که سخت ریره داشت و نادی هم از آسمان چهارم که در آن
 تپکه های سبک بود.

قال حذیفة فخرجت هذا أن يحرق اليوم وأول حادثة الأمل ربح فيها حصي فما
 تر كنت لهم هذا إلا أوتاهوا لاحدا، إلا طر حقه ولا عجا لا ألفتة حتى جعلوا يتقر سوب من الحصى
 فجعلت سمع وقع الحصى في الأثرية، فجلس حذیفة بن حذیة من المشر كير فقام يلدس
 في صوره جل مطاع في لمشر كير، فقال أيق لئس إبتكم قد تر لهم ساحة هذا السأحر
 الكدآب، لا يوتاه لى يعوبكم من أمره شيء فانه لیس سة مقام فذلك الحب و لحافر،
 فخرجوا ولينظر كل حذى منكم من جلسه، قال حذیفة فطرب عن يميني فصر رب يدي،
 ففعل من أتب ففعل معاينه فعلت لندي عن يساي من أتب، فقال سهيل بن عمرو، قال
 حذیفة وأول حادثة الأعظم فهم أنوسعين إلى حلة ثم صاح في قریش لاجاء لاجاء و
 قال طلحة الأزدی لقد زادكم عه بشر، ثم قوم إلى احلته وصاح في بني شجع لاجاء لاجاء
 وفعل عیمة ابن حصن مثلها ثم فعل لحرث بن عوف المری مثلها ثم فعل لأفرع بن حابس
 مثلها وذهب الأحراب ورجع حذیفة إلى سول الله ﷺ فأخبره الخبر وقال أبو عبد الله ﷺ
 إته كان لشبه يوم القمامه

حذیفة گوید من سوی ن دوم بیرون شدم و آمشی که امروزه و دیدم در نظرم آمد و لشکر
 اول جداوند که ادی بود با سواریه بر آنها دوش برد و هیچ نشی از آنها را داسپاد حر بن
 که اردا بهم باشد و هیچ چیدری را و انگداشت حر ایسکه ارحا کند و بدور مکند و همه بیره
 هی آپ را برتاب کردند تا جا که در برابر سواریه که باد سر و روی آنها مرد سپر بر سر
 کشیده و ما اوار کوفتی سواریه ها که بر سپر هامش خود میسپیدیم

حذیفة میان دو تن از مشرکان و دو حلقه آبان نشست و ایمن در صورت یکی از سران مطاع
 مشرکان با دست و فرید روی مردم شما در آستان این ساحر کدآب بار درو گذاشتید هلا که کار
 از دست شما بیرون برود و فرصت نایست دانستنش است که بن سال سال اقامت در اینجا نیست (و
 سال خشکسی است) همه شران و اسپان و الاغها نابود شدند برگردید و هر کدام همشینی خود را
 تحت نظر داشته باشد و نالدرسی کند

حذیفة گوید من سوی راست خود نگاه کردم و دست شده شخصی ددم و گفتم تو کسی؟
 گفت معاویه هدم و ناسکه سمت چپم بود گفتم تو کسی؟ گفت سهیل بن عمرو هستم حذیفة گوید و
 در این حال شکر اعظم جدا رسید و ابوسعیان شتر سواری خود بر حمت و فریاد در میان قریش
 نجات، نجات، طلحة ازدی فریاد دید محمد برای شما شری فرود و سپس بر سر سواری خود جست و میان
 سی اشجم فریاد زد نجات، نجات، و عیة بن حصن هم همین کار را کرد و حرث بن عوف مری هم همین
 کار را کرد و افرع بن حابس هم چنین کرد و احراب همه روشد و حذیفة نزد رسو غده
 «ص» برگشت و ماو گر رش داد ادم صادق «ع» فرمود در استش ایست که شب کفار احراب هم ماسه
 روز رساخر بود

۴۲۱ علی بن ابی‌ریم، عن نبيه، عن ابن محبوب، عن هشام الجراسي، عن لمصل من عمر بن كعب عن أبي عبد الله (عليه السلام) بالكوفة أقام قدم علي بن أبي طالب فلما أسبها إلى الكعبة ولها هياض عتي ريد رحمه الله ثم مضى حتى انتهى إلى طاق الرثين وهو آخر اسر، حين فزل وقال ابن ول هذا الموضع كان مسجد الكوفة لأول النبي حطته آدم (عليه السلام) وأن أكره أن أحله أكنه قل قلت فمن عبثه عن حطته، قل أمّا أول ذلك لطوفان في زمن نوح (عليه السلام) ثم عبثه تسحب كسرى ونعمان ثم عبثه بعد زياد بن أبي سفيان، فحلب وكتب الكوفة ومسجدها في زمن نوح (عليه السلام) فقال لي نعم بمصل و كان هنالك نوح و هو في قرية على ممر من العرات مع يلى عربي الكوفة قال و كان نوح (عليه السلام) حلاً بها و جعله الله عز وجل تساً و اتجده نوح (عليه السلام) أول من عمل مسجد بحري على طهر الماء قل.

شرح - از مجسمی زم - «دوله ارض عس» یعنی شت درو چشمش رو به شد
دوله «عین طرک کل دهن من حکم من حبه» این را برای آن گفت «امام دوم شود جاسوس در میان آنها هست بنده و حبه مفقود و در راه و آذر برش رهنشال خود کرد تا او را از خود دانند و از و جیری پرسد که در تنگی یا سخا آمد
دوله «انه کالسه» «بوم ابعاده» یعنی شب کفار برابر طوفان و پرشایی و سرگردانی و بیم و هراس چون روز دساحر بود و ممکن است مفقود شدن حال وحشت و هراس مسلمانان باشد در برابر لشکر اعراب پیش از روی پهلوی از جهت سرما و برس و گرمی که بر آنها مسلولی شده بودند.

(در فضیلت مسجد کوفه و داستان حضرت نوح - ع)

۴۲۲ - از معصیان عمر گوید من در کوفه خدمت امام صادق «ع» و دم در آن دور گری و د که رای دیدار ابوالعاس (سراج نخست حبه عباسی) آمده بود و هم تا محل کعبه رسیدیم (هم کاف محل مشهودی بوده در شهر کوفه و حکم میدان عمومی داشته) فرمود در آن جاتوم رید رحمه الله را بناد آویختند پس گذشت تا رسید عقیق دیب و دشان که در آخر بناد سراجها بود و بناده شد و فرمود: توهم پیاده شو زیرا این جا همان مسجد نخست کوفه است که آدم «ع» نقشه کشید و من شوش بنادم که سواره در آن در آیم

گویند گفتیم پس چکسی نقشه آن را ببرداده؟ فرمود نخست طوفان دوران نوح «ع» و سپس اصحاب حرو و ابران و نعمان (بن ممد مکئی از ملوک عرب) سپس زمان سفيان من گفتم کوفه و مسجدش در زمان نوح «ع» بوده اند؟

در پاسخ فرمود از معصیان حبه نوح و قوم او هم در آن دی بوده کنده بهره رات را آن سو که مغرب شهر کوفه کنونی است فرمود خود نوح «ع» هم مردی بود درود گرو خدا عز و جل او را به عمر ساخت و او را برگردید و وح نخست کس بود که کشی ساخت و بنا انداخت فرمود نوح هرات لا

وَلَمَّا رَأَىٰ ذَلِكَ مِنْهُمْ دَعَا عَلَيْهِمْ فَقَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي» فَأَوْحَىٰ اللَّهُ إِلَىٰ نُوْحٍ أَن صَاحِبِ سَفِينَةَ وَأَوْسَعِهَا وَعَجِّلْ عَمَلَهَا فَعَمِلَ نُوْحٌ سَفِينَةً فِي مِائَةِ لَكُوفَةٍ بِيَدِهِ فَأَنَّىٰ بِالْحَشَبِ مِنْ بَعْدِ حَتَّىٰ فُرِغَ مِنْهَا .

قال لمعقل ثم انقطع حدث أبي عبد الله عليه السلام عند رول الشمس، فقام أبو عبد الله عليه السلام وصلى الظهر والعصر، ثم انصرف من المسجد وقلب عن يساره وأشار يده إلى موضع دار الدارين وهو موضع دار الحكيم وراك فأتى اليوم فقال لي يا معقل [و] ههنا نصب أصنام قوم نوح عليه السلام يعوث ويعوق وسر، ثم مضى حتى كتب دابته وقلت جعلت فداك في كم عمل نوح سفينته حتى فرغ منها؟ قال في دورين، قلت وكم الدورين؟ قال: ثمانين سنة .

قلت و إن العامة يقولون عملها في خمسمائة عام، فقال كلاً كتب والله يقول

«ووحينا»

پسگاهان در میان قوم خود ریست و آن‌ها را جدا از و جل خواند و قوم وی اور سادات همراه و مسجده گره شد و چوب از آن‌ها چیدن در آنجا، عربی کرد و گفت (۲۵- نوح) پروردگارا ر کفار بروی زمین دوزی مگرد ۲۶- راسی اگر آن‌ها را بگذاری سده هانت را گمراه کند و جرم انکار و کفار ر پس و حد عروجل نوح وحی کرد که یک کشتی بسازد و در ساختن آن شب کن و روح کشتی ر در میان مسجد کوفه به دست خود ساخت و چویش را در راه دوزی آورد و کوشید تا آب را تمام کرد

معقل گوید هنگام طهر شد و سخن امام صادق قطع شد و نماز طهر و عصر ر خواند و از مسجد بیرون آمد و بسوی چپ خود رو کرد و دندانش اشاره بجای خانه دارین (عطار روشن) بود که موضع خانه بن حکیم رده و امروز محل جرمان در ست و من فرمود ای معقل در این جات هدای قوم نوح بر پای شده بودند (سام) یعوق و یعوث و سر، سپس پیش رفت تا بر هر کفش سو ر شد .

من گفتم در دست نوح درجه مدنی کشیرا بنام کرده فرمود در دو دوره گهم دو دوره چند سال است؟ فرمود ۸۰ سال

گفتم عامه مردم گویند آنرا دو مدت ۵۰۰ سال ساخته است فرمود نه هرگز چگونه؟ تا اینکه خدا فرماید نه وحی آنرا بناد (و عمل بر طبق نقش و دستور خدا تا این اندازه طویل نکشد).

۲۲۲- علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن احمد بن محمد، عن أبي بصير، عن أناس من عثمان، عن أبي حمزة، أنه قال: «عن أبي رزین الأسدي، عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: إن نوحاً صلى الله عليه لمّا فرغ من السفينة وكان ميعاده فيها بنه وبين ربه في إهلاك قومه أن يعور التنوير فدار قلبه مرأته إن انتو قد فارقهم إليه فحتمه قدم الماء وأدخل من أر دسّ دخل وخرج من أر أن يخرج، ثمّ جاء إلى حانقه وبعده يقول لله عزّ وجلّ: «افتح أبواب السماء مني من ذنوبي وافتح أبواب الجنّة مني من ذنوبي» وحمد لله على ذلك نوح وسرّ» قال: وكان بحره في وسط مسجدكم ولقد مضى عن دعه سمعته ذراع

خود و همراهات سوار شود بکشتی و چون آب در مورد جوشید ریش او خرد شد و سوز شد و گفته شده بن سوار از آب ادم بوده و از دست بوده و سوز رسیده بود - در محل آن هم حلال است

۱- شوی گوشت معشیت است کسی است که و رده بعد شود بهای آب کیده و سوز کشتی را در میان مسجد ساخت.

و گفته اند در تمام ساخت در آنجا که عین آورده اند و گفته اند در هند ساخته

۲- معصود زبوز روی زمین است - بن عباس

۳- آمد بر این جای زمین آمده اند

۴- در بار لیسود - یعنی سپیده برآمد - از علی (ع) و گفته اند دوزخ سوز هنگام سپیده دم بوده است.

۵- در بار سوز - در بار لیسود - یعنی سپیده برآمد - از علی (ع) و گفته اند دوزخ سوز هنگام سپیده دم بوده است.

۶- محل گودی کشتی است که آب در آن روان میشود - رحمن و رحیم اول درست

۲۲۲- از ابی رزین اسدی از امیر المؤمنین (ع) که فرمود چون نوح (ع) را ساحت کشتی داده شد و وعده او بآوردن گاویش در هلاکت قوم مشرک او جوشیدن دوزخ بود و جوشیدن و همسرش گهت سوز جوشید و نوح را ساحت سر دوزخ و آب مهر بود و آب اسناد و هر که در جوت در کشتی در دوزخ و هر که را جوت از آب بر آورد و سپس آمد و مهر خود را بر سر دوزخ برداشت جدا گردید و میفرماید (۱۱- لغیر) بن گشودیم درهای آسمان را تا ۱۲- و شکافتم در زمین چشمه ها و آب به یکدیگر بر خورد و هر هم شد ضعیف مری معدود ۱۳- و دوزخ را کردیم بر آب کشتی که تنجه چوب و میخها داشت.

فرمود امیکشتی را در میان همین مسجد شما بخاری کرد و ساحت و هفتصد ذراع بر سر آن مسجد کاسته شده است (شاید معصود اردگر این جمله زعم است بعد صاحبان کشتی بزرگ است در وسط مسجد که در حال حاضر گنجینه آذین دارد ماء فرموده این مسجد بردگیر بوده و هفتصد ذراع از آن در ساختن دلی کاسه شده و اخبار دیگری هم بر کاستن از اندازه مسجد دلالت دارد - از محسنی زه).

۴۲۳ - محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علی، عن بعض أصحابه، عن
 أبي عبد الله علیه السلام قال: حاتم امرأه نوح علیه السلام وهو يعمل السفينة فقلت: إن النور قد خرج
 منه ماء، فقام إليه مسرعاً حتى جعل يطبق عليه، حتى بخرته فقام المذموماً وخرج من السفينة
 حاتم إلى لحاتم فقصته وكشف لصديق الماء.

۴۲۴ - علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن محمد، عن أبي بصير، عن أبيان بن عثمان،
 عن إسماعيل الجعفي، عن أبي جعفر علیه السلام قال: كنت شريفاً نوح علیه السلام أن يعبد الله بالتوحيد
 والاحسان وجميع الأبداء وهي المصداق التي قطب الناس عليها، وحدث الله مشافه علي علیه السلام و
 علي علیه السلام لم يمشي نوح علیه السلام يعبد الله نساكاً ونداءي ولا يشر كوايعشتاً وأمر بالاصلاح والأمر بالمعروف
 والنهي عن المنكر والاحلال والحرام ولم يعرض علمه أحكام حدود ولا قرين موارث فهدى
 شريعته فعبادتهم نوح علیه السلام إلى خمسة عشر عاماً يدعوهم سرّاً، غالية فدموا أبو وعثوا قل
 لا تأتي معلوم ولا نمر، فداخلى انه حل، بعد، إلهه أدله لن يؤمن من قومك إلا من قد آمن
 ولا يمشى، ما كوايعه لور، فحدث ول نوح علیه السلام ولا يندو إلا فاحراً، كذا، رأه وأوحى الله
 عز وجل إلهه، من اصبح لعلبه.

۴۲۳ - راجع حدیث (ع) فرموده هاجر نوح برادر او آمد که کار ساختن کشتی ایستاد بود و
 دو گشت راستی که از تنود آب بیرون شده نوح مشاهده سرور زده و سرش را برپوشی نهاد و آن را
 مهر خود مهر کرد تا آب استخوان چوب را در کشتی هراعت است آمد و آن مهر را شکست و سرپوش
 را از روی آب برداشت و آب جوشید.

۴۲۴ - راجع حدیث جمعی از ائمه باقر (ع) فرمود شریعت نوح این بود
 باید حداد را بیگانگی و اعلام و حلق داد بر سر و دست سرش را که مردم بر آسوده شوند
 و حداد و پیمان خود را از نوح و هم از پسران دیگر پس مراد گرفته است که
 حداد و دست و تالی را بر سر و چوبی را و شریعت سازند و فرمان سال داده و به
 امر معروف و نهی از منکر و احلال و حرام و ر نوح و عدالت معسر و معسر و معروف و ساحت -
 چوب احکام حدود و عرائس میراث، این بود شریعت نوح که هزار سال هر پنجاه سال میان آنها
 دست و در میان و شکایت از آنها دعوت کرد و چوب سر را زدند و سر کشتی کردند گفت پروردگارا
 راستی من معلوم شده ام ری کی و حداد و حلق ناووحی کرد که رفوم بوشو و بگروند چوب همین
 نسه که گرویده اند و کردار بد آب عیبی مناش واد یسرو بود که نوح گفت پسها راستی
 «سکار و کفار و حداد و حلق ناووحی کرد که سار کشتی را»

۴۲۵- عبد، عن نیه، ویتیم بن یحیی، عن أحمد بن محمد جمعا عن الحسن بن علی
عن عمر بن أبی، عن إسماعیل الجعفی عن أبي جعفر (علیه السلام) قال إن نوحاً (علیه السلام) لما عرس
النوی مر علیه قوم فحملوه وضحکون ویمسحون ویقولون قد قعد عرسنا حتی إذا طال السجل
وکان حباً أصوالاً قطعتم نجنه فقالوا قد قعد نحرنا ثم ألقوه فحملوه سبیة فمرّوا علیه
فحملوا وضحکون ویمسحون ویقولون قد قعد عرسنا فی بلاد من الأریس حتی فرغ من

۴۲۶- عقی عن نیه، عن ابن محبوب، عن الحسن بن صالح لشوی، عن أبي
عبد الله (علیه السلام) قال کان رسول الله (صلی الله علیه و آله) یومئذ یوم ما تثنی ذاع وعرسها ما تثنی ذاع
وطولم فی السبعین (در عا) وعب بن لصفاء المرثیه وطف بالیب سمعه شواذ ثم سوت
علی الجودی.

۴۲۷- محمد بن أبی عبد الله، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن سنان عن إسماعیل الجعفی
وعبد لکرم بن عمرو عن عبد الحمید بن أبی الدیلم، عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال حمل نوح (علیه السلام)
فی اسمیه لأروح القدس الّتی ولله عز وجل ثم بیء روح من لفتل اثنی وعر
المعر اثنی من لذل نفس ومن استرا من فکل من الفل سف روح د حنه یرتیبها لیس
وار روح الآخر لفتل اثنی کون فی لحن الوحشته حن لهم صده، و من اینه رتیب
روح داحنه یرتیبها لیس الروح الآخر لفتل اثنی کون فی امده و من لذل من لحتی

۴۲۵- رابعه ماردع، که چون روح دع، هسه می داشت و منش را و گذر کردند و او حید به
داودا مسخره کردند و میگفتند حالا اگر شسه و درخت کار شده تا آ که هکه نخلها بلند شدند و
بسیار پر فراز و پر زور بودند و آنها را پرند و تراشید و او کفید دیگر شسته بجاری میکند و آنها
را هم پوست و کشتی صاحب و نوم مار گذر کردند و باو حید به و او را مسخره کردند و میگفتند
در رستار رمین خشک و بی آب ملاح و کشتی ما شده و گاهی که در آن مراعتی است

۴۲۶- از امام صادق (ع) که فرمود در ای کشتی نوح هر روز و دست دراع بود (شده
درع شاه) و پشای آن هشت صد درع بود و پشای او سوی آسمان هشتاد دراع بود و میان
صفا و مروه سعی کرد و هفت بار بگرد خانه کعبه گردید و سپس بر کوه جودی ستودند

۴۲۷- رابعه ماردع (ع) فرمود روح دع در کشتی خود هشت جفت از جان دار، در حمل
داد که حید و در عروجل فرموده است (۱۴۳- الا عام) هشت جفت از گوسفند پیش دور آس و از بر دو
رأس و از شر دو عروجل گاو دور آس- از گوسفند من دو جفت بودند یک جفت اهنیکه مبردم
برورده و یک جفت وحشیکه در کوه ان باشد و شکار من جلالت و برهم دو جفت یک دهنت هسکه
مردم پرورده و یک جفت دیگر آهون استایک که در دشتها باشد و برهم دو جفت شر بختیکه

و لعرب ومن القرائن روح احده للناس : الروح لا حر الله الوحشة و كل طير طيب
وحشي [أ] و إسمي تم عرف الأرض

۴۶۸ ثمال بن عیسی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علی، عن ودد بن یزید،
عن دکر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : انزع الماء عن كل حي و على كل سهل حمسه
عشر ذراعاً .

۴۶۹ - عنه من أصحاب عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن بعض أصحابنا
عن أبي عبد الله عليه السلام قال : عاش روح النبي صلى الله عليه وآله سنة و ثلثه و ثمان مائة و ثمان مائة و خمسين سنة
قبل ان يموت ، ألف سنة إلا خمسين عاماً ، و هو في قومه يدعوهم و حسمائة عام بعد ما برئ من
السمية و صب الماء فمستر الأمد ، و أمكن ولده المذنب ثم إن ملك الموت جاءه و هو في
لشمس فقال : لسلام عليك فرد عليه روح النبي صلى الله عليه وآله و جاءه ملك الموت فقال : و أنت
لأفمن روحك ، قال : دعني أخرج من الشمس إلى اطلال و قال له : نعم ، فحول ثم قال : يا
ملك الموت كن في من أريد مثل يحولني من الشمس إلى اطلال و هو من لم يرب به
فقبض روحه عليه السلام .

(در حراس برورش ، و شر عری (که در عرسا و دیگر جاها باشد) و از گاو هم دو جهت
سجدهت اما که مردم دارند و که جهت وحشی (که در کوه و جنگل باشد) و هر یارده وحشی و امبی
و با خود بردوس پس رفت عرشه

۴۶۸ - امام صادق (ع) فرمود (در حدود و ج) آب بر سر هر کوه و دشت اندازه ۱۵ ذراع
(۸ ذراع و نیم شاه) بالا گرفت
شرح - از مجلسی - و قوله از نفع الماء دووجه دارد :

۱ - در هر بند و پستی زمین آبی ۱۵ ذراع و ده وسطح مساوی باشد
۲ - مقصود این باشد که در هر کوه یا ارتفاع ۱۵ ذراع و ده و در هر جای دیگر نیز آن گودی
ندان افزوده بوده است

۴۶۹ از امام صادق (ع) فرمود : روح «ع» ۲۳۰۰ سال زندگی کرد ۸۵۰ سالش پیش از بعثت
او بود و ۹۵۰ سال در میان دو خود دعوت گذراند و ۵۰۰ سال هم بعد از برون از کشی رفته بود که
آب فروشت و در این مدت از شهرها ساخت و فرزندان را و در آنجا جاداد میسر هر شته مرث بر
مالی و مدوا و در هر سال و او که الله عز و جل «ع» و او جواب سلام داد و گفت ای فرشته
مرث بری چه آمده ای ؟

گفت : منم جاست و بگیرم گفت : بگذارم با از زیر آفتاب سانه روم گفت : سپید خوب بر بر
سایه ای جدا کرد و سپس آفتاب ای ملک الموت هر چه زندگی در من گذشت بساند همین
ی بود که از بر آفتاب سایه بعل مکان کردم بسان چه ماموری اقدام کن و روح و رافعه کرد

۴۲. - شیخ بن ابی عبدالله، عن شیخ بن الحسن، عن شیخ بن سنان، عن إسماعیل بن حابر
 و عبدالمکریم بن عمرو و عبدالحمد بن یحیی لایم عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال عیسی بن ماریه
 بعد الطوفان خمس مائه سنة ثم أتته حدیث علیه السلام و قال یوحنا بن زبدي و انصت یونس و
 اسکملک یثعک فاطر الی الاسم الا کبر و میراث العلم و ثم علم اسو و الی معک و دفعها
 و انک سمع فی الاثر الا من لا یوقی علم تعرف به صغتی و يعرف به هدی و یکون
 نجاه و هم بن هفص لم یی و هفص الی لا حر و لم یکن اثنک لیس بعیر حجت لی و داع
 الی و هدی الی سیدی و عرف یحیی و یحیی و دفعها و اقول اکل قوم عذری اهدی به لسماء
 و یکون حجت لی علی لأشعیر و ول دفع و ح علیه السلام الاسم الا کبر و میراث العلم و ثم علم اسو
 الی سم و أمما حرم و کت علم یکن عنده علم یسمی به و ول و دشیر هم یوحنا علیه السلام یهود

شرح از مجلسی ده - داماد که مورخان درباره عیسی موح اختلاف دارند:

۱- هر رسل و ده ست ۴ ه اردو چهار صد و هشتاد و سه سال - و هر رسل و ده ست ۴ ه - چهار ماه و ده

بعد اختلاف در ده

۲- هر رسل و ده ست ۴ ه ۱۵۰۰ سال و شیخ صدوق «ده» در کتب خود بن حبر و چین
 روایت کرده است

۳- هر رسل و ده ست ۴ ه ۲۵۰ سال و ده ست ۴ ه ۸۵۰ سال
 ۴- هر رسل و ده ست ۴ ه ۹۵۰ سال در حال دعوت و ۲۰۰ سال در ساحه و کشتی و ۵۰۰ سال پس از آن
 و کشتی و ده ست ۴ ه در حال دعوت آورده و شاید آن صواب از حدیث کتاب آمده است -
 و آنکه اگر در روایت (مقام صلی علی) - که از قول پدرش (پیشمر «من» در گفته است که
 و ح «دع» و هر دو چهار صد و یکصد سال - مدگی کرده و جمع آن روایت و آنچه گذشت حدیث
 در اشکالی نیست

۴۳. - از امام صادق «دع» فرمود: یوحنا «دع» پس رطوبان پانصد سال زنده بود و سپس
 حیرانل برد و آمد و گفت

یوحنا پیش از آنکه موت و سررسد و عمرت بکمال آمد، بود در سم اکبر و میراث علم
 و آن از خوب که همراه او سب نامل سراکن و آنجا واپس رفت نام بسیار در میان مردم و دیگران
 چنانکه در آن زمان نامش مشهور شد که و سید از صاعن می شناخته شود و بدو راه حق من پیبیده گردید
 و باعث نجات بشر شد در فاصله مرث به پیروی و عتب پیغمبر دیگری، و من مردم را بی حجت
 از طرف خود و سهم و بی دعوت گرفته بودی خودم و رهبری بر راه حق خودم و عاری من خودم،
 من چنین معرر کردم که باید دود آن هر مردمی رهبر و رهبری باشد و بوسیله و سید و سیدان را ره
 سانی کنم و بر اهل شقاوت و بدبخت تمام حجت باشد

فرمود: یوحنا هم اکبر و میراث علم و آن را علم بود و راه سرد و ما حرم و باعث
 (دو پس یوحنا) عیبی بد شد که بدین سودی نبرد (از نظر مهم حقیقت و معنا)

عليه السلام و أمرهم بالتأعده و أمرهم أن يعقدوا الوصية في كل عام و يبطروا فيها و يكون عبد الله

۴۳۱ - علي بن شاذان، عن علي بن العباس، عن الحسن بن عبد الله بن حمزة، عن عاصم بن حميد، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال قلت له إن بعض أصحابه يعفرون ويندوون من حالهم؟ فقال لي لكأنهم أحملهم، ثم قال والله يا حمزة إن الناس كلهم أولاد بعديم خلا شيعتنا قلت كيف لي بالمخرج من هذا؟ فقال لي يا حمزة كتاب الله المبرور يدل عليه إن الله تبارك و تعالی جعل لاهل البيت ما زاد في جميع القبيح ثم قال عز وجل و اعلموا أنهم عندهم من شيء فإن الله حميد و للرسول ولدي القريب و البتاني و امسك كين و من السبيل و فحسن أصحاب الحرم و المعنى و قد حرم الله على جميع الناس خلا شيعتنا و الله يا أبا حمزة ما من أرض تفتح و لا خمس يغتمس فتموت على شيء منها إلا كان حراماً على من يصيده و قد حرم الله أن يؤمنوا و لا يؤمنوا بغير الحق لئلا يدع الرجل الكريمة عليه بيعة فيمن لا يريد حتى أن الرجل منهم لم يمد يده و يطلب المجد و بيعة فلا يتصل إلى شيء من ذلك و قد

فرمود و حق ما را در دست خود در ده دزدان ها فرموده و و بیروی کند و بداند
فرموده اند سر هر سال سفارش نامه و را بار کند و در آن مهر کند و همان روز عید آن
ها باشد.

(دستور شیعیه در باره مخالفان و وضع مالی آنان)

۴۳۱ - از اسنادی که امام باقر (ع) گفته که مرحی اصحاب ما بجهاد مذهب او راه میسند و آن
ها را حرام زاده خوانند؟

در پاسخ من فرمود خود داری از آنجا که کور است سپس فرمود ای حمزه راستی همه مردم
اولاد من باشند هر شیعیه ما گفته می‌ری من چه را می‌ری من مطلب هست؟

در پاسخ فرمود ای حمزه کتاب خدا را در دست دزدان و بندگان و تعالی در ما
جداست به سهم در همه دست آورد و بی‌مسئولیتان مورد کرم است و خدا عزوجل فرموده است (۴۰-
لا یزال) بدانند که چه بیعت ریه هر چه شد و این که حسن قرار نداد و آن رسول و از آن
دی القریبی و ایمان و اس الدنست

ما همسم صاحبان خمس و حراج و ما را بر همه مردم حرام کردند چه شیعیه خود جدا شود و
ای حمزه از بی‌مسئولیتان دست نزنند جز اینکه حرام است بر هر که
به دست بیاید چون باشد و چه مان و اگر آنکه دولت حق صاهر و پیروز گردد معقلاً مرد باشد که نفس عزیز
خود را بفروشد و کسی بخرد (معنی مردیکه مرد خود عز و را دست فروخته شود و کسی او را بخرد
حب) (در بنای او بمراد حب) آنجا که هر مردی از بن معنیان خاص است هر چه دارد بدهد و
خود را نجات دهد و دست دسی ندان ندارد و آنچه بداند که ما را و شیعیه ما را از حق خود بیرون کردند

«خروجوا وشیعتنا من حقنا ذلك بالعدل والحق ولا حجة

قلب قوله عز وجل «هل ترئصون بنا إلا إحدى لحسين» قال إمام موت في طاعة
لله أو إدارك طهو. وحق ترئص بهم مع ما نحن فيه من الشدة «أن نصيبهم لله بعداب من
عنده» قال هو المسح و «أيدیه» هو القتل و «الله عز وجل» اسمیت ^{الاولی} «قل ترئصوا
فإذا معكم مترئصون» والترئص انتظا و قوع الدار. بأعدائهم

وآن را نه زور بردند بی عدل و بی حق و بی دلیل.

شرح - از معنی ده. «وله دامد بيم الرجل» حاصل اسیر. بادی گفته مقصود اینست که آنچه
بهم حراج و مالت باعقاسه و حق الارض. نام خمس و مالتات گرفته شود بر آن ها که از طرف حکومت
به تهره گیرند حراست و اگر دولت حق ظاهر شود مرید باشد که من غیر خود را مروشد بکسی که
در و دعت خریداری هم دردد (معنی بکادی و با که ل اصرار) «ولا یزید» براه بی نقطه
است و در دیگر لا یزید است لغوی چنانچه در لغت سبع از باب تعویل مبالغه لطیف دیگری
است آنهمی.

من گوید شاهد و معجز کرده. صاحب خود ده که مقصود سبع است و طبعه عینه عطف است با بدل
آن گرفته و ادب. اینست که سم. عینه و محمول خوانده شود و الرحمن نائب عداوت او باشد و مرفوع
باشد و الکریه علیه عینه صفة او باشد

معنی امام بکسی که از جانب امام به ره دارد و صاحب خمس و حراج و عینه است آن معنای
که در این اموال تولد یافته شده خود داند و او را مروشد بکسی که بش خود غریب و کریهست و در
های او زیاده میدهد و او را بزیاده بگذارد در این صورت لازم است که نقطه دار و مطابق با اکثر
سخن است

«وله دامدی بيم الرجل» معنی هر چه دردد بدهد که خود را رسیدگی آر دکنه و بی و میر
بگردد بر امام اراد میدهد

د. ۴۳۶ ج ۲

من گفته قول خدا عز وجل (۵۲- البقرة) آید برای ما تصدی دردد هر یکی از سر
انجام است. فرمود مقصود ما مرید در ضاعت حد. سب و با درت ظهور نام و ما در بازه آن ها
با این وضع سخت و آه جبری که درم است که خداوند بارش خود عداوت دارد با ایشان ها رساید
فرمود مقصود از سب سب. ما نیست ما آن ها را عذاب کند و آن قتل و کشتار آید است
خدا عز وجل (در د. ۱۱۱) حضرت پیغمبرش فرمود باها بگو شب سحر درید بر ما انتظار میریم
رای شاه و مقصود بظهور و دوع بلا سب دشمنان بها

شرح - از معنی ده. «وله بعلی» هل ترئصون بنا إلا إحدى لحسين» معنی این گفته بد مقصود
برواری وید شهادت دردد خدا است و شاهد مقصود خبر ایست که ظاهر آیه متوجه بدست و باطش
متوجه به شیعه است در دوزن عدم تسلط حق بر این شیعه هم در این حال «تصاد یکی از دو سر

٤٣٢ - وبهذا الأسر عن أبي جعفر عليه السلام في قوله عز وجل "وقل ما سألكم عليهما" أخرجهما من المسكنين "هو إلا ذكر للعلمين" قال أبو أمير المؤمنين عليه السلام "ولعلمين" سمع يمدحين" قال : عند خروج القائم عليه السلام

وفي قوله عز وجل "ولقد آتيناكم الكتاب والحكمة" قال احتسبوا كماله، خلت
عنده الأمة في الكتاب - سيحلون في الكتاب الذي معكم الذي تأمروهم به حتى يمكنهم
باس كمال فيهم فمصر - أعفهم

وَأَمَّا قَوْلُهُ "حَلْ" فَإِنَّمَا كَلِمَةُ الْعَدْلِ لِقَضَى بِهِمْ، إِذَا ظَنَنْتَ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، فَلِئَلَّا مَا تَقْدُمُ عَلَيْهِمْ مِنْ آثَارِهِ وَحَلْ مَوْجِبٌ لِعَزْمِ نَبِيِّهِمْ فِي حُدُودِ

مقدم میکنیم یا مرثیہ بر کیش حق و در مدعت جداوند و بسا اذرات ظهور امام دهم (ع) و مدح و تحسین موصوف و شکر که خدا شمع هم ظهور مورد آفتاب است در رجب، که از طایفه مضی و انوار است.

(تفسیر آتالی نائٹ و طہور امام قائم - ع)

۴۳۲- ز ۹۰ «مردع» بر روی جلد عروجن (۸۶- ص) نگو من از شما امر دی میخوانم
و من از درویشان --- ن ۸۷ --- پس آن جلد گری از روی چاپ ۱۰۰۰ عدد مقصود را ذکر می
المؤمنین (ع) است.

۸۸- و هر آینه خواهید داشت خبر او را پس از مدتی - نمود - می شنکاه صدور نام

و در عصر هول خدا عزوجل (۱۱۱-هـ) و مر « موسی (ع) کتاب دادیم و در آن اختلاف شد هر مرد اختلاف کرد، چه از جهت نور آن اختلاف کردند و بعضی در کتابی هم که از من (ع) است اختلاف میکنند همان کتابی که رای من است، و او در آن که مردم بسیاری مسکون شوند پس آنها را پیش خود آورد و همه را گردن زدند

و ما من حد عروجل (۲۱- الشوری) و اگر بموت آن عظمه فصل هر سه تعدادت عیشد و یسان
آنان در سیمکه سیمکار مد که بر آن عیدانی ست در دشت بعضی گری در اوه آنها از طریق حد
عروجل حکمی و موعیدی سیده نداشت (۲۱ع) حدی از آنها را حدی می گشت

شرح - ارجمندی ربه - قوله تعالى «وَلَا تَكُن مِّنَ الْفَاعِلِينَ» - مساوی گفته می‌دهد سابق را، سکه
سری گردد در آینده است تا بعد از آنکه عرصه و مقصد از درو در سلامت است حکم حق میان کافران
و مؤمنین یا مشرکین و شرکای آنها اجرا می‌شود

قوله «لولا ما عده الله» یعنی اگر بنده بود که چار و ساعت سرمایه ده یا یک هزار و
هزار دانه و من متولد می شود او «فانجام» همه امکات

وفي قوله عز وجل "والذين يصدّون عن أموالهم" قال يدعونهم إلى الله ثم يصدونهم
 "وقوله عز وجل" "والله تبارك وتعالى" قال دعونهم بولائه علي عليه السلام
 "وفي قوله عز وجل" "من بعد" لحنهم وذهبن له طلع قال لا فم الله ثم يصدونهم
 دولة الباطل

۴۳۳ - عنه ، عن علي بن الحسن عن منصور بن بوس ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله
 عليه السلام قال قال له "قد مررت بالمراس فاستعدتني من الشيطان الرجيم" فإنه لم يزل
 سلطاناً على الذين آمنوا وعلى أنفسهم يوم كانوا "وقال يا أبا عبد الله استندد الله من المؤمن
 على دمه ولا يستند على ربه" وقد سلط على يثوب عليه السلام فسوء خلقه ولم يستند على دمه وقد
 يستند من المؤمنين على أديانهم ولا يستند على دينهم قلت قوله تعالى "إني قد سلطت على
 الذين يتولّونه والذين هم به مشركون" والذين هم به مشركون يستند على أديانهم
 وعلى أديانهم

و در تفسیر نور خدا عز وجل (۲۶) (المعارج) : کسانی که برود جز صدق کردند - فرمود
 مقصود خروج و ظهور امام هاشم (ع) است (بدانکه بسیاری را) است و آمده در مقام کبری صاحب
 خود دلالت دارند بر قیامت صغری و رجعت، از مجلسی ده -
 و در تفسیر نور خدا عز وجل (۲۶ - الانعام) بعد از او گفت برورد کرد ما ، مؤمن ما
 مشرک - فرمود : مقصودشان شریک گرفتن در امر ولایت امیر المؤمنین (ع) است (یعنی عقیدت
 محلات دیگران)
 و در تفسیر نور خدا عز وجل (۸۱ - الاحزاب) و میگو که آمد حق و رسالت باطن - فرمود
 هر گاه میبود کند امام هاشم (ع) دولت اصل از میان برود

۴۳۳ رای بصیر گوید امام صادق (ع) گوید (۹۸ - البقره) و هر گاه در آن را بخوانی خدا
 پناه بر او سلطان رحمت ۹۹ - راستی اینست که در آن تفسیر است بر آنکه کسی که گروید و بر
 پروردگار خود توکل دارد فرمود ای امام احمد خدا شیعیان بن مؤمن تسلط داد و بر دس او تسلط
 داد بر ایوب تسلط یافت و بر او داشت ساحت و بر دین او تسلط یافت و سا که بر تن مؤمن تسلط
 داد و بر دس آن تسلط داد

گوئیم قول خدا اماسی (۱۰۰ - البقره) همان تسلط او بر کسانی که دوست و پیرو اوید و آن
 کسانی که بوسیله او مشرک شوند - فرمود کسانی که خدا شریک آورید بر شما و بر دین آن ها
 تسلط یافت

۴۳۵- عنه عن علي بن الحسن بن منصور، عن جرير بن عبد الله عن الفضل بن
 دخلت مع أبي جعفر عليه السلام المسجد الحرام وهو مكتئب علي فطرق لي لئلا يسمع علي باب
 بي شية فقال يا فضل هكذا كان يطوفون في لجة غلبة لا يعرفون حقاً ولا يندبون ديناً . .
 فصل نظر إليهم مكتئين علي وجوعهم لعنهم الله من خلق محجوب بهم مكتئين علي وجوعهم
 ثم تلاه الآيه «أفمن يشعني مكتئداً علي وجهه أعادي فمن يشي سويت علي صراط مستقيم»
 يعني والله علياً عليه السلام لا وصاء عليه السلام ثم تلاه الآيه «قلت رأوه رلة بيثوب حود الذين
 كفروا وقيل هذ الذي كنتم به تدعون» أمر المؤمنين عليهم السلام فصل لم يتسم بهذا الاسم غير
 علي عليه السلام إلا مقتر ككتاب إلى يوم الدين هذ . أما والله فصل منته عن ذكره حاج غير كم
 ولا يغفر الذنوب إلا لكم ولا يقتل إلامكم . إنكم لأهل هذه الآيه «يا يحسبوا كائن
 مدحون عنه يكفر عنكم سيئاتكم» مدحكم مدحاً كبيراً .

يا فصل أما مرسوم أن يصوموا الصلاة وادركوا . وكفوا ألسنتكم وادخلوا الجنة
 ثم قرأ «ألم ير إلى الذين قبل لهم كذاوا أيدىكم أفهموا للصلاة وآتوا الزكوة» أتم والله

(در وصف نكمت مخالفان)

۴۳۶- از فصل گوید بهرام نام نادر «ع» مسجد الحرام در آمد و آن حضرت بن تکه
 رده بود و پیرشاه او را داشتیم بگه می مردم اذاعت و مدارب سی شپه بودیم پس آنگاه فرمود
 ای فضل مردم در دوران جاهلیت هم بهی وضع گرد خانه کعبه طواف میکردند نه حقی را
 می شناختند و نه از روی حقیقت دسی و شد ای فضل تاها خوب بگه کنی که بروی خود و زگو
 جدا آید از لست کند چه مردم افسار بر سر و واژگون بر چهره خویش سپس ن آید و خود
 (۲۳- المذک) آیا پس کسیکه راه می رود و بر چهره خود امران و واژگون است و هرگز است
 کسیکه درست و راست بر راه راست گم می رند بعدا مقصود و علی «ع» و اوصاء است سپس ن
 به را خواند (۲۸- المذک) چون او را بردشت و مقرب در گاه دیدند درهم و سیه شد چهره آن
 کسانیکه کفر ورزیده و گفیه شد است آنکسکه بوی ادع داشتید ای فضل مقصود امیر المؤمنین
 «ع» است جرعی کسی ندین نام آمده شد مگر مصری دروغگو نامورده مردم (دری روزهاست
 یا در نکتکم این حدیث از مجلسی زه)

هلا خدا سو گوید جز شما شیعه بجماعت حج گذاری نیست و حر برای شما گناهی آمرزیده بشود
 و تنها شما اهل این آیه هستید (۳۱- الساد) اگر کلاه کند از گناهان کبیره که بر شما عین
 شده جبران کنیم از طرف شما نه کردارهای شما را و شما را بعل از جمعی در آورید (یعنی
 بهشت) ای فضل شما خشود بسید که همان بار را بر پا از دور کوه را بردارید و زبان خود
 را بگشاید و بهشت برود

سپس خواند (۷۷- الساد) یا سگر نه سوی آنکس که با ن ها گفیه شده اند دست خود

أهل هذه الآية

۴۳۵ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ رِجْدٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ تَحْسَنِ بْنِ سُلَيْمٍ الْأُرْدِيِّ
عَنْ أَبِي الْحَارِثِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ
فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ (مظلومه و سوء سیرند) وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسِدَ

را باز دارند و مدار را برپا دارند و کوفه را بردارند بخدا سوگند اهل این آیه شما هستید
شرح: در مجلسی ده دوتله معجود بهم « شاید اشاره باشد قول خدا تعالی «سخر الله منهم»
خدا آن‌ها را مسخره کرد و محصل آنکه معصوم بر باشد که دور هیئت مؤمنان آن‌ها را مسخره
کند، اینکه بری کردار دشت و گمراهی آن‌ها را و از آنکه هر کسی آن‌ها را مسخره کند
پایان اهل از مجلسی ده

من گویم معاصر معصوم است که بیان مسخر پیشوایان بطریق شده اند و اخبار بر سر آن‌ها زده و
آن‌ها را بهر سو که خواهند میکشاند و به تعدیه کلامه را معنی مسخر نموده است چه چه ما آنرا
بدین معنی ترجمه کردیم.

قوله تعالی «من سخر الله منهم» بضم سین و جبه «بفادای گفته معنی مکتب اینست که بری بدی ده
هر آن دگرگون شود و برو در متن است که گویند برخی گفته اند مقصود از مکتب کور و بیست
است که معصوم و برو در آمد و مقصود از «سوی» است و برخی گفته اند مکتب کسی است که در قیامت
و از گویا معصوم شود و بدور ح رود و آنکه درست گم زند آنکس است که بروی دو پامعشور گردد و به
بهشت رود.

قوله تعالی «هذا الذي كنتم به تدعون» بضم دال و «بما دعواي گفته معنی می خواستند و بدان شتاب میکردید
با دعا میکردید که معصوم می شود بعد از مردن

من گویم بتفسیر امام مقصود در این موارد امیر المؤمنین «ع» است یعنی چون در روز قیامت
امیر المؤمنین را مقرب درگاه خدا بیند و سیاه شود و ورشعه و نادانها گویند «اشاره بامیر المؤمنین
«ع» اینست که شما بدو ادعای داشتید و مقام او را عصب کردند و به او اذیت نمودید و اینست که
مقصود وی بود.

قوله «انتم ينتم» دلالت دارد که حاضر جمع که دیگری از ائمه را بر سر خویش و اخبار
بسیاری بر آن دلالت دارند که در مدار لا و از در باب مسائل وی آورده ام

(تفسیر برخی آیات قرآن مجید)

۴۳۵ - از امیر المؤمنین «ع» (در تفسیر این آیه) (۲۰۵ - لمره) هر گاه متصدی کار شود در
زمین سکوشه برای مساد کردن دو آن و کشت و مزاد را بود سارد (بوسیله ستمکاری خود و در ساریش)
و خدا دوست ندارد ساد را.

سوال نمبر ۱

٤٤ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عليّ بن أسباط ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله عليه السلام : «وَسَعَوْا فَمَلُوا الشَّطْرَ (مَوْلَاهُ الشَّيْطَانُ) عَلَى مَلِكِ بَدَمَانَ»
و يقرأ أيضاً : «سَلَّ سَيِّ إِسْرَائِيلَ كَمْ أَنَسَهُمْ مِنْ يَدِ بَيْتِهِ» (فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ جَحَدَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَقْرَبَ وَمِنْهُمْ مَنْ بَدَّلَ) : مَنْ بَدَّلَ بَعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»

و دارلو - نم دلزلوا- حتى يقول الرسول-

شرح - در مجلسی «ره» - صدها است که بگرسنیده شده باشد و کلمه بی را بسخه و سال در آن مرده اند و دلالت دارد که همه هم در لولوا را - معده است پدیدان قرار مجلسی در
من گویم ظاهر اینست که جمله «ثم ذلزلوا» را امام یعقوب مصر و بطریق - در تزلزل
اصحاب پس از فوت پیغمبر «س» و اهلان صدها سال کرده است نه اینکه جمله ی از آیه
معاده باشد

٤٤٠هـ (أي صبح ١٢ ربيع الثاني ١٠٤٢ - المزمع) واتفقوا على ما يلي - ولاية
الشماعين - علي ملك سليمان

شرح از معنی زده - فوله تعالی در اسعوا منوا الشیاطین به معنای گفتم منی پیروی کردند از کینه‌های جادوگر که میخواستند به منی شایعین و اسرار پیروی میکردند یا آنها که در عهد سیدان بودند و حکایت گذشته کرده و گفته شده که سراق صبح میکردند (منی درو شده ها) و بدانچه میشنیدند دروغها مینمودند و آنرا کسان گمراه میکردند و آنها می نوشتند و مردم می آموختند و این حرمان در دوران سلیمان شهرت داشت و بعد از آنکه گفتند منی علامه عیب میدادند و ستمت ستمان بر آن ساد شده و منی واس و نادرا آن را مسخر کرده

دوله دوله الشیعیین، ص ۱۰۰، اینست که در این مذهب و معهود از شیاطین و اوس شیطان های
است که همان کینه داشت با انسان علی آره مجلسی ره

می گویم صدها مقصود تعسفی نه است بر تعسفات حلقه جود و حکومت بها میوں نصیر و بیان باطلی به و مقصود نیست که مردم بیروشدند آنچه را برآمدن شیطان صحت دوسه دوستی شیاطین بر آنها میخواهد و دستور می دهد در حالیکه بر سلطنت حبه آن برآمد که هین سلطنت حقه سیمانست باحق تکیه زده اند.

د سالہ حیرت، ۶۶۔

[illegible]

۴۴۱- عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الرحمن بن حماد، عن محمد بن إسحاق، عن محمد بن العيص قال قال لأبي عبد الله عليه السلام يمرض من أمراض فبأمره لمعالجون بالحمية فقال نكت: هل ييب لأحمي، فمن المبر، وتدوى بالنفخ والماء البارد، قلت: لم تحتمون من التمر؟ قال: لأن نبي الله صلى الله عليه وآله حمى علينا عليه السلام منه في مرضه

۴۴۲- عنه، عن أحمد بن إبراهيم محبوب عن ابن رثاب، عن الحلبي قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لا سبع الحمية لمریض بعد سبعة أيام.

۴۴۳- عنه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علي بن الحكم، عن موسى بن بكر عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال ليس لحمية أن تدع لشيء أصلاً لئلا تكلد، ولكن الحمية أن تأكل من لشيء وتحتم.

(دستورانی راجع به تب و درماری آن)

۴۴۱- از محمد بن محمد بن گوید امام صادق ع گفت کسی از بیمار شود و پزشکان باد دستور پرهیز می دهند

در پاسخ فرمود ولی ما حدادی هستیم که هر از حرما پرهیز نداریم (یعنی در حال بیماری) بادیه سبب و آب سرد معالجه مسکیم من گفتم از حرما چرا پرهیز میکنید؟ فرمود برای آنکه پیغمبر خدا ص علی ع را در بیماریش از آن پرهیز داد.

۴۴۲- زحبی گوید از امام صادق ع شنیدم می فرمود پرهیز پس از هفت روز برای هیچ بیماری سود ندارد.

۴۴۳- از امام کاظم ع فرمود معنی پرهیز این است که چیزی را نکای ترک کنی و از آن تناول نکنی و بی پرهیز اینست که چیزی کم بخوری؟

شرح- از معنای ده دلائل دارد که پرهیز سودمند کم خوردن از چیز است به خودداری از آن نکای و حر پیش معمول است بر مرکب پایان بدن از معنای ده

من گویم معنوی این احادیث شد گوشه ای از وضع بسی بنیضیات ائمه معصومین را در باره طب و بهداشت نشان می دهد بر پایه و مایه طب قدیم سنتی روی پرهیز از خوردن کباب و انواع غذاها بوده است برای بیمارانی چون طب قدیم پایه علمی درستی نداشته و روی سنجش و فیاض طب مع چهار گانه از غذا و گیاه و حور و کباب نامزد اساسی بوده است بر پایه طابع عناصر و اجلاص چهار گانه که بر اثر بررسی دشمنان جدید و طب حسی بر پایه اکتشاف و پی گیری دانشمندان از اصل طب میکروبی معوم شده هیچ پایه و مایه علمی ندارد و زیاده روی تجربه های ناقص معالجات بوده که علائمی را برای یک بیماری مشخص کرده و دارویی را هم طبق این علامت برای معالجه آن تشخیص داده بودند و این تجربه هم از نظر تشخیص علائم مهم و نادر بوده و هم از نظر تشخیص درمان و چون طب قدیم پایه علمی نداشته پزشکان بر اساس احتیاط کار می کرده و هر گونه عدا و خوداکی را که مغالطه طب بیمار و بیماری

۴۴۲- بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أبي یحیی بن سطيح، عن بعض أصحابه قال قال أبو عبد الله علیه السلام إن المشي للمريض كمن یفتلج إيا یفتلج نبي یفتلج لا إدا اعتدل جعل في ثوب و حمل لحاحنه یعنی الوضوء و إذا كنهه كل يتول إن المشي للمريض كمن ۴۴۵- عنی بن ابراهیم، عن أنه، عن ابن أبي عمیر، عن ابن أذينة بن رجاء دخل عنی بن عبد الله علیه السلام فقال رأيت كثر الشمس طالعة علی رأی من حادی فقال قال أمراً حسیماً و یور سبطاً و بدأ شاملاً فلو عطفك لأعصب منه و لکنها عطف رشتاً فرباً و فلما رأى الشمس بارعة قال هذا نبي، فلما أقبلت مر منها و ابراهیم علیه السلام قال قلت حدثت

سطر می آورده و گرچه بوجه حسیل باشد آخر برای بیمار عینی مسکرده و اصطلاح در حدیث میرسد و رساله طب عینی قدیم پر از احوط و احوط بوده باشد رساله های مرصع و بعد از مروره که ده ساده و روش آل معینه را روی مادی اصطلاح صولی خود به گدازی کرده و معلومت آچار یکمشت تردیدات و وسوسه است و تعلیمات ده آن ها هم یکمشت احوط و احوط است.

امام صادق ع در ضمن این حدیث و این وسوسه پریشان قدیم را بخطه کرده است و میفرماید پرهیزگری بیمار بر پایه احتیاط و موعود می باشد و اگر در آن حدیث بود این را در گذشته باشد مانند حرف مثلاً برای کسیکه املا دارد و گریه عینی هر جور آبی بر سر او آرد و احتیاط است صعب و انوائی اومی شود و سبب را بر و مسلط میکند و یکی طاری می آید و سبب از موت بیروی رجی می آید است و این حدیث اصلی است که در طب امروزه مورد عمل است و پرشکای که در اصول درست طب مروره آشنایه و اصول عینی و تجربه شده امروزه سرور دارد آن پرهیزدن های پریشان قدیم و که بر سبب حمل و بدانی بوده است بخی بی حد می داند و بخطه می کند من خود در دوران کودکی به یاد دارم که سرور کار مردم دهستان ما آنچه حکیم و طبیب پیروی بود که بطور مادر د طبیب بودند و درمان مردم می برداخته و بر اثر کرد و حادث و صداد و صمد و همه مردم گرفتار چشم دزد می شده و بویژه کودکان معصوم و سحر شده بیکه آن پریشان های بدوایه ملا رجوع می کردند خوردن هر گونه عینی در جر مانند شیر و آب بر آب عین می کردند و آب را در هر گونه غذائی که بتن نیر می دهد پرهیز می دادند.

۴۴۴- امام صادق ع فرمود راه رفتن برای بیمار مانع برگشت ساد است زیرا هر گاه مردم بیمار می شد و را در بتونی می گذاشتند و برای فضای حاجت میسر می شد یعنی برای تطهیر و وضوء و این برای آن بود که میفرمود راه رفتن مانع برگشت بیمار است.

(در تعبیر خواب)

۴۴۵- از ابی ادبه که گوید مردی خدمت امام صادق ع رسید و گفت من در خواب دیدم که گواه و شید من بر سر من دیده می آید (وتم در تاریکی است)

در پاسخ او فرمود تو به یک مقام بر دگی و روشنی تا آن دل و دین کامل مایل می شوی و اگر تا شت خود شد سر پایت را گرفته بود در آن عرق می شدی ولی همان سر تو را گرفته است و آن را بخوابی این آن را (۷۸- الامم) چون داند خود شید تا بد و بر آمد گفت است پروردگار و چون نهان شد و

وذلك إنهم يقولون إن لشمس حليمة فقلت: فقال: أراكم تذل الخرافة ولم يكن في آيات
ه جدواك منكم وأي خلافه ما ذكره كبر عن الدين في الوبر حوله دخول احبته، إنهم يعطون
قلت: صدقت جعلت فداك

رفت ابراهيم «ع» از آن بی زاری جست

گویند که در دست رسی آنها می گویند جو رشید در جواب حلیمة پادشاه است؟ در پاسخ
فرمود من بود این خلاف تمام و در پندار و ساکات پادشاه بوده است و کدام معام خلافت و شاهی از
دستداری بر دگر است و روشنی دل که مانده اندواری و است بر من نیست، راسی بهاء الهی گویند
گفتم قربات راست فرمودی.

شرح: در معنی «ع» قوله «ع» می آید شریف است «ع» «ع» است که ابراهیم
پس در دست جو رشید و در گوی احوالش رهبری شد در رهبری خود آشکار کرد و در خورشید
رسم روشنی رسی و است بکیش اسود

پایان که چون خورشید در میان دیدنی ها تابانده رسی روشنی است تا آنجا که ابراهیم در
همراهی تیره خود و ابراهیم حجت بر بها گف این است پروردگار من و برای پیره خود روشنی و
آشکارش بر ابراهیم است و پس چون تابانده شد می روی حجت و در جواب فرموده و به سوره آمد
حسبه در آن بر می می بینی که من بها است و او از آن است که این نور مانده ترس نورها باشد
در عالم ما و در آن جردن حق باشد و معنی حجت از مصدر اعط روشن بر است و معنی دوم از نظر
عما و الله اعلم

دو «ع» در آن می آید «ع» از آن عبادت روشن شود که جواب هر کس تعبیر مخصوص خود
او در رد و میسکت است مقصود حلیمة اصلی بعد معصرا باشد به آنکه در آن فرمود مخصوص با در دست
است با این فعل در مجلسی ده

من گویم به هر جواب که جواب می است که اهل قرصیب می شود و سزیم روحی پاک و دلی
تو است چون روح و دل پیران و امان و کس که با نه بوسه و هر ربه و حقیقتش این است
که چون «ع» و حدس اساسی در عالم جواب بیدار است جا که دعایت کند و بر اثر توبه گوی آن ها
حقیقتی بر آن کشف شود چنانچه در پر و خرد و حدس مردم به در چهرهائی به هم مدار گذشته و حل و آمده
و درست باشد و در عالم جواب کشفیت خرد و حدس سببی در کلمات حل و آمده گوی های بی واقع و هم
در هم آمیزد و حق و باطل و درست و نادرست بهم مخلوط گردد و معر کامل بطریق وسیع خود که مانده
انهم سب می و اند حق و باطل را از هم جدا کند و در پی و تعریف و تحلیل کند و صورت واقعیت آن
شخصیت دهد و با پیکر و حدس و تجربه حصری لازم در دامن شرح آثار در کتب که بود عفت و آن
تعبیر سوره یوسف نوشتن «ع» را حمله شود

حواشی که در این حدیث طرح شده در ک نوریت سر بوده که شمع در دست معر را نشان
می دهد و بر نور درست مرهمان و حکمت است و با نیروی حال که آمیخته صورت دانش خود شده است
در ک شده است

و امان صورت حدیث را از آن جدا کرده و حقیقت آن کشف کرده و برای آن متنی از در ک

فداك فقولك أصبت و تحبب عليه فهو محطى، قال نعم حلب عليه فنه أصاب الحظا قال
فحبب له فما بأفيلها؟ قال يا ابن مسلم إني نمت مع امرأة فتعلم بها أهلك فتصرو عليك ثيابا
جندا قال لعشر كمود للثياب، قال ابن مسلم فوالله ما كان بيني وبينه و صحیح لرؤيا إلا
صبيحة لجمعة فلما كان بعداء لجمعة، جالس بالباب إذ مرَّت بي حاربه فأعجبتني فمرت عظامي وردّها
ثم أدخلها دارني فتمتع بها فحسبت بي ثم أعلي فحلب عليها ليست فدرت الحاربه نحو الباب
وبسب أب و هم ففوت علي ثيابا جندا كتب ألسها في لأعبد

وحاء موسى الروي لعط إلى أبي عبد الله عليه السلام فقال له يا ابن رسول الله أيت رؤي
هاشني رأيت صبرا الي مينا وقد غاصني وقد حبب أن يكون الأجل قد قرب، فقال يا موسى
نوقع بموت صاحبنا ومساء و نه عافا ومعاينة الأموال للأحباب عول لأمرهم وم كل اسم
صبرك قال حسبك فقال أم إن رؤياك تدل على نه شؤرك أنك أباعد الله عنك و كل
من عاقب سمى بالحسين عليه السلام إنا شاءه

امام سوگند و حصی و موسی چه

فرمود آری من برای او سوگند خوردم که محض رسیده است به حق و واقع، گویند من حضرت
کدام پس باز او عجز خواهم چیست؟
فرمود ای سر مسلم، تو زیرا همه مسکنی و حیوانات می فهمد و حایه های وی که در بر داری
راست می دزد و زده را به میکند

محمد بن مسلم گوید من در عصر امام و درسی خوب یاد دادم در روز جمعه به شورش چون بمداد
روز جمعه رسید من روز خانه نشسته بودم که کسری کسی بر من گذر کرد و مرا خوش آمد و سلام خود
فرمودم و در آمد من را گرد بد و باده آورد و من و را به کردم و حیوانات ام من و او
نگاه شد و بر ما وارد اطاق گردید من کسری شتابانه روز خانه بدر رفت و من ما به
حیوانات ام من و بخت و جامه وی را که در روزهای عید در بر می کردم در تنم دید و زده
پاره کرد

و موسی روز عطر فروش خدمت امام صادق (ع) رسید و باو گفت ای رسول الله من حیوان
هوا کی دیدم دما دی داشتم که مرده و در خواب دادم که مرا در آغوش کشیده و سم دارم که
مرگم نزدیک باشد.

فرمود ای موسی، به دزد هر بمداد و پس در اسطوار مرگ بود که او باز دریابد ولی هم آغوشی
مرده ها دلاکت رددی عمر رسیده ها دارد سم دما دی چه بوده است؟ گفت حسین امام فرمود حیوان است
دلاکت رد که می مانی و دما دی ابعاد الله (ع) موفق می شوی مرا هر که با هم امام حسین (ع) هم آغوش
شود او را رات کند اشاء الله

۴۴۸ - إسماعیل بن عبدالله القرشي قال: أتى إلى أبي عبدالله عليه السلام رجل فقال له: يا ابن رسول الله رأيت في منامي كأنني خرج من مدينة الكوفة في موضع أعرفه وكان شجراً من خشب أو حلاً من خشب على فرس من خشب يدوح بسيفه وأما [أ] شاهده فرأى عروباً فقال له: **يا رجل تريد أن تسال رجل في مدينته**، فأتى الله أنادي حلفت ثم يميتك فقال لرجل: أشهد أنك فداؤنت علماً واستظنته من معدنه، أخرجك يا ابن رسول الله عما [قد] فسنت لي إن حلاً من حيراني حادي وء، من علي صيغته ومذهب من أمملككم يو كس كثير لما عروب تلبس له طلب عيري، فقال: **يوسف الله عليه السلام** وصاحب نوالا ما ويسرأ عن عدو ما؟ فقال: نعم، يا ابن رسول الله رجل حسد لصبره، مستحکم لدين وأب تائب إلى الله عز وجل، إيتك ممّا همم به وبوئته، فأخبرني يا ابن رسول الله لو كان باسم حلاً لي اعتناله؟ فقال: **أد الأمانة لمن ائتمك وأرد منك التهمة وأول إلى وبل الحسن عليه السلام**

۴۴۸ - سمعنا من عبدالله القرشي كويد مردی رد امام صادق (ع) آمد و آن حضرت گفت: «يا ابن رسول الله من در خواب دیدم که گویا از شهر کوفه بیرون رفتم در جایی که آنرا می شناسم و گویا روی پرچوب من بر روی درختی که را شده شده بود از چوب بزرگ اسب چوبی سوار بود و شمشیر خود را نشان می داد و من او را می گریسم و رسان و هر اسب خودم امام (ع) در پاسخ او فرمود: «مردی هستی که قصد می دارد را برائی و در گمانی و را بری تو از حد او بدی که حلفت کرده - بهر آن مرد گفت من گواهی می دهم که تو علمی داده شده و آنرا بر معش در مانی یا ابن رسول الله من تو گزارش می دهم که درست بر هم مسیر و بهر کردی مردی از همسایه های من برد من مد و مرده خود را برای فروش من پیشنهاد کرد و من قصد کرده ام که مکت او را بهای بسیار کسی را او بگیرم چون می دهم، ابن رسول الله که ملت و حر من حررداری ندارد»

امام صادق (ع) فرمود: «ابن زبیر خود سزاوار است و دشمن ما می دانست؟ در پاسخ گفت آری یا ابن رسول الله و مردی است کافران و در مذهب محکم و یا داز است و من هم بدر گناه جدا تو نه کردم و هم جدیت شما را این قصد که کردم و بیسی که داشتم گویا بفرموده ای اگر یزید ناصبی و دشمن اهل بیت بود گول دادن او برای من جائز بود؟»

فرمود هر که و را این کرد و نتوانستاد کرد، به برای او بدتر سی ماست دری کنی و حق نصیحت را برای او بجا آوری گرچه گشته حسین (ع) باشد

۴۴۹ - ثم من يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى . عن الحسين بن سعيد، عن فضالة عن
أيوب ، عن سيف بن عميرة ، عن أبي بكر الحضرمي ، عن عبد الملك بن أعين قال : وقعت من عند
أبي جعفر عليه السلام غيبوبة على يدي فكتب . فقال : مالك ؟ فقلت : كتب أرحون أدرك هذا الأمر
وبي قوه . فقال : أما ترصون أن أعداءكم يقتل بعضهم بعضاً ؟ ثم أمروا في يومكم إياه
لو دكان ذلك عطى إلّا نحن منكم فو . ثم رجع راجلاً وجعل قلوبكم كروا حديد لو قوف به
الجلد فلعنتها و كسم فو أم الأرض وحراب

۴۵۰ - عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن محمد بن علي ، عن عبد الرحمن
بن أبي هاشم عن سعد بن عبد الله بن يحيى عن أبي هاشم بن عمار بن عيسى ، عن أبيه قال
سمعت أمير المؤمنين عليه السلام مره بعد مره يقول : شئت أن أكون في بعضكم في بعض ثم قال : نعم
نعمتي في نفسي ثم حي ثم قال : هبكم المجد سير و جد المهرتور و ثبت الحقني على
و دهم أوسم الله قسمه حتّى لا بعد لعم فتجأ سجد

(در انتظار فرج آل محمد - ص)

۴۴۹- از عبد الله بن ابراهیم گوید من رد امام باقر (ع) برخاستم و بدست خود تکبیه زدم و گریستم امام
صادق (ع) فرمود : ورا چه شده ؟ گفتم من از دیوار دادم که منم و نام و ظهور دولت حق را در دایم
و نوی داشته باشم ؟

در پاسخ فرمود شما حشود بسازید که دشمنان را بکشد و شما آلوده در خانه
خود شسته باشید و شش ایستاده هر گاه این مریخ دهد بر مردمی از شما بیروی چنین مرد
دیده شود و دلیلی شما چون کوه آهن گردد- و اگر بگویند آمدن آب را از بر آید و شما
ها را کمانه روی زمین و حره داران آن باشد (و پناه دهند گمان آن باشد ح)

۴۵۰- از هارون بن عسرة در مدح گوید شنیدم از ابو موسی (ع) ای درهم می فرمود او انگشتان
دست خود را درهم کرده بود و می فرمود گشایش من نیکی من است و نیکی من گشایش من است
(گشاده شو با دست شوی و پست شو با گشاده گردی ح)

میس فرمود: شتاب زده ها هلاک شدند و فرمان جنان افتد و سگر بره بر سر مریخ آید
برجا می رسد و در راسی سو گند می خورد که پس از دوزخ هم و بدو دوزخ و گشایش شکست
آوردی است.

شرح - در مجلسی ره - قوله و «دست من صاف» تا دوش که انگشتان یکدست در میان
انگشتان دست دیگر فرو کرده و آب را به سطح انگشتان می برد و بیرون میکشید تا در انگشتان
برای بدست نیکی و فراخی دنیا مایل دو حالت

قوله «صفتی مرغی» می نیکی دست مرا می کشد و فراخی آن نیکی چه چاه خدا نیکی
فرماید اب مع هر بر و بالعکس معصود ایست که سخی دنیا راحت است و چون می دایم بر صدى

۴۵۲ - عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن سعيد ، عن حماد بن عيسى ، عن الحسين بن المجاهد ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال : كل زانية ترفع قبل قدم لقائم فصاحبها طاعوت يعدمن دون الله عز وجل .

۴۵۳ - عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن هشام بن سالم ، عن شهاب بن عبد ربّه قال : قال لي أبو عبد الله (عليه السلام) : ناشأ بكثرة الفمل في أهل بيت من قرش حتى يدعى الرجل منهم إلى لحافه فنده . ثم قال : بشأ . ولا فمل . إني عصب بني عمي هؤلاء . قال شهاب : أشهد أنه قد عابهم .

۴۵۴ - أحمد بن محمد ، عن الحسن بن محمد الكندي ، عن غير واحد ، عن أناس بن عثمان عن الفضيل عن زرارة ، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال : إن الناس لما سمعوا ما سمعوا ، انما سمعوا بما يكره لم يسمع أمير المؤمنين (عليه السلام) من أن يدعو إلى نفسه إلا نظر للناس و خوفاً عليهم أن يرتدوا عن الإسلام وبعده الأولين ولا يشهدوا أن لا إله إلا الله ، وأن محمداً رسول الله (صلى الله عليه وآله) وكان الأحب إليه أن يقرهم على ما سمعوا من أن يردوا عن جميع الإسلام و إنما هلك الذين ركبوا ما

۴۵۲ - را ای صمد از امام صادق (ع) در مورد هر رچی که پیش از ظهور امام قائم (ع) ابر شده شود صاحب طاعوت و سرکس باشد و چون بی است گنه در برابر حده تروجل پرسیده شود

۴۵۳ - از شهاب بن عبد ربّه که امام صادق (ع) بن در مورد ای شهاب در میان یک حامدانی از وریش کشت و کشت را بهار و هشتاد آید که هر کدام از مرد شاراری حلاوت دعوت کنند سرباز دند و پذیرد

سپس در مورد ای شهاب مباد گونی که مقصود من عمودده هابم ایان باشد (یعنی بی حاس نامی عباس و یسکه شهاب باب صراحت کلام آید صورت واحد بر نموده مؤید دوست و لبی کشتار و روان در بی حاس روش بر اسب و گرچه دوسی عباس هم در آخر دولشان کشتار و روان گردیده از مجلسی ده)

شهاب گوید من گواهی میدهم که مقصود امام همانها بود

(علت کناره گیری علی (ع) بعد از پیغمبر (ص))

۴۵۴ - در دوازه و امام باقر (ع) در مورد چون مردم کردند آنچه کردند آنگاه با بوسکر است کردند ، مرا بومین (ع) مانی داشت و اینکه مردم را دعوت و رهبری خود بخواند و صلاح اندیشی را بی خود مردم و هم را یسکه مباد کناره از اسلام برگردند و بروند و دستها را برسند و گواهی بدهند و گوید شهادت لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله (ص) و در عی (ع) بهتر بود که بان را رچه کردند و اگدازد و اسکه باها معاومت کند تا اسراسر این

دکمو ۱۰ فاما من لم یصع ذلك ودخل فیما رحل منه لئیس علی علیه السلام ولا عداوة لأمر لمؤمنین
 علی علیه السلام من دلت لایکفره ولا یجرحه عن الاسلام ولذلت کم علی علیه السلام أمره ویدیع مکره حیث
 لم یجد أعواناً

سلام برگردید و بشوه دوران جاهلیت گرا بدو سر اسلام بطنی موهب گردد و هدایت در این
 جر آن همان کسانیه هلال شدند و بدو رخ رسد که مریکب و از گوی کارحلاب علی (ع) شدند و
 اما کسیکه از کاره بود و جرحه بوطه کنندگان شد و ندانسته و نادانستن با میرالمؤمنین در وصی
 و رد شد که مردم وارد شدند و بهر دی داشت این کار مایه کفر او شد و او را از اسلام بیرون
 برد و از پیشت علی (ع) امر خود را بیان داشت و ساجده نعمت کرد چونکه باورانی بیعت (تأحق
 خود را بگرد)

شرح - ر مجتبی دوم - فوله دلا هرا لئیس علی علیه السلام دلیل عقل و عمل مدوایر گواهیست که پیغمبر
 و امامان کاری نکند مگر مردم را در آموزد و هدایت و همه از پیروی دلخواه بدو در و دان
 هواداری و بیعت در همه است و در کتب حدیث گذشته که آمده صحیح سر بهمرداشند
 و هر انامی مهر آن را بر می داشت و بدان عمل میکرد

و در اخبار مسنده خاصه و عامه وارد است که بعد از (س) در گزارش ظلم آن ۱۰ علی
 (ع) دستور داد تا هر چه خود در می کند و هدایت را بری آنها بگذرد و تا این در سکوت برآمده
 از ضعف بهین و همت معرفت است و این وسیله اخبار بسیاری در موضوع معصومیت امیرالمؤمنین
 از سرد و بشوه به معادوات نخست خود از طریق عامه و خاصه نقل کرده - پایان نقل از
 مجلسی ره

مرگوم - امام زهر (ع) در این حدیث علت سکوت و کناره گیری علی (ع) را برهنه بوده
 ست و بدین روشنی آن رسد کرده و بجه از دولت در این تازه رسیده است گو و مؤ
 این برهان آشکار و هویدا است

می فرماید علت کناره گیری و سکوت علی (ع) مصلحت اندیشی برای خویش نبوده و
 ترس و هراس از پیروان خاص نبوده بلکه مصلحت بینی برای مردم و هدایت اسلام بوده است
 در مردمی که در آن تاریخ اکثریت قاطع جامعه اسلامی تشکیل می دادند و پیروی شمشیر
 اسلام بدست آنها بود تازه مسلمانان فرشت بودند و دلائل سابقا گرد که پس از فتح مکه با سرعت
 شکست انگیزی برچم اسلام آمده و گفتن شهادتین که بجای آورده داشت و باصلاح شاسنامه
 می کشوزی و هدایت اسلام را در رفتند و شهادت های اسلام که در آن روز انجام میدادند
 تازه مسلمانان فرشت که پس از فتح مکه و در فشار پیروی اسلام مسلمانان گرفته بودند هر گو به ضعف
 سلام بر هدایت مسکروند و آمده پشت ارتجاع بیان کن و احیای رسوم دوران جاهلیت بودند که به
 نصر آپ احیای شد تر می عرب بود و تازه مسلمانان نشان بیانان گرد هم دو همه پیش آمده
 بدین اما میرسد زیر و زبانی و آهائی و سادت آپ را پشت پشت معتقد بودند و رجعتی جمع
 اسلام هم بطور عین اطلاعی داشتند این است که جامعه بود مسد سلام بر لب برنگاه رجعتی

۴۵۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَمْسَى، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ لُحَيْمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْكَانٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَعْمَرٍ، قَالَ قَالَ لَأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ النَّاسَ يَعْزَعُونَ إِذَا قُلْنَا: إِنَّ النَّاسَ بَذَرُوا، فَقَالَ: يَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَيْمٌ إِنَّ النَّاسَ عَادُوا بَعْدَ مَا قَصَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَمَلَهُمْ، إِنَّ الْأَنْبَاءَ أَصْرَلَتْ فَلَمْ يَعْمَلْ بِحَيْرٍ جَعَلُوا يَتَّبِعُونَ سَعْدًا وَهُمْ لَا يَتَّبِعُونَ. نَحْنُ لِحَاشَةِ بِنِ سَعْدِ بْنِ لَحْمٍ، شَمَّاهُ (الرَّحْمَنُ) وَوَحَلَّتْ أَلَمُ حَيْمٍ حَاطَرًا كَيْ يُوَدَّ وَ كَرَّ عَمَى «ع» شَيْخٌ مِي كَشِيدٌ وَ كَشْتٌ وَ كَشِيرِي رَاهُ مَسْكَانٌ هَمَّ دُ طَوَاهِرِ اسْلَامِهِمْ بِرِ مَسْكَانٍ

و حقه طاهر اسلام لازم بود اذنه چه

ا. ب. - خود طاهر اسلام است و این مدعی و مدعی است که در برابر وضع تاریخ و جاهلیت ارزش جماعتی داشت و بیه و مذهب است مدعی بود که هر یک مردم همراه و راجع و مدت هدایت کرد و می کند.

ب. - احمد طاهر اسلام مسکن و در شهر حق و حقیقت معروف بود و واقعیت حقیقت اسلام در هر دین مذهب شیعه بر این روش بود و کم کم مردم و مردم دور و بردن بدان پی می برد و گشته مسلمانان از هم گسسته می شد حقیقت بد گفته می ماند و از مسکن است به هم می پیوست دیگر بود با توجه این مدعی روش است که علی «ع» در آن موقع جز سکوت و ضمن مضمومت و سازش با مخالفان خود بنفع اسلام چاره ای نداشت.

در این ضمن امام معتمد بر این روش هم طواهر اسلامی از مردم ساده و بی علم و وسیله هدایت آن هم هست و در حقیقت مسلمانان از مخالفان که عداوت و دشمنی با حق می کردند و بد است به پرو خلفاء با حق بودند و این جهان همه بد و در حکم جاهل و صریح

۴۵۵ - ارعاباً رحیم نصیر گوید و امام باقر «ع» گفت راستی مردم هر می کنند هر گاه گویند که مردم مریدند

در مورد ای عبد الرحیم راستش پس زودت دخول بد «ع» مردم جاهلیت از گشته و انصار کبره گرفتند را او می کرد ولی راه حوی رسید و بعد از هدایت مدت می کردند و این روح را دور از جاهلیت را هم می بردند

ی سعد، یعنی امید مردم بدیده دو سکوت چه گذرد

هر دشمن و خصم او شود گم

شرح از محسنی ده - قوله در بحروں و در آید گم که در بحر کت حیم یعنی شعر است که وزن آن شش از مسلمان است و را در گم که بد برای آنکه اجرش بهم برسد و در و در و اینک و میغیر است

حلیل گم که در شعر است بد که هم بد و بد است

قوله بد است لمرج «ع» درجه است و حدیث اسم حیم یعنی دشمن مطرود و رانده و گم بد

۵۶ حمید بن زید، عن الحسن بن محمد البکدی، عن غیره حدیث من صحابه، عن ابن
 بن عثمان، عن ابي جعفر الاحول، ولفصل بن یسار، عن کریم القیس، عن ابي جعفر علیه السلام
 قل سمعته يقول الناس صاروا بعد رسول الله صلی الله علیه و آله بمصرلة من سبع هادون علیهم السلام ومن اشبع
 لعجل ویرأ ابا بکر دعافنی علی علیه السلام لا لفرآں علیه السلام عمر دعافنی علی علیه السلام لا لفرآں و
 ان عثمان دعافنی علی علیه السلام لا لفرآں و بشلس مر احدث دعوا الی ان یخرج اند جان الا سیجد
 من یباعه و من دفع رایة صلا [۴] فصاحب دعوت

و بایست در این جا برخی حدیث سقیفه را در کتب مرئوس بدآور شویم تا به معنای دلیل و برهان
 مخالفان و معاندان در آن درستی و نادرستی دعوت سقیفه روشن گردد و حقیقت حقیقه جائز آنان بیان
 شود و یو مانی که جرم صاحب و جری واردین بر گشته بودند «لله الله علیهم وعلی من اجمعین» مسلم
 هل البیت من الاویس و لا حرمین»

شیخ یطالب عسری سند خود از اسی المفضل محمد بن عبدالله شبلی، مدکرده و او سند
 صحیح از محمد بن مونی از مونی روایت کرده است که پیغمبر (ص) در روز موت خود برای مدبران آمد و در فصل
 بن عباس و علام خود بن عباس و بان گفته و دو بن عباس و دو که برای سبکی خاش به خواست حاضر شود
 و بخود نشان آورد و حاضر شد و چون بن عباس و دو بن عباس و دو که برای سبکی خاش به خواست حاضر شود
 انصار بن عباس و دو بن عباس و دو که برای سبکی خاش به خواست حاضر شود و گفت برای ما اجازه
 ورود بخواهد که خدمت رسول خدا (ص) رسم و علامش گفت بپوش ست و ریش گرد وید و
 بنابر آواز بگریه برداشند و رسول خدا (ص) آنها را شنید و فرمود اسان کپسید گفت بنابر
 فرمود درین جا رحمتان من کپسید گفت علی و عباس آنها را خواست و بر آنها تکبیه
 کرد و بیرون آمد و در یکی از اسعد و انبیهی مسجد تکبیه در آن سه درخت حرم بود و مردم در هم شدند
 و رسول خدا (ص) سخنرانی کرد و در ضمن آن فرمود:

هر گر پیغمبری برده جر آنکه تر که ای بها گدازده و من در میان شما دو نقل و وده
 اجتماع اسلامی را بجا میگذارم کتاب خدا و حدیث خود هر که آنها را صبیح گدازد خدا او
 ضایع کند.

۵۶ در کریم بن عباس امام باقر (ع) گوید شنیده که معمر بن مردم پس از رسول خدا (ص)
 منزله گمانی شد که پیرو هادون گردیدند و گمانی که پیرو گوساله شدند و وحی که ابوبکر
 بدعوت برخواست و علی جر حکم قرآن بخواند و عمر بدعوت برخواست و علی جر حکم قرآن بخواند و عثمان
 بدعوت برخواست و علی جر حکم قرآن بخواند.

و در سنن ابیست که هیچکس بدعوت قیام نکند و مصدی حکومت اسلامی نگردد تا آنکه در حدیث
 پیرو آید هر آنکه گمانی با او بیعت کند و ریاست او را بپذیرد و هر که پرچم گمراهی را برآورد
 سرکش باشد و ناحق.

شرح از محمد بن زید، مولد و ان اما بکر دعا - پس از علی دعوت کرد که با او موافقت

(حدیث ابی ذر رضی الله عنه)

۴۵۷ ابوعلی، لأشعری، عن محمد بن عبدالحکیم، عن عبد الله بن محمد، عن سلمة التلولی عن رجل عن أبي عبد الله علیه السلام قال ألا أخبرکم کتب کمال اسلام سلمة رأی در «فصل الرجل» وخطأ أم؟ اسلام سلمان فقد عرفته فأخبرني اسلام أبي ذر فقال إن «ناد» کان فی بطن من یرعی غنماً له فأتی دئب عن بعض غنمه ویش بعدہ علی الدئب فجاء الدئب عن شمائه ویش علیه ابودر ثم قال له أبودر ما أیبت أحمس ملک بلاشر فقال له الدئب شر والله هتني أهل مکنة بعث الله عز وجل إليهم سبأ فکذبوا ووشتموه فوقع فی أدن أبي ذر، فقال لامرأته هلمني مزودي وأداوتي وعصاي، ثم خرج علی حلیبه یرید مکنة ليعلم حمرا دئب وهاءه نه، حتی

کند یا از همه مردم دعوت کرد تا با او بیست کند و با او همراهی کند و امیر مردم در آن زمان او جز بر طبق قرآن عمل نکرد و با او در هیچ بدعتی موافقت نداشت بدین نقل از مجلسی ده

من گوئیم طاهراً مصدق این حدیث گوشه است از حدیث معروف و مسلم اسلامی که به معسر (س) درباره امیر المؤمنین «ع» فرمود:

یعنی است منی امیرا هر دو منی مرسى الا انه لا یسعدی «یعنی ای غی (ع) او نیست من چون هر دو ناشی است مرسى جر ایسکه یس از من بیستری بسته معنی جامع و کلی این حدیث که از قطعیات اسلام است و یکی از مضامین درختان جواهر الکلام به معیر اسلام است اثبات عدم مقامات و احوالات هر دو است برای امیر المؤمنین جر مقام نبوت که در آن است نه سده و یکی از احوالات از همین مقدمیت و در برابر بربت سامری و بدعت گوشه است از حدیث اسلامی بدین صورت در آمد.

(حدیث ابی ذر رضی الله عنه)

۴۵۷ - مردی که امام صادق «ع» فرمود ای شما خبر بدهم که مسلمان شدن سیدمان ابودر چگونه و ده؟

آن مرد راه خطا و گستاخی گرفت و گفت اما اسلام آوردن سلمان را که من دانستم شما از اسلام آوردن ابی ذر بس گزارش دهید.

امام فرمود راستی ندارد در دهر مر بود (دوره ای است در بیت مرلی مکة) و دهره گوشه است خود را میچرخید و بک گرگی از سمت راست زده اش آمد و آن را با عصای خود داد و آن گریک از سمت چپش آمد و آن را با عصای خود داد سپس ابودر باو گفت من گرگی حبش تر و بدتر را بودیدم آن گریک گفت بخدا سوگند بدتر از من اهل مکة هستند که خداوند عروج پیغمبری سوی آن ها گسیل داشته و ورا دروغ زن داشته و دشنام داد.

این سخن در گوش ابودر جا کرد و به معسرش گفت توشه دان و ابزار سفر و عصای مریدان و

بلغ مكنه فدخلها في ساعه حاضه وقد تعب وصب في رمرم وودع عطش وعرف دلوا فخرج ليس فقال في نفسه هذا والله يدلي علي أن ما حشر بي الدئب وما حئت لدحق فشرب وحاء إلي حاسب من حواب المسجد ورجلعه من قريش فجلس إليهم فقرأهم شتمون النبي ﷺ كما قال الدئب ، ومارلوا في ذلك من ذكر النبي ﷺ والشتم له حتى جاء أوطالب من آخر السهرا فلمت رأوه قال بعضهم لبعض كفوا فعدجا عنه ول فكفوا فمدال بعدتهم و يكلمهم حتى كان آخر السهرا ثم قم وقمت علي أثره فالتفت إلي فقال ادكر حاجتك ؟ فقلت هذا النبي لمعوث فيكم قال بمصصع به ؟ قلت أومن به وأصدقه وأعرض عليه نفسي ولا يأمرني بشيء لا أطيعه ، فقال ومعل ، فعل ، نعم قال : فتعال غدا في هذا الوقت إلي حتى أدفعك إليه ، قال : رب تلك الليلة في المسجد حتى إذا كان بعد حلس معهم فمارلوا في ذكر النبي ﷺ وشتمه حتى إذا طلع أوطالب فلمت رأوه قال بعضهم لبعض أمسكوا فعدحاء عنه ، فأمسكوا فمارال بعدتهم حتى وم فسمعته فسلمت عليه وقال ادكر حاجتك ؟

و پاي پاداه آهت مکه کرد تا از گرازش آن گرك و آنچه گمه و دچری ساد مکه رسد و در هنگه سبار گرمی غمه و کومه وارد شد و خود بر چه رمرم رساد و سخت تشنه بود دلوی آب کشید و بعدی آن شهر درآمد و او با خود گفت این خود مرا زهمنانی میکند و آنچه را گرك من گروض داده و دسال آن آمده در دست است آن را بوشد و به یک سوی مسجد آمد ناگاه دید ابوعسی رقریش گرد هم بنشسته و پیغمبر دشام میدهد و او بد میگوید و پیوسته در یاد پیغمبر و بدگوئی و دشنام ناو بودند تا در میان رود ابوصالب آمد و چون او را دیدند بهم گفند خود داری کنیدی که عیویش آمد.

او در گوید خود داری کردند و ابوطالب پیوسته با آنها گفتگو کرد و سخن گفت تا دور به بیان رسد و او برخاست و میهم بدسال او برخاست و او بر رو کرد و گفت حاجت خود را بگو من گفتم این پیغمبری که در میان شما معوث است ، گفت تو را تا او چه کار ست ؟ گفتم معنوهیم به او گروم و او را تصدیق کنم و خود را با او اگدارم و او را سکاری دستوری بداد جراینگه از او پیروی کنم

ابوطالب گفت آیا این کار را میکنی ؟

من گفتم آری ، فرمود در راهین وقت ساد و او بر صدم ، گوید آن شب را در مسجد خوابیدم تا آن گه که مرداشد باز در آنجا نشستم و پیوسته در یاد پیغمبر و بدگوئی و دشنام او بود تا ابوطالب بود و شد و چون او را دیدند بهم گفتند عیویش شون که عیویش آمد و همه خاموش شدند و او آمد و بنشست و پیوسته با آنها گفتگو کرد و با برخاست من بدسال او رفتم و بر او سلام کردم و گفتم هر کاری داری بگو گفتم این پیغمبری که در میان شما معوث ست گفت تا او چه کار داری ؟

فصل السی المبعوث فیکم، قال وما سمع به، فقلت لمن بدأ صدقه وأعرس علیه نفسي ولا یأمری شیء إلا أطعته، وأ. وتعمل، قلت نعم، فقال فمعه، فسعته فدفعني إلى بیت فيه حمرة ^ع فسلمت علیه وحلست فقال لي ما حاجتك؟ فقلت هذا السی المبعوث فیکم فقال وما حاجتك إلیه؟ قلت ومن به وصدقته وأعرس علیه نفسي ولا یأمری شیء إلا أطعته فقال تشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدًا رسول الله، قال فشهدت، قال فدفعني حمرة إلى بیت فوجدت حمرة ^ع فسلمت علیه وحلست فقال لي جعفر ^ع ما حاجتك؟ فقلت هذا السی المبعوث فیکم قال وما حاجتك إلیه؟ قلت أومن به وأصدقته وأعرس علیه نفسي ولا یأمری شیء إلا أطعته فقال تشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له وأن محمدًا عبده ورسوله، قال فشهدت ودفعني إلى بیت فوجدت علی ^ع فسلمت وحلست، فقال ما حاجتك؟ فقلت هذا السی المبعوث فیکم قال وما حاجتك إلیه؟ قلت أومن به وأصدقته وأعرس علیه نفسي ولا یأمری شیء

گفتم میخواهم باو نگروم و او را تصدیق کنم و خود را باو واگذارم و بهیچ چیز مرا هرام
او پیروی کنم

ابو طالب گفت و من کار را میکنی؟ گفتم آری.

گفت من با من دسار و زخم و مرا بخانه ای برد که حمزه در آنجا بود و من باو سلام کردم و
بشستم و او من گفت چه کاری داری؟

من گفتم این بعه ری را که در میان شما مبعوث است میخواهم
گفت با او چه کار داری؟

گفتم میخواهم باو نگروم و او را تصدیق کنم و خود را باو واگذارم و بهیچ چیز مرا هرام
نهدد جز اینکه از او پیروی و فرمان بری کنم.

فرمود: شهادت بده که هست شایسته پرستشی جرحه را و محمد رسول الله است گوید من شهادتین
را ادا کردم و حمزه مرا بخانه ای برد که جعفر (ابن طالب) در آن شسته بود من باو سلام
کردم و بشستم جعفر من گفت چه کار داری؟ گفتم این پیغمبری که در میان شماست، میخواهم
است میخواهم.

گفت بورا، باو چه کار است؟ گفتم باو نگروم و او را تصدیق کنم و خود را باو واگذارم و
بهیچ چیز مرا هرام ندهد جز اینکه از او پیروی کنم.

فرمود: گواهی بده که هست شایسته پرستشی جرحه را گناه است شریعت ندارد و شهادت بده من
که محمد (ص) بنده و رسول او هستم گوید من شهادت دادم و مرا بخانه ای برد که علی (ع)
در آن خانه بود و من سلام کردم و بشستم.

علی (ع) فرمود چه کار داری؟ گفتم این پیغمبری که میان شما مبعوث شده میخواهم
فرمود باو چه کاری داری؟ گفتم باو نگروم و او را تصدیق کنم و خود را در احبب باو واگذارم
و بهیچ چیزی مرا فرمان ندهد جز اینکه از او فرمان برم.

إِلَّا أَطَعَهُ فَقَالَ شَهِدْ لِي بِإِلَهِ الْإِلَهِ وَأَنْ تَقْرَأَ سُبْحَانَ اللَّهِ . قَالَ فَشَهِدْتُ فَقَدَعْتَنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ وَحَلَسْتُ ، وَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا حَاحَتْكَ ؟ قُلْتُ قَلْبُ الْمَسِيِّ الْمَمْعُوثِ فِيكُمْ . قَالَ وَمَا حَاحَتْكَ إِلَيْهِ ؟ قُلْتُ أَمِنْ بِهِ وَأَصْدَقَهُ وَلَا يَأْمُرُنِي بِشَيْءٍ إِلَّا أَطَعْتَهُ . فَقَالَ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْ تَقْرَأَ سُبْحَانَ اللَّهِ . فَقُلْتُ شَهِدْتُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْ تَقْرَأَ سُبْحَانَ اللَّهِ ، فَقَالَ سَيُرْسِلُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَبَانَدَرْ يَطْلُقُ إِلَيَّ بِإِلَافِكَ وَتَنْتَ تَحْدُ بِنِ عَمَّ لَنْتَ قَدَعْتَ وَلَيْسَ لَكَ وَارِثٌ غَيْرُكَ فَحَدَّثَهُ وَأَقَمَّ عِنْدَ أَعْلَكَ حَتَّى بَطَرَ أَمْرُهُ . قَالَ فَرَجَعَ أَبُو بَكْرٍ فَأَحْذَرَ الْمَالَ وَأَقَامَ عِنْدَ أَهْلِهِ حَتَّى بَطَرَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا حَدِيثُ أَبِي دَرٍّ ؟ إِسْلَامُهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَمَّا حَدِيثُ سَلَمٍ فَقَدْ سَمِعْتُهُ فَقَالَ حَقًّا فَبَدَأَ حَدَّثَنِي بِحَدِيثِ سَلَمٍ ، فَقَالَ قَدْ سَمِعْتُهُ وَلَمْ يَحْدِثْهُ لَسَوْهَ أَدْرَهُ

«رمود شهادت ده که بیست شایسته پرستی جرحه و محمد رسول خداست (ص) گویند شهادت دادم و مرا بخانه ای برد که رسول خدا (ص) در آن بود و سلام کردم و ششم رسول خدا (ص) من فرمود: چه کاری داری؟ گفتم آن بهمبری که میان شما معوث شده است میخواهم؟

«رمود ماو چه کاری داری؟ گفتم ماو بگردم و او را عذیق کنم و مرا خبری در میان دهده چرا اینکه در میان ورا سرم «رمود شهادت ده که بیست شایسته پرستی جرحه و اینکه محمد رسول خداست من گفتم اشهدان لا اله الا الله و شهادت محمد رسول الله

«ص «رمود من رسول خدا (ص) ای مادر ماو کیون بوطی خود بار گردد که عمو دهده بومرده و جرتو واری ندارد و مال او در زیارت کن و در خانه او خود میان تا امر مظاهر گردد» «رمود بود بر گشت و مال را گرهت و برد خانه اش ماو ما امر رسول خدا (ص) مظاهر گردید

امام صادق (ع) «رمود بن شرح حال ابوذر بود و مسلمان شدن و رضی و اما حدیث سلمان را که خود شنیده ای راوی گفت قرابت حدیث سلمان را هم می‌ری من در گو «رمود و خود آن را شهادتی و برای پی ادبی او آنرا بوی بازنگفت

شرح در مجلسی (ع) - و اما کیفیت اسلام سلمان را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین بسند خود از پدرش از امام کاظم (ع) بطور تفصیل بیان کرده است (و مجلسی عیب آن حدیث را در شرح خود نقل کرده است)

و صاحب وافی ابتدا در دوزخه وافی دوج کرده است.

من گویم - این حدیث را در شرح و ترجمه کتاب کمال الدین شیخ زرنگوار صدوق علیه الرحمه ترجمه نموده و وسیله مطبعه اسلامه چاپ و منتشر شده بدینجا مراجعه شود

۴۵۸ علی بن ابراهیم ، عن أبیه ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن أناس بن عثمان ، عن زاده ، عن أبي جعفر عليه السلام أن ثمامة بن أثال أسره حبل السي عليه السلام وقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله قال اللهم أمكنني من ثمامة فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله إني محببك واحدة من ثلاث أقبلت ، قال إدا تمثل عظيمًا ، أو أفايت ، قال إدا تحدي عاليا ، أو أم عليك قال إدا تجدني شاكرا قال فإني قد صبت عليك قال فإني أشهد أن لا إله إلا الله وأنت محمد رسول الله وقد والله علمت أنك رسول الله حيث رأيت وما كنت لأشهد بها وأنا في لوثاق

۴۵۸- در زاده از امام «درع» که تمامه بن اثال را سواران پیغمبر «ص» اسیر کردند، رسول خدا «ص» گفته بود که ناراحتان مرا بر تمامه مسلط کن، رسول خدا «ص» با فرمودی تمامه من بورا میان سه چرم پیغمبر می کنم

۱- تو را میکشم- گفت در این صورت مرد بردگوانی را کشی
۲- از تو عوس و مدیه می خورم ، گفت در این صورت مرا برادرش و گریه ها خواهی ، و
۳- در تو منت بزم و بورا آزاد کنم - گفت در این صورت مرا شکر گدار و مدد دان خواهی یافت

رسول خدا «ص» فرمود در وقت بهاد و نور آزاد کردم- گفت مهم گواهیکه بیست شانه سابقه جرحه و گواهیکه یو معدود رسول خدا و هر آ ، بعداوند دستمکه تو رسول خدا می دهی یکه تو را دیدم ولی تا دردم بودم مسلمان می شدم (برای آزادی داشته و کاری را از روی ترس رجوع نمود می کرده)

شرح- ابن عبدالقرطبی در استیعاب گفته است :

تمامه بن اثال حمی سید و بردگوان اهل ساهه بود حدیث او را ، یو هر بره روایت کرده و بعد از الرراق (عبدالله بن عمر از سعید معدی او ای هر بره گوید که تمامه حمی اسیر شد و پیغمبر «ص» و گفت ای تمامه چه (رای) داری ؟

در پاسخ گفت اگر کشی صاحب حرمی را کشی و اگر منت بزمی بر شکر گدازی منت بمانی و اگر هم پولی بخواهی هر چه بخواهی متو داده شود گوید نامداد دیگر برو کند کرد و همان را برایش گفت و او مسلمان گشت و پیغمبر یا دوستور داد تا غسل کرد.

(و در دنبال روایت عمار بن عروه در زاده اسلام گوید) پس از آنکه مسلمان شد گفت یا رسول الله سواران یو مرا در راه عمره دستگیر کردند و منمده تا سکی مر بر سر راه برد پیغمبر «ص» ایکی فرمود تا او را بر سر راه برد و دست تا سکه رسد چون مشر کیف حرم ورود او را شنیدند دور او را گرفتند و گفتند ای تمامه دیوانه شدی و کیش بد زارت را و اینها می گفت میبندیم چه میگویند ؟ جر اینکه من پروردگار من ساختان سو کند حورده ام که هر گونه آسوده ای را از محبت تمامه بروی شما بر دهم و از آن سودی نوباید برد مگر اینکه همه تاورد آخر از معدود پیروی کنید و راه مسلمانان بگیرد و حواوز واد قریش و سود آنها همه از تمامه بود پس از عمره به تمامه رفت و مرد تمامه را از صدر حدود حواوز وادو مسامع دیگر پیروی آنها است

۴۵۹. عنه . عن أبيه . عن أحمد بن محمد . عن أبي بصير . عن أبي جعفر عليه السلام قال : لما ولد النبي ﷺ جاء رجل من أهل الكتاب إلى ملا من قرش فيهم هشام بن المعيرة والوليد بن المعيرة والعاص بن هشام وأبو حرة بن أبي عمرو بن أمية وعتبة بن ربيعة فقال :

و چون قرش منکه از این محاصره سختی افتادند نامه برسول خدا «ص» نوشتند که ما از تو به بدد داریم که ما را در حرم امر می کردی و بدان تشویق می نمودی و راستی تمامه حواریان را در روی ما بریده است و مادر سختی ابداخته اگر فرزانی ما و سویی جلو حواریان ما را بگیرد آنرا نکارند و رسول خدا «ص» ما و بشت که از سر راه قوم من و خواهر بار آن ها بر حذر و هنگامیکه تمامه مسلمان شد گفت یا رسول الله خدا من را بر تو که وارد شدیم موعظه را از چهره تو و دین تو و شهر تو در همه روی زمین بر دل گذاشتیم و اکنون چهره ای از چهره ات بر دهن ما نمود و تر بشت و دینی را دینت و شهری از شهرت.

این اسحق گفته همه مردم بهانه از مسلمانان بر گشته (در شورش مسینه) جز تمامه و پیروانش و او در همه ماند و بر پیروی و هدایت مسلمانان جدو گیری می کرد و میگفت از کاری پرهیزند که در ساله ش ناراحت و دوش بپست و راستش ایست که این خود يك بدعتی است که خدا عز و جل را هر که آن را پذیرد مقدر کرده و پست گردانیده و بلاه برای آن دهنده از مردم سی حبیبه که آن را پذیرد و چون بهر مانی او کردند و اتفاق کردند بر پیروی دهنده تصمیم گرفت از آن ها جدا شود و کوچ کند و علاوه بر حصر می و همراهانش بر دین به نامه گذر کردند و چون بر حذر آنان رسیدند یاران مسلمانان گفت :

راستی بخدا سوگند من بصر ندانم که در میان این مردم بدعتگر از تمام و راستی خدا تعالی آنان را بلائی دچار کند که نتواند بر حاست و نه شست و راه گری برداشته باشد و رأی بدهم را آنان (علاء و یارانش) که مسلمانند جدو شوم و ما همه می دانیم مقصود آنها چیست و بهمین ردیگی گذر کرده اند و من بطری بددم چرا بکه بر آیان بیرون شوم و هر که از شما با خود هد مان نیابد در سفر بسازد و بیرون شود و و شکست علاوه بر حصر می بهمراهی یاران مسلمانان از بهانه بیرون رفت و عشون علاء پیوست و این خود پیروی دشمن علاء را دهنم شکست و از نازی سی حبیبه برای مسلمانان بگراش شدند و تمامه بن آنان در این بازه سروده است :

بخواند حبیبه ما را شرک دین و راه حق همان کذاب کاند سعج ناف و باطل و باحق
شکست دین گروه پیروان ما نکار او برآه گمراهی و گمراهی دشت است و بی منطق
این دو شعر در ضمن شعار سپاربت که این اسحق در باب رده آن ها آورده و آخر شعرش این است :

در دین آواره گئی از خناسانی کاهل آن گمراه در دین حق شدند و جمیع آن ها کافر و مطلق
از باور قبی دونه چاپ تهران ترجمه شد.

۴۵۹. رأی بصیر از امام باقر «ع» فرمود چون پیغمبر «ص» مولودش مردی از اهل کتاب برداشت و در پیش آمد و هشام بن معیره و عاص بن هشام و ابو حرة بن أبي عمرو بن أمية و عتبة بن ربيعة

« ولد فيكم مولوداً لثلاثة ، فقالوا لا أول ، فولد إداً بمسطين علام اسمه أحمد به شامه كلون
 ابحر الأذكن و يكون هلاك أهل الكتاب و اليهود على يديه قد أحطكم و الله يامعشر قريش
 فتمرق قواوباً و فاحسروا أنه ولد لعبد الله من عبد لمطلب علام فظلموا الرّحمن فلقوه ، فقالوا
 إنه قد ولد فيب والله علام قال قبل أن أقول لكم أن بعد ما ولد لكم؟ قالوا قل أن تقول له قل
 في بطنه و ابا إليه حتى ينظر إليه ، فاطلعوا حتى أتوا أمته فقالوا أخرجني ابني حتى ينظر إليه ، فقال
 إن ابني والله لم يسط و لم يسط كما يسط الصبيان لعبد اتقى الأرض بمدينة و رفع رأسه إلى السماء
 فطر إليها ، ثم أخرج منه نور حتى نظر إلى قدور نُسرى و سمع هاتفاً في لحوه يقول
 لمذولدتني سيد الأُمّة و ذا وصعني فقولني ، عبده دلو احد من شرّ كلّ حسد و سمّيه غيا ، قال
 الرّحل فأخرجني فأخرجته و نظر إليه ثم قلّه و نظر إلى الشامة بين كتفيه و حرق معشبه عليه
 فحدوا لعلام فدخلوه إلى أمته فقالوا برك الله لك فيه فحلم فخرجوا أوّى فقالوا له ما لك
 و يلك؟ قال ذهب صوتي سي اسرائيل إلى يوم الساعة هد و لله من يبرهم فخرجت قريش بذلك
 فلمّا آهم قدور حوا قل [قد] فرحم أماً والله ليسعدونكم بطوه يتجدّث بها أهل المشرق و

حضور شدت، آن مرد گفت مشب در میان شما در ادى متولد شده است؟ همه گفتند نه، گفت پس باید
 در بصورت آن نوزاد در مسطین موله شده باشد و نامش احمد است و حالى (مهر سوت) دارد برك
 خرمای کشتی و هلاك اهل کتاب و يهود بدست و است و انگره مرش بعدا سو گند که از شاهان در پي
 شده است، قريش هر کدام به راهی رفتند و از نوزاد پرسیدند و آن ها را گراوش شد که برای عبد الله بن عبد
 لمطلب پسری متولد شده و آن مرد را جد خو کردند و بدو بر خوردند و گفته شد و سش در میان ما پسری
 متولد شده گفت شرا از آنکه من باشم سخن گویم یا پس از آنکه سخن گفتم گفت پس از آنکه
 بگوئی گفت ما را نرد او برید تا بلو بگریم و شد نارد ما را و رسید و گفت پسرت را در میان
 آور تا او را بسیم

در پاسخ گفت بخدا بسم به زمین آمده چنانچه کودکان به زمین فسد هر آینه بهر دوست خود
 و از زمین بر هر داد و سر برداشت و باستان نگاه کرد سپس نوری بر آمد تامل کاچهای مصری (شهری
 در سرحد شام) را دیدم و شبیدم هانفی در صفا می گوید توسد مترا ددی و چون او را به زمین نهادی
 بگو او را بعدای یگانه، یا بعد دم از شهر حدود و از دالمحمد نامگرار، آن مرد گفت او را بیرون آور
 او را بیرون آورد و آن مرد باو نگاه می کرد و او را برگرداند و چشمش به مهر سوت افتاد که میان
 دو شامه بود و افتاد و بی هوش شد و آن پسرا گریه و بهادرش دادند و گفته خدا و را بر تو مبارک
 سازد، و چون قريش برگشتند آن مرد کنایه بی هوش آمد و باو گفت وای بر تو تو را چه شده؟ گفت
 سوت ما را در قیامت از سی اسرائیل برقت ایست آن کسی که بخدا می داد بود کند و قريش از این مزده
 شاد شدند و چون دیده شاد شدند گفت خوب شاد شدند هلا خدا سو گند او را شب هم نوزدی برد که

المعرب و کن أبوسعیدین یقول یسطو بمصر :

۴۶۰ - حمید بن زیاد عن محمد بن ایشوب عن محمد بن یزید عن أسباط بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال كن حث طفت أمه من وجه وأخذها المحاص بالسيوف بالحرب فاطمة بنت أسد امرأة أبي ساب فلم تل معي حتى وضعت فوالت إحداهما للأخرى هل نرين ه أرى؟ فقلت وما نرى؟ قال هذا المور الذي يسطع من المشرق والمعرب بينهما كما كذلك يدخل عليهما أوط لب فعال لهما ذلكما من أي شيء تعجبان؟ فأحترته فاطمة بالمور الذي ود أب، فعربها أبو طالب ألا أشرك؟ فوالت بلى فعال أعاديت سلايين علما يكون وصي هذا المولود

هل مشرق و معرب آرد مار گویند و سبیل گفت مردم شهر خود بوزش برد (بمصر خود بوزش برد) (خب)

شرح - از مجلسی ده - بول «ارامه» در موس گفته است «ولادت و احادیثی است در عراق و ام دیبی است در عراق

من گویم - شاید او در کتب خوانده و - شباههائی دانسته مطلبی را که منطبق میشده نوادی در تپه وید در فلسطین

ناصر خنر آبادی گفته در کتب در راه بر سر پستین است که در مکه مردی مصوم نام حمد و کسه ابواله سم متولد شود و بعد از آن از آن بهای عربی یکی از آنها پیغمبر است و دیگری امام و شعی که در آن یکی از آن در راه شود در آن به کر شده است استی - من گویم اگر فلسطین نام سامرا باشد این سخن درست است

و ده شاهه - یعنی حال و معصود رآن مهر - و است پادشاهان از مجلسی ده
من گویم - در اسناد اخباری از کمال الدین و امالی صدوق درباره شرح ولادت پیغمبر «ص» نقل کرده که ما آن را در شرح و ترجمه هر دو کتاب پیوسته در آوردم و معطبه اسلامه چاپ کرده بدانها رجوع شود .

۴۶۰ - اسباط بن سالم از امام صادق «ع» فرمود چون آمد دختر و هب را هنگام دایش شد و او در در آمدن گریخت برای متولد شدن پیغمبر «ص» فاطمه است اسد هم را بی طالب بر لای او آمد پیوسته بهم راه و در باز آمد و یکی از آن دو دیگری گفت آنما بهم می سی آنچه را من می بینم گفت چه می بینی؟ پاسخ داد این و دیگری میان مشرق و معرب را هر گزیده در بین میان که چنین بودند ساگاه و طالب بر آن به در آمد و بدانها گفت شما چه شده؟ ارچه در شکست شدید؟ و فاطمه از آن دو دیگری داده بود بوی گرازش در ابوطالب در پاسخ او گفت آنما من سو موده بدهم؟ گفت چرا فرمود معصوم تو هم پسری بهمین رودی برائی که وصی این مولود است

شرح - از مجلسی ده - بول «ما نك سبیلین علامه» شرح صدوق با سند خود از عبدالله بن مسکان

۴۶۱- محمد بن أحمد عن عبدالله بن الصلت عن یونس؛ وعن عبدالعزیز بن المهتدی عن رجل عن أبي الحسن لما صلی علیہ فی قوله تعالی «من دأى لدي یفرس الله قرصاً حسناً فیصاعقه له ولنه حر کریم» قال صله الامام فی دولة السعفة

۴۶۲- یونس عن سید بن حمزة قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول یرفعی للمؤمنین یحذف الله ذنوبهم و یعالی خوفهم کأنه مشرف علی النار و یرحومهم رحمة کأنه من أهل الجنة ثم قال : إن الله عز وجل عند طریقه عنده من حرأ و حیرأ و من شرأ و شرأ

روایت کرده که امام صادق (ع) فرمود راستی فاصله است آمدن مردی صاب آمد و و را ولادت در دهن مرده داد و در پنج او فرمود نکست صبر کن ماسه دو سوداده شود بحر مقام موت و فرمود سبب سی سال است و میان ولادت و عمر دهن و امیر المؤمنین سی سال فاصله و در من گویم من دو حر دلالت دارند که اینطال باشد از نعمت هم ایمان داشت و اجماع شعله در آن است و حار منو را در کتب خاص و عامه در آن دلالت دارند و بسیاری از بزرگان محدثین در این باره کتب معالی را نقل کرده اند و در آن جمله این حدیث حلیل و خالص معدوم و سویی در آن - بعد از رجوع کرده

من گوییم در دنبال این حدیث مرحوم مجلسی نیز شرح مفصلی در تالیف اسلام این طبع از اخبار و اشعار وی نقل داشته است و من در مقدمه جلد دوم کتاب شرح و ترجمه حواصل در این باره بحث مفصل و مستندی ارائه داده ام و این کتاب برای بار سوم در مقدمه سلامیه چاپ و در کتاب درویشی سلامیه در نود و چهارم نشر شده هر کس طالب تحقیق در این موضوع باشد بدان جا مراجعه کند.

(در معنی وام دادن بخدا تعالی)

۴۶۱- در مروی از امام کاظم (ع) در تفسیر قول خدا تعالی (۱۶۱ لحدید) کست که به خداوند فرس الحبه دهد و خدا و را بر پیش چند برابر کند و مرد از جندی هم داشته باشد - فرمود : معصود در آن کثرت نامم است در دوران دولت و حکومت عاشقان و سالکان - شرح - در مجلسی زده در قوله صله الامام « یعنی من اصل افراد آن است و محتمل است مخصوص بدان باشد

(در اندازه خوف و رجاء مؤمن از خدا)

۴۶۲- ارسنان بن طریف گوید امام صادق (ع) شدم میفرمود برای مؤمن سراوا است که از خداوند بترسد و تعالی چنان برسد که گویا بدو روح سر زبر است و با آن اندازه نوبی میدوار باشد که گویا از اهل بهشت است. سپس فرمود: راستی خدا عزوجل همان نزد گمان ده مؤمن خود است اگر خوشبین باشد خدا و را برای او خوش بیاورد و اگر بدبین باشد بدی بد

٤٦٣ - ثم من يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن مسعود عن ابن مسعود عن ابن مسعود قال : كنت
عند أبي عبد الله عليه السلام بمكة فدخلته رسول من المدينة فقلت له : من صاحب ؟ قال : ما صحبت أحدا ،
وقال له أبو عبد الله عليه السلام : أمارك كبت فقد كنت إلك لا أحسب أنك ؟ ثم قال : وحدثني شيطان واثنان
شيطانان وثلاث صحب وأربعة رفقاء .

٤٦٤ . عنه عن أحمد عن الحسين بن سيف عن أحمد بن علي ، عن أبيه عن أحمد بن محمد بن أبي المثنى قال حدثني رجل من بني نوفل بن عبد مناف قال حدثنا أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين قال قال رسول الله ﷺ أحبُّ لصحبة إلى الله أربعة وهازاد قوم على سبعة إلا كثر لعظمهم .

(در آداب مسافرت و رفیقان سفر)

۴۶۳- از اسماعیل بن جابر گویند من در مکه خدمت امام صادق (ع) ودم که پسگی در مدینه نزد او آمد و امام باو فرمود ای کی همسر و دی؟ گفت من تنها آمدم و نه کسی همراهم و امام صادق (ع) فرمود اگر در این باره سو ساعه ای داده ودم تو را خوب بتریب میگردانم فرمود پسگی شیطان است و دو ادرش بده و سه بار بخوان و حق از میان

شرح: (امجلی ده دوله د مالوکت خدمت لیت) مې اگر بشر از بیرون آمدت
مدیه ورا ندیده بودم سو می موختم که کار ر یکی یا مقصود نیت که اگر تورا ندیده بودم
و بشر بهارش کرده بودم که چو کار ر یکی و دانسته چو کار ر کرده بودی تورا مردم
و نادیده میکردم

در «واحد شیطان» حرری گفته در حدیث است که یکشتر سو و شیطان است و دو تا دو شیطان و سه تا است کاروانده می باشد و در میان کار شیطان است و خطرناک و همچنین دو تن هم مورد حصر است و این برای شوقی هم سر شدن است و تشکیل کارون رای امنیت عباد و جان - استی

و ممکنست معصوم این باشد که شیطان بر یکی دود مامسمه میشود و آهادر - ای میگیرد و بوسیده و سوسه آن‌ها را بخوف و هراس میاورد

۴۶۴ - امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: دوازدهمین شماره همسفران مرد خدا چهارده و اگر هم چهل و نهم رهت پیش رو شود چهل و نهم را دارد.

۴۶۵ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ
مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَدِّثَةٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ تَجْرَحَ فِي
سِرِّ وَحْدِكَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ وَهُوَ مِنَ الْأَنْثَى أَعْدَى عَلِيِّ بْنِ الرَّحْمَنِ إِذَا سَفَرٌ وَحْدَهُ وَهُوَ
عَاوٍ وَالْأَنْثَى غَاوِيَةٌ وَالثَّلَاثَةُ نَقَرٌ ؛ قَالَ : وَرَوَى بَعْضُهُمْ سِرًّا

۴۶۶ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ
بْنِ دَاوُدَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : فِي وَصِيَّتِهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي تَافَرٍ
سَمِعْتُ وَحَمَّادَ وَغَمَامَةَ وَحَدَّثَكَ وَفَدَّكَ وَأَمَّا تَنْتَ وَحَمَّادُكَ وَحَمَّادُكَ وَتَرُدُّكَ مِنْ لَدُونِي
مَا تَسْمَعُ بِهَا أَمَّا وَمَنْ مَعَهُ وَكَانَ لِأَصْحَابِكَ مَوَاقِفَ إِلَّا فِي مَعْصَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

۴۶۷ - عَلِيُّ بْنُ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ لَسْكَ وَبَنِيٍّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ
بَنِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ شَرَى امْرَأَةً أَنْ يَطْلُبَ دَهْرًا إِذَا خَرَجَ فِي سَفَرِهِ
۴۶۸ - عَلِيُّ بْنُ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَالَمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : كُلُّ
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِذَا فَرَّ بِهِيَ لِحَجٍّ وَاعْمَرَهُ تَرْتَمِيهِ مِنْ أَطْيَبِ الزَّادِ مِنَ الثُّوزِ وَالسَّكْرِ وَالسُّوْبِ
وَمَعَهُ تَسْوِيَةٌ لِمَحَلِّي

۴۶۹ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي نَعْمَانَ ، عَنْ الْوَلَدِ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : دَخَلَ عَلَيْهِ نَوْمًا فَنَقَى إِلَيْهِ ثِيَابًا وَقَالَ : يَا وَلَدُ اللَّهِ هَذِهِ عَلَى مَدِّ وَبَهَائِقِ مَدِّ

۴۷۰ - در ضمن سفارشهای رسول خدا (ص) ، علی (ع) است که

تو، سرزمین دینا را شیطانی است و اگر دین نباشد از آنجا دورتر است و علی
کرمردی تنها سر کرم خود کرم هست و اگر کسی باشد دو گمراه محسوس و اگر سه باشد
کاروانی محسوسند گو و دروایت شده که مسافر بی محسوس

۴۷۱ - امام صادق (ع) فرمود در وصیت لقمان سرش می بود که

بسر جدم در سفر شمشیر و موزه و عمامه و چادر و مشک آب و سوری و بخ و جوی و در خود
همراه ببر و آنچه از دوا و دارو که خود و همراهِ هاب را آن سودمند در دوش خود جای ده و از دوا و دارو
همراهی کن مگر در راه دینی حد بخور و جل

۴۷۲ - فرمود رسول خدا (ص) فرموده است (شراب مرد ست که ریش راه و خوب باشد

۴۷۳ - فرمود شیوه عیسی بن مریم (ع) این بود که هرگاه سفر حج و عمره میرفت

از بهرین توشه ها خود بر میداشت زمانه باد بوشکر و داروهای معجز و معطر

۴۷۴ - از ولید بن مسلم زمانه صادق (ع) که روزی خدمت او رسیدم و چند بارچه خامه سرد

من انداخت و فرمود

یولید : چهارا همین دین خود را کن من برادر آن حضرت پیادسم و ده صادق (ع) فرمود

۴۷۲ - علی بن ابراهیم ، عن أبیه ، عن ابن أبي عمیر ، عن ابراهیم صاحب الشیخ ، عن کثیر بن کثیفه ، عن أحدہما رضی اللہ عنہما فی قول اللہ عزوجل « فتنقش آدم من ربہ کلمات » قال لا إله إلا أنت سبحانک اللهم وحمدک عملت سوءاً وطلعت نفسی وعرلی وأنت حیرانہ ویرین لا إله إلا أنت سبحانک اللهم وحمدک عملت سوءاً وطلعت نفسی وعرلی وأنت رحم الراحمین ، لا إله إلا أنت سبحانک اللهم وحمدک عملت سوءاً وطلعت نفسی فتن علیک أنت الثواب الرحیم ، فی و یأحرى فی قوبه عزوجل « فتنقش آدم من ربہ کلمات » قال سأله بحق محمد وعلی والحسن والحسین وطلعت نفسی لله علیہم

۴۷۳ - شمس بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، وعلی بن ابراهیم ، عن أبیه ، عن ابن ابي عمیر ، عن ابي اذؤب الحر ، عن ابي بصیر ، عن ابي عبد الله رضی اللہ عنہ قال قلت لأبي ابراهیم رضی اللہ عنہ ملکوت السموات والأرض من المملکات فی رأی رحلت فی رأی ودد علیک ثم رأی آخر فدعا

شرح از مجلسی ده - «قوله بطاعة» - ابراهیم تاویل ترک طاعت کنیکه خداوند بطاعت او فرمان داده است بمنزلہ شریک بعد است بر احد را در بین بازه طاعت نکرده است و شیطانی و اس را اطاعت کرده و از بین دو تمیز کرده است بر طاعت ولی امر تذکر حدی یگانہ ، یکنه چون یگانگی خداوند بهیمنه شود - حرره آموزش از آن طاعت آب هـ ، را وحید نامیده است

۴۷۴ - رکعت بن کثیفه را امام ابرو و از امام صادق «ع» در عیرون حد عزوجل (۳۷ - لقره) را است کرد آردار پروردگارش سبحانی - فرمود آن سخنان ابن بود که نیست شایسته پرستشی جزو مهری و باز خدا را من سیاسی تواند آمدند کرد و بخودستم کردم مر بر این مرد و بنو مهری آمرزیده ای

بست شایسته پرستشی جزو مهری و باز خدا را من سیاسی تواند آمدند کرد و بخودستم کردم مر بر این مرد و بنو مهری کن و بنوی از حق لر عین نیست شایسته ستایشی جزو مهری و باز خدا را من سیاسی تواند آمدند کرد و بخودستم کردم توبه مر ایندیر در او پر توبه پذیر و مهری

و در روایت دیگر در عیرون حد عزوجل «فتنقش آدم من ربہ کلمات» فرموده است از او بحق محمد وعلی وحسن وحسین وفاضله دم» در خواست کرد

(در ملکوت ابراهیم (ع) و مکتبہ او)

۴۷۵ - اری بصیر از امام صادق «ع» فرمود چون ابراهیم «ع» ملکوت آسمانها و زمین بر چشم خود دید تو حقی مود و دند مردی را نمیکند و را او عر کرد و مرد و سپس دیگری را دید و ناوهم مرین کرد و اوهم مرد ماسه ت که دید و بنها مرین کرد و مردند و حد عز ذکره ناووحی کرد

علیه فمات حتی رأى الالة فدعا عليهم فماتوا ، فأنوحى الله عز ذكره إليه يا ابراهيم إن دعوتك محبة فلا تدع على عبادي فإني لو شئت لم أحلهم ، إني خلقت خلقى على ثلاثة أصناف عبداً يعبدني لا يشرك بي شيئاً ونبية وعبداً يعبد غيري فمن يعوتني وعبداً عبد غيري فأخرج من صلته من يعبدني ثم النصب ورأى حصة على ساحل البحر نصفها في الماء ونصفها في الرأ تحبى ساع البحر فتأكل ما في الماء ثم ترجع فيشد نصفها على بعض فأكل بعضاً ونصفاً وتحبى ساع الرأ فتأكل ما فيها فيشد نصفها على بعض فأكل بعضاً نصفاً فذلك تعجب ابراهيم عليه السلام رأى وقال رب أنى كذب تحبى الموتى قال كيف يحرج ما تامل الثاني فأكل بعضاً بعضاً قال لم يؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي ، معي حتى أرى هذا كما رأيت الأشياء كلها قال فحد أربعة من الطير فصرهن إليك ثم أحمل على كل حمل منهن حراً ففطمنهن وأحلطنهن كما احتلطن هذه الحيفة في هذه الساع الثاني أكل بعضاً بعضاً فحد و ثم أحمل على كل حمل منهن حراً ثم ادعهن يأتيك سمياً فلهن دعهن حصة وكانت الجمال عشرة

که ای ابراهیم دعای تو مستجابست بر بندهای من هر یک را بر اگر میخواستم بازدا میدادم راستی من بندهایم داسه دسته آفریدم.

۱- بندهایکه مرا میپرستند و من هیچ شرکی ندارم و من او را میدهم

۲- بندهایکه دیگری را پرستند و دست من پدر مرود.

۳- بندهایکه دیگری را پرستند و از پشت او بندهای بر آوردم که مرا پرستند.

سپس دو سرگردا بد و شتر مرا را گنده ی زدند که در کدازه دراست و بیسی از آن دو دریا و من دیگر در خشکبست و در بندهای دریا آمد و آنچه که در دریا است بخورد و بر گردید و نه یکدیگر بپوش برد و هم دیگر را هم بخورد و در بندهای میان آید و از آن بخورد و بهم بپوش برد و یکدیگر را بخورد و ابراهیم در این هنگام ز آنچه دید در شکفت شد و گفت پروردگرا من بندهای که

چگونه مردگان را زنده کنی ، گفتم چگونه از هم بر ری آنچه را یکدیگر را خورده اند حد فرمود آری ، و همان نداری ، گفتم چرا ولیکن میخواهم دلم آسوده گردد پس این حقیقت را چشم خود بنگرم چنانچه همه چیز را مینگرم ،

حد فرمود پس چهار مرغ را بگیر و سوی خود مرا هم ساز و سپس هر جزو را بر کوهی به آبها را بیکه تسک کن و بهم در میر چنانچه بن مردار سایر جانداران در میرد که یکدیگر را خورند آن ها را هم با هم در آمیز و سپس هر جزوی از این بهم آمیخته در سر کوهی به و سپس آن ها را بخوان یا شایان نرد و آید و چون ابراهیم (پس از اجراء دستور) آن پر بندها را برد خود خواند حالت کردند (زنده شدند و بر زبان سوی او آمدند)

شرح - (مجلسی ده - قوله) امراى برهيم ملكوت السموات و الارض بن شده است به فرموده خدا تعالى (۷۵ - سوره الانعام) و همچنين موديم ما بر اھم ملكوت اسمان ها و زمين را و براى يكيه بوده باشد از مؤمنان - ملكوت همان ميگست و تاه براى مائمه است مانند تاه دعوت از دعوت و تاه دعوت از دعوت

میان‌مسران در تفسیر این نمودن اختلافت و دو قول دارد:

۱- حد ملکوت و بادیده وی وی نمود گفته اند حد وند آسمانها را در برش شکافتند
عرش و کرسی و آنچه که عالم جسمانی بدن باطن اند از سوی بالا چشم دید و زمین را سطح آخرین
عالم جسمانی برایش شکافته شد و آنچه عجباب و بدائع در سماں ها و دبد و هر آنچه
عجباب و بدائع در درون زمین و دبد و از این عالم هم بیاید آنچه در کتب سب روید بگرداند

۲- این مائش چشم دل و مردوده به چشم سروحی طاهر و هر کدام را این دو مینگست و دومی با عقل مناسبتر است و اولی با زوایت و زده در سر آینه چسبیده تر است چنانچه در تفسیر امام حسین عسکریست که (صوفی خدا ص) فرمود:

چون ابراهیم (ع) ملکوت الا برآمد و است معنی قول پروردگارم د و همچنین خودم
د ابراهیم ملکوت آسمان و زمین و د که از مؤمنان باقی باشد و خدا چون او را تائید آسمان
دلا برد دیده او را نیرومند ساخت تا هر که در آن و از درون آن دیده و سپس مانده
آید در آن جبراست تا ورشده است

و مقدار در صورتی که از ۱۰۰۰ حدائق و امام باقر و عده در مسیر این آیه چوبین من
گرفته است.

فرموده نری 'هم هفت آسمان در کعبه شد' ، لای عرش مگر نیست و زمین بر کعبه شد ،
چند دروازه و درین در 'معدن' حیدر شد و من می دهم که ای صاحب الامر شما و امامان
پس روی هم چسبیده و زوایا کرده - محدود بر چهار از امام باقر (ع) که از او بر صدم دخول خدا
دو کذک نری ابراهیم (ع) .

گویند من سر به بر آوردم و نه رمی نگه مسکرده ام به دست ملا بر آورد و من فرمود سر خود را
برافکن من سر را بشم و سبع نگه کرده که رهم شکافه بود تا ده م است ای بی نوری همد که
چشمم را خیره کرد.

گوشت میس میسر نمود بر هضم میگوشت آسمان وز میس را چینی دید ما آخر آنچه را که ما در کتب بر رت خود (جاء لا و د) میگردیم و این دور نیست بر میسکت خداوند مواج رؤت را در بین حالت از میان بردارد.

«قوله کتب تخریج» این معیروں حد است کہ گفت «کیف یحییٰ لوتی» «ی ہر گاہ این جانورں ہمہ گہر بخورد و از آن می دید آید و ماہ جاندار دیگر گردد آید این اجراء ہا کدام تن بر گردد و مقصود از این پرش است کہ برای مردم اشکار شود

است. شمشه که ملحدان و مسکوران معاندان چسبیده اند چونکه گفته اند اگر دمی دمی دیگر را خورد و جیره عداوت او شد و عضویش گردید و مردش اجراء که خورده شده (نادرش هر دو در گردیده و این محاسبت) ادبش آکل بر گرد دو یادش به کول و بر هر صورت معاند دیگری کامل

بست نایکه بی توان آنها را جرم یکی معین کرد و به جرم هر دو و مشکل دیگر اینست که اگر یکی مؤمن و دیگری کافر باشد لازم آید عاصی به سمت بهشت رسد و مطیع به عذاب گرفتار شود.

و پاسخ ایشیه را چنین داد: «ای که معصوم را زحمت اعاده جراث امله است که از اول عمر تا پایان آن محاسن به آنچه وسيله عدايدت آيد پس بچه از هر کدام آكل و نه كولي پديد، به همان اجراء امله است که در تهرين نخست موجود و فسادى ندارد»

و در اینجا این اعتراض باقی مانده است که

ممکنست این اجزاء اصلی ما کوئی که در آکل زیادی بر جراثیم اصلی است قطعه و جزء اصلی تن دیگری گردد و مشکل سابق عود کند.

وزار این اعتراس جو اب دادہايد کہ

شاید حدادند. بگذرد چرخ بدن دیگری گردد و خصوصاً اسکله خیره اصلی آن شود و ظاهر بر آن، شرحی که در آن کرده است این اسکله حدادند احراز بر م کول را در نی آن کل همه گفته و آن را در مجشر بدن اصلی خود که م کولست بر گردانده چه، بچه احراز بهم آمیخته برنده هال از هم جدا کرد و معسر داد و بعضی گفتار در این باره ساز معام دیگری دارد که جای جدول سخن و اصطلاح باشد در آن به یاد کردیم برای غرضندگان کفایت.

عنوان: «وسکن لیلانی حبیبی» و ذی در تفسیرش گفته سبب پریش بر هم و جوهریت

۱- حسن و ضعاف و فائده و عطا و این جریح گفته اند مردی را دید که در دریا افتاده و جابوران در آن می خورند و چون دریا جرد شود و آن مرد را می بیند آب است در دهان بیدار از آن می خورد و چون در دهان برون آید و از آن می خورد و پیرایه داس هم گشت حدایا من سما چنگوبه مرده را زنده می کنی و احراء حیوانات را از شکم درنده ها و پرده ها و جابوران دریا بیرون می کنی؟ - گفته شد - آری و عمده مداری، گشت چرا ولی مقصود از سؤال اینست که علم استدلال حیاتی شود.

۲- محمد بن اسحاق و قاضی گفته اند سبب سؤال اینست که چون در هم در صباطه خود آن
مرد گفت «دری الذی یجیب و یمیت» و او جواب داد که من هم زنده گم و بمیرام و یک رندایرا آراد
کرد و یکیرا کشت و ابراهیم گفت این زنده کردند و میراندن نیست در اینصورت ابراهیم «ع»
گفت پروردگارا بمن ینما که چگو، زنده کسی و بمیرانی تا این موضوع نژد نمرود و یارانش
روشن گردد

و از نمرود روایت شده که باو گفت از پروردگارت بخواه تا زنده کند و گریه تو را میکشم و او از جدا خو سن و مفقود او از اطمینان دل اطمینان سجات از قتل یا بقوت حاجت و برهان خودش بوده است.

۳- ابن عباس و سفیدس جبر و سدی گفته اند حدایتعالی با ابراهیم وحی کرد که من یک آدمی زده را حلیل خود می نمایم ابراهیم شده آورد از خدا خواست و خدا فرمود شده اش ایستگاه به دعای او مرده را زنده کنم و چون مقام سدگی ابراهیم بالا گرفت و انجام وظیفه رسالت کرد و خلاصش گذشت که شاید وی همان حلیل خدا باشد از خدا درخواست کرد مرده را زنده کند و

خدا یاو فرمود آیاتو عقیده نداری؟

گفت چرا ولی می‌خواهم مطمئن شوم که منم خلیل تو.

۴- ابراهیم در میان قوم خود چنین درخواستی کرده است زیرا امت‌ها از پسران خود در خواستها داشتند که برخی درست و برخی نادرست بوده چنانچه موسی گفتند: جعل لنا لها کمالهم آلهة ابراهیم این درخواست را کرد تا مردم بگیرند و بکار از دلشان برود

۵- آنچه مخاطر من رسیده و گفته شد نیست که امت تو هدایت رسالت رسول بیاوردند و معجزه‌ها را تا رسالت او را باور کنند و همچنان رسول هم بید سرهاش قطعی در دست داشته باشد و آمده و از طرف خدا خبر آورده مرسته است و شهادت بیست و با اگر سخن خدا را شنیده باشد از خداست و از دیگری نیست و سایر این دور نیست که مرسته برای ابراهیم از طرف خدا خبر آورد که تو رسول برحق ابراهیم از او معجزه خواست و گفت پروردگارا من شما چگونه مرده‌ها را زنده کنی خدا فرمود مگر تو عقیده نداری؟ گفت چرا ولی می‌خواهم مطمئن شوم که این خبر آورنده ملک کر نیست به شهادت زحیم

۶- بران صوفیست و مقصود از مرده‌ها دل‌های معصوب از انوار مکاشفات و تعلیقات و حجاب عمارت و حصول این تعلیقات و ناشی انوار الهیه و نور ابراهیم من شما چگونه مرده‌ها را زنده کنی درخواست این تعلیقات و مکاشفات است

و اینکه فرمود اولم یؤمن و گفت آری بدان ایمان دارم ولی می‌خواهم آنرا در ایمانم مطمئن و آسوده گردانم می‌بوجود انوار الهیه و حصول مکاشفات

من گویم سپس وجهی دیگر آورده که فائده‌ای ندارد و روایت شیخ صدوق مؤدبانه سوخت که از علی بن محمد بن جهم رسیده خود آورده و گفته

مأمون از امام رضا (ع) در تفسیر این آیه پرسید امام در پاسخ او فرمود خدا ابراهیم وحی کرده بود که من زهیان بندگان خود موسی خواهم گرفت که اگر از من زنده کردن مرده‌ها را خواهد و اجابت کنم و در من ابراهیم اماد که آن زنده او است و خدا گفت پروردگارا من شما چگونه مرده‌ها را زنده میکنی؟

«فرمود مگر تو ایمان نداری؟ گفت چرا ولی برای اینست که دلم مطمئن شود بر دوسی و فرمود چهار بریده برگزیده خود آورد و سپس هر جری آن‌ها را بر سر کوهی به وسعت آن‌ها را بخوان ناشایبان زود تو آیند و بدانند که خدا عزیز و حکیم است»

ابراهیم یک کرکس و یک مرغ آبی و یک خادوس و یک خروس برگزیده و بها داد و هم گویند و ده تیکه کرد و روی ده کوه که اطرافش بودند نهاد و معمار آن‌ها را میان انگشتانش گرفت و سپس آن‌ها را نام خواند و آب و دانه هم برد خود گذاشت و اجزاء درهم هر کدام سوی هم پراکنده و پسری درست شد و هر سی آمد تا بگردن و سر خود چسبید و ابراهیم معارفشان را زها کرد و همه پرسید و بر سر آب در افتادند و از آن نوشیدند و از آن دانه‌ها برچیدند و گفتند یا سی الله ما را زنده کردی خدایت زنده کند و ابراهیم گفت بلکه خدا است که مرده‌ها را زنده کند و او است که بر هر چیز توانا است.

«تدبیر» بدانکه قول سعاد جسمانی مورد امان همه شرایع و ادیاست و در ضروریات دین است و

و انکار آن خروج از جسمانی و ابدیت و آمان کردن به دست مصرع اراده و قایل ناپایل شدن و حمار آن مو تر است و در آنجا ممکن است وضعی در آنجا شاید و ناپایل حمار بسیاری از ملحدان فلاسفه آن را بقی کرده اند و بحث کرده اند تا اینکه عاده معدوم محذرت و ناپایی هم بر آن نیاورده اند بلکه آنرا گفته اند بدیهی است و نادر دیگر شبهت سنی ایراد کرده اند که صفت آن بر متامل مصر پوشیده نیست و مشکلی در قائل به معاد جسمانی هم در آنجا ن اختلاف دارند

۱- بدن معدوم بعینه بر می گردد

۲- جدا اجزاء متفرقه را دوباره فراهم میکند و انسان را فلاسفه می گویند که اعاده معدوم بعینه محال است

مجموع دوائی گفته اعراس شود که اگر اعاده معدوم محال است بطریق وجه دوم بپایان آید زیرا اجزاء آن شخص چون من دید مثلا با جزء صوری نباشد بدن او نیستند مگر بشرط اجتماع خاص و تشکیک معین و چون اجزاء متفرق شد اجتماع و تشکیک معین منتهی است و بدن زیدی وجود ندارد پس که بر می گردد با همان جنابع و تشکیک معین بر می گردد بدین

با بر اول اعاده معدوم لازم آید و بر دوم عین اول برگشته بلکه من او است و موجب ساسخ است را بجهت گفته اند هر عده ای معاد جسمانی مسلم اعاده ساسخ

در این معاد دهم که ساسخ در صورتی که جزء معشوره عین اجزاء اصیبه بدن سابق باشد و اما اگر همان اجزاء اصیبه تنی و نباشد برگشت روح بدان محال است و ساسخ هم نیست و اگر آراهم تبصره گویند مجرد اصطلاحی است زیرا آن شخصی که دلت آن را مسخ داد بدقی روح نباشد بدن دیگر که معشوق از اجزاء اصیبه تن او باشد و من منق آن بدن مرکب از اجزاء اصیبه تن خودش ۱- شکل آنها شکل سابق همانگونه که آن را معاد جسمانی گوئیم و تعبیر شکل و جمیع اول صوری معشود بدین که عبارت از شرح خود اشخاص بشر است زیرا ملازیدیک شخصیت از اول عمر تا آخر از نظر عرف و شرع و از ابجهت مؤول عیان سابق خویش است و چنانچه بر اثر تبدلات دوران های عمر خود دوبا شده و تبصره لازم سامده است در این صورت هم که پس در مرک بهمین صورت زنده شود تبصره نیست و گرچه شکل دوم با تشکیک اول هم اختلاف داشته باشد چنانچه در حدیث است که متکرران صورت مورچه معشور شوند و آنرا که دندان کاه چون کوه حد است و یا آنکه اهل بهشت مجرد و بی مو و سرمه در چشم باشند

و حاصل اینست که معاد جسمانی عبارت از برگشت روح بهمین بدن که عرف و شرع تصدیق آن کرده و این تبدلات و مبادرات که در وحدت نظر عرف و شرع دیانی ندارد در بانی بشر جسمانی هم ندارد و صادق باشد که همان من اول برگشته است و بهمین کلامش در اینجا تمام شد

و خلاصه گفتار در اینجا نیست که مردم را در تازه تفرق و اتصال جسم مداهنی است نه آنکه بیولوژی قائمند گویند صورت جسمیه و نوعیه در صورت تفرق اجزاء معدوم شوند و آنرا که بیولوژی را منکرند چون محقق طوسی میگویند در صورت تفرق اجزاء صورت جسمیه بهیاست ولی بعضی همین معاد صورت جسمیه از اعاده معدوم معاد پیشتر را روشنت که اگر تن زید سوخت و باد خاکسترش را برد و مشرق و مغرب پراکند دیگر تشکیک زید بها نیست و زیدی وجود ندارد و باید

گفت شخصی پس از معدوم شدن برگشته است .

و اما آنکه بجزء لایتخیری فائزند بپردازد که دچار بی اغراض نیست زیرا می گویند اجزاء يك شخص متفرق شده و باز برگشته است و جمع شده بدون آنکه چیزی از اجزاء معدوم شده باشد ولی عتراض خود شخص معین پس از عدم آن ها هم وارد است چنانچه محقق دوائی گفته است .

آری برخی را متکدی گفته که شخص هر شخص دائم بهمان جراه صبیح او است که از می خلق شده است و این اجزاء هم در طول حیات شخص باقی هستند و هم پس از مرگ و تفرق اجزاء دیگر و شخص صلا معدوم شود و بنا که برخی تصور هم بر آن دلالت دارد بدو ، بر این اگر برخی اجزاء را نده و عواض غیر دخل در شخص معدوم شوند و بدل آن ها برگردند ریاضی بقاء شخص نه دهد .

و چون پس را دانی بدان که قول معاد جسمانی بر فرض محال بودن اعاده معدوم که دلیل پا بر خاستی ندارد اشکالی ندارد . سایر عدم جواز آن ممکنست گفته شود در صدق معاد جسمانی کافیهست که شخص معشور از خود همان ماده و بنا خود همان اجزاء متشکل شود و در صحت و عود پس بداند او باشد بوجهی که اگر او را کسی گوئی این همان ملاست در را مدار لذت و آلم همان روحست گویا بیکه سه توسعه ابراز باشد و روح بقیه ها است و تصورش از این دلالت بدارد که همان شخص بر گشته است بهی عرف همین معشور را ن شخص دیده در دنیا می شناسد و بنا که از مطلب مؤید باشد بقول خدا تعالی (۹۱- بس) تا آنکه آسمانها و زمین را آفریده است و انا هست که ماند آن را بیاورید .

و هم تصور حد تعالی (۵۶- لسانه) هر آن زمانی که سخت شود پوست آنها آنها آردا سه پوست دیگری بدل کنیم تا عذاب رد بچشد .

و این آیه الهی و جاده راجع باین به دوم از امام صادق (ع) پرسید که گناه این پوست دیگر چیست و آنحضرت پاسخ داد که و ی بر و آن هاست و جر آنست گفت شما از خود دیوی برای امانامه بیاورید و هر مرد بسیار خوب نو می دای که اگر مردی حشمتی را بشکند و آن را دو باره در قالب گذارد این حشمت هاست و جر آنست .

علاوه بر اینکه مذهب هسیم معاد جسر جسمانی باشم هنوز اجمال و تکلف بستم کیفیت و تفصیل آنرا بدانیم پایان نقل از مجلسی ده .

من گویم موضوع پیدایش يك فرد انسان امریست هر مؤثر و میزان تشخص بسیار دقیقست فلاسفه یونان و یبروان آنان از حکمای اسلامی چون ابن سینا و ملاصدرا مران تشخص را روح انسانی دانسته اند که جاوید است و معاد جسمی را بر اساس وحدت روح میداند و تدللات جسمی در مادی باوحدت و تشخص می دهند چنانچه در این عالم وجه يك فرد دچار تحولات پیوسته است و سرایای او را تر تبدیل عروس می شود و شخصیت او محفوظ است .

و بنا بر تحقیقات دانشمندان امروز موضوع معاد سیدر روشتر است زیرا عقیده آن ها مایه يك فرد انسانی يك حود دره یی است که بر تر بود در رحم و در این جهان بصورت يك مرد و یا يك زن تا وارد می آید و ممکن است مایه تشخص يك فرد انسان همان حیوان دره یی باشد که در تحولات مادی حود بر بر مقدم جسمی بر يك می شود و در صورت برزخی و حشر بودی موافق آن عالم دارد و این جسم دره یی جره هیچ جان را دیگر می شود و بعد از خود در هغه عوالم محفوظ است و موضوع مرگ و زنده شدن صرف همان تلق و از ساد روح است با آن و قطع علاقه و از ساد روح است ر آن و در این صورت هیچگونه اشکالی در معاد جسمانی وجود ندارد .

۲۷۴ - علی بن ابراهیم ، عن ابنه ، عن ابن محبوب ، عن مالك بن عطاء ، عن سليمان بن خالد قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الحر والبرد معتكفون قال لي يا أبا أيوب ما لمريخ كوكب حر ورجل كوكب بارد ؟ بدأ المريخ في الارتفاع حتى ورجل في الارتفاع فلا يزال كذلك كلما ارتفع المريخ درجة انحط رجله حتى ثلاثه أشهر حتى يستفي المريخ في الارتفاع ويستفي رجل في الهبوط فيحلو المريخ فذلك يشتد الحر ودا كال في آخر الصيف وأول الحريف بدأ رجل في الارتفاع وبدأ المريخ في الهبوط فلا يزال كذلك كلما ارتفع رجل درجة انحط المريخ درجة حتى يستفي المريخ في الهبوط ويستفي رجل في الارتفاع فيحلو رجل وذلك في أول الشتاء و آخر الحر فذلك يشتد البرد و كلما ارتفع هذا هبط هذا و كلما هبط هذا ارتفع هذا فإذا كان في الصيف يوم بارد فافعل في ذلك اليوم هذا هبط هذا وإذا كان في الشتاء يوم حار فافعل في ذلك للشمس هذا هبط المريخ فلعلم و بعد رب العالمين .

(بدان علت سرما و گرما)

۲۷۴ - در سیما من حاله گوید ابراهیم صادق (ع) پرسیدم که گرما و سرما ارجه پدید آید ؟

در پاسخ فرمود

ی ابا ایوب راستی که مریخ احر گرمی است و رجل احر سردی و هرگاه مریخ آغاز ارتفاع کند رجل شروع با انحطاط کند و انوصح در زمان باشد و پیوسته چنین باشد که هر آنچه مریخ باشد درجه بالا رود رجل باشد درجه فرو شود در سه ماه باز مریخ سبایت از مع رسد و رجل سبایت هبوط و مریخ بالا آید (بر آید و آشکار شود) و از ابراهیم گرما سخت گردد و چون آخر تابستان و او پاییز شود رجل آغاز ارتفاع کند و مریخ شروع بهبوط نماید و پیوسته چنین باشد که هر آنچه رجل باشد درجه بر آید مریخ باشد درجه هبوط کند و مریخ سبایت هبوط رسد و رجل سبایت ارتفاع و رجل آشکار گردد و جمعه کند و این در آغاز زمستان است و آخر پاییز

و از پرسو سرما سخت شود و هر آنچه این ارتفاع گیرد آن هبوط کند و هر آنچه آن هبوط کند این ارتفاع گیرد و هرگاه در تابستان روز سردی باشد در نیمه ماه است و هرگاه در زمستان روز گرمی باشد در نیمه آفتاب است این است بقدر خداوند عزیر و دان و مسموده پروردگار چندان شرح - از مجلسی ده - فوئه دان لمریخ کواکب حار و سردی از آن ها بر می و می آید ، و معاده کواکب گرما را اثر خاصیت آن ها باشد به بر اثر سرایت گرمی و سردی از آن ها بر می و می آید ، و معاده کواکب باشد و برای هر کدام از آن دو تدویری باشد و از مع مریخ در تدویر آن باشد مؤثر باشد در حرارت (چون که در یکی آفتاب هم مؤثر دیگر است) و باشد تفاوت حرارت باشد و ارتفاع آن نزد انحطاط رجل باشد به حسب تدویر رجل و انحطاط رجل هم جزء مؤثر سرما باشد (ذیرا جزء دیگر آن دور شدن خورشید است از سمت الرأس) یا باشد مریخی سرما باشد و از این جهت است که هوا در تابستان گرم است و در زمستان سرد و دلیل بر متنازع آن است . پایان سخن از مجلسی ده

۴۷۵ - عده من أصحابی عن سهل بن یزید عن جعفر بن محمد الأشعري، عن عبد الله بن ميمون البغداح، عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یعلی من أحدک ثم مات فقد قضی بحیه و عن أحسبکم لم تمت فهو یدتظر و ما طلع شمس ولا غرب لا طلع علیه بروق وإیمان - وفي نسخة نور -

مرگوم - آنچه مرحوم محسنی زه در سوره گفته است بر پایه مفسر قدیم نوای است در مویر دلاک و سیر کواکب و بن پایه های جسمه فلکی و نمایی امروزه ویران شده است و در تحقیقات و اکتشافات دانشمندان امروز سلطان آن ثابت شده است ولی هدف ذرات باور عام و انحطاط مریخ و در حال بعید نیست باین معنی که زمین در حرکت انتقالی خود که موجب تولد حصول از راه است و مریخ و در حال در حرکت انتقالی خود دور خورشید و صحرای دشت که گرمی از ارتفاع مریخ نیست نه زمین و انحطاط در حال نیست نه تطبیق میشود و سرما معکوس آن

و مقصود از ارتفاع مریخ اینست که از مرکز حرکت انتقالی خود فوق الارض است و بر محیط زمین مایل است و حدود گرم است و مقصود از انحطاط در حال نیست که در حرکت انتقالی خود است - الارض است و در سطح مسکون زمین مایل نیست و چون گرمی و سرما در دوری زمین و در طرف حدود است و مایل میشود و موقع تمام آن که شدت گرمی آن است موازی زمین و مایل و سرما است و دیگر سمت ممکن است ارتفاع مریخ و انحطاط در حال هم در هر سمت و دوری زمین تفاوت کند و در بن سو که از ارتفاع مریخ و انحطاط در حال است از آن سوی دیگر معکوس باشد

(مقام دوست علی - ع)

۴۷۵ - ار امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود بی عیبی هر که تور دوست داشته و مرده احسان و طایفه خود کرده و هر که تور دوست دارد و حضور برده است مؤمنی است که در اقطار مرآت با سعادت است و آفتاب برپایه و فرد برود چنانکه بر آید و روزی و آسمان بر آید (هر روز روزی و ایمان تازه ای بهره دارد) و در نسخه دیگر بعضی کلمه ایمان کلمه نور است

شرح - از محسنی زه - قوله قد قضی بحیه اشاره است به قول خدا ص (۳۳ - الاحزاب) از مؤمنان مردای باشد که بدانچه با خدا عهد کرده اند وفا نموده و در هر حال و طایفه خود بر دارند (و شهید شدند) و برخی منتظر آنند و هیچ دیگر گویی ندارند

شیخ طبرسی گفته بعضی بیعت کردند که روشی بگریزد و در موقع برخورد با دشمن و یا کردند و برخی مردید یا کشته شدند در راه خدا و در آن آرزوی خود کردند و بن است صواب و گفته اند معنی آن اینست که در کردار مراعات باشد و در گاه پروردگارش برگشته و مقصود کسانند که در روز حاکم حد شهید شدند از محمد بن اسحاق

بآنکه گویند عمر بن امام است که این به مدح شمه امر المؤمنین (ع) را شامل است که به عهد و ولایت مایل بر حق و ولای آنها وفا کردند و هر کدام آنها مرده اند و طایفه خود را احسان رسانده اند در آتماده یاری حق و کمک امام بر حق بوده اند و هر کدام زنده اند در انتظار دولت حق و غلبه امام بر حق و تمام و ظهور امام عصر و خدا روزی آنها را در هر دم و شوم دهد و ایمان و یقین آنها هر آن بپذیرد

۴۷۶ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن الوفلي ، عن السكوني ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ سيأتي علي امتي زمان تحبب فيه سرائرهم وتحسن فيه علائقهم طمعا في الدنيا ولا يريدون به ما عند الله منهم يكون دينهم ياء لا يحاط بهم خوف يعصمهم الله منه عقاب فيدعونه دعاء العريق فلا يستحب لهم

(حدیث الفقهاء والعلماء)

۴۷۷ - عنه ، عن أبيه ، عن الوفلي ، عن السكوني ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام كانت لعقهاء والعلماء إذا كتب بعضهم إلى بعض كتابا ثلاثة أشياء رابعة من كانت همته آخرته كفاء الله همته من الدنيا ومن أصبح سريره أصلح الله علاقته ومن أصلح فيما بينه وبين الله عز وجل أصلح الله به كذا وعلى فيما بينه وبين الناس

۴۷۸ - الحسين بن محمد ، الأشعري ، عن معلى بن محمد ، عن علي بن أسباط ، عن سعد بن مسلم ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان رجل في المدينة يدخل مسجد لرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فقال: اللهم أنس وحشتي وصل وحدتي وأني جلتا صلحتا ، ودا هو رجل في أقصى المسجد فسلم عليه وقال له من أنت يا عبد الله؟ فقال أنا أبوذر ، فقال الرجل : الله أكبر الله أكبر

۴۷۶- ار رسول خدا (ص) که فرمود ، درودی درمی برامم گذرد که بادش بد باشد و ظاهرشان خوب بری طبع در دنیا و از مسیحا خود قصد واپ جدا را بداند که درودگار آن ها است دین داری آن ها صرف خود سانی است نرسی در دل آن ها دست و خد همه آن ها را بگیرد و چهار کده که باشد عریق در دنیا بدزگه ، اودعا و داری کند و از آن ها احاطت نکند

(حدیث فقیهان و دانشمندان و نامه نویسی آنان)

۴۷۷ - امیر المؤمنین (ع) فرمود شوه و فقیهان و دانشمندان این بود که چون نامه هم می نوشتند در آن سه جمله بود چهارمی نداشت

- ۱- هر که هم و همتش موجه آخرت اوست خداکار دینی او را اصلاح میکند
- ۲- هر که درون و نهاد خود را اصلاح کند خداوند برون و آشکار او را اصلاح میکند
- ۳- هر که میان خود و خدای عزوجل را اصلاح کند خدا بزرگ و تعالی میان او و مردم را اصلاح میکند

(مصحبه ابودر رضى الله عنه)

۴۷۸ - ار امام صادق (ع) فرمود مردی در مدینه بود و مسجد رسول (ص) در آمد و گفت باز خدایا هر اس مرا آوازش بخش و تنهایی مرا نمانداری پیوند کن و همش جوئی من از بی دار ، با گاه مردی را در گوشه دور دست مسجد دید و بر او سلام کرد و باو گفت ای سنده خدا تو کیستی ؟

قص أبو ذرٍّ يوم كذا يا عبد الله فقال إني حبيب للمسلمين دعوا لله عز وجل أن يؤنس
وحشني وأن يعزل عني هذا يا علي حبيبنا فقال له أبو ذرٍّ أن أحق بالتكبير معك
إذ كنت ذلك الحديث وتني سمعت رسول الله ﷺ يقول أو وأسم على برقة يوم القيامة
حتى يمر على من أحبهم يا عبد الله فقد نبى السلطان عن محاسني

٤٧٩ - علي بن إبراهيم عن أبيه عن لمولي عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام
 قال قال أمير المؤمنين عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من رجل من الرجال
 إلا وله من لا يأنس إلا اسمه سمعته يدهم أتعبد الناس به من بعدهم عظمه هي حرام من
 يهوى فقه ذلك له من شرفه يحب طال اسمه من هم حر حنت القصة فيهم يعود

۴۸۔ احسن من - اُشهری، عن معلی بن شہد، عن علی بن اُسَیْد عن شہد بن
احسن بن یزید قال سمعت رسول اللہ ﷺ یقول انّ اهل بیت و اُما لعقوب
آل یعقوب و اہل بکر من آل رسول اللہ ﷺ کان کلامہ اُخری و سَمِعَ شَہَد، و فیل لہ
لَعَنَہُ و اہل و اہل اصغر من آل یعقوب و اہل بکر

[illegible]

(شاه‌های آخرالزمان)

۴۷۹. امیرالؤمنین (ع) فرموده که «خوب بخدا» فرموده است بر مردم زمانی است که در آن شرایطی باشد که ملائکه مسلمانان را از آنجا بیست مردم خود را مسلمانانند و از مسلمانان دورتر گمان دارند، مسجدهای آن آباد است و در هر روز و هر روز است و حق تعالی آن دوران را در آن روزهای برآورد، نه آنرا برآورد و بدانها بازگردد.

۴۸۰- از علی بن اسماعیل رحمتہ علیہ جہنم میں فرست دیا گیا کہ وہ امام رضا (ع) کو یہ خبر دے کہ وہ حیران ہوئے ہیں کہ وہ کبھی نہ آئے۔ امام رضا (ع) نے فرمایا: (ع) میرا ہوا و در و پستان کلبہ دیگری ہم ہوا و او را موش کردہ۔ میں جو گھم شاید اس جمعہ ہوا کہ صبر دار آل و برار ہوں۔ امام رضا (ع) نے اس شخص کو ہر شے سے روک دیا۔

فهر قوا، عنده قریل بعضهم بماء - بعضهم بماء و بعضهم بخیر، فشقاق لئدین بنیما، إلى بعض
 إخوانهم فمر بهم عری من قیس فتکروا عنه و قال لهم أمرکم ما بین غیر واحد ، فقالوا
 له إذا مررت بهم فادب بهم ، فلما توسط بهم أری المذیمة قال لهم داء غیر وهذا أحد
 فمرلوا عن سب إله ، وقلو قد أصبنا بعینه فلاحاجة لبی بکث فادھب حیث شئت و کتبوا
 إلى إخوانهم لئدین بک و حید ، إن فدا صبا الموضع فہلمتو إلیہ فکسوا إلیہم إن
 قد سقرت ما لدن و اتحدوا الأموال و ما أقر بنا مکنم فادا کان ذلك فمأمر عما إلیکم فأتحدوا
 أرس لمذیمة الأموال فلما کثرت أموالهم بلغ تنبع فمراهم فتحصنوا عنه فحاصرهم و کذبوا
 یرفتون بصدء أصحبت تنبع فیلقون إلیهم بالقیل الممر و بشیر فبلغ ذلك تنبع فرق لهم و
 آسهم فمرلوا إلیہ فقال لهم إتی قد اسطبت بالادکم و لأأرانی إلامعیما فیکم فقالوا له إتی فلیس
 ذاک لك ، إتیها مهاجر منی فلیس ذاک لأحد حتی یکون ذاک ، فقال لهم إتی مختلف فیکم
 من سرتی من إذا کان ذاک بصدء و فیر و مختلف حیثی الأوس و الحرح فلما کثروا بها

و گفته اند حد و حد یکی است و در کتب آن پر کرده شده و برخی در بنیما مرل کردند و برخی
 در ذک و برخی در حد و سبک در مذیمة بودند شصت دینار برخی برادران خود شدند و یک اعرابی
 از بنیما پس آنها گذر کرد و از و شر کراه گرفت و او آنها گفت من شمار از راه میان غیر
 واحد می گذرام و او گفته چون میان غیر واحد می را خبر کن و چون آنها را و سب سرزمین مذیمة
 رسید آنها گفت اسکوه غیر است و آنها هم کوه احد پس از پشت شتران و برآمدند و گفته اند
 ما بعد خود رسیدیم و دیگر شتران تو ندادیم تو هر جا میخواهی برو و برادران خود
 که در ذک و حید بودند و شنید که ما آن محل را پیدا کردیم و شاهدیم برد ما باید آنها
 در پادشاهان بودند ما در آنجا ممکن گردیدیم و زندگانی خود را استوار کردیم و اموالی بدست
 آوردیم و شما بسیار هم نزدیک هستیم ، چون محمد بدان جاهل بخت کرد شما را برد شما آیم و آنان
 در سرزمین مذیمة اموالی بدست آوردند و چون مثل آنها در اوان شد خبر آن بگوش تبع رسید و بر آنها
 باحت با آنها را عیبت کرد و از جمله و در عده های خود متعصن شدند و سخ آنها را محاصره کرد
 و آنها را ای با تو ایان از ازان سخ دل سوری و کردند و شب هنگام از نام قبیله بری آنها حرم و جو
 بریر میفکند و چون این خبر رسید دلش بانها مهربان شد و آنها را مان داد و نمود برد
 او فرود آمدند و تبم با آنها گفت مرا شهرستان شما خوش آمده و جزاین نخواهم که در میان
 شما م

در نسخ و گفته بر چون و موقعت بری و یمن را سبش ایسکه اسجد من حضرت شایع میریت
 و برای دیگری شاید تا اسکه آن پیغمبر باشد

در نسخ آنها گفت پس می ار خدا دل خود در میان شما کسای می گذرم که آن پیغمبر را کتب دهند و
 در میان آنها دو پیره اوس و حرج و رحا گذاشت و چون این دو پیره در مذیمة فرو می گرفتند نامول

که بگویند اموال یهود و کنت الیهود تقول لهم املوا فقد بعثت لبحر حاکم من دیرنا
 و اموالنا فلما بعث الله عز وجل^۱ محمدًا ^{صلی الله علیه و آله} بعث به الأیصار و کفر به ایهود و هو قوب لله عز
 و جل^۲ و کبر و اوس و اوس قیل استفتحون علی الدین کفر و املوا حاکم معارفوا کفر و به فلعنة الله
 علی الکافرین^۳

یهود دست انداختند و یهود بآن می گفتند هلا کر محمد مبعوث شود ما شهادت بر او سید و از یس
 سرزمین خود بیرون می کنیم و اموال خود را می بینیم.

و چون خداوند عز و جل محمد (ص) را بگیت اید (وس و خزح) بآن حضرت ایمان آوردند
 و یهود بوی کافر شدند و بیعت قوس خدا عز و جل (۸۹-المره) و بود بیشتر که طلب پیروی میکردند
 (و سوره محمد ص) بر آن کسانی که کافر و ستم بودند و چون آنچه را شایسته بودند نزد آنها
 آمد باز کفر ورزیدند پس لعنت خدا بر کافران

شرح - از مدعی زده - فوله تعالی «کافرا من من یستفتحون علی الدین کفر و» شیخ طبرسی در
 مجمع البیان گفته است بر عیسی گفته یهود بوسیله رسول خدا (ص) پیش از بعثت او باوس و خزح طلب
 یاری میکردند و چون خداوند او را بعثت نمود و از سی اسرائیل بود باز کافر شدند و آنچه
 بر گفته بودند انکار کردند

و معادنی حبل و شریس را من معروزانها گفته ای گروه یهود از حد بررسید و مستحق
 شوم شد بودید که محمد را یاری میکردید و ما در آن حد مشرک بودیم و شما او را دعوت
 میکردید و می گفتید و یهودی است

سلامت مشکم احوالی نظیر گفت آنچه ما می دانستیم یزیده است و آن کسی بیسکه ما را یاری
 شد یاد میکردیم و حد این آیه را فرو فرستاد و بیس همین خبر را از عیاشی نقل کرده است
 و در مسر استماع چند وجه گفته اند :

۱- موصود بصرت در حد است یعنی موقع مرد می گفتند خدا ما را یزید کن و یزید کن
 یعنی می داد خدا ما را یزید کن یعنی آن یهودی که ما را مبعوث می شود و حواس و ستر و ستر
 بودند که یعنی ما تست

۲- با آنکه معذله میکردند و می گفتند این بهمتری است که دورش بر دیش شده است و ساری
 ما می آید بر علیه شما

۴۸۴ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال ، عن أبي جميلة ، عن محمد بن علي الحلبي قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول اختلاف بني العباس من المعلوم والبدع من المعلوم وحروح المائم من المعلوم ، قلت وكيف البدع ؟ قال يادي مادي من السماء أول الشهر ألا إن علياً وشيعته هم الفائزون ، قال ويادي مادي (في) حر الشهر ألا إن عثمان وشيعته هم الفائزون .

۴۸۵ - عده من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن فضال ، عن محمد بن حسن ، عن زيد لشحتم قال دخل قتاده بن دعامة على أبي جعفر عليه السلام فقال بافتاده أنت وبعه أهل البصرة ؟ فقال هكذا يرعمون فقال أبو جعفر عليه السلام بلعي شك من القرآن ؟ فقال له قتاده نعم فعل له أبو جعفر عليه السلام ، علم تعرف أم بحبل ؟ ول لا ، فقلت فقال له أبو جعفر عليه السلام من كتب بغيره ، علم فب أنت وأبنا لك ؟ قال قتاده من قال أحرمي عن قول لله عز وجل في سائر وفود و فيها السير سيرا فيها ليالي وأياماً آمين ، فقال قتاده ، لك من حرج من بيته مراد حلال و احلة و كراه حلال بريد هد لست كن آمنا حتى يرجع إلى أهله ، فقال أبو جعفر عليه السلام

۴۸۶ - از محمد بن علی حلبي گوید شنیدم امام صادق (ع) « میفرمود اختلاف بنی عباس از شیعیان است و بدع از مشایخ است و ظهور امام قائم (ع) هم حتمی است گفتند بدع چگونه است ؟

فرمود بک چارچی در آغار روز در صبح آمدن در ده هلا راسنی که علی و پیروانش همان کام جویده فرمود و ت چارچی در پایان روز جار کش هلا راسنی که عثمان و پیروانش همان کام جویده

(در تفسیر قرآن و عالمان بدان)

۴۸۷ - از ربیع شحام گوید قتاده بن دعامة خدمت امام (ع) رسید و آن حضرت او را فرمود ای قتاده توفیق اهل بصره هستی ؟ گفت چنین پند رند امام (ع) فرمود من خبر رسیده که تو قرآن را به سیر میکنی ؟ قتاده گفت ری

امام (ع) فرمود دانسته غیر میکنی یا ندانسته ؟ گفت نه ، دانسته امام (ع) فرمود اگر بود ندانسته قرآن را به سیر کنی ، بونی مرد داش و من از تو پرسشی لازم ، قتاده گفت پرس امام (ع) فرمود من خبر ده از تفسیر قول خدا عز وجل در سوره صافات (۶۸ - ۷۸) و مقدر کردیم در آن مسافرت را بگردید در آن شبها و روزها ، تا شود گوی ؟

قتاده - این آیه در ناره کسی است که بوشه حلال بر دارد و سر مرکب حلال سوار شود و گزاه حلال ، بر دارد و آهنگ حج این خانه را میدهد و در امتنا عبده خود را برگردد امام باقر (ع) - تو را بخدا ای قتاده می دانی که با مرد است که از خدا خود را بوشه

شدتک الله بفاضة هل تعلم انه قد حرج الرّحل من بيته بر ۲ حلال وراحلة و کراء حلال یزید
 هذا الملب فقطع عليه الطريق فذهب بعده ويضرب مع ذلك ضربة فيها احتياجه ؟ قال فتأذ
 اللهم نعم ، فقال أبو جعفر عليه السلام ويحك بفاضة إن كسب إثم ما سترت القرآن من نفسه بعثك
 بعد هلك وأهلك وإن كنت قد أخذته من الرّحل بعد هلك وأهلك ، ويحك بفاضة ذلك
 من حرج من بيته مراد وراحلة و کراء حلال بروم هذا الملب عرفاً بحقنا يهوان فله كما قال الله
 عز وجل : « وجعل أفئدة من الناس بهوى إلبهم » ولم يعن المست فيقول إلبه فبحسب والله
 دعوة إبراهيم عليه السلام التي من عوان فله قلب حخته والآلاء بفاضة قد كسب كذا كس
 آمن من عذاب جهنم يوم القيامة ول فانه لا حرم والله لا فسرته إلا هكذا ، فقال أبو جعفر
عليه السلام ويحك بفاضة إثم ما يعرف القرآن من حوطب به

حلال و مرکب حلال و کراء حلال بیرون می آید و تنها بعد او ردت خانه کعبه و انعام حرج
 است و راه را بر او می رسد و حرجی او را می برد و خود او را هم ساد کث میگرداند تا ریشه
 او را در می آورند.

فما به خداوند که آری

امام باقر (ع) - وای برو ای صده اگر و قرآن را در خود تفسیر کنی هلاک شدی و دیگران
 را هم هلاک کردی و اگر تفسیر را در دهان مردم دیگر نماند گویی ، « زهم هلاک شدی و دیگران را
 هم هلاک کردی وای برو ای صده این آیه در ناله کسی است که در خانه خود با و شیه حلال و
 مرکب حلال و کراء حلال در آمده ، بعد جمع آن خانه و کعبه و عارف بحق ماست و از دل مادر
 دوست در د چ ، خدا عز وجل فرموده (۳۷ - انهم) و دلایمی از مردم را در هوای آن ها و
 مشاق آب ساز

و معصود و ختیاق بهانه نیست و گرنه میفرمود: بهوای آن باشد ، جدا ، هشتم دعوت
 اراهم که هر که دش شیعه مباشد حشش قبول است و گرنه قبول نیست ای صده هر گاه کسی چنین
 باشد در امان است از عذاب دوزخ در روز قیامت

فما به گفت ما بن علت است که خدا من این آء را هر چنین تفسیر خواهم کرد
 امام باقر (ع) - وای برو ای صده ما قرآن را کسی صده که بدب مغطب شده است
 شرح - از مجلسی (ره) - قوله دخل فتأذ بین دعاة - او از مشاهیر محدثان عامه و مفسران
 آنهاست در سنن مالك و ابی الصمیل و محمد بن صلیب و حسن بن علی و یسکرده است
 قوله تعالی « و هو در نابیه » - و ما که مشهور میان مفسران اینست که بن آء برای بیان حال
 بن دیهما است در زمان موسی صلی الله علیه و آله و سلم که در سفر است و در میان این آء دیهما بران راحت
 باش روز و خوابیدن شب آنان ، بیازی بعد از آن و و شیه نداشت چون سر لها بردن بود و مر در کلمه
 دسیر و آء راجع به موسی است بران حال از آن گهوار و از سبزی اندر مادر آید که این امر متوجه امت
 ماست یا عامت و نیز شامل آنها است

۴۸۶- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن معصل بن صالح، عن حابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله أحسری الروح الأمین أن الله لا إله غیره إذا وقف الخلائق وجمع الأولین والآخرین فی بحیثهم تعداد مآلهم وتمام، أحد نکل رمام مائة ألف ملک من العلاء لشداد ولهاذه وتخطم ودهر شقیق، وایتهال من الرفرة فلولاً أن الله عز وجل أحترها إلى الحساب لأهلکت الجميع، ثم یخرج منها من یحیط بالخلائق المرمیهم والمأجر فما خلق الله عبد من عبده ملثمة لابی، لا یؤدی یرب نفسی نفسی؟ أب نقول یا ب أعتی أعتی ثم یوصع علی صراط من الشعر أحد من السبب علیه ثلاث قاطر الأولی علیه الأمانة والرحمة والثانی علیه الصلاة والثالثة علیه بارب العالمین لا إله غیره فیکلفون الممر علیها فتحسبهم الرحمة والأمانة فی بیوتهم حسبتهم لصلاة فی بیوتهم کما کان النبی الی رب العالمین حل ذکره وهو قول الله تبارک وتعالی «إن ربک لمرصد» وابس علی لصراط متعلق نزل قدمه

دوله وان کت، ما عرفت ان «ع» مایه احد ساری دلالت دارد که «ع» قرآن برآی جائز نیست و کثر آن را حمل است بهمت که دهاند و معصل سخن در جای دیگر است
دوله «وام» پس است، یعنی و هم شود که معصود است بن دلایلی است بخود غایه کعبه و گرنه باید بگوید که ای «ع» منکر مراد ابراهیم است که خدا در به وی که در کعبه جای داده به مراد و علماء سرودن مردم آنها گراید و حج و عمره و صوم، باشد و بعد بی دعوت در در به بهمبر و حادش اجاست کرده و آمان موضوع دعوت ابراهیم «ع» هستند.

(در وصف معشر وهیت دوزخ)

۴۸۶- ارجاء رمام «ع» گوید بهمبر (س) فرمود روح لامین من حیر داده است که حدیثیکه حیر و شیشه پریشانی است هر گاه خلائق در معشر مایه و ولی و حیران گرد آمده دوزخ را، هر از مهابت بیاد دارند که هر مهابدی را یکصد هزار درشته علاج و شد در دست دارند و آن را مالک و رمانه و ماله و عسی است و راسی است نمی برآرد که اگر چه از وحل آن و مایه رعت از حساب پس بیاد رده را مایه لکت رساند سپس از دهانه آن بششعه برآید که بهمه خلائق رست و عاقله کند و هیچ آفریده و سده خدا مایه مایه درشته و بهمبر حیر که در ماد کشد پروردگارا بر باد خودم برس، و بر باد خودم، و تنها وئی که میگوئی پروردگار بر باد نامم برس، بر باد اسمم برس
سپس بر آن پی میبرد مایه کسر دمو و پروردگار از مشعر که بر آن سهاق باشد بحسب بر روی آن ماست است و رحمت و بر دومی ماست و بر سومی توجه پروردگار جهانیان که بر او شده است پریشانی است و مردم را تکلیف کند برگشتن از آن و رحم و ماست روی آنها را باز دارد و اگر از آن زده شود مایه مایه دارد و اگر از آن زده شود به آن کار آنها پروردگار جهانیان است حد ذکره و است قول خدا تبارک و تعالی (۱۴ - الفجر) راسی که پروردگارت در که نگاه است مردم بر روی صراط باشد یکبارگاه که بر روی یکی محکم گم رید و در ششها گرد آن بر باد کشد

وتشبت قدمه والملائكة حولها ينادون يا كريم يا حلیم اعف و اصمح وعد بعضك و سلم ، والناس
يهافتون فيها كالعراس فاذا نوحى رحمة الله تبارك وتعالى بنظر اليها فقال الحمد لله الذي يحياي
منك بعد يا نبي بفضلته ومنته ان ربنا لم يعمور شكور

۴۸۷- علي بن ابراهيم ع رأسه ، عن ابن أبي عمير ، عن منصور بن يونس ، عن اسماعيل
بن حابر عن أبي جلد ، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل « واستمعوا للخيرات أينما
نكونوا يأتكم الله جمعا » قال الخبير « الاولاية وقوله تبارك وتعالى « أينما تكونوا يأتكم الله
جمعا » يعني أصحاب القائم الثلاثمائة والصدقة عشر رجلا ، قال وهم يرون الله الأمة المعدودة قال
يحتشمون والله في ساعة واحدة قرع كعبر الحرب

ای خدای کریم ای خدای برد بار در گند و چشم نبوش و بفضل خود بیخش و سالم دار و مردم چون
پروانه بدو ذخ فروزیده و چون کسی از آن نجات یابد بدان ، گاهی امکان و گوید سپاس خدایرا
سزا است که مرا پس از بومیدی عسل و مست خود از تو نجات بخشید ، راستی پروردگار ما پس
آمر رنده و مدردان است

شرح- از معنی ده- «الامانة والرحمة» امانت پرداخت حقوق است ، بعد و بعد و
حریات نکردن در آن است و رحمت مریح بر مدگات حد است و سم نکردن بآنان و کمک کردن
مردم و دهم زبان در آن ها کردن و در روایت صدوق و علی بن برهم دهم بعدی رحمت است و ممکنست
مقصود صلح دهم باشد

(تفسیر يك آية باصحاب قائم- ع)

۴۸۷- از ای حاکم و امام علیه السلام در عصر قون حداد و حجل (۱۶۸- البقرة) بشی گیرید
نکارهای يك هر کجا باشید حدوده شما همه را می آورد و هر مورد مقصود از حریات و کارهای این ولایت
است و مقصود از قول خدا تبارک و تعالی هر کجا باشد حداد و شما همه را می آورد ، اصحاب امام قائم علیه السلام
ست که سیصد و اندوه مردیده ، هر مورد بخدا تبارک و تعالی است محدود ، هر مورد بخدا سو گند در يك هنگام
در اجم شود چون بیکه های ابر یا شر

شرح- از معنی ده- « واستمعوا للخيرات » شیخ طبرسی گفته می شنید بخیرات
از ربیع- و خیرات طاعت های خداست تعالی و گفته شده بعضی بشی گیرید بیدرش از خدا در آنچه شما
فرمان دهد بماند کسیکه سابقه دارد از زجاج- و گفته شده رقابت کنید در کارهای خیر که ثواب
همه بمانست- از اس عباس

و قوله « أينما تكونوا يأتكم الله » معنی در هر جا ارملا حداد تعالی میرید حدوده شما را مدح
ورد در روز قیامت و در احداث اهل سب است که مقصود از آن اصحاب مهدیت در آخر الزمان امام
رضا علیه السلام و مروده است و این بخدا تبارک و تعالی معنی است که اگر قائم مظهر کد حد همه شیعیان ما را در همه
المدان جمع اوری کند

من گویم فصل هر دو معنی دور است بعضی هر وقت خدا خواهد شما را بیاورد چه در زمان ظهور

۴۸۸ - عنه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن سماعة بن بريع ، عن محمد بن حنبل ، عن هشام بن سالم قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : «سروا المردین ؟ قلت : إنا نتحوف من الهوم» ، فقال : «إنا أصابكم شيء ، وهو حير لكم مع أنكم مضمونون»
 ۴۸۹ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن الوفاء ، عن السكوني ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : عليكم بالسفر بالليل من الأمان تطوى بالليل

«ام دوع» وجه درمات وجه وقت دیگر

فوله «وهم والله الإمة الممدودة» یعنی آن‌ها که خداوند در قول خود ذکر کرده است (۸- هود) و اگر عذاب آن‌ها را پس اندازیم ، دوران است ممدوده هر آینه می گویند چه آن را سار می د رت شیخ طبرسی گفته یعنی اگر عذاب ریشه کنی کردن را از کفار پس نداریم نعمت نامبرده و موعود مهرور ، و معصود ار امت همین است و گفته شده تا دوران چو مینکه دسال هم بند و سکر گر بند و در آن‌ها مؤمن باشد چون کاربکه «اموم بوح کردم

تا آنکه گویند گفته شده است که امت ممدوده همان یاران ائم قائم و اصحاب مهدی در آخر الزمان سید و اندوده مردند شماره اهل بدر که در آن ساعت جمع می شوند چنانچه ابرهای وصل با نیز و این تفسیر از امام باقر و امام صادق (ع) روایت شده است.

فوله «دکفر الغریف» جردی گفته در حدیث علی «دع» است که بچشمهون الیه کما تجتمع فزع الغریف یعنی تیکه ابرهای پراکنده و آن را پ: ر مخصوص کرده چون دل سرماست و اثرش پراکنده است و برهم و سراسر نیست و کم کم باهم فراهم شوند.

(دستور مسافرت)

۴۸۸ - از هشام بن سالم گویند از امام صادق «دع» شنیدم می فرمود: در دو هنگام حسکی میر کنید ، گفتم : در گرسنه ه (شیرها ح) میترسیم ، فرمود : اگر چری شما دسد برای شما بهتر است تا اینکه شما درمات هسید .

شوخ - از معطی - فوله «سروا المردین» یعنی در بامداد و بین

فوله «مضمونون» یعنی شما گروه شمه در صیات حفظ خدا هسید یعنی در غالب اوقات تا تا توکل و تعویض نام.

۴۸۹ - از امام صادق «دع» که رسول خدا «س» فرمود بر شما باد که در شب سفر کنید زیرا رمین شب هنگام در بود دنده می شود (یعنی سفر با سالان بود میکنند و روح آن اندک است)

۴۹۰. عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن صف ابن عميره، عن شربل، عن حماد بن أعين قال قلت لأبي جعفر عليه السلام يقول الناس تطوى لنا الأرض بالليل كيف تطوى؟ قال هكذا ثم عطف ثوبه.

۴۹۱. علي بن بر عيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال الأرض تطوى في آخر الليل.

۴۹۲. عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن أبي أيوب، لجرآورد، أن رسول الله صلى الله عليه وآله خرج فحدث سلم علي أبي عبد الله عليه السلام فصل كاتكم ملتم بركة الاثنين، فعلمنا نعم، فصل وأي يوم أعظم شوما من يوم الاثنين يوم فقدنا فيه سبعا ورنم الوحي عث لا تخرجوا واخرجوا يوم الثلث.

۴۹۳. عنه، عن بكر بن صالح، عن سليمان الجعفري، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال الشوم للمسافر في طريقه خمسة شيء العرب اساعى عن يمينه و الشائر لدمه، و لذلك العاوي الذي يموي في وجهه ان حن وهو وقع على دمه يموي ثم يرتفع ثم يرتفع ثلاثا والطي الساح من يمين إلى شمال، والمومة العارحة، وامراه الشمطاء تنعاه ورحب، والأمان، المضاء.

۴۹۰. از حماد بن اعين گوید امام باقر «ع» گفتم مردم می گویند شب زمین را می شود دید می شود چگونگی، بزرگوار می شود درمود هم چنین سپس امام جعفر «ع» دارد

۴۹۱. از امام صادق «ع» که درمود زمین در حشر درمود به می شود

(در روزهای مناسب برای آغاز سفر)

۴۹۲. از ابی نوب حر از گوید خواستم بیرون روم و آمدیم امام صادق «ع» سلام بدیم (و حد جاعطی کنیم) درمود گوا برکت در دوشه ز چو باشد گفتم آری درمود چه دوری از در دوشه شومتر است دور بسکه در آن دور بهر جود در دست داریم و وحی ز میان ما رخاست در آن بیرون بروید و در سه شنبه بیرون شوید

۴۹۳. از امام کاظم «ع» درمود شومی در راه مسافر پنج (شش خ) است

۱. کلاهی که از دست راستش بانه کند و دم بر افرازد.

۳. گرگی مویه کن که در روی مرد مویه کشد در حالیکه بر مردم خود شسته و مویه کشد تا سه بار دم خود را یا مویه خود را آهسته و بلند کند

۳. و آهوی که از دست راست آید و دست چپ گراید

۴. چندی که شیون کند.

۵. سی موی خاکستری که با هر خش بر آید (یعنی موی درخشندگی که کثرتی باشد) یا سکه دروه

یعنی لحداء و هر اوجس فی نفسه من شیء اقلیدل «اعصم ربك من شر ما احدث في نفسي»
قال فيعصم من ذلك .

۴۹۴- عده بن یحیی؛ عن سلمة بن الخطاب، عن عبد الله بن محمد بن سنان، عن عبد الله بن
القاسم، عن عمرو بن أبي المقدام قال قال أبو عبد الله عليه السلام «إن الله تبارك وتعالى رتب شيعته
لحلم وعشاهم بالعلم لعلهم بهم قبل أن يخلق آدم عليه السلام»

۴۹۵- ابوعلی «لأشعري» عن محمد بن عبد الحشر وعده عن أصحاب، عن سهل بن رید
جمعاً عن ابن فضال، عن ثعلبة بن میمون، عن عمر بن یان، عن الصباح بن سبابة، عن
«بی عبدالله عليه السلام» قال «إن الرّحل لحکم وما یدری ما یقولون فیدخله الله عزّ وجلّ الحنّة وإن
الرّحل لیسعصکم وما یدری ما یقولون فیدخله الله عزّ وجلّ النار وإنّ الرّحل لمسکم لنمّا لصحیفته
من غیر عمل، قلت و کبیر یکون ذلك؟ قال یمرّ بالوم یألون ممّا فادراؤه قال نعمصم
لنعمص کفّوا فانّ هذا الرّحل من شیعتهم، ویمرّ بهم الرّحل من شیعت فیهم ربه و یقولون فیهِ
ویکتب الله له بذلك حسنة حتی یملا صحیفته من غیر عمل

روی مسافر در ... (مجلسی ره) و ماده الاغ گوش بریده و هر که از آنها در درگیری باشد
باشد برای دفع آب بگوید در پروردگارا من شو یابنده شدم از شر آنچه در دوز خود بد گرفته ام
آمدم- فرمود از شر آن معصوم ما

شرح- مقصود ما است که مردم باین چهرها دل بد می دهند و آن را شوم می دانند و این
بندار آن ها می بایه و بطل است و با بوجه بخندند و توکل ماو باشد این بد دلی می جا را
درمان کرد

(در فضیلت و مقام شیعه و دوستان شیعه)

۴۹۶- امام صادق «ع» فرمود راستی خدا تبارک و تعالی شیعیان ما را بار داری آراسته و
بدش اندر نموده است زیرا آنان را پیش از آفرینش آدم «ع» می شاخته

۴۹۵- از بن سیاه از امام صادق «ع» فرمود راستی مردی شماها را دوست می دارد و میبهد که
چه عهده دارد و حدی عروجل او را برای دوستی شماها بهشت میرود و مردی که شماها را دشمن دارد و
عقیده شماها را هم می دزد و حد از عروجل او را سب دشمنی شماها بدو می رسد و سا که باه یکی
از شما عمل بکرده پرا کرد ریح شود، گفتم این چگونه می شود؟ فرمود باین مردم مخالف می گذرد که
مشغول بدگویی باشند و چون او را ببند بیکه گر گویند خود داری کنید زیرا این مرد از شیعیان
آنها است و با سکه یکی از شیعیان ما را بگند بکند و او را عیب میگوید و باو بد میگوید و خداوند
در نامه او آن قدر عمل خیر بویسد که پر شود با سکه خرهم بکرده است

شرح- از مجلسی ره- قوله «وما یدری ما یقولون» یعنی از روی تعمق و استدلال عارف

۴۹۶ - عده من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ، عن أبي الجهم ، عن أبي حذیفة قال قال لي أبو عبد الله عليه السلام سمیتم و بین النصره ؟ قلت : فی الماء حمس إذا طابت الریح و علی الطهر ثمان و نحو ذلك ، فقال ما أقرب هذا ، نراو و ا ویتعاهد بعضکم بعضاً فانه لا بد يوم القيامة من أن يأتي كل إنسان بشاهد يشهد له علی به و قال إن المسلم إذا رأى أخاه كان حیاة لدينه إذا ذكر الله عز و جل

۴۹۷ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حماد بن عيسى ، عن ربعي ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال والله لا يحسن من العرب والعجم إلا أهل السواب والشراف والمعدن ولا يعضنا من هؤلاء هؤلاء إلا كنس ملعق

مذهب است ، (که اردوی بنفید و پیروی دیگران ، بدان گرائیده است و بدان خوشی است و شمارا دوست دارد و میبکست مقصود ساده لوحان در معالمان بی تعصب و دوست شریکه باشد

(در تأکید دیدار برادران دینی)

۴۹۶ - از ابی حمزه گوید امام صادق «ع» من فرمود ، انصره چند فاصله داری ؟ گفته از روی آب پنج روز در صورتیکه باد موائی و خوب باشد و ما شش در حدود هشت روز فرمود چه اندازه در بیکت این مسافت از هم دور کنی و بکند بگر را احوال بررسی کنید در این درو زیما ، باید هر اسابی گواهی بیاورد که بین داری و گواهی دهد و هر مودد استی چون مسلمان و برادر هم مذهب خود را ببندیش زنده شود هر گاه بیاد خدا عز و جل افتد

(نشانه دوستان اهل بیت - ع)

۴۹۷ - از امام صادق «ع» فرمود ، خدا دوست ندارد مرا از عرب و عجم مگر مردم جا بوده در و ، شرافت بصلند و پدر مادر دار و دشمن ما نباشد از ایشان مگر هر کس و ادش چهره کین و بی پدر باشد

شرح - از معنی زده «من هؤلاء هؤلاء» یعنی عرب و عجم و دین منعی چهره است و دامنه و عرض و زیاد و اخلاق نیست داده شود و ملحق بشدید صاد و تعجب آنرا مزاده است که در زیاد خود مبهم است و مردیکه از اهل فتنه ای نیست و در میان آنها اقامت گزیده و احیاء متواتر است که حب اهل بیت شاه حلال زاده گئی و دشمنی آنها شاه حرام زاده گئی است و ما آنها را در یکتاب جدا از بهار الامور و اهل کردیم

۴۹۸ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن خالد ، و الحسن بن سعد ، عن العفر بن سويد ، عن یحیی الحلبي ، عن هارون بن حارجه ، عن أبي بصير ، عن أبي جعفر (علیه السلام) فی قول الله عز وجل : « إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا » ولما أتى يكون له الملك عليا و نحن أحرار دالمك منه ، قال لم يكن من سبط البوثة ، لا من سبط المملكة ، قال : « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ » و قال : « إِنَّ آيَةَ ملكه أن يأتكم النابوت فيه سكية من رستم و بعثة ميثرا كآل موسى و آل هارون ، فحات به الملائكة تحمله و قال الله حل » ذكر . « إِنَّ اللَّهَ عَسَلِكُمْ سَهْرَ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي » فشربوا منه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا منهم من عرف و منهم من لم يشرب فلما برزوا قال الدين اعترفوا « لأطافه لال اليوم بحالوت و حنوره » و قال الدين لم يعترفوا « كم من فئة قليلة عدت فئة كثيرة بأذن الله و الله مع الصابرين »

(داستان طالوت)

۴۹۸ - از ابی بصیر از امام زاهر « ج » در عصر مول خدا عزوجل (۲۴۶ - الفهره) « درمستی که خدا طالوت را برای شما برانگیخته تا ملك شما باشد ، گوید : از کجا او را حق سلطنت بر ما است ما خود به سلطنت از و سراواز تریم » فرمود طالوت به پیغمبر داده بود به شاهزاده فرمود خداوند او را بر شماها برگزیده فرمود « راستی شما ملکش ایست که باوت برای شما آید که در آست آدامش در ر طرف پروردگار شما ، مایانی از بجه آل موسی و آل هرون بها گذاردند » و درشته ها آن را آوردند و بدوش کشیدند .

و خدا جل و د کرده فرموده است « راستی که خداوند شما را گرفتار ببری کند و هر که از آن بوشد رمی باشد و هر که از آن طعمه نبرد راضی که از دست و همه از آن بوشیدند » ج ۳۱۳ مرد آید که برخی در آنها مشتی برگرفتند و برخی هم بوشیدند و چون برابر دشمن رسیدند آنرا که مشتی برگرفته بودند گفتند برای ما هیچ باب مقاومت در برابر جالوت و لشکرش نیست و آمان که بوشیده بودند گفتند ما جمع شدگی که بر جمع بسیاری بدن خدا بیورد و چیره شدند و خدا بپهرام مبارکست .

شرح - از مجلسی زمره - قوله تعالى : « إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا » این آیه در کامل و دیگر مودخان و مفسران گفته اند که چون دوران گرفتاری سی اسرائیل بدادرا کشید و دشمنان بر آنها طمع کردند و تنبوت را از آنها گرفتند و پس از آن ناهنج پادشاهی و ببرد نمی شدند جز ترسان و هراسان جالوت که پادشاه مصر نامرد فلسطین بود بر آنها سلط باوت و جریه بر آنها مبرد کرد و تورات را در آنها گرفت و بدو که خدا باز بردید با پیغمبری برای آنها مبعوث کند که بر پرچم او جهاد کند و خدا اشموئل را برای آنها فرستاد و نخست او را در غکو شمردند و سپس او را باور کردند و از او عمر من بردند و او ده سال با چهل سال کار آنها را اداره کرد و عیاله سروری جالوت کارد سنی اسرائیل شک گرفتند « نزدیک بود باودشان کشند چون سی اسرائیل چنین

یقولون لکم فی الحسن والحسين علیهما السلام : قل : یتکرون علینا انهما ابنا رسول الله ﷺ .

قل : بئس شیء احتججتم علیهم .

قل : احتججتنا علیهم بقول الله عز وجل فی عیسی ابن مریم علیها السلام : « ومن ذریته داود وسليمان وأیوب ويوسف وموسى وهارون » وكذلك بحري المحسین و زکریا و یحیی و عیسی « فجعل عیسی ابن مریم من ذریة نوح علیها السلام »

قال فأی شیء قالوا لکم ؟

قل : قالوا قد یکون ولدا لأمیة من الولد ولا یکون من الصلب

قال بئس شیء احتججتم علیهم .

قل : احتججتنا علیهم بقول الله تعالی لرسوله ﷺ : « قل تعالوا دع أبناءنا و أبناءکم و ساء و ساء کم و نسب و نسبکم »

قل : فأی شیء قالوا ؟

قلت : قالوا قد یکون فی کلام العرب أبناء رجل و آخر یقول أمأویا

ابوالجاءود - مخالفان در برابر ما مشکوند که آنان - سران رسول خدا «ع» باشند.

امام - شما در برابر آنها چه دلبی میآورید که ایشان سران رسول خدا «ع»

ابوالجاءود - ما از ایشان حال عیسی بن مریم دلیل ماوریم که خدا عزوجل در پی مرده فرموده است

(۸۴ - الامام) و از زاده و در پی روح است داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هیمین - سران میدهم معصیان را - و زکریا و یحیی و عیسی هم - در اینجا عیسی «ع» را از ذریه روح دانسته (وسطه) سکه دختر داده او است با اینکه عیسی از طرف پدر روح است ندارد و پدر آدمی زادی نداشته)

(۸۴ «ع» - در پاسخ شما چه میگویند؟

ابوالجاءود - میگویند با که دختر زاده کردند محبوب شود ولی کردند زادی و زشت

محبوب نیست

امام - در برابر این انگار چه دلیلی بر علیه آنها اقامه میکنید؟

ابوالجاءود - بر آن ها از قول خدا تعالی دهن آوریم (۶۱ - آل عمران) بگو - ای محمد -

بیانید ما بخوابیم سران خود را و سران شما را و زبان خود را و زبان شما را و عوس خود را و عوس شما را

امام «ع» - آنها در برابر این دلیل چه میگویند؟

ابوالجاءود - میگویند در کلام عرب با که فرزندان مردی را مهره دیگری فرزندان آن

مرد تمیز کنند و گویند سران ما.

قال فقال أبو جعفر عليه السلام يا أبا الحارود لا عطيتكما من كتاب الله حل و تعالی انهما من صلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یردّها لآل کفر

قلت : وأین ذلك جعلت فداك ؟

قال من حيث قال الله تعالى « حرّم علیکم امّہاتکم و بناتکم و אחواتکم » الآية إلى أن انتهى إلى قوله تبارک و تعالی « و حلائل امّاتکم الذین من أصلابکم » فسلّمهم یا أبا الحارود هل کان یحلّ لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مکاح حلیلتیہما ؟ فن قالوا نعم کذبوا و فجروا ، وین قالوا لافهما ایناء لصلبه

امام باقر «ع» ای آبا الحارود! من از کتاب خدا حل و تعالی شو دلیلی ندہم کہ ہر دو از پشت رسول خدا «ص» و آن دلیل را جر کافر رد نکند
أبو الحارود - قربانت این دلیل در کیا است؟

مأم «ع» آید، کہ حدایہ، ای فرمودہ است (۲۳ - النساء) « حرّام است بر شما مادران شما و دختران شما و خواہر ہرعی شما، تا آخر آن کہ میرسد، ہول خدا تبارک و تعالی « و زنان حلال، بران شما کہ از صلب شمایندہ۔

- ای آبا الحارود! ر آہا پرس کہ برای رسول خدا «ص» حلال بودن حلال حسن و حسین را ازدواج کند؟ اگر گوید آوی دوزخ گسند و ہر دہہ درائی کردہ و اگر گوید نہ، پس آن ہر دو بسر صبی رسول خدا «ص» باشد

شرح از مجلسی رہ - قوله «جعل عیسی بن مریم من ذریہ نوح» «ہا کہ اصحاب اختلاف دارند در اینکه پسر دختر از ذری حق و ومع پسر» و «تبارک و تعالی» «مخرج کردہ» «ص»
۱- پسرین سیدہ از پدر عام مستحق خمس و محروم از زکوۃ است، «انہ»

۲- اگر کسی مالی برای اولاد فاطمہ وصیت کند بدخترادہ های او ہم میرسد یا نہ؟

۳- اگر مالی را برای پسران خود وقف کند پسران دختر او ہم از آن سهم میبرند یا نہ؟
اکثر فقہاء گفته اند پسر دختر در حقیقت پسر است و دلیل آورده اند کہ در عرف مردم سب و ازداد را در طرف پدر دانستہ مادر و در عرف عرب تمیمی و حاذنی یکی گویند کہ از طرف پدر اولاد تمیم و حادث باشد نہ از طرف مادر سہا و مؤید آن است قول شاعر

سوا روأماننا وبناتنا
یتوہن أساء الرجال إلا بعد

پسران پسر ما پسرہای مایند و دختران ما پسران پسران مردان بیگسانہ اند
و ہم دلیل آورده اند اینچہ حماد بن عیسی مرسل از امام کاظم (ع) روایت کرده است کہ فرمود ہر کس مادرش و پدرش از دیگران قریبتر است کہ موصوفہ برایش حلال است و حمی بہیچ چیز از حمی ندارد زیرا خدا می فرماید :

(۵- الاحزاب) آنها را ما پدرانشان بخواید - ولی سید مرعی نا آیان مخالفت کرده و

گفته پس در حقیقت پس خود اسباب است برای امسکه پسر «حسن و حسین» هر دو پس دو پسر این مسدود و هر دو امام و هر یک چه پیام کنند و تمام امور را بدست داشته باشد و چه گوشه نشیند و حکومت بدست دیگران اجراء شود.

و اصل در اطلاق حقیقت است و شیخ ماطوسی هم بدین عقیده گراییده آنجا که گفته است چون خداوند سبحانه عیسی را بزاد ابراهیم و یوحنا معز ساجده خود دلالت روشن و دلیل قاطعی است که اولاد حسن و حسین «ع» هم بطور اطلاق در پی رسول خدا «ص» و خودشان هم پس از رسول خدا «ص» و در حدیث صحیح است که «پا فرموده است این هر دو پسر من و هر دو امام و هر یک قیام کنند پای در خانه نشیند»

و «حسن» فرموده است راستی این پسر من آقا است و محقق است که صحابه و تابعان میگویند: این پسر رسول الله و هم فرزندان آنها است.

من می گویم: «دو و صحت این عقیده بهان نیست و احادیث بسیاری بر آن دلالت دارند و امام ما در بسیاری از موارد بهمین عنوان که داده رسول خدا «ص» در برابر مخالفان استدلال کرده بدینچه در احادیث چندی وارد شده و با آنها را در کتب معتبره الاوار آورده ایم

یعنی بدانکه این آیه دلالت دارد که دختر داده بطور حقیقت در پی و بزاد است چون اصل در اطلاق امام این است که بروحه حقیقت باشد و این برای آن موافقی معنی است که حکمی بعنوان در پی رسیده باشد و در غیر آن موارد هم تقسیمی در عدم فصل معنی است و می توان دعوی کرد که هر که بطور حقیقت در پی باشد بطور حقیقت فرزند هم هست بحکم شهادت عرف و عادت

دوره اولاد کنون من اصحاب من گویم اما مال دارد که مقصود مال این باشد که در پی و ولد بروحه حقیقت نیست و آیه را حمل بر معنی کرده است و در مواردی بروحه حقیقت است که از صحت باشد و ما آنکه مقصودش این است که ولد هست بروحه حقیقت و ولد صبی نیست و در ظاهر مستولی استدلال بآیه دوم در برابر این معوجهی ندارد و از این جهت است که امام «ع» آیه سوم را بیان کرده است برای اثبات آنچه منع کرده است

دوره دوم «و آخر بقول الله» - یعنی معنی معنی است و آیه را حمل بر معنی کرده و صحت این کلام روشن است زیرا معنی استدلال بر این است که اصل در استدلال حقیقت است و حمل بر معنی بسیار مدلل دارد و این استدلال برای سید مرتضی آنحضرت است چنانچه دانستی.

دوره سوم «هل کان یحل» من میگویم این استدلال - یعنی بر این حکم است که طرف قبول دارد و اینکه عده اسلام همه انفاق دارند که حکم تحریم روحه الولد شامل اولاد هم هست و همه در حکم این آیه داخلند چنانچه اکثر مفسران بدان تصریح کرده اند.

دازی گفته است: «نمی تواند بود بر آنکه این آیه دلالت دارد بر حرمت حلل و ولد و بر جد و هم دلالت دارد که ولد و ولد مسلوب محض است و ولد او است بحکم ولادت و بهیچانوی گفته است کلمه من اصلانکم احترام از دوزخ پس خوانده ها است که ولادت از پدر خوانده خود ندارد و برای احترام از فرزندان خوانده نیست پایان علی از مجلسی رو.

من گویم: ولد در عربی و فرزند در فارسی یعنی زائیده شده از دیگری است و ولد و ولد و فرزند در فارسی هم صدق میکند در عرف و لغت و مری ندارد که اولاد بواسطه دختر داده باشد

۵۰۲ - محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکیم . عن الحسن بن ابي العلاء الجعفی، عن ابي عبدالله علیه السلام قال لما ابرم الناس يوم اُخذ عن النبي صلی الله علیه و آله انصرف إليهم بوجهه وهو يقول انا عبد الله لم اُقتل ولم اُصَّب ، فالتفت إليه فلان و فلان وقالوا الآن يسحر بنا أيضاً وقد هربنا وبقي معه علي عليه السلام و سمار بن خرشة ، ابو دحابة رحمه الله فدعا النبي صلی الله علیه و آله فقال يا ابا دحابة انصرف وأنت في حل من بيعتك ، فأت علي عليه السلام قائماً هو و هوأنا فتحوّل وحلّس بين يدي النبي صلی الله علیه و آله وبكى وقال لا والله و رفع رأسه إلى السماء وقال لا والله لا جعلت نفسي في حل من بيعتي إني أبيعك قال مرأصرف يا رسول الله إلى روحه تموت و ولد يموت أودار تحرب و مال يفسد و أهل يد افترس ؟ فرى له النبي صلی الله علیه و آله فلم ير له يعامل حتى أضحنته الجراحة وهو في وجهه وعلي عليه السلام في وجهه فاستأسفت احتمله علي عليه السلام فدعا به إلى النبي صلی الله علیه و آله فوسعه عنده ، فقال يا رسول الله أوفد بعني ؟ قال نعم ، وقال له النبي صلی الله علیه و آله خيراً و كان الناس يحملون علي النبي صلی الله علیه و آله المصيبة فيكشعهم علي عليه السلام فأرا كشعهم فقلت الميسرة يا سر داده و اگر احكامی بعنوان ولد یا ابن من علی باشد مانند دشمن و یا اسکه بدو و وفد ممکن است خصوصیتی در موضوع حکم حد شود که رسمی را شامل شود و این جامع دلیل است

(در واقعه جنگ احد)

۵۰۳ - رحیم بن ابي العلاء جعفی از امام صادق (ع) فرمود چون مردم در روز حث حد را گرد پیغمبر گریختند بدانها رو کرد و میفرمود
 من بعد (من) من رسول خدا نه کشته شدم و نه مردم و فلان و فلان باو رو کردند و من گفتند اکون هم که ما شکست خوردیم و گریز بیم ما را نهاد مسخره گرفته است و عی در میان ما که من خرشه ده که او را ابودجانه گفتند با آن حضرت بعد ماندند و پیغمبر ابودجانه را دعوت و فرمود ای ابودجانه تو هم برگرد ، تو از بیعت من آزادی و من بیعت خود را از تو برداشتم و بی علی از من است و من را بیم او را کنار پیغمبر برابر آن حضرت آمد و پشت و گریست و گفت نه بخدا و سر به آسمان برداشت و گفت نه بخدا من خود را از بیعت شما آزاد ندادم من باشایهت کردم و دست دادم اکون سوی که برگردم یا رسول الله؟
 سوی دیکه میپرد؟ یا وردیدی که میپرد؟ با حانه اینکه ویران می شود و مالشکه باو نمیگردد و هر گیکه نزدیک شده است؟

پیغمبر بحال او رفت کرد و او پیوسته جاگید ما زحم فراوان برداشت و او را از پای در آورد و او در يك سو میجگید و علی (ع) در يك سو و چون از با امداد علی (ع) او را بر داشت و برد پیغمبر (ص) آورد و او را در کنار وی نهاد و ابودجانه آن حضرت گفت یا رسول الله من نه بیعت خود وفا کردم؟ فرمود: آری و پیغمبر در باره او خوبی گفت مردم مشرك پیغمبر (ص) یورش می بردند و علی

إِلَى السِّيِّئِ فَلَمْ يَرْكَبْ كَذَلِكَ حَتَّى تَقْطَعَ سَبْعَهُ بِثَلَاثِ قَطْعٍ ، فَجَاءَ إِلَى السَّيِّئِ ^{وَالْقَوْمِ} وَظَرَحَهُ
بِإِصْبَاحِهِ وَقَالَ هَذَا سَعْيِي وَتَقَطَّعَ فَيَوْمَئِذٍ أَعْطَاهُ السَّيِّئُ ^{وَالْقَوْمُ} دَوَّالِقًا رِجَالًا أَيْ لِسِي ^{وَالْقَوْمِ}
احْتِلَاحٍ سَاقِيَهُ مِنْ كَثَرَةِ الْقَبْلِ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَهُوَ يَسْكِي وَقَالَ يَا رَبِّ وَعَدْتَنِي أَنْ تَهَبَ لِي
دِيْمَكَ وَبِئْسَ ثَمَرُ بَعْدِكَ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ ^{عَلِيٌّ} إِلَى السَّيِّئِ ^{وَالْقَوْمِ} فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسْمِعْ دَوِيَّ شَدِيدًا
وَأَسْمِعْ أَقْدَمَ حَيْرُومٍ وَمَا هُمْ أَصْرَبُ أَحَدًا إِلَّا لَعَطْتُ مِيتَةً قَبْلَ أَنْ أَصْرِبَهُ ؛ فَقَالَ هَذَا حَبْرُئِيلُ
وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ فِي الْمَلَائِكَةِ

آنها را عقب میراند و چون آنها را دور میکرد جداجب بهم میزد و پیش می آورد و پوسته چرم سرد
میکرد تا شمشیر و سه تنگه شده و آن را آورد و مرد سمیر (ص) بداشت و بر سر و سپید که این شمشیر
من تیکه تیکه شده و در آن روز و در که به سمیر (ص) شمشیر دوازده نفر را باو عطا کرد و چوب
به سمیر دید که دو ساق پای علی (ع) از کثرت سرد می لرزد سر تا پستان برداشت و می گریست و
گریه می کرد

بروز گزرا تو من وعده کردی که دین خود را پیروز کنی و اگر خواهی از آن در
جایی و عی و غی و دع و دع به سمیر کرد و گفت ای رسول الله جداجب سخنی بگویم می رسد و می شود
که یکی می گوید

بِشَرِّ رُؤْي حَيْرُومٍ (حیروم نام سب جبرئیل است و گوینده جبرئیل بوده که عی و غی و دع
و لایق آورد و را مشاهده کرده شخص او را نمی دیده)

علی (ع) عرض کرد به من ای که قصد میکنم دشمنی را بر من باشد از آنکه هر دم بدو رسد
بند می داند و جان می دهد به سمیر (ص) فرمود اینان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل شدند که ناشن
فرشته ها به باری آمدند

شرح از مجلسی ده - دونه «دلائل و دلائل» یعنی انوسکر و غیر

نه تکه با حصار مسیحه در طرف هلیت ثابت است که نوکر و عمر و عثمان از نهادند که
روز جنگ احد گریختند و ظاهر اکثر ایست که در آن روز به همراه به سمیر (ص) جر علی (ع) و و -
دجانه کسی بداند میان عامه هم حلامی است که عثمان از فرزندان بوده و دوازده غیر اختلاف
درند و بسیاری از آنها روایت کرده اند که او هم فرار کرده است و کبر معقدند که این کبر
فرار کرده است.

این ابی الحدید از واعدی نقل کرده که گوید موسی بن یعقوب زعمه خود و نو از مادر خود گفته
است ز من مقدار که چون روز احد هر دو لشکر صد آذانی کردند و سواران (ص) زیر پرچم نصب
بنی عمر نشست و چون سرد آغاز شد و پرچمداران مشرکین کشته شدند مشرکان نخست گریان شدند
و شکست خوردند و مسلمانان به لشکرگاه آنان ریختند و آنرا غارت کردند سپس مشرکین دور
دادند و مسلمانان را محاصره کردند و بهار شکست دادند و همه مردم مسلمان از هم پاشیدند و مواضع
خود را ترک کردند و پراکنده شدند و سواران (ص) پرچمداران را بیداری خواند و نصب بن

عمر پرچم داد رسول خدا (ص) کشته شد و سعد بن عبادہ پرچم اهلدارا بدست گرفت و رسول خدا (ص) در آن ایستاد و اصحابش گرد او را گرفتند و پرچم مهاجرین در پایان آن دور بدست روم یکی از بی عبادان سپرده شد و پرچم اوس بدست اسید بن حصیر بود و مدتی نامشرکان در او بجنگیدند و در ده روز بیشتی کشته شدند و مشرکان شمار الفری و النهمیل بدست کردند و جدا که مارا در شمار دردمای کئی گزاریدند و کشتار میان کئی از ماسودند و رسول خدا (ص) دست یافتند و آن مرتبه را باوردند و بحق آن که وی را برانستی مسموم کرده بکوجبه از جای خود عقب برهت و ماسه کسوف برابر دشت پستاده بود و اصحاب او بکبار ماسه می بردند و بکبار دیگر مسموم می شدند و آن دسته در داسکه با رسول خدا (ص) پای برجا ماندند چهارده کس بودند هفت تن از مهاجران و هفت تن از اهلدار مهاجران بدین شرح بودند

۱- عقی ۲- بوسکر ۳- عبدالرحمن بن عوف ۴- سعد بن ابی وقاص ۵- طلحه بن عبید الله ۶- ابوعبیده بن جراح ۷- زبیر بن عوام و ششده اهلدار بنی است
۸- حباب بن سدر ۹- ابودحانه ۱۰- عاصم بن ثابت ۱۱- حرب بن صه ۱۲- سهل بن حبیب ۱۳- سعد بن معاذ ۱۴- اسید بن حصیر

و بعدی گوید روایت شده که سعد بن عبادہ و محمد بن مسیمه در آن روز بن بجای ماندند و پایداری کردند و بگریخته و در این روایت این دو بن بجای سعد بن معاذ و اسید بن حصیر آمده اند و بعدی گوید در آن روز هشت بن بنی مسر پایداری تا مرگ بدست کردند سه بن از مهاجران و سه بن از اهلدار از مهاجران علی «ع» بود و طلحه و زبیر و اهلدار ابودحانه و حباب بن صه و عاصم بن سدر و اسید بن حصیر

گوید و از این هشت در آن دور کئی کشته شد ولی بدین مسلمانان همه گریخته و رسول خدا (ص) در داس آن در ماندند بکشد تا جمعی از آنها بمحل مهراس رسیدند

واقعی گوید در حدیث عهده بن حمره از یعقوب بن عمرو بن عباد است که در آن دور سه بن برابر بنی مسر (ص) پایداری کردند و هر کدام می گفتند چهره من سیر چهره ات باد و حاتم سیر جانت و درود امیدوار من بر تو باد

من گویم در بیاژه عمر اخلاف اسکه در آن روز گریخته یانه با اینکه راویان اتفاق دارند بر اینکه عثمان گریخته است

و بعدی گوید عمر هم گریخت ولی بعد بن اسحق و ابی ذری گوید پایداری کرد و بگریخت و راویان اهل حدیث اتفاق دارند که ابوسکر بگریخت و آن ها که پایداری کردند بجای ماند و اگر چه قتل وقتلی را و بیان شده وجود پایداری هم حکم چه درازد

و اما در روایات شیعیه اسکه همه گریختند جرعی و طلحه و زبیر و ابودحانه و سهل بن حبیب و عاصم بن ثابت و برخی شیعیه بکشد که ۱۴ کس بنی مسر ماندند ولی ابوسکر و عمروان آن هشت مردند و سیدری از اصحاب حدیث بملک کرده اند که عثمان بعد از دور سوم خدمت پیغمبر «ص» رسید و آن حضرت از او پرسید که رسیدی در پاسخ گفت تا اوس و پیغمبر «ص» با و پاسخ ترس آمیزی داد تا اینجا کلام ابن ابی العدید است

و عجب ایستکه وی در اینجا بملک کرده است که روایت اتفاق دارند بر ایستکه ابوسکر بگریخته

ثم جاء حذرتیل علیه السلام فوقف علی حسب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال
یا محمد ان هذه ابي الموحدة فقال بن عبدمنی و الله قتال حذرتیل و اذ منكما ثم انهم
له من فقال رسول الله ﷺ یاعلی معی بسعت حتی یف صمهم فان رأیتهم قد کوا
لقلاص و حمتو الحمل و شتم یردون مکة ان رأیتهم قد کوا الحمل و هم یحتمون اقلاص
فصمهم یردون المدينة فاصم علی و کابوا علی لقلاص ، فقال یوسفین لعلی ^{بن} ^{الکلب} ی

و در ضمن جواب سناش او جعفر سکاکی خلاف آن را نقل کرده است

گویند جاحد در ماده رسول اسلام ای مکر بر عسی «دع» گفته در روز حداء بکر هم و پیغمبر
بعدا ماد چه علی «دع» بعد ماد و بکر بر دیگری افتخاری نیست در این روز.

شیخ و ابو جعفر گفته است شتر موذن و سیره دانان متکثرند که ابوبکر روز احد
بیدری کرده باشد و همپوشان هل کرده اند که همراه جعفر «دع» ماند مگر علی و طلحه و
زبیر و ابودجانه و از ابن عباس نقل شده که یکم مدعی هم داشتند که عبدالله مسموم بود و ششمی
هم بوده که مقنن است.

و از بعضی سینه ها که در دست شده که بیدم گفته در روز احد چند کسی «رسول حداء»
بیدر ما مدینه هر کس مدعی ن سب در پاسخ گفت دو کس که م که بودند ؟ گفت عی و
و جاحد می

از بعد آن شده که ثبوت بی مکر مو داعی و آن عامه است ، بلکه راویان شده اتفاق
بر عدم آن در این دوا در جاهای مؤید و مؤید دارد را اگر در آن روز همراه پیغمبر بودند
کاری کرده شد و و صبری و اخذی هل شده شد

و عجب اینکه اگر خود سیره زن نبوده چرا نیرد نفورده و اگر دشمن زن بوده چرا رحم بر نداشته
و اگر در می کشند که مار مار کرده چرا خود کشه شده و بگفت گرم رده ی هم در بن حادثه حضور
داشت یدگاری از خود جدا می گذاشت و ما حدادی که دلا ب بر فراز و دیگران دارد از طریق
شماره در کتاب حداء الاوراعن کرده و ذکر آنها در حایه طول کلام است

در حدیث احد

سپس حذرتیل آمد و در کمر رسول خدا «دع» نهاد و گفت ای محمد در کسی که خداکاری عی
همان موافقه است

در پاسخش فرمود راستی عی از دست و من از عی جبرئیل گفت من هم از شما هستم، سپس
از مشرکان گریز شد و رسول خدا علی «دع» فرمود ای علی پاسخ کشیده دیشان برو ما ان
ها را معافه کنی، اگر دندی بر شری سوار شد و سال را به دنگ میکشیدند آن ه صد بار گشت
بمکه درند و بحث یابان داده اند و اگر دندی بر اسبان سوارید و شران را بک میکشید آهک
مدینه در د علی «دع» بر سر آن ها آمد و دند بر شری سوارید ، یوسفین معنی «دع» گفت یاعلی
چه می خواهی ما اکنون بمکه روانه ایم؟ بر د سرور خود برگرد (یعنی آنش پس شده ست) مشرکان

سَوَّلَ فَوَدَّحَلَّتْ مِنْ قَبْلِهَا الرَّسُلُ أَهْلَ مَكَّةَ فَنَجَّلَتْ عَلَيَّ عَنَّاكُمْ وَعَنِ مَعْلَبِ عَلِيٍّ عَفْسَهُ فَلَمَّا
بَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا مِنَ الْآيَةِ

پیش از خود آید اگر مرد ما کشته شد شماها بدستل خود برگردید و مرجع شوید هر کس ازین
برگردد و مرجع شود هیچ بی بخدا ندارد و رسیده با احرانه
مجلسی در دهان شرح برخی لغات حدیث گویند بمصیل سخن در این داستان هو کولست مکتب سیر
و و رنج و تعاسیر پایان دل از مجلسی ده.

من گویم من و همه احد از کتب سره این شاه چ این است (ص ۶۵ ج ۲ ضمیر)
چون در حدیث بدر جمعی از پیش کشته شده و اگر چه همه نمیکه باز گشتند و یوسفان هم کاروان
و اینکه رسانید عبدالله بن ابی دهمه و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن مہ و جمعی در خان پیش
مرد یوسفان و صفوان در پیش رفته و گویند محمد شمار خود را کرد و سخنان شمار کشت بر مسابہ
کاروان بود و حدیث مبارک و سرور کسب شد از خود و هم و موافقت کردند
الحق گویند این آیه در باره آن ها نازل شد (۳۶-۱۷۱) آنکه کافرند و از خود را خارج
کنند تا از راه خدا جلو گیرند الخ
و موافقت اوسان همه پیش رای حدیث رسول خدا هم دست شدند و احادیث و موافقت ساز می
گناه و اهل تهمینه و مہدنی باطراف فرستادند.

ابو عره جمعی که شاعری شو و دو و سه و اور از سران بدر آزاد کرده بودند و موافقت
شده بودند و در می گفند حدیث صفوان و وعده معاذت او عهد او را شکست و دعوتی گناه
پرداخت و این شعر بساحت

| | |
|--|--------------------------------|
| ایا رؤمجویان عید منات | شما خود حما و پدرها حما |
| بشار بدر ری شد در جمع | و هابیم نمازید و یسارید جمع |
| ۲- مسافعیان عید صاف جمعی بشو بی مالک بن کسانه پرداخت و گفت | |
| ای مالک زاد پیشروز نغبت | سو گند بخویشی و بیبمان درست |
| دیگانه و خوش را بدیدند | سو گند میباش شهر مکه محکم برسد |

در نزد خطیم کمه بی مانند

جمعی من مطمئن هم علاه حشی خود در تمام وحشی حواست (وحشی کت سره مدار ماهر حش
ود که پیش کمر خطا نکرد) او گفت اگر حیره عمرو محمد و بخون عمرو طامه بن عدی
کشتی آزادی

همه قریش و پیروان آن امر در پیروان دهمه و زین خود هم بجهت بردید با ناری حفظ آن
ه و رجساری در جمع نمکند تا شرح

۱- همه را ابو سہیل و حیر غنه

۲- ام حکیم عروس بی جهل

۳- سره همسر صفوان بن مہ

دار می‌دارد. با ذراعت شاهر دگن عرب را بر جراند عبور نهادند و او را خود صف آرائی کرد و
عبداللہ بن جبر در کجہ جامہ سعیدش خود ساختہ و در ۵۰۰ تن نیز دار و موز حفاظت پشت جبہ کرد
فرمود سوارہ نظام قریش را با برہنہ ای در آوردند و با برہنہ دور رسند گرجہ را بردم و با
ناحیم شدہ زمحل خود حرکت نکند صافا در حرف شتاب آسمان رسد و سواران خود را در دو
ردہ پوشند و برچہم در بدست مصعب بن عمیر وارد (س) شرح رحمت چہد سرحی با او گان و عدہ
دخست برخی دیگر گویند).

قشون قریش با سہ ہر در مرد جنگی و دوست بی سوارہ نظام بر سبب صف رانی کردند
و خالد بن ولید را سردار مہمہ و عکرمہ بن یوہل را سردار مسہمہ خود را رسول خدا با این فرمان
علامہ چہاد کرد

«بگفتند کہ ابن شمشیر را بگیرد و در دہدند حق آن را ادا کند» (شامی آن شمشیر را بدست آورد
و دہانہ انصاری داد و بوسیله او نیز آغا شد)

از صفوف مشرکان و عامر دھب بکی را سران تمام اصحاب مدینہ کہ گرجہ و نامشرکان بر صف
مسمیان بدست شدہ بود و یکی از او در زندگانی این بحث بود و سوار و سواران و سواران را در حرید
قریش بمیدان آمد و فریاد زد:

ی کروہ اوس مہم و عامر کہ مدیہ من حدی جشی در سوزش میکند (مردم مدینہ در دوزخ
جہنمیت او را دھب بقب دانہ بودند و ہمہ را او را عاشق ابداد) و چون پاسخ رد از اهل مدینہ شنید
با آنها بدستی جنگید و آنان را شکست یاران کرد.

ابو سہان برچہم در قریش در کہ از سی عبد لد و بودند. این حمہ آتشین بہرہ واداشت
«ای بنی عبد الدار شما ہا در روز بدر برچہم دازان ما بودند و ما را شکست دادید چشم قشون
برچہم است چو از پای در آمدند بگر رند» در دست رچہم در می کہ دویا برچہم ما را خود ما را
دھید تا بدستی آنرا بگہداریم.

چون دو شکر چہم برداشت شدہند و زمان قریش پشت سر آنها در برہ می‌سوزد و می
و ی بنی عبد الدار و ی حمات اذہر و ی مدائنہ شہر
و ہمہ می‌سوزد

گر بگید ہم آوشیم: و زوی و شت ہم دوشیم: و گریہ حدائیم: و ہمہ بگرہ ہر موشم

شمار یاران رسول خدا در روز احد امتاعت بود

ابودجانہ درین میدان دلاوری شہابی کرد و بہر کہ تبع می‌وخت و در شکست و مردہ
رجر می‌خواند. بکی را بلان قریش کہ حمیہای مسلمان را میردند و بر حور و او را ہم کشت و
خود را در پشت صفوف مشرکین بہد رساند و شمشیر بر او حوالہ کرد و چون ہمہ دست از کشش
اواماد کرد و تیغ از او بگردانید

حمزہ سرد در رک سلامی با دلاوری تمام صفوف را درید با دوس برچہم دازان در شکست و
سماح بن عبدالمعری در سرد صلبند و با برادرش رسید بہ یک ضربت قریش را پیرایہ در اینجا بود کہ
وحشی فرصت بدست آورد و از پشت سر نیزہ خود را باو پراید و نیزہ شہی گاہ و شست و از
میان دویای او برآمد.

و منشی گوید من روی آورد ولی ارباب در آمد و منی در نیت کردم حاجان داد و سپس رفتم حرمه خود را برداشتم و دسار کار خود رفتم چون بنگر کاری نداشتم

چون جیش سخن شد و عمر من مصعب پرچم را از رسول خدا کشته شد رسول خدا من را زیر پرچم انصار نشست و بعدی (ع) بهاء داد پرچم خود را پیش بر علی (ع) پیش را نه و فرمود مرد منم او لعنم و ابوسعید پرچم را از منش او را برد خود دعوت کرد و علی در صورت دوه او را کشت (و پس از شرح گذاردن اهل اسلام و شرک گوید).

حدوده مسجد ای زبیری بود و صفوف مشرکان در ملاشی کردند و آنها را بگریز واداشتند و لشکر گاهشان در مسجد ای زبیری نقل شده که بعدا سوگند که من چشم خود دادم خدمتکاران هند و همراهش دانی بگریز داد و گریزان شدند و پرچم شرک بی مصعب ای مدین داد و کسی را برای آن بود که بدان بردن شود ولی ماسهافه پیرا داران موضع خود را رها کردند و خود را بشکر رساندند و عقب منبه بی بنگران میداد و سواره نظام فرسار ما دور زد و از پشت ما حمله کرد و ما در محاصره آمدیم و بانی که برخواست که محمد کشته شد

آن اسحق گفته مصعب ای گریزان شدند و دشمن بدانها دست یافت روز از پیش و امتحان و دو جمعی را مسلمانان را جدا شرف شهادت کرامت بخشید دشمن خود را رسول خدا (ص) رسانید و او را سخت بدان کردند و سنگی بدانش حو در و دندان بشین او را شکست و چهره اش آسیب شد و او را زخم شد و عصبی بود که چنان گساشی کرد چون از چهره رسول خدا (ص) روان شد و او خون را میزد و میفرمود.

چگونه دستگیر شود مردمی که چهره عمر خود را بخاطر دعوت نبوی روزه گارز بگین کنند و حد او را در حضرت عباس کرد (آل عمران - ۱۶۸) تو را هیچ اجباری نیست که از آنجا بفری یا آنها را بگریزی زیرا که آنهاست که از آنهاست که از آنهاست.

بسمیرا رحم بردشت و دو دندان بر من او شکست و لب نامی و مجروح شد و پیشانی او شکست و گوشتش برش شد و دو حلقه از زده دندان فرو شکست و در گریه و دار حث درون یکی از حوره ها که ابو عامر سر راه مسلمانان گفته بود در اماد و علی (ع) دست او را گرفت و بر آورد و من بی گنا او عصبه جراح با دندانهای خود حلقه های زده را از گوشت بسمیرا بیرون کشید و دندانهای پیشین او کنده شد.

چون رسول خدا صبح محاصره شد جانه را بر او حلقه زد و او را حلقه زد و من سکن را بهیچ از انصار در برابر او دفاع کردند تا آنکه به یث شربت شهادت نوشیدند و آخر کسی را با عماره بود که رحم مراون برداشت و از پا افتاد و بسمیرا فرمود او را بردوی آوردند و سرش را بدانی گرفت و روی من بسمیرا جان سپرد

پس از آنکه عو غای حدث فرو کشید و برخی مسلمانان خود را گرد بسمیرا کشیدند و سنان او فراهم شد و آنها مصروف علی دره احد عقب کرد کرد ابوبکر و عمر و علی و طلحه و زبیر و حارث بن صمة و گروهی از مسلمانان هم راه او بودند و چون رسول خدا (ص) در درون دره بگین داد (که چون عازر سنان کوچکی است) امی بن حلف خود را باو رسانید و دریاد آوردی محمد یا حلف من یا حجات بو

مردم گفتند یا رسول الله جاره ده سگی را بها خود او را بگیریم فرمود او را وا گردید و چون مردی که سمیخه رسید رسول خدا (ص) جریه حرش صه را گرفت و او را چنان حبش داد که همه یارن او مانند مگس شتر را جا پریدند و با آن چنان مگلوگاه می زد که چند روزی سب خود چرخید و مرد قریش در گشت نداشت که زخم او چند روزی نمی نمود در خاند میرد مجدد مرگشت و او را ساقیت می زدند و در میان راه مراجعت بسکه در منزل سرف مرد.

و چون دهانه دزد رسیدند آمدند علی بن ابی طالب بر سر آن وقت و سیر خود را پراژ آب کرد و برای رسول خدا (ص) آورد و روی آنکه بر آن بدشت پوشید ولی آن سر و روی خود را شست و از آن بر سر ریخت (ن آنکه در ص ۸۶ گوید).

و صفای پس از پادشاه حاکم و مرجعت جازید که وعده ما و شب در آینده سر چاه دراست و رسول خدا فرمود تا وعده که در آن درید و سپس علی بن ابی طالب را دنبال آن ها درست دود فرمود پس اگر مسها را بدست کرده و سوار شترها شدند قصد مرجعت می کردند و اگر سوار اسب ها شدند و شتران را می راندند قصد حیره می کردند و بدانکه حاتم بدست او است اگر قصد حیره کنند با آن ها سخت می کشیم

علی (ع) گوید من دنبال آن هم رفتم و دیدم اسبان را بدست کرده و سوار شتر شدند و سوی مکه رفتند و با آنها حدود خلاصه ترجمه شد و جنت احد را ازای کرامت اعجاز و اصوات بدون ظامی و تگشت های معجزه آسا و شهادت های بی مانند است که خود پیرمرد کتبات معجزی است

من گویم: حدیث احد از مهمترین تاریخ وقایع اسلام است و آمیخته از قنوت عمیق نظامی اسلام و هنوز خلاص در اهل ایمان و رورق رسمیات رای و مظاهر معجزه های جامعه اسلام و شخصیت پیغمبر ص است و خود شاه سه تحول و بهره ر حیات بسازی است که هر کدام درس مفید و آموزنده ای است و من در این باره رساله ای در دو نسخه نوشته ام که چاپ شده است

۱- نام هدیه عید نوروز - هروس مدینه.

۲- نام - سرور شهدا - در باره شهادت جان گداز حیره سید الشهداء هر که خواهد بداند به جمع کند

شرح - از مجلسی ده - فوله «هؤلاء الصواب» جرری گفته گویند «صواب» یعنی از دین بر گشت و بدین دیگری در آمد و عرب پیغمبر و صابی می نامیدند زیرا رگش مت پرستی قریش مکیش جدا پرستی اسلام در آمده بود

فوله «فلم ترح حتی الساعة» یعنی «چهار» هم کون آب می دهد و من معجزه بوجه دیگر در دو ات بسیاری وارد است مکی را پس در کامل آورده گوید چون در حدیبیه عرب گردید پیغمبر پست نیز از ترکش خود را آورد و به یکی از اصحابش داد و او در ته یکی را چاه پاشا آورد شد و آن را در ته آن چاه فرو کرد و آب مروای از آب جوشید که تا صبحه مردم را آمد با آن نقل از مجلسی ده

من گویم - پیغمبر بر بازه گردید و آب را خود ندیده حدیبیه یکی رشه کاهای معجزه نام او دست و قیلا باید به این نکته توجه کرد که:

اسکاره عمره و حرکت در حدیبیه پیغمبر «من» و اصحابش سوی مکه برای مسجد و مسجد و مسجد قریش و هر آن ها است نه سلام و مسامحه بود زیرا پس از هر مدت سنگین و رسوای قریش در عروه حرات که در حقیقت همه بی روی عربان در بر اسلام متحد و معجز شده بود قریش پیروزی به اسلام بودند شده بودند و دیگر دست از دشواری بر عهده اسلام و مسامحه برداشته بودند و انتظار روشن شدن وضع پیغمبر را به پیود عرب و العرب داشتند و امیدوار بودند پیروی پیود که در حیر و اطراف آب گرد آمده بودند و از خارج هم گشت می شد پیروی اسلام را در هم شکند ولی اسلام و مسجد شکست آوری پیش روی میکرد و حرد حرد مسائل عرب در خود هم می نمود و پیود در عصب می شد (با درس هشتم عرب - فتح حیر یکی آسیای را زمین برداشت و راه خود را در این سو پست کرد) و قبل از آن در هم را آمد زامعه خود را به قریش که مدی است مسکوت بوده روشن سرد و در حیر پیروی خود را هم به آب رساند و در جمعیت آن سفر یک مدوزی بود که پیش پیغمبر در برابر قریش آغاز کرد و با آن رابطه خود را با قریش ساخت و قرارداد صلح بست تا به دل با پیود مبارزه کرده و آب را از میان بردارد و با پیود که نامار با خود در میان آخرین مذاکره پسوی مکه رسید میامی بر نه خورد و کسی در سر راه او نیامد.

و از آنجا که پیروی مکه روانه شد قریش مکه رسید و در هم جلو گیری و هم در مقام هوئی را پیغمبر در مکه و برای این کار خالد بن ولید و بنی تهمود و بنی نضله را با خود برد و چون پیغمبر مطلع شد که بروئی بهرامندی حدیبیه ولید در برابر و می آید مگران شد زیرا در پی نکی او آگاه بود و می دانست که مرد شروز و بی آروئی است و عهده ای ندارد و به مدینه احرام وویار نش و منظره دهشتان قرمائی که مرد عیوم عرب حیرم دارند اعتنائی ندارد و میبکست معجز بر خود دست بشیر برد و حیر حویسی را آغاز کند و برود هر گونه حیر در این موقع بزبان مسلمانانست زیرا:

۱- دور از مدینه اند و پشت جبهه آنها کین گاه مائل وحشی است و از پشت جبهه خود اطلاعاتی ندارد

۲- دشمن در هر کر خود همه گونه وسائل در اختیار دارد و علاوه اهل طائف و قائل اطراف آن هنوز مشرکند و بطرف داری قریش حاضرند.

«خرج رسول الله ﷺ فأبلى إليه المسركون أناس من سعيد في الحيل فكان وراءه
 من السلو الحليلين فرأى ليدن وهي تأكل دعبها بأنا بعض ورجع ولم يأب رسول الله ﷺ وقال
 لأبي سفيان يا أبا سفيان أمد الله م علي هذا حاله، كم عذ أن برد و إلهدي عن محله
 وقال اسك ونبأ أن عرابي، وقال أمد الله لجليل عن عبد و مآزاد و لا نفر من
 في الأحببش
 فقال سكت حتى بأحد من عبد و لك

۳ اگر کسی بر شود بهر چه بشو کشی مکه و حرم مشهور و این هم از بهر سعادتی
 دین در ادای سعوی مسامت جوی و صبح حواء اسلام دارد
 این ملاحظه برای بهر شراه طفر و خود داشت و آن همی و ده که بهر هو شده خود را از
 ابر راه حله بدیکسو کشد و خود را به حرم مکه رساند و با بن هسه هسه حله بش بر آب کند
 و پرا و بی حله با خوش و حر دین خود و سبها راه طی میگرد و در خاطر حلهها میبود و هسه
 ها طرح میگرد و هم و رمی بر میخورد و همی و میدی بدست گرد گرای بر سر او می خورد و بسیار
 کند و بج که بر سر حله می برید و آورد و بر حرکت بر جای خود حشت میگرد و علاوه
 بهر می جو ست با راه گردا بن خود را بهر مکه بردن کند و هر چه رود تر خود را بهر
 مکه رساند و راه را بهر مکه رساند و با بر بد کی ظاهر شود که بهر در بهر پنهان هسه
 و محرمی بر روی مقاومت در راه بهر هسههای ماحرا حویانه و حله حلهای برش طرح کرده است و
 و صم بهر مای صعب خود را بر راه حله و بارش بد و ده و دزد بهر حله که کند حرم
 مکه و ده است و یک مری لگام معمولی و بر سر بدشده چه فرا و داشته مریل کرده است
 در ۵۵۳ حدیث

و در حدیث «من» بیرون شد و مشرکان آنان من بعد از آنکه سوازی را بر او فرستادند
 (که موزان حلی او بدین و وری خراعی را نام برده اند و لی در برابر خبر گفتار آنان را اعتدای
 بیست از مجلسی ده)
 و در بر آن حضرت موصح گرفت و سپس حبیب در مرد بهر روانه کردند (بن علقمه
 دین رمان بوده که در آن دور سرور احش بشمار بوده که بهر دی رسی الحاد بن عبد مانه بن
 کلاه و بد) چشم حبیب مشرک فرمای افتد که اگر کسی کرک هم را میخورد و بدین منظره
 بد بد بی سمان برگشت و شرم داشت که با رسول بعد «من» ملاهت کند و بی سفيان گفت ی
 ما سفيان هلا جذا سوگند که ما شما هم سوگند و هم پیمان شدیم که شراب فرمای از قرمان
 گاهشان طرد کنیم.

ابو سفيان خدمت شاه همام و بک عرب بیابانی هسی
 حبیب هلا با داد سر راه محمد بن کزاز روی با آنچه قصد کرده بهر دهند و با اینکه من همه
 احش را از اتحادیه برش جدا میکنم
 و سفيان آرم باش تا سکه من محمد بن کزاز و فرادادی سود برش بدست آورم.

فَأَرْسَلُوا بِهِ عُرُوقًا مَسْعُودًا وَقَدْ كُنَّ حَاءَ إِلَى فَرِيضٍ فِي النَّوْمِ الدَّنِ وَأَصَابَهُمُ الْمَغِيرَةُ فَنَسَّ شُعْبَةُ كَأَن حَرَّجَ مَعَهُمْ مِنَ الْعَدَبِ • كَمَا بَوَّاحَتْ رَأً فَنَتَلَهُمْ • حَاءَ بِأَمْرِهِمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَن يَقْلِبُ وَقَالَ هَذَا عَدُوٌّ لَنَا قَبْدِ فَأَرْسَلُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا عُرُوقٌ مَسْعُودٌ قَدْ أَتَى كُمْ • هُوَ يَعْصِمُ الدَّنِ • قَالَ فَأَقْبَمُوهُ فَأَقَامُوا هَا وَهَنا • أَخْبَرَهُ مَجْبِيءٌ مِّنْ جَيْشٍ ؟

وَلِ حَرْبٍ أَطْلُوفٍ بِالْبَيْتِ وَ أَسْعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْجَةِ وَ أَنْتَحَرَ هَذِهِ الْإِبِلَ وَ أُحْلِيَ عَنْكُمْ مِّنْ لِّحْمَانِهَا •

وَأَنَّ لَا وَائِلَ • لَمْ يَرُوهَا رَبُّكَ مِنْكَ رَدَّ عَمَّا حُتِّبَ لَهُ • بِنِ قَوْمِثْبَدِ كَثْرَ وَبِكَ اللَّهُ وَالرَّحْمَنُ أَن نَدْحَنَ عَلَيْهِمْ بِأَلَدِهِمْ بَعْدَ إِدْهِمْ • أَن نَضَعُ أَرْحَامَهُمْ وَأَنْ جَرَّيْ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ • قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا يُبْعَاثُ حَتَّى أُرْجَلُ

قَالَ : وَكَانَ عُرُوقٌ مِّنْ مَسْعُودٍ حِينَ كَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَتَاوَلَ لِحْيَتَهُ وَالْمَغِيرَةُ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ فَضَرَبَ بِيَدِهِ •

سیس عروقتن مسعود را برد آن حضرت فرستادند او سرور طایف بود و سکه آمده بود و با قریش و رزمدا گره بود در آله جمعی که معرعه شمه در بخار قریش کشته بود، معرعه با آنها از طایف همسر شده بود و همه را کشته بود و مثل آنها را گرفته بود و برد رسول خدا (ص) آورده (و مسند من شده) بود رسول خدا (ص) (حس) را بیدارست و فرمود اس مال بقیات و عهد شکستی گرفته شده و ما را بدان مازی نیست (گویند معرعه و صه کرده و همسران خود را کشته) و برد رسول خدا (ص) فرستادند که این عروقتن مسعود است که برد شما می آید و او مردی دیبا دار است و شیرین در دهان احترام میگردد رسول خدا (ص) فرمود در آنها را جلو او صف کنید و آنها را برابر او صف گردانند.

عروقتن می معبود باشد چه کسی سکه آمدی و چه مقصودی داری ؟ رسول خدا - امدم گردیده کعبه طواف کنم و میان صفا و مروه سعی کنم و این شترها را بهر کنم و گوشت آنها را بشما و اگر ارم.

عروقتن به سوگند ثلاث و عزی من نظر بدم که مانند تو کسرا از مکه بر گردانند و از مقصودی که داری جدو گیری کسب و لی قومت قریش را بیدار جداوند و با د رحمت آورده اند و سوگند می دهند که مبادا بی اجازه آنها در کشور و شهر آنها وارد شوی و قطع رحم کنی و دشمن آنها را بر آنها دلیر گردانی

رسول خدا (ص) - من کاری بکم چرا سکه و از د شوم فرمود عروقتن مسعود هنگام گفتگو با رسول خدا دست هارش رسول خدا مداشت و میمیره من شمه که بالای سر آن حضرت ایستاده بود و روی دست او در

فقال: من هذا يا محمد؟

فقال: هذا ابن أحمك، المغيرة.

فقال: يا غدر والله حاجت إلی فی غسل مملحتك.

قال فرح إلیهم فقال لا بی سبیان وأصحبه لا والله ما ریت مثل غیر ردعت حاء به

عروة ای محمد این کیست؟

رسول خدا (س) بن برادرزاده منو میفرستد

عروة دو معیره - بنده من - اهدام مگر ری شمش گنجکاری تو (اصلاح فساد و ماهی که تو بیاز آوردی).

عروة رد امی سیمان برگشت ما و باراش گفت نه بعدا سو گند من خبر میدهم که محمد از عمل عمره و هراسکه رای آن سکه مده است در گردانده شود

شرح - از محلی ده - قوله «قد کان حده» در صلب معیره چه و هدی گفته بن است که ما سپرده من بر سره بیست رد معوقس پادشاه اسکندریه رفتند و معوقس بنی مالک را بر معیره در عطا بر بری داد و هیکام برگشت در میان راه بوده که بنی مالک بکشت می آوردند دست شد و معیره از روی حسد همه در کشت و اموال آنها را بیکجا برداشت و برد پیغمبر آمد و مسلمان شد پیغمبر اسلام آورد پیغمبر و آن مال چری پیغمبر و خمس آن را هم گرفت چون معیره ما همه را از علی کرده و در چوین گزارش کار او ابو سبیان رسید و یار شتی در پیغمبر و عروة سلیم کرد و عروة بر در پس بنی مالت آمد که در راه بود و معیره میگفتند و وارد گمشو شد که در راسی شود و بنی مالک بنی را می شدند و درخواست قصاص از عشاره معیره کردند و میان آن ها جنگ در گرفت و عروة پیغمبر خود آن را خاموش کرد و از مال خود ده ان کشته را عهده دار شد و مقصودش از اینکه معیره گفت «ما حاجت لا فی غسل مملحت» همین بود بابت نقل از محلی ده

من گویم رجوع ابو سبیان عروة بن مسعود بهی رئیس عشاره طائف و علف ری و طاقت در این موضوع مسعود بن وده است که او را هم وارد میدان مبارزه کند و خصوص بصر سه حاده با همدگی معیره پیغمبر اسلام آورد بخیریت کند با در صورت بروز جنگ میان برش و مسلمانان و پیروی او بر عهد اسلام استفاده کنند.

و چون عروة برخلاف پدر او نه پیغمبر و مسلمانان حق داد و طعنه او نقش بر آب شد ولی در صورت بروز جنگ دور بود که او هم با برش بر علیه مسلمانان وارد جت شود و شاید یکی از علل کوشش پیغمبر در انصاء عهدنامه صلح حدیبیه که برخی هوا آ آن صد در صد سود قریش سلطیم شده بود گرامی از همین موضوع بود که مانند بروی قریش و علف بر علیه مسلمانان وارد جت شود و دفاع در برابر این دو پروکارسانی بود و علاوه عشاره قریش آنها را تشکیل بکند تعذیه میان قریش و تبع می کشاید و این خود مشکلی در برابر جامعه نو نیاد اسلام میگردید.

فَأَسْلَوْا إِلَيْهِ سَهْلَ بْنَ عَمْرٍو وَحُوَيْطُ بْنُ عَبْدِ الْعَزْزِيِّ فَأَعْرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَثَرَتْ فِي وَجْهِهِمْ
بِلَدْنٍ فَقَالَا مَحْبِيَّةٌ مِنْ حُبِّهِ
فَدَسَّ حُبُّهُ لَأُصُوفٍ بِأَسْبَبٍ وَأَسْعَى مِنَ الْمَاءِ ثُمَّ لَمْ يَرَوْهُ وَأُخْرَجَ ابْنُ وَحْشَلٍ بِيَسْكَمٍ وَبِئْسَ
لَحْمَانِيَا .

وَقَالَا إِنْ قُوْمَتْ يَأْشُدُ بَنَاتُ اللَّهِ وَالرُّحَمَاءُ دَخَلَ عَلَيْهِمْ بِالْأَدْعَمِ بَعِيرٌ إِدْعَمٌ وَبَقِيعٌ رَحِمَهُمْ
وَنَحَرَتْ فِي عَلَيْهِمْ عَدُوَّتُهُمْ قَالَ فَأَمَى عَلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَّا أَنْ يَدْخُلَهُمَا .

وَكُنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا لَمْ يَبْعَثْ عَمْرٍو فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْثْ عَشِيرَتِي وَلِلَّهِ وَأُتِيَتْ فِيهِمْ
عَلِيٌّ مَا عَلِمَ بِمَكْتَبِي فَأَتَاكَ عَلَى عَثَمِ بْنِ عَفَّانٍ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ انْطَلِقْ إِلَيَّ
قُوْمْتُ مِنْ لَدُنِّي وَمِنْ عَشِيرَتِهِمْ هُوَ عَدِيٌّ نَبِيٌّ مَرَفُوحٌ مَكَّةَ فَلَمَّا انْطَلَقَ عَثَمُ لَمِيَ نَابُ بْنُ سَعِيدٍ
فَتَأَخَّرَ عَنِ السَّرْحِ فَجَمَلَ عَثَمُ بْنُ زَيْدٍ وَحَلَّ عَثَمُ فَأَعْلَمَهُمْ كَذِبَ الْمَدِينَةِ وَجَلَسَ سَهْلُ

بِئْسَ لَحْمَانِيَا حَدِيث ۵۰۳ .

فریش اچون ار وساطت عمرو و سبیل بن عمرو و حویط بن
عبدالعزیز و ارد پیغمبر (ص) فرستادند و رسول خدا (ص) فرمود تا شتران در بیابان در بر آن صاحب
کردند، اندو آمدند و گفتم بری چه میگوید؟

رسول خدا (ص) من آمدم به کینه حوایف کم و میان صف و مروه سعی کنم و بن شهر
هزار نفر کنم و گوشت آن ها را بشما واگذارم.

سبیل بن عمرو و حویط بن عوفت تو را بخند و رحم سو گندم میدهند که مباد سی جازه بشهر
یا وارد شوی و بطرح رحم کنی و دشمن را بر آید دلیر کنی

رسول خدا (ص) و آن ها پذیرفت جز اینکه میگوید وارد شود (و عمل عمره حدود را به
انجام رساند)

رسول خدا (ص) (در مقام بر آمدن بشهادت معافی درفش سفیم کند و او هم سینه سرد
فریش فرستد) خواست عمر را رد آن ها گسیل دارد، عمر عذر آورد و گفت یا رسول الله عشیروه
من در میان درفش ندکند و خون و من در میان آن ها چنانم که میدانی (بسی آبرو و اعتساری
میدارم) ولی من شما را بر می رانم این معذور است من بن علی و زهرا میگویم

رسول خدا (ص) برد عثم را فرستاد و فرمود برو در رد مؤمنان از قومت و آنها را بترسان که
خداوند بن و عده داده است مزده بده

چون عثمان بنی که معروف است بن سید بر حور و ووی را حرم کرد و از مردان عیب کشید
و عثمان را جلو خود شامد و او را میگوید برد و عثم را از مکه شد و بن ها علام کرد و کشمکش
میان مسلمانان و مشرکین آغاز شد

سبیل بن عمرو در میان مسلمانان شد، بود (بسی او را گروهی عیب میگویند) و عثمان

کمانکتب : بِسْمِکَ اللّٰهِ

قال و کتب عبد منافی [علیه] رسول الله سبیل من عمره

فقال سبیل : فعلی ما ففانک یعد ؟

وقال : أنا رسول الله وأنا یعد بن عبد الله .

فقال الناس : أنت رسول الله .

فان اکتب فکتب هذا ما وصی علیه بن عبد الله

فقال الناس : أنت رسول الله کان فی القصص ان من کان منّا انی لیکم مرد موه ایما

ورسول الله غیر مستکره عن دینه ومن جاء ال منکم لم یدره بلکم

وعال رسول الله ﷺ لاحاحه له ففهم وعلی ان بعد نه فیکم علامه غیر سن وای که سو

لینهادون السور فی المدینه الی مکتبه ما کتب قصصه عظیم وکتابه لکد کراش دستولی علی

أهل مکتة الاسلام .

(م. امامه را در حق ما می نهد و از معنی دزدی) - ولی ، و س چا چه می نویسم
بسمک اللهم

رسول خدا (ص) - سو من است که رسول خدا را سب می گویم و در باره آن حکم می کند و هم عذر ده
و قرارداد می کنند

سبیل من عمره - اگر من را رسول خدا می دانیم پس در باره چه می گویم و عذر ده می کند

رسول خدا (ص) - من رسول خدا می گویم و من معبدین عداقه هم

مردم مدینه هم و هر که است و رسول خدا هستی

رسول خدا (ص) - سو من است که معبدین عداقه در باره آن حکم می دهد

مردم هم - تو رسول خدا هستی .

در ضمن قرارداد این ماده وجود داشت که از طرف مشرکین شرط شد

هر کس از ما برود شهادت و پناهده شد و از ما بر گردد و بگوید و رسول

خدا او را بکشد خود برود و ندازد و هر کس از شما بر رجعت و پناهده شد و از شما بر گردد بیم

(یعنی بگوید او را از مسلمانی برگردانیم)

رسول خدا (ص) فرمود ما این قرارداد بر روی سب می نویسیم و صرف مسلمانان این شرط

در آن درج شد که در میان شما حدیسی تشکارا باشد و بی باشد (یعنی آزادی در ذات

رای مسلمانان در مکه محفوظ باشد) و کذا آری مدینه ای در مکه تا بعد از صد که (مدینه رای

ها کفش و یا پرده هدیه میفرستد و هیچ حکمت و قراردادی برای مسلمانان از این قرارداد و

صلح حدیبیه تا برکت بر سود و کذا ما بعد کشید که بر دشت شد اسلام بر اهل مکه بر سر برعود

یا به وسط شود

فصر ب سہیل بن عمرو علی بی حیدل امہ

فعال : قُلْ موصی علیہ

فعال : رسول اللہ ﷺ وعل قصیت عنی شیء

فعال : یثبہ کہت بعدا

ول وذهب ابی حیدل قول یا رسول اللہ مدفعی ایسہ

ول ولم أشرح لك ول ول اللهم جعل لأبی حیدل محر ح

(در این میان) سہیل بن عمرو پسر خود ای حیدل دست انداخت و در گرفت (او از مردان بدر کہ در مکہ بود گرچہ و دوزخچہ نکرد ، رہ رہہ خود را میان مسلمانان رساندہ بود) و کہت این اول عمل فرار دادن ما باشد (ہر عہد امہ امضاء شدہ بود) رسول خدا «س» فرمود و ایان کہوں حکمی و فراردادی را امضاء کردی

سہیل بن عمرو ای محمد تو ہرگز پیمان شکن بودی (سہی ہمہ قر داد شہمی ہم دیدہ مورد اعتماد باشد)

فرمود: سہیل ابی حیدل را کشید و برد و او فریاد زد ، رسول اللہ مرا باو بسدم میکنی ؟ رسول خدا «س» - ما دوازہ آزادی و شرف خصوصی بکاردم ، فرمود کہ رسول خدا بدر گاہ برورد گد متوجہ شد و عرض کرد از خدا ، بری ای حیدل گشتہ شی مقرر ساز

شرح - در بعضی زہ - قولہ «عصر ب سہیل» از معنی ظہری در معجم لسان گہمہ است کہہ سہیل مادہ را چنین طرح کرد

شرح - آنکہ هیچ مردی ارمانہ برد و ... د گرچہ بر کشی بماندہ جرایبکہ در ما - سر گردانی و ہر کس از برد و شش ما آمد و ... بر گرد ہم

مسلمانان گفتہ سبحان اللہ چگونه مسلمانان را بدست مشرکان سپارندہ

رسول خدا «س» فرمود ہر کہ ارمانہ رد آنان دور حدیش دور کشد و ہر کہہ از انہا برد ما آید و را بر گردانم و ہر کہہ را کہ حد بندہ رہی مسلمانان را چارہ ای برایش میسازد - آنکہ گوید در بن میان او حیدل بن سہیل بن عمرو رہنبر کشان خود را بصب مسلمانان رسانید از اسفل مکہ گرہنختہ بود و خود را بہ بن مسلمانان بداخت

سہیل کہت ای محمد این اول ویداری فرار داد است کہہ ر تو جو صدوم ورا بن بر گردان و تحویل شدہ

رسول خدا «س» - ما ہنوز نامہ پیمان را امضاء نکردیم

سہیل - بخدا اگر او بسدم میکنی ہیچ وجہ ، تو تقدیم صحیح بسدم

رسول خدا «س» - پس سلاہی ورا بری من بصب کن و او را بخدا من پناہ دہ

سہیل۔ من اور بخاطر وہابہ نعم و سلامی در خدمت کم
رسول خدا «ص» چرا باید تفسیر کنی۔

سہیل۔ من نخواهم کرد

مکرر۔ (کی از اعضاء هایت نمایندگی مشرکین) آوی ما اورا در پناه می گیریم و سلامتی

جان ورا بدین معنی

او حیدر۔ ما آواز آمد۔ ای گروه مسلمانان، من مسلمانان خود را شما را تسلیم
مرا تسلیم مشرکان می کنید؟ آری دایم چه شکایتها کتبیده (او را سحت شکایت داده و داد)
در کتاب اعلام الوری چنین گفته است:

او حیدر آمد، در کنار پیر شت و پدرش سہیل گفت ورا من زده

مسلمانان هم آوری۔ ما اورا نازل ندھم

رسول خدا «ص» از جوار حساس و حس او حیدر گرفت و گفت از حد یا اگر تو

می دانی که او حیدر در مدینه بود و در دست اسب رای از کشتن و زدن و زنی در اہم سار

سپس دو مردم کرد و فرمود برو ای است خدا را زدن و زدن شود بر می گردند و دشمنی تمام
نمود (من میخواهم برید و شتر و دراز آنها را بپایان رسانم)

رسول خدا «ص» بپایان برگشت و در میان راه خدا سوده دج را پای نازل کرد اما فتحنا لك

فتح ما

امام صادق «ع» فرمود هو و منیت مر در دست زده و در دست زدن و سلام و اہل مکہ

مستولی شود

و چون رسول خدا «ص» مدینه را گشت او صد تن را در مدینه و من مشرکان گرفت و حبس

در شرف دومرد و حبس و در مدینه ای را بپایان کشت و خود را بدون شمشیر و زور

رسول خدا «ص» رسانید و در این «ص» در باره او گفت خوب است افرات است اگر دیگری
او باشد.

سپس فرمود جامه مقدس و هر چه را او گرفتگی از حوسن باشد و هر جا حوی می رود و او هم

راه پنج مسلمان دیگر که با او آمده و دیدار مدینه بر او شد و در میان حبس و دی لبر و

علم و فلسفه و موصع گرفتند و بر سر راه کاروانی در شرف کندی سیف لبر و او حیدر

من سہیل هم بعد از سر سوار که مسلمان شده بودند در مکہ گرفت و بانی نصیر پیوست و جمعی

هم از عداوت و سلم و چه کرد آنرا و اہم شدند که شما آنها را بحد و جنگجو رسانید که

همه مسلمان شدند و هر کاروانی از فرشتانها گیر میکرد آن و تصرف میکرد و صاحبان

آن را میکشید و فرشتان حریف رسول خدا «ص» فرستاد و از او جدا میکردند

و تصرف نمودند که نصیر و وحید و هم دایم آنها را بدست اعضا زد و هر کس در پیش

رود او آمد اورا بکشد و بر و جرحی باشد و این ماده پس زانو کردند و آنها که پیغمبر

ار تسلیم کردند او حیدر مکرر بودند داشتند که بروی او رسول خدا در بچه بخورند و خواهند

سود آنها است.

و له دووې وضعت عبي شيء» يعنى هنوز در ارزاد امض شده و کار صلح پادان بر سرده است و ابي موضوع داخل در قرارداد شده است

قوله ولهم ذرئاً لآلهم یعنی این شجره و در مرتبه اول و بیست و ششمین همه است و منظور
مصلحت عمومی ما آن را بدیدیم و موهم بچری آن را بدیدی پانزدهم از مجلسی ره
من گویم در سیره بن هاشم موجب حدیث و اراد و صلاح و امثال آن بود و شش ترخص
کرده و ما این آن را برای توضیح بشر بن حدیث در آن حدیث ترجمه می کنیم (ج ۲ ص ۲۱۰
مصر)

رسوایند (ص) روز دوازدهم سال ۶ هجری ای عریه به رای حث از مدینه بیرون شد و
ماتن عبدالله بن ابی ریحی خود گماشت، سراج عمومی را چون بگرن بود که قریش را به شکست
ارسانه کعبه مارش اردو لیست را اعراف را از او هم راهی حکم کند و با هم می آمد و
رحی عراب حرکت کرد و احرام عریه سه شصت و شش روزی را خود برداشت و شصت و هفت
۷۰ تن بودند و از جابر بن عبدالله ۱۴۰۰ تن نقل شده است.

نامدها (۱۶۱۶ هجری مکه) - پیش از این در این شهر - سپاه آن که بی نام - بر وجود او گفت
 و پس از آنکه پیش آمدند که مدتی در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 کردند و از حدیثی که در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 نظام ما که از این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر

[illegible]

مسئله بود چه مردیست که در راهی که ... بخورد گدازد مردی از سبب دلاوری
شد و ... از راهی دشوار و سبک لاج ... در که ... مسلمانان سخت بود ... را ...
داشت ... زنی زبانی که در ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...
که ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...

این شهاب زهری گوشت و پوست جدا «مرد» فرمود از دست راست میان دو پشه حس
دره گرفته قرار بروی که در فرود خانه است از دست پائین میکه گوشت و پوست از همان
جای میزد.

و چون سواره همه فرشتگان بر حور نامیده بان چشم انداخته و بپسند که آن همه
بازاه دیگری زده اند و بوی رز در پیش بر گشاید و رسول خدا «ص» رفت تا بر گردیده هر روز
گذاشته کرد و ماه او حجت مردم گفته اند و با در مد و گنگبری کرد، رسول خدا «ص» فرمود
گنگبری نکرد و چای شیوه ای ندارد ولی آنکه بر در او رود بجز بپاشد و بر پادشاه امروزه
فرشتان بهر همه و ارادی را دعوت کند که در آن صبح و جم و رعیت خویشانی باشد (۱۰۰ جزو زوری) آن

را پدیدم و ناها هر استیاری داد از این رمیه دهم

چشم مردم فرمود در همین جا منزل کنند و گفتند ما دستور الله در ادواری آب است که بر سر آب هر دو آیم و حضرت زبیر کش خود چوبه تیری بر آورد و یکی از اصحاب خود داد تا آبر در دست یکی از آن چاهها فرو کردند و در وی را آن جوشیده تا سینه شمران داد آنکه چوبه بر سرش خند و آن چاه فرو کرده است چه کسی بوده؟

۱- آن استحقاق رسول الله که حاجتی در دستش نبود و در دلد قضی بن ابی لهذه شرد و در سالی هدی رسول خدا «دس» بوده

۲- برخی علماء آنرا بر این عاظ دانسته

چون رسول خدا «دس» در آنجا میسر شد میانه هدی قریش رد او آمدند «شرح

۱- دل و قه جراحی پس از ردخل مراعه و گفتند

برای چه بنگه آمدی؟

«رسول الله «دس» من آمده بودم که مردم خانه ای که را در دست کنم و احرام آنرا بالا برم و سخا بر که شریعت آن در این در این و موه بود و آنها را که با آن ها مرد قریش برگشتند و که میانه هدی قریش در و معبود در مصافحت عجمه کردند و او آمده است جنت کند و میانه خانه کعبه را دیانت کند

و شریعت مراعه میانه شد و آنرا در عجم ساخت و مرد کردند و گفتند اگر هم آمده است برای رسول الله حدیث دارد خدا سوگند که روزی برخلاف هر مالتو بنگه و در شود و هرگز عرب رسالتی ما را با رسول خدا «دس» گوید

هری گوید خزاعه همه طرفدار و خبر حوا رسول خدا «دس» و در آنجا مسلمان آن ها و چه مشرکین از آنها و برای او در میکه خبر گزادی می کردند و همه اوضاع می که و درش را با حضرت حبر میدادند

۲- مکرر حضرت احمه حبی بن ابی لوی بر رسول خدا «دس» آمد و چون چشم رسول خدا «دس» را افتاد که میانه فرمود بن مرد حاکمیت کار و مکرر با رسول خدا «دس» وارد مسجد شد رسول الله «دس» بعد از آن که بن و ایش مسیح داده بود باز اسحق داد و او هم در درش برگشت و به آن گزشت داد که رسول الله چاه می گوید

۳- جلس سر عجمه و به سرد که در آن روز سرور و زهر حاکمیت بود و و خود یکی بنی الحری بن عذیمه بن کعبه و در حوی رسول خدا «دس» او را دید فرمود بن از مردم حدیبیه برست و در داد است شمران در بنا چاه او سر با آب را بست

و چون چشم او به رفته شریعت برای اقتاد که از پنهان درشت بدو رو آوردند و همه ۱۱۵ فریادی درید و از طویل حسن و مسیح از فرنگه گرفت خود را کنده و خورده و شرم داشت رسول خدا «دس» اند و مرد قریش برگشت برای احرام و اعطام آنچه دید و نه قریش در بازه مع در سادات حبه که با عزمین کرد و در پاسخ و گفتند آرام باش همانا رسول اک بیانانی هستی و فهم و معرفتی نداری

این سخا که گفته عبدالله بن ابی مکر برای بن در گفت که حسن در این حد میگویند و گفت

ای که و در آن وقت سوگند ما بشماها هم قسم شدیم بر من گونه رشت کاری و دشمنی هم پیمان
 بستیم که راه خانه کعبه را بروی زانسانان سد و کس که بری احرام و عظیم خانه خدا
 و را برگرداند سوگند دایم که چون حدیث دست و سب و کینه سر راه معبد بکند شود و او
 را نکند باید تا آنچه را قصد کرده بدم دهد و گرنه من همه احباش را چونان یکمرد بر علیه شما بسیج
 کنم (همه را از مکه بکوچ به حب)

گویند در این سفر و گاه به جبهه شو ای حلاس دست از ماندن تا برای خود راهی بچویم که
 بدان خوشود باشم

نهری در حدیث خود گفته میی

بنا خواستند عروه بن مسعود را در رسول خدا (ص) پرسیدند

عروه بن مسعود گفت قریش گفت ای گروه ویش را سی من گریه که شد هر که عروب
 به برد معبد می فرستد چون بعد از نماز بکند و رشت بر من گردانند تا توهین و
 سخنان درشت و بدگویی می گویند شما خود می دانید من هرگز و من هرگز شدم و عروب را ده ساله
 دهم عروبش بود) من عروب را که چه گاه ای را می شناسید و هر آنکه از عروب مردم
 شد مرا هم کردند و بکشت شما آدم را چو راه شد و در راه شد و بی گناه

قریش گفت ای عروب می گوئی و در راه شد و بی گناه ای در راه این که گاه بیرون شد
 آمد را از رسول خدا (ص) شنید و من سخن آید کرد

عروه بن ای حیدر و مشر مردم اوثاق و درهم و هم را در هم کردی و دردی براد و
 بوم خود را و ده آیه را و پیران کنی راستی ای عروب را شنید که سر پر آورده اند گردان
 و بلال شهر حوالب و یثرب و خود دارند و یا خدا عهد بست که نگذارد تو هرگز بزور
 و بی موافقت آن ها وارد مکه شوی و بخدا قسم من مگر آنم که گویا این یاوران تو فرار و زار کرد
 و بگویند

گویند و کبر صدیق - در رسول خدا (ص) شنید و در راه شد و بی گناه ای در راه این که گاه بیرون شد
 گفت دای تضمین خود شو ما از کرد او می گیریم؟

عروه بن مسعود گفت

رسول خدا (ص) این بی گناه است

عروه بن ابی بکر بن عبد الله بن عمر بن خطاب (رضی الله عنه) در حدیثی که در مسند
 ابی بن حنیبل

گویند پس بنا بعد خود رسول خدا (ص) کرد و گرم سخن شد که دست می بردش رسول
 خدا را (طای عاری که عرب در موقع که گویای جوی داشته و با ندره ای هم بتوان تملق
 و دیش حیدر و ده) می گریه و با سخن می گفت گویند معبره بن شعبه الای سر رسول خدا (ص)
 ایستاده بود و غرق می بود و هر گاه عروه دست برش رسول خدا (ص) میزد و دوی دست و می
 گویند و میگفت دست خود را بچهره رسول خدا (ص) بزن و این که مو سیب رسد

عروه و ابی بکر و ده چه دلگفت و دشمنی؟

رسول خدا (ص) به لحنی زد

عروه ای محمد این کیست؟

رسول خدا (ص) این برادرزاده‌ات مدینه است
عروه دو مدینه ای دعل آیا حر دروور گشته بود که من که بت کردی تو را شست و
شو کردم

این هشام گوید مقصود عروه آن بود که مدینه شسته بش و آنکه مسلمان شود ۱۳ کس
از نیره بنی مالک تقیف را کشته بود و دو ایل تقیف بهم شوریده بودند، شی مالک خویشان معنولان
و احلاف حوشان، میره و عروه سریده دیه ری رسولان پرداخت و آن رابع را اصلاح کرد
این اسحاق در قول دهری گوید رسوا شد «ص» با عروه هم به مدینه آنچه با مدینه همدی
دریش گفته بود سخن کرد و باو غلام کرد که با مدینه با فرس بجنگد

و از نزد رسول خدا «ص» برخاست که برگردد و بچشم خود دید که یاران او چه فقیه‌ی‌ی‌او
دارند و صواب بگیرد چرا که در دست آب و صوف بهم پاشی گیر و آب بی بیفکند چن بسوی
آب شام و در آن سرك جوسد و او او موشی به مدخل که آبر را بگیرد و به درم داند و مرد
دریش برگشت و گفت

ی معشر فریش راستی من خسرو ایران را در دست او دیدم و قیصر روم را در کشور
او دهم و عایشی امپراطور حشر در کشور او دهم و راستی خدا من هر که هیچ اذشاه برادر
کند و درش به مانند معبد میان اصحابش محبوب و معظم ندیده من مردمی دور او دیدم که بخاطر
هیچ بشامدی هرگز او را تسلیم نکنند و دست از او بردارند شب نظر خود را بگیرد

من سحاق گوید یکی در هل علم من بدگفت که رسول خدا (ص) حرش من مدینه را می ر
پشت شتی نام طلب برده درش بیکه فرستاد اثر آقا مقصد نور اطلاع کند آنها شتر رسول
خدا را پی گرفته و خواسته و در بکشد و احاش منم شده و او را آزاد کردند و در رسول خدا
(ص) برگشت

از آن عرس هل شده که دریش چهل سعاد مرد پرستند و در میان دادند بر شوب رسوا شد
(ص) دور مدوا گر یکی هم شده از آنها بکشد و همه آن امیر شدند و آب در رسول خدا
(ص) آوردند و رسوا شد (ص) را آقا گذشت و هب از کرد ما بیکه صحت و بیع میان مشون سلام
او بکند بود و سپس عمر بن خطاب را خواست تا بیکه فرستد و با او و اشراف قریش رسا به عمر
عمر بکرد یا رسول الله من از دریش بر من خود می برسم در مکه از می مدعی کسی نیست که مرا حفظ
کند و تو می دانی دریش من چه دشمنی در مد و در من سخت دلداری من بورا مردی عرب بر من خود
دهدانی می کنم و آن عثمان بن عفان است و زبون خدا (ص) همان عثمان را خواست و او را برد و
سفیان و شراف قریش فرستاد که ما آنها بخرند و بعد (ص) برای جنگ بیامده و همه برای زیارت
خانه کعبه آمده است و مقصد تعظیم و احترام آن

این صحابی گوید عثمان بن عفان سوی مکه روان شد و ابان بن سعید بن هاشم را ملاقات کرد
هنگام ورود بیکه اهل از آن ودی عثمان را بجا خود بداد و او در راه گرفت تا به مد رسول خدا
(ص) را برساند عثمان رفت بوسعان و بزرگان قریش را دید و کرد و از طرف رسول خدا (ص) پیام را
رسانید و چون عثمان پیام رسول خدا (ص) را رساند و گفت تو خود اگر خواهی بماند کعبه

صواف کن.

در اسخ گفت من بن کار را بکم برسولاجد (ص) بن طواف کند، و ریش را برداشت کردند و برسولاجد (ص) خبر رسید که عثمان بن عفان کشته شد (سین در سن ۲۶۵) دانه نعت رسول خدا و بیان میگرداند.

داستان صلح میان مسلمانان و مشرکان
این اسحق از ذهری نقل کرده است که:

۵. سهیل بن عمرو و اخا بنی عامر بن لوی

او گفته بود محمد برو و ما صبح کن و این شرف در برابر صبح باشد که صلوات بر او گردانند. حد هرگز مان در بدم که عرب بار گوید که محمد رود و او د مکه شده است، سهیل بن عمرو برسول خدا (ص) آمد و نا چشم رسول خدا (ص) باو افتاد فرمود این مردم صبح جو سید که این مرد را فرستادند و چون سهیل بن عمرو برسول خدا (ص) رسید سخن در کرد و میان آن ها گوگو شد و صبح مطرح شد و چون قرارداد صلح بنیان رسید و هر همان نوشتن عهدنامه صبح آمد (در اینجا بن اطلاع داشت و دیدید عمر گوید) رسول خدا (ص) علی بن ابیطالب را خواست و فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحيم

سهیل بن این جمله را نمی فهم بنویس ما سکت اللهم

رسول خدا (ص) بنویس سکت اللهم (را و شت) بنویس است قرارداد صلح محمد و رسول خدا با سهیل بن عمرو
سهیل بن عمرو اگر من گواه بودم که بن رسول خدا بنی بنو سبکیم نام خودت و بددت را بنویس

رسول خدا (ص) بنویس است قرارداد میان محمد بن عبدالله با سهیل بن عمرو - بن مواد صلح

۱- با ده سال جانی داد که باشد و مردم بهم کاری نداشته باشند.

۲- هر که از مریش بی جاده وایش رد محمد آمد و را مریش را گردانند و هر که از پیش محمد آرد و ریش پاشیده شد او را تطهیم میکنند

۳- میان طرفین مصوبیت باشد و شمشیری کشیده شود و کسرا بدو زبان بکشد

۴- هر که خواهد با محمد هم بیان و هم قسم گردد و هر که خواهد با مریش عهد و بیان کند (حراعه با کس دعوت با پیغمبر هم عهد شدند و سوگن با مریش)

۵- در این سال بنو از همین جا بر گرد و وارد مکه شود و در سال آتی به مکه بیخه کنیم و بنو با ایلان مدت سه روز در آن سایید و زیارت کنند و همان سبزه بنک سواز هم رسماً باشد و شمشیرها در علاف باشد

در بن میان که رسول خدا و سهیل در کار مصمم و نوشتن عهدنامه بودند ناگاه ابو جندل پسر سهیل بن عمرو دحجر که آن خود را چینه مسلمان ادباحت و پیغمبر پاشیده شد

از بن رسول خدا هنگام سفر ارمیه بردندی بداشتند که پیروان با عمدا جوابیکه رسول خدا (ص) دیده بود و چون بنی صلح بر خوردند و رسول خدا (ص) بددت که عمره کرده بر گردن گرای و مدای

سخنی دج مردم شد سال آنجا که ردیک و د ارسلتم برگردند و چون سهیل آمدن سر خود را در پناه
مسلمانان دید، بر خو سهیل و سبی، چهره او بواحت و د من جامه او را چسبید و گفت ای محمد عهد و پیمان
میان من و تو بش از و دود پس بسته شد

رسول خدا - داشت می گوئی - من سر خود را حانه پنج کرد و میکشاید که برگرداند
سوی رهش و ابوحنبل هر د مردی گروه مسلمانان مرا بر دشمنی که بر می گردانید تا از دهم
نگردانید و مشاهده می نمودید بر روی بر شای دل و بر دین و بگر می مسلمانان شد

رسول خدا - ای بچیدن خبر کن و خدا عهد گراز بر سر خدا همین رودی برای تو و دیگر
میان مسلمانان می کشاشی و بر شی هر هم سرد ما بین مردم عودنی ستیم و قرار صلحی
دادیم و عهد و پیمان و آب عهد و پیمان حساب شد و بدارند و دانست که ما بدانها دغنی نکنیم
و پیمان شکستیم

گویند عربین خطاب برجست و کنار ایی جندل بر راه افتاد و دست شه شیر در سوی او می کرد و
می گفت ای محمد من خبر کن از این شد که د و حوشان ما اند خون رنگی شد و هر گشت من امید و
و د که او حش شد و پسر خود را کشد و از او کس پسر خود را کشد و دج کرد و عهد صلح اجرا
شد و عهد من از مسلمانان را گواهی کردند

۱- ابوبکر صدیق ۲- عمر بن خطاب ۳- عبدالرحمن بن عوف ۴- عبدالله بن مسعود ۵-
سعد بن ابی وقاص ۶- محمود بن سلبه و د مشر کس می کرد پس حش که همور در شریک بود و عی بن بی
طالبان کاتب عهدنامه هم آنرا امضاء کرد.

و اسحاق گویند رسول خدا مدت اقامت در حدیبیه مدتی من و حرم دمت و آمد می کرد و
بدر در حرم می گراز و چون کار صلح به پایان رسید بر حشست و در بانی خود را حش کرد و
شست سر خود را تراشد و را حرام بر آمد و مردم هم از او پیروی کردند. پایان نقل از سیره
ابن هشام

در جریان صلح حدیبیه اسرار حسرت و دین و اعجاز مهم آن حبه و تبدیل و تجربه آن می آید
کتاب چند گانه است

٥٥٢ على من إرغام ، عراييد عن أحمد بن محمد عن أبي بصير عن أبيه ، عن الفضل
أبي الحسن ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى "وَأَوْحَإِمْ" وأوحى لكم حصرت صدورهم أن يعتلوكم
أو يقتلوا قومهم ، قال ركب في بني مدلج لأتتهم وأوحى إلي رسول الله ﷺ فعدلوا إذ قد
حصرت صدورهم أن شهد أنك سوية فلهذا عرفت وأوحى قومك عليك ، قال فلب كيت صنع
مهم رسول الله ﷺ ، قال وأوحى إلي أن يرح من لعبت ثم يدعوهم في أوحى وولاهم

٥٥٥ - خبر يحيى بن أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن فضال عن داود بن أبي زكريا وهو ورقه عن أبي زيد الجمال عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن الله تعالى بعث أرواح أملاك في إهلاك قوم لوط حين يهلكهم الله كقيل عيسى وموسى وراعيهم الخ وهم معتمون فسلموا وعليه فلم يعرفهم ورأى الله حسنة وبعث لأرواح هؤلاء أحد الأنبياء في وكر صاحب أضياف وشيوخهم عجزاً سناً حتى أتواهم يوم قتلهم فلم يصدقهم ربي

۵۰۴ - فصل می از اسرار اموری (ج ۱) در عصر قول حدیث و قول (۱۹۲ - ۱۰۰) در شهر
آباد و دولت باشد از آنکه شما بگویند و قوم خود بگویند فرمود در این بی بدلیه در شده
نیز آنها مرد رسول خدا (ص) مدد و گاه در احیای که با دایم و در ما بگویند است که شهادت
نشینم تو رسول خدا (ص) پس ماه او هر ماه و در هر ماه خود در رتوباشیم و اعلام بی طرفی
می بینیم بگویند که رسول خدا (ص) با آنها چه کرد؟

در پاسخ گفت با آنها قرار داد کرد که هر قبیله ای را معذور شمارند و در غرب از عت باشد
پس آنها را دعوت کند و اگر به (سه و خوب) و اگر به (با آنها جنگ

شرح در مجلس دوم دولت «ارت می می مدح» بهسازی در عصر دولت (۱۹۶۲-۱۹۶۰)
چون کسیکه نامزدی پوسیده که میان شما و بهاس می است. گفته است: «استد شده است از آیه
سابق که میفرماید آنان را بگیرید و بکشید»

یعنی مگر آنها را که بی طریقی احتیاج کنند و رحمت انشما گذاره گیرید و موصود را این قوم
شواغه باشند و رحی آنها را از این اسم نامند بر این معنی «س» هنگام هجرت از مکه با هلال سن
عوبیر برکتی اسم فرازی طریقی است که به نام او کیث کنند و به اذیت و و هر کس
هم به او پیوسته شود مشون همی فراز باشد و رحی مورد آیه در مسی بکریا برید سن

(داستان قوم لوط)

۵۰۵ - ر اینی برید حصار را تمام صادق (ع) فرمود راستی خدا تعالی چهار درفشه بری هلاک کردن قوم لوط فرستاد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کرئیل اینان با ابراهیم (ع) گذر کردند و عمامه بر سر داشتند و بر او سلام دادند ولی آنها را نشخص و هیئت خوب و ربانی ندانید و گفت برای خدمت آنها چرا خودم بشمارم از همه بخانه داشت گوشه فریبی بردی آنها بریان کرد تا بخت و آن را در برد

أَيُّدِيهِمْ لِاتَّصِلَ إِلَيْهِ بِكَرْهِمْ وَأَوْحَسَ مِنْهُمْ حِينَهُ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى ذَلِكَ حَزَنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ حَسْرَةَ الْعَمَامَةِ عَنْ
وُجْهِهِ وَعَنْ أَسَدِ عَرْفِهِ بِرُءُوسِهِمْ ^{فِي} فَقَالَ : أَسَدٌ هُوَ ؟ فَقَالَ : بَعَمٌ وَمَرَّتْ أُمُّهُ سَارَةً فَشَرَّهَا
بَسْحَاقٍ وَمِنْ وَ ، إِسْحَاقُ يَعْمُودُ فَمَا لَكَ مِنْ ذَلِكَ عَرِّجِي حَلَّ ، فَأَحْبَبُوهَا بِمَا فِي الْكِتَابِ الْعَرَبِيِّ
فَقَالَ بِرُءُوسِهِمْ ^{فِي} لَهُمْ : وَمَا دَاخِلُكُمْ ؟ قَالُوا لَهُ : فِي إِعْلَانِ قَوْمِ لُوطَ ، فَقَالَ لَهُمْ : إِنْ كَانَ فِيهِمَا
مِائَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ نَهْلِكُكُمْ سَهْبًا ؟ فَقَالَ حَزَنُ بْنُ إِسْرَءِيلَ : لَا ، وَلَوْ كَانَ وَاحِدٌ مِنْكُمْ ، قَالَ : لَا ، قَالَ
فِي كَانُوا ثَلَاثِينَ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ فِي كَانُوا عَشْرِينَ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ فِي كَانُوا عَشْرَةً ؟ قَالَ
لَا ، قَالَ فِي كَانُوا حَمْسَةً ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ فِي كَانُوا وَاحِدًا ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : إِنْ فِيهِمْ لُوطٌ قَاتِلُوا
بِحَسْرِ أَعْلَمَ مِنْ فِيهِ لِيَسْتَحْيِيَهُ وَأَهْلُهُ ، لَأَمْرُهُ ، بَلَّغَ مِنَ الْعَرَبِيِّ

اینها، بهاد و چون دید دست بدان در کسبه نان و اشناس - شعیبی داد و از آن ها ترسیده چون عزیزین چای دید عمامه را ز چهره و سر بر گرفت و از هم او را شباحت و گشت تو هم خود او هستی؟

در پاسخ گفت آری دهـمـر شـسـاره مـهـا گـدـر کرد و اور . اسحاق زده داد و در دهـمـه اسحاق هم به محبوب و ساره همان را گفت که خدا و روحی در دل او گفته است (۷۲) هود ساره گفت ای وای بر من آیا می‌دانم یا اینکه سالخورده‌ام و این شوهرم به راست راستی که چیر شکفت (آورد بست) و فرشته‌ها پاسخی ندادند که در قرآن مجید درج است (۷۳) هود: درشته‌ها گفته‌اند آیا تو زکار خدا در شکوه رحمت خود و برکاتش بر شته‌هاست و منتهی که خدا صود و بر در گوازی است)

بس ابراهیم بداند! گفت برای چه آمده اید؟

مرشته‌ها: آمديم قوم لوحه (اعلاک کسم)

۹- مگر صدوقوں دزدوں کی آپا باشد ہمارے ہلاک ہو گئے۔

چند روز قبل گفت ۹۰

ابراہیم: گر ۵۰ روپے مؤمن باشند؟ گفت: ہا

۱. اگر ۳۰ تنی مؤمن باشند گفت:

ابراہیم اگر ۶۰ ہزار مؤمن باشند گت ۹۰

ابراہیم۔ اگر ۱۰ تین مؤمن باشند، گفت ۷

ابراہیم: اگر ۵ تن مؤمن باشند؟ گفت: ۴۰.

ابراهیم: اگر المؤمن در میان آنها باشد، گفت: و

از بهر آنکه در میان آنها است

و ریشه، ماداد، نرم، بدبافت که در میان آن ها هستند هر آینه لوله و خنده اش را جات می دهد.
چو همان دیش که از ماندگان است.

مَ مَصُوا بِقُلِّ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ أَبُو شَيْخٍ لَا أَعْلَمُ بِهِ الْقَوْلَ لَا هُوَ يَسْتَعِينُهُمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ «يَجْعَلُ لَكَ فِي قَوْمٍ لُوطًا فَأَبُو الْوُطَاءِ عَوْمِي رِزَاعَةُ لَدُنْ قُرْبِ الْمَدِينَةِ وَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَهُمْ مَعَهُ قَوْمٌ
فَلَمَّا آمَهُمْ أَى هَيْئَةٍ حَسَنَةً عَلَيْهِمْ ثُمَّ بَيَضَ ثِيَابَ بَعْضٍ فَقَالَ لَهُمُ الْمَرَلُ قَدْ بَوَّأَ لَكُمْ وَتَعَدَّ لَهُمْ
وَمَشَوْا حَلْفَهُ وَدَمَ عَلَى صَدِّهِ عَلَيْهِمُ الْمَرَلُ قَوْلُ «أَيُّ شَيْءٍ صَعَبٌ آتَى بِهِمْ قَوْمِي وَأَنَا أَعْرِفُهُمْ»
وَالسَّبَّحُ لَهُمْ فَقَالَ «إِنَّكُمْ بَأْسُونَ شَرَارَ خَلْقٍ اللَّهُ قَدْ وَلَّيَ حَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُجْعَلَ عَلَيْهِمْ حَسَنٌ
يَشْهَدُ بِأَنَّهُمْ ثَلَاثَ شَهْرٍ» فَقَالَ حَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ مَشَى سَاعَةً ثُمَّ التَفَتَ إِلَيْهِمْ وَقَالَ
«إِنَّكُمْ بَأْسُونَ شَرَارَ خَلْقٍ» وَقَالَ حَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ سَاعَةٌ ثُمَّ مَضَى فَبَيَضَ ثِيَابَ الْمَدِينَةِ
الْثَلَاثَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ «إِنَّكُمْ تَأْتُونَ شَرَارَ خَلْقٍ اللَّهُ» وَقَالَ حَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ ثَلَاثَةٌ ثُمَّ
دَحْنُ وَدَحَلُوا وَاعَهُ فَلَمَّا أَمَّهُمْ أَمَرَهُمْ بِأَنْ يَخُذُوا حَسَنَةً وَصَعِدَتْ قَوْفُ السَّبَّحِ وَصَعِبَتْ فَلَمْ

سپس گذشت به در عهد حسن عسکری ابو محمد که است موصود را این گمارد ابراهیم را
می دایم جر اینکه می خواست آنهارا زنده بدارد و محاب دهد و همین است موصود قول خدا عزوجل
(۷۴ هـ) در باره قوم لوط با ما جدال میکند

شرح ابراهیمی در عهد حسن عسکری ظاهر است که عسکری از طایمان حاکم
بود و سال است

و لغت همین روایت در مسرعاتی و چه در کلمات طایمان همین کتب گذشت حسن بن علی است
بی کلمه ابو محمد و بنا بر این مقصود حسن بن علی بن فضال است که در میان روایت سخنی برای بیان و
شرح آورده و کتبه از هم میرا و محمد است

فرشته ای که به ابراهیم مرد لوط رسید او در میان کثرت خود در دشت شهر و دهانه بر
سر بر او اسلام دادند و وی بدانها نگرست که نه دپائی دارند حمامهای سفید و حمامهای سفید
در بر آنها است بآنها گفت: منزل

گفتند آری جدو آنها اسد و نه دال او روان شدند و لوط پشیمان شد که بآنها عاری
مرد کرد و خود گفت چکاری کردم؟ اینان ز مرد بوم خود آوردم که می دانم بدکار و مرده آزارند
و دو بآنها کرد و گفت شما نزد بدترین جن خدا آمده اید
حبرئیل گفته بود در باره عذاب آنها شب یکم ناله های گواهی دهد حبرئیل
گفت این یکبار و ساعتی رخت و بار رو بآنها کرد و گفت رختی شما زرد شد بر سر جنس جنس
خدا آمده اند

حبرئیل گفت این دو بار سپس پیش رخت و چون به دروازه شهر رسید بآنها رو کرد و گفت
راستی شما زرد بر سر جنس خدا آمده اید

حبرئیل گفت این سه بار سپس شهر در آمد و آنرا نادید شهر در آمدند و چون رخت آن
ها را دید دیدند بر سر سرسبز بالای سر رخت و در باره و قوم لوط شیدند و روی هم دود کرد و چون

يسمعون فحسب فمما في الدخان فلو ان عول الى الباب فاب اسهم فله عسده لوم م
 رب ففد احسن منهم ههه ففجروا الى الباب ليدخلوه فمما اعم لوط وم اسهم فقتل يا قوم
 اذقوا لله ولا تحزنوا في صيقتي انيس ههكم حل شد فعل هؤلاء ستنى عن ليل ليلكم مدعاهم
 الى الجلال فقالوا لعل عصبه لى في ش من حق واثك لعلهم مد يد فقال لوط لي بكم
 فوه و آوي بى كن شديد فعل حمرئيل ليك لوبعدهم اي فوه له ففكثروه حتى دخلوا البيت
 قن فصاح به حمرئيل يله دهم يدخلون فله دخلوا افعري حمرئيل باصبعه نحوهم فمهم
 افعهم ههوه ههه فطعمه افعهم ههه ثم دى حمرئيل فعل دى سى انكس دسلو ليل
 فاسر باهك بضع من الليل ههه وقال له حمرئيل انا معناني بهلا بهم فعل يا حمرئيل عجل
 فعل ههه فمعهدهم ليل الصبح ليل الصبح برب ههه قال فمعهه وجمعهه من معه لا امرته
 قال ثم افعهم حمرئيل بخصايه من بضع ههه ثم هههم حتى سمع ههه الههه اندش بهج
 لكلا ههه صبح لى ليكه ثم فله ههه اضطر عالم وعلى من حوال لى لى حمرئيل

دود رد دود در خانه لوط دود دود لوط پانزیم آمد و گفت برد لوط مردی ههه که من هرگز
 از آنها ندیده ام

آدم رد در وارد خانه شود و چون چشم او را بر سر خود آهنگار و مسدود گشت

ای قوم از خدا پرهریز دارید و مرا در خانه میماند رسوا میگردد آدمین شماها مرد خردمندی
 نیست؟ و آنها گفت ایست دختر ما را که ری شماها پاکیزه را بد و داشین برید آنها را دعوت
 کرد که برو چه حلال دفع شهوت کنید

در پاسخ او گفتم تو خود بخوی می دانی که مادر در دحرب و ههه در دعای نیست و تو
 می دانی که ما چه معبودی داریم او گشت کاشی که من در رر شما تو سنی دشتم و یا
 شبیهایی محکم می دشم

حمرئیل گفت کاش می دانست که با چه نیرویی دادا قوم برد خانه غزونی گرفتند تا به زود
 بخانه و ریختند و حمرئیل فریاد زد یگداز وارد شوند و چون وارد خانه شدند حمرئیل انگشت خود
 را سوی آنها فرود آورد و سنانی از آنها روت و است فول حله (۳۷- لعل) دیده های
 آنها را کور کردم سپس حمرئیل فریاد برآورد ما در سینه های پر زور کار و ابهم هرگز دست
 آنها نپوشید و شب هنگام حادثات را کوی شده و حمرئیل لوط اعلام کرد که ما برای هلاک
 کردن آنها آمده ایم و حمرئیل گفت شتاب کنید

در پاسخ او گشت رسی موعده آنها نداد است آید نامه در دین نیست فرمود حمرئیل و را
 در میان داد با خود و عائله خود را هر همرش ردهشت و برون روت فرمود سپس آن شهر دارین
 با دوبر خود بر کوه از ههه ههه رمین و تیر بالا برد و اینجا که اهل آسمانهای دماست سگان
 و آواز خروسان آنها را شنید سپس آن را وارونه کرد و بر آن شهر و هر که در گرد آن بودند
 سحیل فرو نازید

۵۰۶ - خمس بحمی عن محمد بن یحیی عن شمس بن محمد عن ابي الصلاح ابن عبد الحمید عن محمد بن مسام ، عن ابي جعفر علیه السلام قال : والله للذي صنع الحسن بن علي رضی الله عنه كتاب خير لهم الاثم مما طلبت عليه الشمس والله لقد مر اب هذ لآية : «لم ير الى الدين قبل لهم كفوا ابدكم وقيموا لصلوة وآتوا الزكوة» إنه اهي طاعة الامم وظلوا الضال فلم كتب عليهم انتم ل مع الحسن عليه السلام قالوا : رتبنا لم كتب على الضال لولا احتراب علي رضی الله عنه من رجب بعونك وبشجع الرسل ارادوا تاخير ذلك إلى القائم عليه السلام .

شرح - از مجلسی رحمه الله قوله «بهرهون» یعنی شتاب می کردند.

دو به تعالی «فقال هؤلاء سبوا من طهر اکم» - «مهرین در پاره من آینه چند دولت در د

۱ - مقصود دحیر بن صفی است - از فاضل

۲ - مقصود از آن امت است در زمانه دحیران او بودند زیرا هر پیغمبری بعد امت است و زمانش مادران امت هستند - از مجاهد و صید بن جبر - و در کیفیت عرس بهام خلد است

۱ - مقصود روح آنهاست و در شرع او روح مؤمنه نکات روا بوده چنانچه در آغاز سلام که رسول خدا (ص) دحیرش را به ابو الحسن بن ابراهیم ترویج کرد و او خود مدعیان شده بود و سپس این حکم نسخ شد.

۲ - مقصود روح بشرط ایمان بود - از دحیر آنرا در احترام و حواسگی می کردند و برای کهرشان مدعیان برویشتن میکرد

و گفته شده در میان آنان دو سید مضاع بودند که می خواستند در دود دعوت و رضاء دادند به خدا

و در وایت علی بن ابراهیم از محمد بن هارون است که مقصود او زبان آمان بوده را هر پیغمبری بعد امت است و آنها را دعوت بخلال کرده و دعوت بحرام کرده

(در حکمت صلح امام حسن (ع) با معاویه)

۵۰۶ - از محمد بن مسلم از امام باقر (ع) در مورد بعد آنچه حسن بن علی (ع) کرد برای این امت بهتر بود آنچه آنست بر آن می ماند بعدا که ابن آبه (۷۷ - الحاشیه) «بسیکته بکسی بدانها که بر ایشان گفته شده است از مردم بد رفتاری را با او در کوه را بردارند همانا مقصود از آن طاعت امامت آنها در حق من مرد نمودن و چون بر آنها واجب شد امام حسن (ع) مرد کردند گفتند (۷۷ - الحاشیه ۴۴ - ابراهیم) پروردگار چرا با حیدر رو جنب کردی خوب بود ما را مهلت بدهی و موعود بر دیگری که رسولان بروی کشیم - مقصود آن ها تأخیر چه یاد بود یا ظهور امام دهم (ع)

شرح - از محمد بن ذره - قوله «والله الذي صنع الحسن بن علي» - یعنی اینک با معاویه صلح کرد برای امت حیر و صلاح بود و گرچه اکثر اصحابش بدان رضی بودند
قوله تعالی «لهم اني لدين قبل لهم كفوا ابدكم» یعنی در زمان هد و سادش امام زمان بود

أراه في ليلتك معاً. ي أي هو؟ قال: فحدثه أحد مدبر حل من الهمد فعلمه حتى طس "بته" ون
 بلغ به الـ اطر إلى ممشي أي هو؟ قال: إن حـ بي لدل على رث أسامشري قال
 وشق شقة فمات وورث علمه أهله فالعلم هناك.

۵۰۸ عن أبي إسحاق عن أنس عن أبي عمر عن حماد بن صالح عن عبد الله بن أحمد
 عن أبي عبد الله عليه السلام قال: رأيت رجلاً من أصحاب علي بن أبي طالب من العرب وأهل بيت
 من الهمد

مروود ودارارد وکی مرده هدر حلو کشید وچوم در او آموخت تا بدشت داش
 در به و "گفت که کی می سرده شد و در کجاست در سج اوگفت حسب من دلالت دارد
 که و همان مشتری هستی.

گوید و شوی کشید و مرد و عیش به داشت از رسد و با چوم ارتجاع است
 شوح. در مجلسی دره. و با دامن می در هم دلالت دارد بر مکه چوم علامت
 کالای در علامت و مال لا دارد که مرده و و اسخرج بر بی مردم دیگر
 جائز است

هوله (صورة وچل) مکه که بر مرد صحت دارد باشد که خدا تعالی در او است
 و تا زندگی بدو داده و او را در می فرستاده مرا به ذات و حال و ندگی شود و صد در بی
 اثر مرود اتفاق شده است

۵۰۸ ارماء صادق (ع) مرده شد از عدم چوم مرده و در او داشت هر که حدیث عرب و
 پشت حدیث از حدیث

شوح. از مجلسی دره. قوله والا اهل بیت من العرب یعنی اهل بیت (ع) (ن)

من گویم. اکنون وقت آن است که وعده خوش واد کنیم و بدمی در عدم چوم و تمام
 و تمام و احراز از احکام آن نمایی و اولاً باید سخن برخی از اصحاب را در احادیث که در
 اخبار داده بر دو قور را

شیخ در حدیث در کتب دلالت صدق علی بن ابی طالب که است حورث و موهو حیران دیگر جسم
 های آتشی شد که در مکی و مرگ دارند و شعور دارند و خدا آنها را برای سود خلق و زود
 سببها و شایسته های خود ساخته

و چهار مرده (۶ - بیونس) او است که خورشید را سال و ماه در و در ماه و در و در
 رای او مرده است و نا شماره سالها و حساب را بداید خدا آن را با در ده جر حق و سستی و شوح
 دهم آنرا برای مرده که می دند و می دهند

و مرده است (۹۸ - الاسام) او است که برای شما احزان را به حدیث نادر علامات پیامان و
 دریا دهری شوید بوسیله آنها ما آیه را شرح داریم بری مردمیکه می دانند

پر خلاش اصرار دارد انتہی،

و ما صدیق طایف در حلقه علم عموم کتب و برد حبه و رساله‌ی نوشته و اصرار کرده که
اجتران ازاده بازید و فاعل و مؤثر رسد و دلالتی آورده و کلام اصرار را یی پید خود ذکر
کرده ولی ثبت کرده که اجتران شاه حوادث هسد بطور اکبر ولی بطوریکه و در حکیم
روایت ن هارا طبق ازاده خود بمعبر و تبدیل دهد و علم و علم و نظر در بهرا ته و بر
کرده است.

علامه در کتب مشنیه المطالب گفته است درین مبحث حرایط و هیچ ب آموختن علم نجوم را بیه
 نسکه مؤثرند و بیه سود و زیانند و جملا هر که معتقد باشد که حرکات سیاره و عطارد مربوط
 بحرکات ملکیت و اجزای آن اخراست کافراست و مرد گزینی بر آن حرایط و هر که نجوم مودد
 باشد سیر کواکب را بداند و بداند آنرا در وسع و کسوف و دیگر حوال کب راعیب ندارد و در
 تهریر و قواعد هیچ بی گفته است

و شهید نور الله مصححه درو غر خود گفته است هر که معتقد است در آن مدر اس چهارم و
موجود آنچه در آن است می رند کافر است و اگر آن را در طرف احد موثر دانست چنانچه سنان را در
اعمال خود که عدايه مذهب اين خطه کافر است در احوال ادا افتد گسي و جسي است سنان و سنان
و قبل (و پس از) سنان در حقی دیگر از راه اعطاء ۳۴ و واس در ازه موضوع خود مکرر در آن
چنین نتیجه گرفته است :

وچوں خواجہ حیدر بہ دادچہ، راول و اخبار و سرگرم پیاسی می دایک :

۱- فصله استغفار و دردتیر کمر است و معالجه صورت دهن

آب عقیده تاثیر بهس آن ها را که هر است و

۳- معلوم و عدم معلوم و مظالمه در آن عدم اعمد در آن آن صلاح و راجح الاصل است و حاکم
مع قوی هست و کبر اخبار و اوصاف و بشرا باها دلالت بر قوی و در مع اردوی علی عالم و قوی و دسته
اولست علاوه حاکم دلالت دارد بر قوی و در مع اعمد در آن آن صلاح و راجح الاصل است و حاکم
عل شده و امور خود در غایت ساعات و عمومی که در آن در مع اعمد در آن آن صلاح و راجح الاصل است و حاکم
قمر در غایت و دست و هم در مع اعمد در آن آن صلاح و راجح الاصل است و حاکم
همه اعمال پادشاه و امر مجلسی در

من گویم - در دوران سابق مذهب ستاره ششایی رواج داشته و سده در برهان نجوم را مد روحانی
و معبود می پنداشته اند و آن عقیده ، صورت های مختلفه در اصول دین وارد شده ، بوده است و این تشدید
و وسیع احزاب برای بطال این مذهب است ولی مطالعه در نجوم برای کشف طلاعات بر اساس علمی خصوص
و وجهیکه مروره رد داشتند آن ساز و ستاس معارضت ارباب کشایان علمه صحیحه زمانی دارد
و معنیست است

آری وجه اصول حراقی کلمه و آشود که از پایه گزاران ولایه احکام و حریت بخود و بوجه
و جاسه جانی ندارد و مایه صلاحت و گمراهی افکار است و جمعی از حده هم بطور مجمع در این موضوع
دارد که مایه تشوش افکار و وسوسه حاد و گیری از کار سنت و برای شمول به کارها مصادرات جسی
ساعت می گذارد و مردم را از کار سار می دارد تا آنکه هر ساعت برای کار و کوشش مهید و بسیار
سعيد و خوش است

[illegible]

٥١. أدب عن أبي حمزة قال سألته عن عمادته عليه السلام عن قول الله عز وجل "وحي موت أدباً" قال
أدب رفع "ول" هي موت سبى عليه السلام

۵۰۹. از همین روز پس گویند می مه عند سلام نهم و سدر و ایهای دیگر از رد مام
صادق دوع، برده دزدگی می و در که حرف سبب پوشانده بود و هنوز از می عانی خمری
بود، مصیبت ایها این و در که

مأمور و مقرر را به که این مرحله نامیده می‌گردد شد، حدود چه قدری دارند؟ - امام
همه نامه‌ها را برمی‌زد و فرمود ای ای می‌رانی این امام در هر دو ششم آیا نمی‌دانید که همان
پنجشنبه کشته شود

شرح - معجمی رہ - قواعد حسن و قبح اسودد، وہی از برای مہم جراحی را آقا

فرمانده ما اهل‌اولاء با امام چون شتاب دارند و تمام امام خود هستند و از شیعیان و پیروان و یارانند.

هواد - عمل لفظی - می‌باید که تمام آن مجرب در سفر بیرون کشد و
 بلکه از علامات صیقل اول به ای است و بعد به ای خروج کرده و گفته شده و چگونگی خروج
 و چنان برای ما است

(در بیان برخی خصائص آل پیمبر و برخی احوال پیمبر ص)

۵۱۰- بی سپهر گوید از امام صادق (ع) پرسیدم از عیبر قول حدیثی (۳۶-۱-۱) در خانه‌هایی که خدا اجازه داده است بر افراشته شوند - فرمود: محمود بر آن خانه‌های محمود است (س)

شرح: ر محسوس زخم این حدیث دلالت دارد که مقصود زخمت زخم صوریه است و مرجم
در دلالت دارد که مقصود زخمت زخم صوریه است و مرجم در دلالت دارد که مقصود زخمت زخم صوریه است و مرجم

الحسین علیه السلام علی دینت گفته، ثم قال علی بن الحسن علیه السلام، أنه إنّه لم یبعثی أبی أصمّه
أولاً إلا کراهیة أن یقولوا سبنا

۵۱۵- آن، عن یحیی بن حمیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: کتب بقیة رسول الله صلی الله علیه و آله الفصوة
إداری عن علق علمه. قال فتخرج فتأی الامم من قول ویسألهم الرّحل اشیء
ویسأله هذا الشیء فلا یستأمن مع، ول فی حلق سب فی حبس، سرور من حدیث فتناول عنده
فصر بیه علی رأسها فتحت فخرجت إلى الی علیه السلام تشککه

۵۱۶- آن، عن حل بن عوفی عنده علیه السلام قال: عن مریم علیها السلام حملت بعیسی علیه السلام تسع
ساعات کثیرة فاشأ

۵۱۷- آن، عن سرور بن یزید قال: قال لأبی عبد الله علیه السلام إنّ لمعریة یرعمون
هد الیوم لهدم لیلته المستقله قال: کذا واحد الیوم لیلته لعمریة علیها السلام قال یصل حلقة حیث
أو اهلال ولوا و دخل لشم الحرام

عی بن الحسین علیه السلام «ع» فرمود: «و اما تو بیده منست

سبب فرمود: او نخست مایع من از ضمانت همدانیش ن بود که میباید دیگران بگویند در پیش
دستی کرد

۵۱۵- از امام صادق علیه السلام «ع» فرمود: «در سواحدادس» که صدوا م داشت چ این بود که چون
بمهر علیها السلام «ص» آمده می شد و پدرش در بردنش مبادحت و او را زها میکرد آن زمان
میدان بود می دوهر کس چری می داد و رودی حیر می شد روزی سر خود را میان چ دو
سرم چ دیور بود و صدای سگ در می بر سرش کوفت و حشرش را شکست و باده بیرون شد و رد
پیه پیر علیها السلام «ص» زمت و شکایت کرد و

شرح- او محسوس ده- دوله (شککه) بر زبان صبر شکایت کرده و اشاره و بر هر تقدیر از
معجزه های پیه علیها السلام «ص» شهادت

۵۱۶- از امام صادق علیه السلام «ع» فرمود: مریم علیها السلام (ع) ۹ ساعت مسی (ع) - ن بود و هر ساعتی بخای یک ماه
شرح- از محلی ده- قوله «تسع ساعات» من گویم ن گفتند در باز مدت حمل عیسی و دوی
است که ۹ ماه بوده و این قول به و داست و ۸ ماه و ۶ ماه هم گفته اند و ۳ ساعت و ک ساعت هم گفته
شده است و ظهر آیه اذ و اول مسیه (اره ماه ن شش ماه) مای است بر اذ و سوره مریم
فرماید و ر آن کردید و بی دینت او در محل دوزی ساخت- و این معر با طولانی بودن
مدت حمل مافات داد.

۵۱۷- در عمر بن مریم گویند امام صادق علیه السلام (ع) گفتیم معمره بداند که امروز حرم شب ایمنه
است در مسج فرمود دروغ گویند امروز ر شب گذشته سب این طلی بجه چون هلال را دیدند
گفتند ماه حرام د حل شد

معدن بالای مرغ شر سعد بن ابی وقاص و عقیل بن ابی رباح که سوار می شدند گریخته و از او جدا شدند در جهتجویی شر خود و عدالتی بایران دیگر خود رسیدند در حمله بران کردند و کاروانی از قریش بدین راه گمراهی کردند که کشتن و بوسه و مال الحجازی از آن شد و عمرو بن حفص می قاتله سالاری بود.

این استیلا گوشت عثمان بن عفان و برادرش مولی بن عبدالله مغروری و حکم بن کسان مولی هشام بن مغیره همراه عمرو بن حفص می بودند و چون چشم آنها با صاحب عدالت بن جهش افتاد رسیدند که ردیف آنها مران کرده بدو شکافته می بخش که سر خود بران شده بود و ردیف آن ها رفت و چون از دیدن آمدند و اخراج کردند بنام عمرو بن عبدالله و طرف آنها حفصی بدیدند و مسلم بن احماد مشورت پرداخت و گفت که مشای که در حجب است دست از آنها بردارد و اگر بدو از شما مصون گردید و اگر آنها را بکشید در راه حرم کشته بشید خود روزه داده و هر سوار اقامت داشتند سپس دیگری کردند و همه گرفتار هر کدام را بکشید و امواج آنها را بگیرد.

و بعد بن عبدالله بن ابی سفيان بن عمرو بن حفص میر کش و عثمان بن عبدالله و حکم بن کسان را اسیر کردند و مولی بن عبدالله از دست آن ها بدرفت و عبدالله بن جهش کاروان و اسیران را آوردند و امواج بدو رسوا دادند و رسا شدند.

یکی از حمله بن عبدالله بن جهش گفته که عبدالله بن ابراهیم خود گفت حارس این عدالت را رسول خدا «ص» می دهم و این بخش از بن بود که حارس عتیم معمر کرد از طرف حد برای رسول خدا «ص» و حارس کاروان را رسول خدا «ص» داد و بدین معانی بن خود نصیحت کرد.

این هشام گوشت چون بدو رسوا شد «ص» آمدند فرمود بن شما نگه در راه حرام بجایید و کاروان و اسیر را بوسه کرد و چری را آن برنگرفت دست گشایی و کار خود شش شد و بدو شکافته هلاک شد و برادران مسلم بن ابراهیم را سر بران کردند و کای که کرده بودند قریب هم گشتند معبد و صاحبش حرمت راه حرام را نگه بدش و در آن حوب زیری کرد و مالها را غارت کردند و مرد مرا اسیر کردند و هر که از مسلم بن ابراهیم که در میان بود درش میرفت در جواب آنها میگفت این کار در شما وده و در حجب وده و بود این پند را زکام و عمرو بن حفصی و له و افاد بن عبدالله بن جهش گرفتند و عسر کردند که حاکم می رسا بنامان و درش معمر شد و حاضر شد و هر وخته شد.

و چون گوشت بدو رسوا شد و ده بنام شد خدا و رسول خدا بن آء و رسید ۲۱۷-۱۱۷ هجری) و بدو رسوا رسوا در راه حرام بگوشت در آن بزرگ سب و ولی جنو گیری و راه خدا و کفر و زری دان و هم از مسجد الحرام و بیرون کردن هفت بن بزرگتر است بدو خدا و ده و کشتن بزرگتر است.

یعنی اگر شما در راه حرام مرتکب قتل شدید ، بهایم شما از راه خدا جلو گیرند و بن کفر و زری و شما از مسجد الحرام بیرون کنید که اهل بدو این افعال بدو بدو قتل آء که شما کشتید بزرگتر است و ده آء بهایم از قتل بزرگتر است یعنی این ها مسلم بن ابراهیم کشتند از دین بر گردانید و این بدو خدا بزرگتر است و آنها بوسه با شما بکنند تا شما را از دین

۵۱۸. شریک یحیی، عن أحمد بن شریک بن عیسی عن علی بن - از آری بن محمد، عن ابی هریریم [النعمی، عن عبد بن یسوق] یسیدنا عند رسول الله ﷺ! قال: «سوال الله ﷻ ان الشیعة لاجل الله لایحیة، من أهل البیت فعل عمر بن یزید بن عوف قد هم حتی عرفهم وعل رسول الله ﷺ ما فعلت لکم لا اؤرا. یدان ح. کم ثم قال رسول الله ﷺ: «أردل لعل علی الله عز وجل وعلی نهار الدین وعلی ر. هل لیب وعلی البیت یبع لیب یستفاه بهم فت. عم رسول الله ﷻ لم یکن ولیه موافقاً لهذا» فقال ر. الله ﷻ: «موضع قلب فی لیل لم یوسع لآله وحق أو مرگردد کرد و بعد یعی آنها مر کاز مدری امر و دارند و ردگری که به از آن پشیمان و از آن دست بردارند.

و چون در آن زمین شرح دل شد و حدیث عمده برس و هر اسی که در آن مسند بان بود گوید و رسول خدا ﷺ را سلام گرفت و در شرف دهان برای عثمان بن عفان و حکم بن کثیر و سرافند و رسول خدا (ص) فرمود ما آنها را بعد از دهیم با دو زنی ما امی سعد بن ابی وقاص و عثمان بن عروان سلام برگردید و بر ما اشد رجاس و برس داریم و اگر آنها را بکشید ما بین این دو زنی آدمی بکشیم و سود و عیب هر یک کشید و رسول خدا ﷺ با دو زن ده آن دو را آزاد کرد و حکم بن کثیر از روی دشمنان شد و رد سوانح (ص) ماند، در روز شریف شریف شد و عثمان بن عفان بیکه رگشت و آمیاد و کفر میبرد.

و چون عثمان بن عفان و حش و حشاش در عم خلاف در ماه حرام آرام شد و طبع در ثواب بردند و گفتند رسول الله ﷺ! این کار ما با شماست چواری بود و در آن امر مجاهدان داریم و جدا از آنها در ده آن را بدل کرد.

(۲۶۸- انعمه) راسی آن که بیکه برگرداند و آنها که مهاجرت کردند و جهاد کردند در راه خدا آنان امیدوار رحمت خدایت و خدا آمرزیده و مهربان است و خداوند بر دگر پس انداخته واری آنها عطا کرد پایان نقل از سیره ابن هشام.

میان خبر بیکه میبایست ده نقل کرده باین تاریخ اختلاف مهمی است در بیکه در خبر حادثه را آخر جمادی الثانی ضبط کرده است و در تاریخ آخر رجب مدبر.

(حدیثی در فضل و تعریف شیعه)

۵۱۸- از عمار بن یاسر گوید در این میان که من برد رسول خدا (ص) و دم رسول خدا (ص) فرمود شیعه خاصه حائیه اند از آن ما حائیه عمر گفت یا رسول الله آنها را برای ما معرفی کن یا شماستشان، رسول خدا (ص) فرمود من در شما بگفتم جر میخواستم شما را بدان حردم پس رسول خدا (ص) فرمود من دلیل بر حدیث عروجل هم و عی یاور دین است و حائیهش چراغ آمد و آنان چراغها باشند که بدانها روشن شود.

عمر گفت یا رسول الله هر کس را دل با این موافق نباشد و سوانح در پاسخ او فرمود دارا

٥٢١- عنه عن حماد عن علي بن الحسن المستوفی، السجعی، نعمت روه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن من الملائكة لذين في لسانهم الشيطان يطعون على الواحد في ثلاثين وثلاثين وهم يدكرهون فصل آل عبد الله عليه السلام وبعولهم ثم روى هؤلاء في فقههم وکثره عنه هم معقول فصل آل عبد الله عليه السلام فقول لطيفة لأخري من الملائكة ذلك فصل ما يؤيد مریشه وانه الفصل العظيم

٥٢٢- ٥٢٤- عن أحمد بن محمد بن علي بن الحسن بن علي بن الحکیم، عن عمر بن حفص، عن أبي عبد الله عليه السلام روى يا عمر لا تحملوا على شيعتنا وفتوا بهم وولس لا تحملوا على محملهم

٥٢٣- عن حماد بن محمد السجعی، عن عمته عبد الله بن الفضل، عن موسى بن عبد الرحمن عن عبد الله بن سنان، عن حسين بن محمد بن علي بن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل و تعالوا ربما تروا المؤمنين أمتان صالوات من الرحمن والانس يحملهم تحبوا فداهم لکون من لأستعملن بقل هما ثم قل و کان والآن شیطانی

٥٢٤- راجع صادق (ع) فرمود راجعی فرشته که در آسمان رد کند کسی دو سه سال سرکشی کند که اصل آن محمد را عدا کرده می باشد و می گویند یا میگردد که سال ۱ کمی خود و درونی دشمنان نصبت آن محمد را سال می کنند و سه دیگر را و فرشته گویند آن اصل را جدا است که بهر که خواهد دهد و جدا صاحب فصل بر آن است

٥٢٥- از عمر بن حفصه که امام صادق (ع) فرمودی عمر ششم را بحد دل بگرد و بعد از سه گیتی به دوش آورده بگردند و با آنها مدارا کنند برادر مردم یعنی دارند آنچه در ششمه حاصل دارند

شرح- از مجلسی روه- قوله لا تحملوا علی شیعتنا یعنی اوسامه ششمه تکالیف شانه در عدم و عدم حمل کنید بلکه آزادی آنها را دعوت کنید و پیروزه ابرائیم با عیون و اسرار و اعدای شما را بدارند و گفته شده است که مقصود شوق بقیه است یعنی باریک تقیه مردم مخالف را به گردن ششمه ماسور بکنید و با محملون مدارا کرد

٥٢٦- از حسین بن محمد بن امام صادق (ع) در نه فرمود حد مار و ماری (٢٩ نصبت) پروردگار ما را با دو کسی که را گرد کرد در حق و حسن و آیه را در گام خود بهم و حرد کنیم و رست ها باشد- فرمود مقصود همان دو است سپس فرمود آن را با شیطانی بود

شرح- از مجلسی روه- قوله «هما» یعنی مار و مار و مقصود از فلان هم همان عمر است امی جی که در آیه ذکر شده همان عمر است و همانا او را جی نامیده بر ششمه می و ده با باعتبار اینکه بخدم شیطانی بوده است و ولد الارض و ده با اعتبار اینکه در مکر و فریب کاری شیطانی بوده است و احتمال معنی دوم ممکن که مقصود از فلان اما بکر باشد- یا با تقیه در مجلسی روه

من گویم- بلکه اولی حمل بر این معنی است بر اما بکر در مکر و فریب کاری است و عمر بوده است

۵۲۲ یونس، عن سورة ن کلیم عن أنبیاء دینة عیسیٰ فی قول الله تبارک و تعالیٰ : «وَمَا الْمَلٰٓئِیْمَ اَصْلًا» من الجن و الانس جعلهم بحسب اقدار لکنهم من لاسعد من و قال :
سورة احمه و الله هما ثلاثاً - والله یا سورة انزل لحد رتین علم الله فی السماء و انزل بحر ان علم الله
فی الارض .

۵۲۵ . شمس حنی ، عن أحمد بن محمد بن عیسیٰ ، عن الحسن بن سعید ، عن سلیمان الجعفری
قول سمعت أبا الحسن علیه السلام یقول فی قول الله تبارک و تعالیٰ : «وَدِیْبِشْمَ مَلَا یَصِی من اقوال»
قال یعی فلا یله و لای و اما عید من الجراح

۵۲۶ - علی بن ابراهیم ، عن أبیه ، و محمد بن اسماعیل ، و غیره ، عن منصور بن یونس ، عن ابن
زینة عن عبد الله بن الحاشی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی قول الله عز و جل : «وَأُولَٰئِكَ
الَّذِیْنَ یَعْمَلُونَ فِی قُلُوبِهِمْ فِتْنًا» من عین و عظیم و قوام فی نفسهم و ولایة عیسیٰ ، یعنی و الله فلا
و فلا . و ارسد من سول لایله و انزل لحد رتین علم الله فی السماء و انزل بحر ان علم الله
فی الارض . و استعراهم الر سول اوحده الله و انزل حیمایه فی دینة لسی صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام صمعو آی

۵۲۴ - ار سورة ن کلیم از عیسیٰ (ع) در مفسر قول خدا تبارک و تعالیٰ (۲۹ - فصلت)
بروردگار ما حدیث است که او کسی را که مرا کبره کرد خدا را من و انس و آب را از برای خود بهم
و ریسمانها شد

و فرمود ای سوره تن رو خدا حدیث است و در حدیث (۱۰۸ - سوره یوسف) ای سوره زاسی هر آینه ما
هستیم که خدا را از ان علم حد در آسمان و زمین می دانیم که همه های علم خدا در زمین

۵۲۵ - ار سلیمان جعفری که شده ابو الحسن (ع) مفرمود در مفسر سوره یوسف (۱۰۸ - سوره یوسف)
ای که در احسن شده خود بگو در سخنان رسیده که مقصود اول است و اولان و اولان و اولان
پایده جراح

شرح ر محسنی ده - واه «دینة یونس» مقصود از اولان و اولان ای سکر و عمر و مقصود
دینر آنها است در سکه عی (ع) حقیقه شود و طری آن در حدیث که عید نامه ی و شش و هم
قسم شد

۵۲۶ ار عبد الله بن یحیی که بد شدیم ادع صادق (ع) مفرمود در مفسر قول خدا عز و جل
(۶۳ - اسراء) «وَأُولَٰئِكَ کَیْفَ یَعْلَمُ» چه در دل دارند ر آنها رو بر گردان و آنها
بدیده و بگو در نزد خودشان که در رسائی» حدیث که مقصودش اولان و اولان است

۶۴ دو ما هر سادیم هیچ رسولی را جز اینکه پدید ما بدارد خدا فرماری شود و اگر چه چه
که همه که بر خود ستم می کردند و تو می آمدند و از خدا آمرزش میخواستند و زبون خدا هم
ایشان آمرزش میخواست هر آینه خدا را بر و نه پدر و مادران می داشتند مقصودش خدا پیغمبر (ص)
و علی است که نزد آنها از کرده خود استغفار کند یعنی یا علی اگر نزد تو آیتد و از آنچه تو صلته

لوحده لك يا علي فاسمعوا الله مما تصعوا واستمعوا لهم لرسول لوجودوا لله وان حياً ولا
 وربك لا يؤمنون حتى يحكموا فما شجر بينهم (فقال أبو عبد الله عليه السلام) هو الله علي بن عبد
 لا يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضى (علي لسان رسوله يعني به من ولاته علي) و سلموا
 سليماً «علي»

۵۲۷ - حدیث بحیث: عن أحمد بن محمد بن عیسی عن معمر بن خلاد قال سمعت أبا الحسن
 علیه السلام يقول ربم رأيت الرؤيا في عشره والرؤيا على ما تفسر

۵۲۸ - عنه ، عن أحمد بن محمد بن عیسی عن ابن فضال ، عن الحسن بن حاتم قال سمعت أبا الحسن
 علیه السلام يقول الرؤيا على ما تفسر ، فقلت له إن بعض أصحابي رأى أن رؤيا لملك كاس أصبحت
 حلالم فقال أبو الحسن علیه السلام إن أمرأه رأيت على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله حتى جددت بينهم قد انكسر
 فأبى رسول الله صلى الله عليه وآله فقصت عليه الرؤيا فلهام لم يزل يناديهم بغيرهم و هو صالح
 کرده به آمدند و رسول خدا هم بری آنها آمدند و هر آینه خدا را به از تو بهر
 و هر آینه باشد

۶۷ - انه بخدا انما به در آید ، اینکه بود حاکم سارند میان خود در هر چه اختلاف دارند
 امام صادق (ع) فرمود معصود از مورد اختلاف میان خود یعنی (ع) است سپس بش خود در سختی
 و فشار و تنگ باری باشد از آنچه تو حکم کردی ، برسان حدوث یا رسول الله یعنی در باره اعلام
 و لایت و جلالت علی ، و خودی سلیم باشد « یعنی سلیم علی (ع) باشد و جلالت او
 در پیبرد

شرح - در معنی ده - قوله « یعنی والله السی و عب » یعنی خصی درج و ذک موجه بهلی است
 و گریه به دست حضرت گوید.

(در تعمیر خواب و وظائف آن)

۵۲۷ - از معمر بن خلاد گوید شنیدم ابو الحسن (ع) (امام کاظم) میفرمود بسا که من خوابی
 سم و خردم آید غیر کم و خواب هر طور غیر شود معنی می گردد (یعنی کسی که اهل تعمیر
 خواب است و خوابی را تعمیر کند موافق تعمیر او می شود و غیر او درست درمی آید و عین تعمیر درست
 مخصوص به میران و امام است)

۵۲۸ - از حسن بن حاتم گوید شنیدم ابو الحسن (ع) میفرمود خواب بر طبق تعبیر واقع میشود
 من در حضرت گفتم برخی اصحاب ما رویت کرده اند که خواب پادشاه مصر اصعبت اعلام و بی
 واقع بوده است (و بخاطر تعبیر نوسب (ع) و تعبیر یافته و اسرار ای ناپید کلام امام تقدیر شده است
 از مجلسی ده)

مأم (ع) فرمود پیشانی در دوران رسول خدا (ص) خواب دید که ستون خانه اش (تیر خانه اش
 خ) شکسته است نزد رسول خدا (ص) آمد و خواب خود را آن حضرت گزارش داد و پیغمبر باو گفت

وقد كان روحها عائناً فعدم كمال النبي ﷺ ثم مات عبد ربح عنة أخرى فرأت في المنام كأن حديق سمها قداسكبر فانت لمسي ﷺ ففتت عليه لرؤيا فقل لم بعدم ربحك و يأتني صالحاً فعدم علي ما قل ثم مات روحه سنة ثرأت في منامه أن حديقته قداسكبر فقلهمس حلا أعسر ففتت عليه لرؤيا فقل لم الرحل لسوء يعوب ربحك فقل ففتح [ذلك] النبي ﷺ فقال : ألا كان عتراً لها خيراً .

۵۲۹ - عده من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن علي بن إبراهيم ، عن أبيه [جمعاً] عن ابن محبوب ، عن عبد الله بن عباس ، عن حماد بن زيد ، عن أبي حمزة (عليه السلام) أن رسول الله كان يقول إن رؤيا المؤمن يرى في السماء والأرض علي بن حماد حتى يفتقرها لله أعينته ربه له مثله فإذا عترب له ربح ، لأرض ولا تقصوا ، فذكركم الأعلى من عمل

۵۳۰ - عن أبي بصير عن أحمد بن محمد بن عيسى بن حماد بن عمار عن أبي بصير عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال : قال رسول الله ﷺ : لا تنص إلا إلى مؤمن حلال من الحسد والعبي

شوهرت باوضع خوبی از سر می آمد شوهرش مسرود و آمد چنانچه پیغمبر «ص» فرموده بود و سپس بدیدگر شوهرش مسرودت و همان در جواب دید که منون (و یا بر) حادش شکست و بدیدگر بد پیغمبر «ص» آمد و جواب خود را گفت و پیغمبر «ص» او فرمود شوهرت باوضع خوبی از سر می آمد و چنانچه پیغمبر «ص» فرمود از آمد سپس بری از سوء شوهرش مسرودت و آن در جواب دید که منون (و یا بر) حادش شکست و مردی چپ و شوم را دیدار کرد و حواش را از گهت آرمود بد در پاسخ او گفت شوهرت مسرود و آن خبر پیغمبر رسید و فرمود ایست تعمیر خوبی برای او کرده باشد

شرح - از مجلسی ره از روایان مضاف بر آنکه آن عسر نوکر بوده و شاید از راه تقیه باشد را برده است در چاه گوشت در حدیث است که زنی ردی «ص» آمد و او را بهادت و اما سر را بهادت و گفت در جواب دید که گوشت را به حاد شکست نوکر گفت شوهرت مسرود

۵۲۹ - از حاد بن برید از امام باقر «ع» که رسول خدا «ص» مسرود خوبی که مؤمن بدینای مسر صاحبش منان آسمان و زمین بریزد بد خودش آرا بری خود بدیدر کند یا جاسد او آن را برایش تعمیر کند و چون تعمیر شود به رعی چسبد پس خوب خود را بگویند مگر برای خردمند

۵۳۰ - از امام صادق «ع» که فرمود رسول خدا «ص» فرموده خوب بد بناند گفت مگر برای مؤمن می جسد و ستمکاری و هر رگی (که ابراجوب تعمیر کند از مجلسی ره من گوید شاید ستمش این باشد که خبر خوب الهی بد را طرف خود بد و آن نصیب خبر مؤمن بالعدل باشد).

۵۳۱- حمد بن زیاد، عن الحسن بن تیرلیکی، عن "حمد بن الحسن، المثنیٰ"، عن ابن
 اسحاق، عن رجل، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: كان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله رجل یعالله
 دوامره و كان من اهل السواد و اشما سمی ذو لمة من قبیحة فأتی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا
 رسول الله احمرنی و من الله عز وجل علیّ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ورس الله علیک سبعة عشر
 رکعة فی لیل و النیلة و صوم شهر وصال اذ اکر کنه و ارجح ارجح استطعت و لیس سبیل و لیس که
 و سترهاله، فقال: "الذي بعثک بالحق نبیاً" و یترشی علی ما فرس علی شمس، فقال له
 امی صلی الله علیه و آله و لم یأدا سمره، فقال کما حلتی فی حائل و هبط حمرئیل علیه السلام علی النبی صلی الله علیه و آله
 فقال یا رسول الله ان ربک یأمرك ان تملح د لمره عند السلام و تقول یا یقول بک ربک
 یأمرک و تعالی امارسی ان حشرک علی جمال حمرئیل یوم لیل امه، فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله
 یا ادمره هذا حمرئیل علیه السلام یأمرک ان تملح د لمره عند السلام و یقول لک ربک ما ترصی ان احشرک
 علی جمال حمرئیل، فقال: دو لمره و فی و در صیب د لمره و عرک لاد و ربک حتی رصی

(۳) تلایه بندهای از خدا و رفع آن

۵۳۱- مردی را نام صادق «ع» که فرمود در دوران رسول خدا «ص» مردی بود که و و
 دوامره (ایست صفت) میخواهند رشت این مرد بود و در شری و در دوامره می گه بد و بد
 رسول خدا «ص» آمد و گفت یا رسول الله من لگو خدا عز وجل بر من چه و چه کرده است؟
 رسول خدا «ص» فرمود بر و هفده رکعت بعد از شمس و در واجب کرده و در دوامره و در
 که آنرا در ای و حج اگر مستطیع شوی و رکوع را و را بر من شرح داد آن مرد گفت سوگند
 بدانکه تو را پرستی عفو کرده سوخت، من بری پروردگار خود من را و چه واجب کرده کاری
 میکنم رسول خدا «ص» فرمود ای دوامره چرا؟
 در پاسخ گفت برای من که مرا چندی داشت فرموده فرمود جبرئیل علیه السلام (ص) و در آمد و گفت
 یا رسول الله پروردگارت و را فرماید که از طرف او دوامره سلام بر منی و او بگوید که
 پروردگارت تبارک و تعالی تو میگوید آیا هستند نیستی من تو را به زیبایی جبرئیل در قیامت
 معشور کنم؟

رسول خدا «ص» با و فرمود ای دوامره این جبرئیل است که من فرماید تو را سلام بر من
 و پروردگارت شو گوید آیا هستند نیستی که در قیامت بود بر منی جبرئیل معشور گردد ام؟
 دوامره گفت پروردگار جشود شده و بر من سوگند بفرام بری و تا و هم جشود شوی

(حدیث الذی أحياء عيسى عليه السلام)

۵۳۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن یحیی بن حمیل، عن أناس من ثعلب، عن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل هل كان عيسى بن مريم أحياءاً بعد موته حتى كان له أكل؟ روى عنه عليه السلام وولد؟ فقال نعم، إنه كان له صديق مواعده في الله فنادى وتعالى وكان عيسى عليه السلام يهرثه ويرثه عليه ويرث عيسى من الله حياً ثم مر به يسلم عليه وخرجت إليه أمه وسألها عنه، فقال ما يا رسول الله، فقال أفتحني أب، ربه؟ قلب نعم وقال لها ود كان عدو [و] أمنت حتى أحييت لك بادل لله بدارك وتعالى فقلت كان من العدد ناه وقل لم اطلقني معي أبى وربي، وبقوله حتى لم يرد فوقف عليه عيسى عليه السلام دعا الله عز وجل فخرج لقر وخرج انه حب فقلت أنه أعتبه رآها كياور حمهما عيسى عليه السلام فقال له عيسى أنحبش بقى مع موت في الدثيب، وقال يا نبي الله بأكل ورزق وهدية أم بغير أكل ولاري ولا مده؟ فقال له عيسى عليه السلام نأكل؟ روى عنه ونعم، عشرين سنة وثلاثة وأربعين سنة وولد لك؟ ول نعم، ولد ولد ودفنه عيسى، لي أمه ففعلت عشرين سنة وروى عنه ولد له

(حدیث آنکه عیسی -ع- او را زنده کرد)

۵۳۲- از امام صادق (ع) پرسش شد که آیا عیسی ابن مریم کسری پس از مردنش زنده کرد؟ اینکه خود را که و در روزی و عمر دوباره زنده داشته باشد؟ در پاسخ فرمود آری راستش است که بشری و زردی و حدانی داشت و تامل و عیسی باو گذر میکرد و بر سرش و زده میشد و مدتی را او جده و سپس باو گذر کرد و سلامی دهد و مادرش را بر عیسی (ع) مدد عیسی ای حال او را پرسید در جواب گفت یا رسول الله و عمر عیسی (ع) مرده بود دوستی داری او را عیسی؟

گفت آری: گفت من فردا نزد تو ام ما او را زنده کنیم ما در خدا بزرگ و تامل و چوب مرد شد بر او آمد و نه او گفت یا من سرگوش من بهم رسد ما سرگوش رسید به عیسی است و در گه حداه و جل ده کرد و گوز شکایت و بر سرش زده بر آمد و چوب مادرش او را زده و او مادرش را دید هر دو گریستند و دل عیسی بر آنها نرم شد و سوخت عیسی بدان پرس گفت دوست داری با مادرش در این دنیا عیسی؟ گفت ای الله با خود را که و در روزی و عمر یا بی خود را که و در روزی و عمر؟

عیسی (ع) در پاسخ او فرمود، خود را که و در روزی و عمر و دست من عمر کسی و در دیگری و در دست آوری؟ گفت آری و عیسی او را مادرش سپرد و دست من عمر کرد و دست گریه و بر او زده شد

(حدیث اسلام علی علیه السلام)

- ۵۳۶ - ۱. من محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزة، عن سعيد بن المسيب، قال سأل علي بن الحسين (عليه السلام) ابن كم كان علي بن أبي طالب (عليه السلام) يوم أسلم؟ فقال أبو كان كقرا فوطاً، إنما كان لعلي (عليه السلام) حيث بعث الله عز وجل رسولاً (عليه السلام) عشرون، ولم يكن يومئذ كقرا أو لقد آمن بالله صادق و تعالى و رسول الله (عليه السلام) سبق الناس كلهم إلى الإيمان بالله و رسول الله (عليه السلام) و إلى الصلاة ثلاث سنين و كانت أول صلاة صلاتها مع رسول الله (عليه السلام) الطهر ركعتين و كذلك فرض الله عليك و بعد لى على من سلم بمكة ركعتين و كفى و كان رسول الله (عليه السلام) صلّى بمكة ركعتين و صلّى علي (عليه السلام) معه بمكة ركعتين هذه عشرين حتى هاجر رسول الله (عليه السلام) إلى المدينة و حلف علياً (عليه السلام) في أموى لم يكن يقوم بها أحد غيره و كان خروج رسول الله (عليه السلام) من مكة في أول يوم من سبع الأول و ذلك يوم الخميس من سنة ثلاث عشرة من أمة و قدم لمدينة
- ۲ - ما چون نوند ایمان را تو دل دادای و مناطه نمیده درى است نه اعداى طاهره - از حسن در روایت دیگر و جهانی آنرا اختیار کرده و معنی اول را متکرر شده
- ۳ - یعنی علم ما را با حسب د امان ما رنده و دهم می دایم و پس امرت خود را با ایم و توب و عقاب را، این کار معلوم شود - در این باره
- (تا آنکه گوید) من گویم آنچه امام در این حدیث فرموده است طاهر و حقه است و وجه سوم نزدیک است.

(حدیث سلمان شدن علی - ع)

- ۵۳۶ - ۲. در سمره از سعد بن مسیب گوید: ز علی بن الحنفی (ع) پرسیدم علی بن ابی طالب (ع) در روزیکه سلام آورد چند سال داشت؟
- فرمود مگر هرگز او کمر ورزیده بود که روزی اسلام و را میبرد؟ همان هنگامیکه خدا عزوجل رسول خود مبعوث کرد علی (ع) ده سال داشت و هماره و هم کافر بود و هر آینه بعد از آن و سال و رسول و ایمان و عقیده داشت و از همه مردم در ایمان و اسلام پیش بود و ده سال پیش از آن که پیامبر میفرمود و محبت ما را بیکه رسول خدا (ص) خواند ما را طهر بود در دو رکعت و همان دو رکعت را حدیث تبارک و تعالی در آنجا و حسب کرده بود بر هر که در مکه مسلمانی شد نماز همان دو رکعت بود که بود خود رسول خدا (ص) آنها را در مکه دو رکعت میخواند و علی (ع) هم مدت ده سال آنها را در مکه همراه او دو رکعت میخواند تا گاهی که رسول خدا (ص) بعد از مهاجرت کرد و علی (ع) را بجای خود گذاشت برای انجام ادوری لازم که کسی جز او نمیتوانست آنها را انجام دهد
- رسول خدا (ص) در روز اول ماه ربيع الاول که ششصد و هشتاد و سه سال داشت بود مهاجرت کرد و

قال فقلت لعلي بن الحسين عليه السلام فمما روي عن رسول الله صلى الله عليه وآله وأطمة من علي عليه السلام وقيل
بأنه يدعى بعد الحجرة بسنة ؟ كان اليوم مائة سبع سنين ، قال علي بن الحسين عليه السلام ولم يولد
لرسول الله صلى الله عليه وآله من حديجه عليها السلام قط ، إلا صلى الله عليه وآله فطمة عدها بالسلام وقد كانت حديجه ماتت قبل
الحجرة بسنة ، وكانت أوطأ البعد من حديجه بسنة فقلت فعددها رسول الله صلى الله عليه وآله ستم لعمام ، بمكة
في حمله حرب شديد ، وشفق علي بسنة من كفت قريش وشكا إلى حسن عليه السلام ذلك ، فأوحى الله
عز وجل له صلى الله عليه وآله أخرج من لغزك ، أنت لم تعلم ، فهاجر إلى أمة مدية فليس لك اليوم بمكة بصر

د کټ اړخونو حکومت سلامت و. علاوه د حبه عبادت يك چينه سياست هم دارد و آنسان د بدن
تقويو اسلاميات که هر هره مرد و زوجه داسې بدو د دور و نري شکل مشود ر ملاحظه
شرعت و خوب چاره دې موضوع بخوبي روشيد

[illegible]

ذوالحجۃ ۱۲۸۵ھ بمطابق ۱۸۶۴ء

گوشت من گوشت منم منی من الحی من ع بر چه زمانی رسو خدا «ص» واسمه ع ر منی
برو چ کر

در پاسخ فرمود در مدینه و مکه را هجرت گذشته که عاظمه سال داشت غمی بن الحسین
(ع) فرمود ای رسول خدا (ص) در محضر سلاه و نصرت مسلمانان بر دهر همان فاطمه (ع) و
حدیجه یکس پیش از هجرت رفتن کرد و سال مراک و پس از مکه آنوقتیه مرد و چون پیغمبر
(ص) هر دو را از دست داد در مکه داشت شد و اسوه سعی و فراگرفت و از کهار
فرشت در جابه خود رسید و بحضرت شکایت کرد و حد عروجل او وحی کرد را ان انادی که
مردم منم کاری دارد بیرون برو و بنده مهاجرت کن مرد دیگر در شهر مکه ری بو یاور

۵۴. - علی بن ابراهیم، عن ابيه، وحماد بن محمد الكوفي، عن علي بن عمر بن ابي حمزة
عن محسن بن أحمد بن حماد، عن ابيان بن عثمان عن بشر بن خالد عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعنا
رسول الله صلى الله عليه وآله جالساً إذ جاءته امرأة فترحب بها وأخذ بيدها وأقعدها ثم قال: ابنة بني صبيحة
قومه، حادس سنان بن عدي فأنوال يؤمنوا وكذبوا فقال لهم يا الحسن بن سنان كل سمعة كل
بعضهم وكذب تخرج في وقت معلوم فقال لهم إن رزقكم عنكم تؤمنون؟ ولوا نعم من فحمت
فاسمها، ثوبه فرد ثم قمها حتى دخلت كعبها وحل معي وحلست على باب الكعبه وهم يرون
لأ تخرج أبداً فخرج وهو يقول هذا عذراء كذب من د... نعم مؤمن بن لا أدرى وحبسي
يندي، ثم قال يؤمنون بي؟ فإو لا قال فني عنت يوم كذا وكذا فإذا أمنت وهو ي
فأسمي سحبي عذراء من حمير يقذهب عن نثر حنثي بقب على فري فاسموني فاسموني عنت شتم،
فلما ماتت فموت و كان ذلك لهم إذ جاء العذراء حمير و... فإو أريدون نبش فقالوا: ما أهنت
به في حياضه فكيف تؤمنون به بعد موت و... ولش نبش عذراء لكون سنة عليكم و... كوه فتر كوه

(بیان نبوت خالد بن سنان عیسی)

۵۵. - رشید سنان ارازمه مدق دغ) فرمود در این میان که رسول خدا (ص) ششصد و بیست
گه بی بردن حضرت آمد و رسول خدا (ص) بوی خوش آمد گفت و دست او گرفت و او را شایسته
پسین فرمود و در پی پیغمبر است که دوش را مسح کرد و قدر او را شایسته او خالد بن سنان
است که آن را دعوت کرد و راه را او سر برد و شی بود که باز آمدن میامید و هر ساله
رخ میداد و در آنجا تلف میکرد و در وقت عیسی بیرون میآمد نصف گشت گرم آنرا بر گردنم
و شر آنرا از سر شایسته کوتاه کنم من ایمان می آوردم؟

گفتند آری فرمود آن نشی فرازید و خالد بن سنان جامه خود را بر تن کرد و آنرا بر
گردانید و در سائل کرد: بیرون عذرا که مرا کز آن بود فروخت و خالد با آن بیرون غار رفت و
آن مردم بر در غار نشستند و معتمد بودند که هر گز بیرون نشود و بیرون آمد و میگفت
ارست و است و همه ایما را است (عسی در صحرای مدینه است) و عسی بدیدند من درین
غار سوزن را نام و مرا آمد و پیش من تراست و نمناک، سپس خالد فرمود: کون من میگردید؟

گفتند نه فرمود من در روز چینی و چینی بیرون و هر گه مردم مرا نمناک سازید که راستش
برودی زمه گوزنه حر که در جلو آن ها حر دمیده است نمناک شوند و باید در سر گوزن بایستند
و در اینگاه گوزن را بشکافند و هر چه خواهی بر من بپرسد، چون مرد او را نمناک کردند و همان روزی
بود که حذر داده بود و سگ گوزنه حران فراهم شدند و مردم هم گرد آمدند بر سر گوزن و حوضه
گوزن او را بشکافند و با هم گفتند بازید بود شما با و میگردید و او را بیرون میگردید و چگونه
پس از مرگش پیرو او شوید؟ و اگر گوزن او را بشکافد برای شما سنگی گردد او را و گرایدند
و او را وا گزاردند.

۵۴۱ - عنی بن ابراهیم عن ائمه عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن عمر السعفی عن سلم بن قیس الهلالی قال سمعت سلمان العسفی فی ائمه یقول - لما قص رسول الله ﷺ وصع الدس ماصعو و حاصم انه یکر عمر و ابو عبد الله بن الحرفاح الا انما یخصمهم و یختصمهم علی انفسهم فبنو یاموث الا انصار فریش حق باذنه عنکم لان رسول الله ﷺ سأل الله ﷻ من فریش و الم حریین منهم ان الله ﷻ هالی مداهم فی کتبه و قصدهم و قد قال رسول الله ﷺ الا انما من فریش و من سلم بن رعی الله عنه فی سب علی بن ابی طالب و یومئذ رسول الله ﷺ فاحترقه و ما صح دلتس و قلب ابراهیم اکر الله ﷻ علی مسر رسول الله ﷺ و الله ﷻ یرضی ان یراعوه بعد اخذهم یستم لیس یعونه سدیة جمعة یومئذ و قد قال سلمان علی بن ائمه فی اول من یرفع علی مدبر رسول الله ﷺ و قال لا اری فی ائمه فی صلوة یی بعده حب حصار الا انما و کان و قال رسول الله ﷺ

شرح - معنی رسوله «خالد بن سنان» او دمرت میان عیسی و محمد «ص» بوده و در موت او اختلاف است و این خبر دلالت بر صحت او دارد

دوله و دارالحدس - سوغلی دوشتر شو همدی عسکری در میان تمام بلاد کن کرده که در اجری در بلاد عس بوده و زمین برده و هر که بدان کرده بکرده و درده و راجع به این بیست و زبیر خاک کرد و خلید و این ماده گفته.

چون آتش حری در دوشتر

گوش شود و صوت ن کر گردد

انتهی

من گویم - شاید در الحدس صحیفه بار اجری باشد که درهم نسخه و ارسال شده است

(شادی شیطان به بیعت با ابوبکر)

۵۴۱ - انهم بن عیسی گوید شنیدم سلمان فارسی (ص) فرموده چون رسول خدا (ص) و بیعت کرد و مردم کردند آنچه که در او و کر و عمر و ابو عبد الله بن الحرفاح و مها که کرده و آن ها را بدلیل فرست که دایم می دعو بود محکوم بود.

گفته ای گروه انصار، فریش، عمر و مسر و شما هاسر و درهم در رسول خدا (ص) و فریش بوده و مهاجرین هم از فریش بودند و جدا دوزخ آن جور به آنها آغاز کرده و آنها را مقدم دگر کرده و بربری داده است ۱۰۰ - انهم و انصار اولی من امها حریین و لا یصار و رسول خدا (ص) هم فرموده است الا انما من فریش - انما از فریش باشد.

سلمان گوید من رد عیسی (ع) رفیق و او مشوا بن عیسی را در رسول خدا (ص) بود و اگر کار مردم را نودادم و گفته هم کون ابوبکر مالای مسر رسول خدا (ص) است و جدا شو گدندل خوش سست که مردم بیک نصب او بیعت کند و راضی مردم بهر دوست او بیعت میکند راحت و چپ

عیسی (ع) فرموده ای سلمان میدانی چیستی کسی که الای مسر رسول خدا (ص) را نودادم بهر داد که و د

گفتم بیدادم چرا که در زیر ساهان بی ساعده هنگام محاذله انصار اول کسی که او سست

نابلسه فسحرو یکسح وبقول کلاً رعتم ان لیس لی علیهم سبیل فکف رأبهم ما صعب بهم حتی
بر کوا أمر الله عز وجل دعتو ما أمرهم به رسول الله ﷺ

۵۴۲ - تخریس یحیی . عن أحمد بن سلیمان عن عبد الله بن عبد الیمانی ، عن سمیع بن الحجاج
عن صاحب الحداد ، عن صاحب العربي عن جابر ، عن أبي جعفر علیه السلام قال لما أوحى رسول الله
ﷺ بمحمد صلی الله علیه و آله يوم العذیر صرح إبليس في حوذه صرخة فلم یبق منهم أحد فی بر ولا بحر
إلا "اد فوالوا یسیئدهم و مولاهم عار ذهابه فما سمعوا لئلا یحذوا حش من صرخته هذه فقال
لهم فعل هذا السیء فعلاً ان تم لم یعص الله أمداً فقالوا یا سئدهم أنت کنت لآدم . فلما قال
امضون إني یطو عن لهوی ، و قال أتحدهم لصاحبه أما بری عسبه تدور فی رأسه کأنته
مجنون . یعز رسول الله صلی الله علیه و آله . صرح إبليس صرخة طرب وجمع أولاده فقال أما عدمتم
أنتی کنت لآدم من قبل ؟ ولوا نعم قل آدم بعض العهد ولم یکفر بالرب وهؤلاء بقصو العهد

آید شد گردان ابلیس و شیطانی خود را آورد و یاد درسی کند و صوت کشد و دست برد و خود
رود و آن ها گویند هر گز بداند که مرا بر آن ها زاری است چگونه داند که با آن ها چه کرد؟
تا امر خدا عزوجل و طاعت او را و آنچه را رسول خدا «ص» بآن ها فرمود و نگذارد نه و
مخالفت کردند

شرح - رمزی دوم - قوله دعتوهم «حجة علی» یعنی آن سه بر خدا پیروز شدند
بدلیل حلاوت عی «ع» بر دلیل آتی، فرات با رسول خدا «ص» بود و عی ز همه بر رسول خدا «ص»
نزدیکتر بود.

(نهایش ابلیس در روز غدیر خم)

۵۴۲ - از جابر از امام باقر «ع» فرمود چون رسول خدا «ص» در روز غدیر دست عی «ع» را گرفت
ابلیس در میان لشکر خود چنان فریاد و شیوایی کشید که در میان او و دریا کسی از آن ها ندید چه کسی
کرد آمد و گفته ای آقا و مولا چه بر سر شما آمده ما هر گز شیوایی از تو هر اساکتر از این
شنوئی نشناییم.

در پاسخ آنان گفت اس یحضر کاری کرت که اگر برای امان دست در آید و معرفی شود هر گز
خدا با فرمانی شود.

گفت ای آقا و آدم را (در پشت) فریب ددی و چون منافقان گفتند که آب حضرت از
روی دل حواء و هوای نفس سفلی میگوید و یکی بدگری گفت ، نه بیسی که دو چشم آن حضرت
در سرش میچرخد و گویا دیوانه شده و معصودش رسول خدا «ص» بود ، ابلیس فریاد شادی بر آورد
و دوستانش جمع شدند و گفت آنا بداید که من پیش از این برای آدم در مقام برآمدم؟ گفت چرا
گفت آدم عهد شکست و بخدا کار شد و ایان عهد شکستد و رسول خدا «ص» کار شدند

و كفروا برسول فقتل رسول الله ﷺ فماتوا غير علي بن ابي طالب باح
الملك و نصب مسرة و قعد في الوثبة جمع حمله و دخله ثم قال لهم طربوا لا يطاع الله حتى
يقوم الامام .

و لا ابو جعفر عليه السلام و لم يمدق عليهم بليس طسه و تبعوه إلا قرباً من المؤمنين و قال
ابو جعفر عليه السلام كان الله يلهمه لانهما فقتل رسول الله ﷺ و الطن من ابليس حتى ولو الرسول لله
ببراهمة ﷺ يقطع عن الهوى فقتل م بليس طناً قصد قواطعه

۵۴۳ - تا بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن حديد ، عن حميل بن رباح ،
عن زراة ، عن جدهم مصفاة و . أصبح رسول الله ﷺ يوماً كذب حرمناً و قال له علي عليه السلام
ما بي ان يا سوا لله كذباً حرمناً و قتل و كتب لا يكون كذبت و قد رأيت في مثلتي هذه ان
بي سم دني عدي و سي أمية يصعدون مسرى غد يروا انت من الاسلام لمهجرى فقلت يا
رب في حياتي أو بعد موتي ؟ فقال : بعد موتك .

و چون رسول خدا (ص) و دش گریه و تن مردم حرم خدا را دیدند ، داشتند شطاب ناح شاهي بر سر
پند و مادی بر داشت و بر پشی بکند و دوش و شست و همه برایش را در سواره و پیاده
مراهم بود و بها گفت شادی کند که دیگر خدا را برادری نشود اما طهور کند

و امام باقر (ع) ان الله ر حو د (۲۰ - ص) و هر آنکه ابليس پندار خود را در تنها پای بر
جا و اجراه کرد و از او پیروی کرد در جر دسه ای از مؤمنان امام باقر (ع) فرمود : او را از آیه
همان گاه بود که رسول خدا (ص) و دت کرد و گاه و پندار ابليس همان گاه بود که رسول خدا
(ص) گفتند دستی که بدل حواس من می گوید و افس در راه چاه گمانی مرد و گمان خود را بر
جای خود شاید و درست در آورد

شرح - از معنای «دش» - مؤد و در اندام صاحب - معنی ابانکر و عمر خود
که با هم دیگر این سخن را گفتند و معام به (ص) چنان گفتن کردند

(در باره منافقان)

۵۴۳ - ر زراة ار امام باقر و امام صادق (ع) فرمود بگردد در خدا (ص) زمان و اسوه گین
مراج کرد علی (ع) و در عر صکر د ا چه شده که شه را بر زمان و اسوه گین سم

در پاسخ فرمود چرا چنین باشم و اینکه در دهن مشب جوان دندم که سی تیم و سی عدی و
سی امیه بهمین مردمی بالا میروند و مردم و از اسلام عقب ر میگردانند ، گفتم پروردگار در زندگی
مست پدیس مردم ؟ فرمود پس مردمی توانست

۵۴۴ - حمیل، عن دراره، عن أحدهما عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لولا أني أكره أن يقال إن غدا ستعموم حتى إذا طفر بعدوه قتلهم لضربت أعناق قوم كثير

۵۴۵ - عده من أصحاب عن سهل بن رباح، عن عبيد الله بن حماد، عن عبد الله بن لقاسم، عن أبي جحرا، عن أس بن ثعلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان المسيح عليه السلام يقول إن لتأذك شفاء المحروح من حرجه شربك لحجر حله لا محالة ودلت أن الحارج إذا فساد المحروح والتك لا شفاؤه لم يشأ صلاحه ولا لم يشأ صلاحه فعداء فساد اصطرايا فكذلك لا يحدثوا بالحكمة غير أهلها فتحملوا ولا يسمعوها أهلها فتموتوا لئلا يكون أحدكم بصير له الطبيب، المديني إن رأى موضعا لدوائه ولا أمسك

۵۴۶ - سهل، عن عبيد الله، عن حماد بن عمر قال دخل على أبي الحسن الرضا عليه السلام وحسين بن نويرة أبي فاخته فطلب له حطب فدك بئنا كنا في سعد من لرق وعصره من اعيش فتغيرت الحال بعض التعبير فادع الله عز وجل أن يرد ذلك إلينا، فقال أي شيء تريدون؟ يكونون منك؟ أيسرك أن تكون مثل طاهر وهرامة وأنت على خلاف ما أنت عليه؟ قلت:

۵۴۴ - اردراده از یکی از همان دو امام (ع) گویند رسول خدا (ص) فرمود اگر مرا نگویند بود که بگویند محمد، مردمی باری جست باچوب نه شمش پرور گردید آنها را گشت من گردن مردم پسایار میزد،

۵۴۵ - از امان بن ثعلب از امام صادق (ع) فرمود که مسیح (ع) میگفت راسی آنکه رحم دهمداری در درمان کند، باچار شريك کسی است که باور رحم زدن بری است که رحم زنده نباهی حال رحمدار را خواسته و آن کسی هم که درمان او را دوست هسته صلاح و بهبودی او را خواسته و مکه نباهی او را خواسته بطور قهر و اضطراب.

همچنین حکمت را بعد اهلش، در مگویند تا نادانی کرده باشند در هیچ مدار استا گهنگار شوید و با بذر کدام از شماها چون عیسی باشد که درمان میکند در صورتیکه بری داری خود معص مناصبی بیند و گرد دست ناؤ دارد.

۵۴۶ - از احمد بن عمر گویند من ناحیه بن نویر بن أبي فاخته خدمت امام رضا (ع) شریعت شدم و با گویم در بات ما در دوست زرق و خوشی و حرمی حال بودیم و اکنون تا باده از ای و صد دیگر گویند شده است و از خدا عز وجل بخواه که آبرام بازرگردد فرمود شماها چه میخواهید؟ میخواهید منوک باشید؟ آری، بودا خوش آمد که چون ظاهر و باهر نبه باشی و برخلاف مذهبی باشی که کون داری

لا والله ما سرّني أن لي الدنيا بما فيها ذهبا وفضة وأنتي علي خلاف ما أنا عندك . قال فقال فمن أيسر منكم فاشكر الله ، إن الله عز وجل يقول « لئن شكرتم لأزيدنكم » وقال سبحانه وتعالى « اعملوا آل داود شكرا » ولين من عبادي الشكور « وأحسنوا لئن بالله من شيء » . عبد الله عليه السلام قال يقول من حسن ظنه بالله كل الله عند ظنه به ومن رضي بالليل من الرزق قبل الله منه السير من العمل ومن رضي باليسير من الحلال حلت معي وبنه وسعتم أهله ونصرت الله را ، الذي يودوه ، وأجره منها سالما علي دار السلام

که تم به خدا سوگند خوش بدارم که دنیا و هر آنچه در آن از طلا و نقره است از من باشد و من بر خلاف عقیده و مذهبی باشم که اکنون دارم.

گوید هر مود هر که از شما تو بگر باشد تا بشکر گزارا خدا باشد . راستی خدا عز وجل فرماید (۷۰- ابراهیم) : « گرشکر کنید ما بری شما سزائیم » و خدا سبحانه و تعالی فرماید (۱۲۲- س) : « بگذارید ای آن دو شکر به شرا و کمی از همه هاشم شکر گزارا حق باشد » . بدست به خداوند خوشی و خوش گمان باشد زیرا امام صادق (ع) میفرمود هر که خدا خوش باشد خدا طاق به او باشد و هر کس بدگمانی از خودی خداوند باشد خدا کردار اندک او را ببرد و هر کس بکمال حلال راضی باشد در به او سست است و خداوند او را بدست باشد و خدا او را بدر دست و در میان آن سیاست و سالم او را از آن بیرون برد و بد از السلام رساند.

شوخ - طاهر که در کلام امام (ع) است مقصود از الطیب با او طبعه و هر س حسی و معنوی من ذریق من ماهان است که دو لایق لقب دارد والی حراسه بوده و بزرگترین سرداران مادر و عباسی است و مبارزان برای ثبوت دولت او ، جدش ذریق من ماهان با ، دان گبر بوده و دست طایفه اهل بیت را بر عی مشهور بکرم که والی سیستان بود مسلط شد و بولاء او درآمد و او را خزاعی میگفتند و است که فرمان مأمون از حراسان بدست برادر او امین محمد پسر زبیده زهدی شد چون بیعت مأمون را حاکم کرده و در بر که ساخته بود و امین علی بن عیسی ماهرا ، تبع او فرستاد و در دی بهم بر خوردند و عیسی کشته شد و بشون امین شکست خورد و طاهر بعد از بشارت در هر چه شهر و دیار در زاهش بود بصرف خود در آورد و عداد و محاصره کرد و من را کشت - در سال ۱۹۸ هجری بسر او را حراسان برد و خلافت را مأمون منتقل کرد و چون مأمون بخلافت منتقل شد طاهر که در عراق والی بود نوشت که هر چه از شهرها رنج کرده است از عراق و بلاد حین و فارس و اهواز و حجاز و یمن همه را بحسن من واکندارد و خود بولایت رفته و موصل و بلاد جریره و شام و مغرب رود روی در آنها سر برد تا مأمون خود به عداد آمد و و خدمت وی رسید و مأمون برای اخلاص و خدمش او را رعایت کرد و ملقب بدو السیفین ساخت برای آنکه در هنگام ببرد با عیسی مردی را با دست چپ خود شمشیر زد و او را بدو نیم کرد و شمشیری در باره او گفت

(تو را هنگام ضربت راست باشد هر دو دست)

قال ثم ذكر اس السراج فقال إنه قد أمر بموت أبي الحسن عليه السلام ودفن في موضعه عند موته فقال كل ما حلفت من شيء حتى قميصي هذا الذي في عني لورثة أبي الحسن عليه السلام ولم يقل هو لأبي الحسن عليه السلام وهذا قرار ولكن أي شيء يقع من ذلك ومما قال ثم أفسدت

۵۴۷ - علی بن ابراهیم، عن ائمه، عن لقاسم بن محمد، عن سلیمان بن داود الصعفی، عن حماد، عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال بعض ائمه «انما قرب مع قوم فأكثر استشارت ائمتهم في ترك واهلهم واکثر التمس في وجوههم وكن کریماً علی رادك وإدا دعواک فاحسهم وإدا استعانوا بشفاعتهم واعینهم ثلاث بطول الصلوة كثرة الصلاة وسجدة لنفس بما معك من دابة أومال أوراد وإدا استشعروک علی الحق فشهد لهم وإدا استشارواک ثم لا تعلم

شرح - از محمدرضا - قوله «و زحج الهم موسی» داستان واقعه را که امام هاشم دست بر داشتند با آنکه رحوف امام کاظم (ع) معصوم و معین شده بود بداندان گوساله رسان تشنه کرده است که از فرمان حقیقه معصوم موسی سرافند و بپرسیدن گوساله شبانه و گفته هر دو سر گشته و گفتند «ما پیوسته بگردد گوساله بگردیم و او را بپرسیم با موسی رد ما برگردد» و همچنین موسی بن جعفر امام رضا (ع) در زمان ائمه حقیقه صحبت با گام که هر ق رفت و در معین کرد و چون امام کاظم (ع) و وف کرد وصی و دارا برت که بد و اراد اطاعت نکردند و معوض شدند و گفتند پیوسته بر این قسم امام موسی پیش ما ز گرد در بر و عاقبت شده و مرده و میست معصوم موسی در حدیث همان امام کاظم باشد رحیل افسان از آن و ولی بعد است

گوید سپس اس السراج گفته که این بی ما در آخر اعتراف بردن امام کاظم (ع) کرده است و این برای آنست که هنگام مرگش وصیت کرد هر چه زود نماید همان برهمنی که در آن دارد از ورثه امام کاظم (ع) باشد و میگفت از خود امام کاظم (ع) باشد و این خود اعتراف است و کسی چه سودی برده است از این واژه آنچه گفته است.

قوله «وای شیء یفقه» پیوسته است اعتراف برای اینست که توأم با اعتراف امامت امام رضا (ع) بوده و آنکه چون مردم بسیاری را گمراه کرده است این توبه به شخص او سودی بخشیده است

(پندهای لقمان در آداب معاشرت)

۵۴۷ - حماد از امام صادق (ع) در مورد امانت بپوش گفت هر که با مردمی سر کردی با آن ها در هر کاری بسیار مشورت کن چه در باره کار خودت باشد چه در باره کار آن و با او در دو دوی آن با لبخند بر و خود را شاد جلوه بده و در توشه خود کریم و بخشیده باش و هرگاه از تو دعوت کردند بپذیر و هرگاه از تو بناری و گشت حواسد بها گشتند و در معجز بر آنها غالب شو در بسیار خاموش بودن و در بسیار صلاح و امان و در تحمل هر چه داری از چاه و آبا و مال و توشه و هر گاه تورا گواه گرفتند بر حق و درست برای آن با گو مشو و هر گاه با تو مشورتی کردند بکوش که نظر خودی سعی و مصیبت بگیر با خوب بردی کسی و خوب اندیشه و تأمل کنی و در باره هیچ مشورتی جواب مده

من علي عليه السلام قال فرحل إليه في صايد أصحانه حتى أتى المدينة فاستأن علي أبي جعفر عليه السلام فقبل له هذا عبد الله بن دفع ، فقال ويصنع بي عوسر مني ومن أبي طر في النهار ؟ فقال له أبو جعفر الكوفي جعلت قدك إن تعد برعم أنه لو علم أن من فطريم أحداً سبعة لمطاي به يحصمه أن علياً عليه السلام قتل أهل الديار وعولهم غير طام لرحل إليه ، فقبله أبو جعفر عليه السلام .
 ثم راه حاربي مضطرب قال نعم ، قل علام اخرج فخط رحله وقل له إذا كان بعد فاس قال قامت أصح عبد الله بن دفع غد في صايد أصحانه وبعث أبو جعفر عليه السلام إلى جميع أبناء المهاجرين والأحرار فجمعهم ثم خرج إلى الناس في ثوبين جمعين وأقبل على الناس كأنه فلقه قمر فقال :

أحمد الله محبته البحث ومكتب الكتب : مؤمن الأس أحمد الله ردي لا تحبته سقولا ومحمد في السمة ربه ، وفي الأس إلى آخره ، لأنه ، شهاد لا اله الا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عليه السلام عبده ورسوله اختاره الله لي سر ط مستقيم

الخدمة التي كرمه الله بها واحدة ، بولادة يعقوب بن أبي جعفر ، والأشبه من كتاب عمده مذهب في عيني من أبي - لا شريك فليمن وسجده قل فقام ليس فسرود ثلاثاً لم يق

هسته ؟ كوت امروده عالم آتيا كيت ، كته شد مودن عيني من جيب من عني دعه است كوت او باين صاحب و شاگردش كوچند (صاهر ر اصره حر كك كرده ست) - مذهب رسيد و اجاره خواست با خدمت امام ، در دعه شرب شود ، باقم عرس شد من عبد الله بن ابي است كه قصد شرفيابي دارد

امام فرمود او را من و مردم در بغداد و سين سر دي ، بگويد من چه كار دارم ؟ او به صير كوفي عرض كرد در است رسي ان مرد سدد كه در سنن اگر به ده مين دو مهر رمي كنيست كه بوسه هر كجا او دسرسى ست و او بروى ناست و عدال ميكد كه عني دعه هل پرو نرا بحق كشه و در باره آنها صيكر ناست رد و كوت ميكد ، بن خدمت را بعهده امام باقر دعه فرمود نظر بويان مرد آمده ، من مضطرب كند ؟ كفت آري ، فرمود ي علام برويون و بار اور درود آرد و ناويگو مردان و مايبا .

گويد چون با مرد در شد عدي بن دفع با سران و جلوانان اصحابش حاضر شد و امام باقر دعه در ساد همه مهاجران گان و اولاد با درازا جمع كرد و دو جامه سرج ريك در بر كرد و بر مردم بيرون آمد و دو بوسه مردم كرد و گويان ، به پاره بود و فرمود :

ميس مر خداييرا سر سكه ما خداي را سمرى خود رحمت داشت و ولادت و دوستي خود ر كه انشا اگر وه زادگان مهاجر و اصحاب هر كد - شما دوست و مدهي در باره عيني بن ابي ، بايد در حرد و بار گويد و عراياد آرد .

٥٤٩ أحمد بن محمد، علي بن محمد جميعاً عن علي بن الحسن لميمي عن محمد بن إسحاق
الوسطي عن يوسف بن عبد الرحمن عن أحمد بن عمر الحلبي، عن حماد الأودي عن هشام
الصفاف قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام كتب كتاباً في الجود؟ قال قلت ما جئت به بلغوا
بغير ما جود عني، فقال كتب في الكتاب عنكم، قال فأخذت فلسوبي عن أبي فأدركتها
فإن المال إن كان لأمر عني مفعول ومال من لغيري فإحدى، المعروفين لا يروون بذلك
بوماً من الدُّعُر من الفضل،

(درباره عمومی علم نجوم و ستاره شناسی)

۵۴۹ - هشام حنفی که امام صادق (ع) بن فرمود چگونگی دست یابی تو را خبر کن
 هشام بن ذررق کسر گذاشت که از من احادیث مندر و منقول مندر باشد
 امام صادق چرخ منک نزد شما چگونه است ؟
 هشام بن کلاه خود را از سرم برداشتم و آنرا چرخ می دادم
 امام صادق (ع) - اگر مطوب باشد - و میگویند پس چرا این امش و جدی و مرد بین یک
 (در درجه دهر - وی و نه بحر حله)

[illegible]

قال فب هداية شيء لا تعرفه لا سمعت أحدا من أهل الحساب يذكره ، فقال لي كم أسكنية من ليرة حرء في صوئها ، قال قلت - هدا والله نجمها سمعت به ولا سمعت أحدا من الناس يذكره ، فقال سبحانه فأسقطتم بحما بأسره فعلى ما يحسبون ، ثم قال ولكم ليرة حرء من الفهر حرء في صوئها ، قال قلت هدا شيء لا أعلمه إلا الله عز وجل ، قال ولكم الفهر حرءاً من الشمس في صوئها ، قال قلت ما أعرف هدا ، قال صدوق ، ثم قال ما نال لعسكر من يلتقيين في هدا حسب وفي هدا حسب فحسب هدا لصاحبه بالظفر و يحسب هدا لصاحبه بالظفر ، ثم يلتقيين و هدم أحدهما لا جرف من كالت الحوس ، قال فقلت لا والله ما أعلم ذلك ، قال فقال صدوق إن أصل الحساب حق ولكن لا يعلمك إلا من علم هو الله ، لخلق كلهم

در بابال حديث ۵۴۹

هشام من گفتم من جدا سو گند چيست که مدام وار هیچکدام در هل حساب هم چنين چيزي را شيدم که بگويد و هذا کرده کند

امام صادق (ع) - ساره سكه چند چيزه را ناسد كي ره ره را دارد؟

هشام - نه خدا سو گند من نام من ساره را ناكوب شيدم و شيدم كسي را مردم نام را را ببرد .

امام صادق (ع) - سعد الله شما يكساره را خطي ياد بده گرفته و از بطار يداخته ايد من را چه ساس حساب كنند؟

امام صادق - ره ره چند چيزه از تابتد كي ماه را دارد؟

هشام - اين چيست سكه كسي حر خدا عز وجل ميداد

امام صادق (ع) - ماه چند چيزه را ناسد كي و روشي صاب را دارد؟

هشام - من اين را ميدانم .

امام صادق (ع) - راست گفتم منيس فرمود چه شده استكه دو دشو بر بر هم شوند و هر کدام معجم و حاسن گري دارند اين سود لشكر خود حساب كند كه پيوري با آب مست و ندي گري حساب ميكند كه پيوري با آب مست منيس با هم حاك ميكند و يكي ديگري را شكست ميدهد پس نه من باعث شكست كجا بوده است؟

هشام - نه خدا سو گند من اين را نميدانم

امام صادق (ع) - ر سب گفتم اصل حساب حقت ولي اين را ميداند مگر كسيكه ولادت همه خلق را بتواند حساب كند و بداند .

شرح - ر معنسي ده - عوله دما من العسكرين ، اين بيان حصه مجناسكه هر معنسي سب دشو و فرخداد او حكم پيروي مدهد و پي رد كو كپ و ضائع ميدهد ديده خلق نو در د و ين براي استكه احاطه بدانند نارتاه ساره ها با مردم

(((خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)))

۵۵۰. علي بن الحسن لم يزل عن أحمد بن محمد بن خالد وأحمد بن محمد عن علي بن الحسن لسمي جميعاً عن إسماعيل بن مهران قال حدثني عمدة الله بن الحارث عن حماد عن أبي جعفر عليه السلام قال خطب أمير المؤمنين عليه السلام الناس فصّل فحمد الله وأثنى عليه وصلى على محمد وآله عليه السلام ثم قال

أما بعد فقد جعل الله لي في علمكم حمةً بولاية أمركم وميراثي الذي أُرثي الله عزّ ذكره بأممكم ولكم علي من الحق مثل الذي لي عليكم من الحق أحمل لأشياء في المواضع وأوسعها في التصرف لا يجري لأحد إلا جرى عليه ولا يجري عليه لا جرى له لو كان لأحد أن يجري له ولا يجري عليه إن كان ذلك الله عزّ وجلّ حالاً من خلقه لعدّته على عباده ولعله في كل ما جرى عليه

قوله «ألا من علم مواليد الخلق كلهم» يعني هر کس بدین عام احاطه داشته باشد باید موالید همه خلق را بداند و چون منجمان موالیده خالق را بداند آن خود که بداند عام احاطه ندارد و حساب درست موالید را بداند غیر از محلی ده

من گویم - چه در آن حدیث قابل دقت و توجه است کتاب در دست

۱- غلط و در اساس فکر اهل هیت و منجمان قدیم تابع یونانیان در اصل حرکت فلک و چرخش آن چه چه از تحقیق دانشمندان معاصر هویدا شد

۲- احصای سازه شناسی و مطالعات فضائی از روی حساب درست که دانشمندان در عصر بدان دست زسی نداشته اند و امروز علم حساب سازه شناسی بدان حد رسیده که دانشمندان و شوروی موشک خود را سکه به پرتاب کرده و آرم خود را در آنجا نصب کرده اند

۳- خطاه منجمان در احکام خود که بر اساس موالید خود است باید عیبکند و در نتیجه تنقص میگویند

(سخنرانی امیرالمؤمنین - ع. در صفین)

۵۵۱. از جابر از امام «ع» گوید امیرالمؤمنین در صفین برای مردم سخنرانی کرد

خدا را سپاس گفت و او را ستایش کرد و بر محمد پیغمبر (ص) صلوات در ستاد سپید فرمود

«أما بعد» راسی خدا را برای من رشما یعنی قرار داده است سرپرستی کردن کار شما

و بسبب مقام و درجه ای که خدا عزّ و جلّ در میان شما قرار داده و از برای شما بر من نهاده است حقیقت که من بر شما دادم حق رهبر چهر رسان و برارنده تر است در مقام و صیغه و از همه چهر شبان تر است در پیشگاه عدالت عمومی برای هر کس مجری شود خود و راهم مقدّم و محدود میسازد و بر عینه کسی مجری بشود جز بسکه سود او هم باشد و اگر برای کسی مسکن بود که حق سود او نباشد و هیچ حق مردان او نباشد این خاص برای خدا عزّ و جلّ شایسته است نه برای حق خدا زیرا او است که بر همه هایش همه گونه توانائی دارد و بر هر وجهی معذرات خود را بپذیرد

صروب فصائه ولكن جعل حقه على العاد أن يطيعوه وجعل كفرهم عليه بحسن الثواب فصلاً
منه ونطو لا بكرمه ونوسعاً ما هو من لم يريد له أعلاً، ثم جعل من حقوقه حقوقاً وصلاً بعض الناس
على بعض وجعلها تسكفي في وجوعها وبوجع بعضها بعضاً لا يستوجب بعض إلا بعضاً، وقطعهم
اقتصر الله سبحانه وتعالى من تلك الحقوق حق الوالي على الرعية، حق الرعية على الوالي
فريضة فرضها الله عز وجل لكل على كل فجعلها نظاماً لهم وعزاً لديهم وهو ما أسس الحق فيهم،
فليست تصلح الرعية إلا لصالح الولد ولا تصلح الولد إلا لاستقامه الرعية، ودأبت الرعية إلى
لوالی حقه ورتی إليها، لوالی كذلك عز الحق بينهم فقامت مناهج الدين واعتدل معالم العدل
وحثرت على أدلائم السن فصلح بذلك الرمان وطاب له العيش وطمع في نفعه، والبدن و يشرب
مطامع الأعداء وإد علم الرعية واليهام وعلا لوالی الرعية خلت هذات اكلمه و صهرت
مطامع الحدود و كثر الإغاث في الدين و ترك معالم السن فعمل بابها و عطلت آثار و كثر عمل

حق و عدالت دمار کرده است ولی خدا هم حق خود بر مردم همین معرود کرده که او را پیروی
کند و کفاره و جبران طاعت آن را نادش است که خود معرود داشته را نه تفصل و بخشش و کرم
و توسعه بخشی بدانچه او پیش از آنها اهل و شایسته است

سیس از حقوق خود شمرده است عمومی را که بر مردم است بهمانگونه و رس و معرود داشته
و آنها را در برابر او برابر داده است و برحق برحق و است کند و برحق لازم باشد
جز در برابر بعضی دیگر.

برگشتن این حقوق واحد خداوند و تعالی حق والی و سرپرست است بر رعیت و حق
رعیت را وای در برابر آن که خدا عزوجل آن را برای همه هر دو طرف در یکدیگرشان معرود
و معرود داشته است و آن را ماه نظام الفت و آفرینش آن ساحه و وسیله عزت دین و پایش
مستهای حق در میان آنها

پس میشود که حال رعیت خوب شود و رعیت صالح گردد چنانچه صلاحیت و بیعت و انبال و
سرپرستان خود و عدل و انبال هم بهبود شود و بر احراء حق و عدالت توانگر نگردد چنانچه
استقامت و درست کاری رعیت و هرگاه رعیت حق والی را نداند کند و والی هم حق رعیت را نداند
پردارد حق میان آنها عز و محرم باشد و روشهای دیانت میانشان برپا بود و معالم عدالت بر
جا و سسها و روشهای عدالت جاری و بر ملا و مامومح زمانه خوب گردد و زندگانی خوش باشد
و دوست دینه نفاذ دارد و دشمن بومند و بی نوا است و هرگاه رعیت بر والی و سرپرست خود چهره
شد و در برابر او بساد و والی هم بر رعیت دست اندازی و گردنبردی کرد اینجاست خلاف کلمه
نادید آید و مطامع ناحق اشکارا شود و عدلی در دین و عافون فراوان گردد و عمل بر طبق سسهای
الهیة متروک گردد و بدخواه عمل شود و معرودات قامون تعطیل گردند و مراسم روحی بسیار شوند
و در تعطیل حد و معازت سرك و مهم هراسی شود و نه از ناحق بزرگی که در جامعه ریشه بند و
نیاد گزاری شود.

وَأَمَّا جُلُوسُ عَسْكَرٍ لَا يُدْرِي مِنْ مَوَاقِلٍ يَتَدَلَّمُ يَوْمَئِذٍ عَسْكَرُهُ فَبَلَّاءٌ يَوْمَئِذٍ
وَلَا يَعْلَمُونَ

وَمَنْ لَوْ أَحْسَنَ لِنَاءٍ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا أَذْلَمُوا عَطْفَهُمْ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى عَذَّبَهُمْ وَالْأَعْرَاقُ مَكْنُ
عَادَكَ مِنْ تَصَرُّفِ أَحْزَابٍ يَتَوَدَّعُونَ

ثُمَّ قِيلَ أَنْ أَنْصُرُوا بِمَنْ عَسَيْتُمْ أَنْ تَخْرُجَ حَرَمٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ لَدُنْكُمْ أَنْ لَقِيَ اللَّهُ مَبِيعَةً
مَنْ أَعْلَى وَحَرَمٌ عَمَّا فَطَمَحُوا مِنْكُمْ إِنْ تَقُمْ فَذُكِّرُوا وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ أَلْفَاظُوا لِلْكَافِرِينَ مَا فِي
الْمَوْثِقِ وَلَمْ يَكُنِ الْمَكْشُوفَ لَأَسْفَلَ مِنْ شَيْءٍ مِمَّنْ مَعَكُمْ وَلَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِمْ يَكْفُفُ غَضَبُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
ذَلِكَ حَتَّى يَنْصُرَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ فَذُكِّرُوا.

عزل غیر مسلمه هم در کعبه حرام است و در او کعبه ای است و در آن کعبه ایست که کفار و
جبرانی آنست

«وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ أَلْفَاظُوا لِلْكَافِرِينَ مَا فِي الْمَوْثِقِ» معصود از اینست که و اگر چه و علیانند و مردمان بر نعمت و توان
گر در چون نکات بر رگبری در دست می رسد در راه حد و نامه حدود و شرائع و احکام و امر به
معروف و نهی از منکر بکماک مردم بیافزاند ترند.

و معصیت معصود از اهل فضیلت همان علماء شد زیرا در تکلیف امر بمعروف و نهی از منکر
که مسؤول آنست در برابر ای درند و معصود از من هم و دیگر باشد که بیشتر مسؤول پرده است
حقوق الهیه هستند چون حد و رگزه و رسد و امر به عس که آن را قبول کنند و شهود و
گو همان دیگران

وَمَنْ لَوْ أَحْسَنَ لِنَاءٍ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا أَذْلَمُوا عَطْفَهُمْ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى عَذَّبَهُمْ وَالْأَعْرَاقُ مَكْنُ

نکته دوشو و سه ای حضرت او که گفته بود و گفته شده است جر همان روز در شکرش خودمانی
بداشت رفته سخن را بدست گرفت و چنین پاسخ گفت.

حدی عرومل را خوب شناس کرد حاضر آزمایشیکه از به کرده و راست که حق آن
حضرت را بر آید و واجب ساخته (و این نعمت رهبری حق را به داده است) و عرف کرد بهمه
آنچه که اد کرد و بهیچ احوال در راه خودش و آن (منی اعتبار نکرد که رهبر یا خلاف حق بر
آمد و تسبیح و نه بود و اوصاف را داد و ساء کرد بد) پس گفت

و در نامه و میر و مانی و ما رعت بواجم بوسیله تو خداوند عزوجل ما را از خودای بجات داد
و بهر بخشی بوسه های خود را از در کند و بهر دستم حواء با حق آراد کرد تو بری مراهی
شجاع کن و ما را در راه بر و مشورتی صرح کن و در رای و مصر که بهم گشتی پیش برد و ما
را بدان و در برابر تو گویند ی ناشی مصدق و حدی ناشی موقی و حلصانی بقدرت و بعد و ما
بهیچ وجه با امر مانی بوزار و باشی و بهیچ عیب و ذلت با ما داشت تو مانع سنجش ندایم مرلت و مقام
بوی بدین جهت برد مبرک است و فصل و خدمت در خاطره ماها و الا است

فأحابه أمير المؤمنين عليه السلام فقال :

إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ حَلَالَ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ وَحُلَّ مَوْضِعَهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْعَرَ عِنْدَهُ لِعَظَمِ ذَلِكَ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَإِنْ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ لِمَنْ عَظَّمَتْ رِعْمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَطَبَ إِحْسَانَهُ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَعْظَمْ رِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا رَادَّ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْهِ عَظَمًا وَإِنْ مِنْ أَسْحَابِ حَلَالِهِ أُولَاءُ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يَرْضَى بِهِمْ حُبُّ الدُّجَرِ وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكُفْرِ وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ حُلُّهُ فِي طَبَقِكُمْ أُنْتُمْ أَحَبُّ الْأَطْرَافِ وَاسْتَمَعَ لِنُشَاءِ وَالسَّابِحِ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ وَلَوْ كُنْتُ أَحَبُّ أَنْ يُعَادَ ذَلِكَ لَمْ كُنْتُ بِحَقِّ طَائِفَةِ سَخِيحِهِ عَنْ نَبَوِيِّ مَا هُوَ حَقُّ بَعْضِهِ مِنَ الْعَظَمَةِ وَالْكَرِيَا ، ثُمَّ اسْتَحْلَى النَّاسَ لِنُشَاءِ بَعْدَ الْمَدْحِ ، فَلَا تَشْأَوْا عَلَيَّ بِحَمِيلِ نُشَاءٍ لِأَحْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّيْبَةِ فِي حَقِّهِ لَمْ تُفَرِّغْ مِنْ دَائِبِهَا وَفَرَائِضِهَا مِنْ مَصَائِبِهَا فَلَا تَكَلِّمُوا بِي مِنْ كَلِمَةٍ بَعْدَ لِحْزَنِهِ وَلَا تَنْحَقِطُوا مَعِيَ مَا يَنْحَقِطُهُ عِدَاؤُهَا أَهْلُ الْمَادَرَةِ وَلَا إِجَالِطُوبِي بِالْمَصْبُوحَةِ وَلَا بَطْنُوبِي اسْتَنْهَ لَا فِي حَقِّ قَوْلِي وَلَا التَّمَسُّ بِإِعْظَامِ نَفْسِي لِمَا لَا صَلَاحَ لِي

امیرالمؤمنین اور اچین پاسخ داد و فرمود:

سراست که هر کس جلالت حداد در پیش خود بزرگ داشت و مقام حداد را در دلش والادرك کرد بخاطر آن هر چه حداد بود در برد و دیون و کوچت گردد و شایسته تر کسی که باید چنین باشد آن کسی است که بعت بزرگوارى بدو داده و لطافت احسان خود را بوى ارزانی داشته باشد اینست که بعت حد را بعدى بزرگ و شایان شود چراست که حق حد هم در برابر آن در عهده او بزرگ و شایان گردد.

در سبب بلیدترین حالات و لسان و درامدادان برد مردم صالح اینست که پندار شود اختیار طلبید و وضع آواییان بر کرد و سربردگی نباید شده من پندارم که در پندار شماها بگذرد که از مدح و ستایشم خوشم می آید

و سبب حداد را که من چنین بینم و اگر بفرص دوست داشته باشم که ندیم گوید آن را رای تو وضع در پیشگاه حداد و او میهم بخاطر دریافت آنچه حداد بدست شایسته برفت و عظمت و کبریا

برخی مردم سبایش و اظهار قدردانی را پس از امعاء و آرمایش شیرین شمارند و وظیفه شما در برابر من اینست که:

۱- محض اینست که من آمدگی خود را در برابر خدا و شما بستم نه پنداری و دعايت حقوقی که خود بردارم و واجبایک که باید اجراء شود اظهار میدارم شما مرا سبایش و مدح میکنید

۲- امن برنامی سخن مگوئید که ما رود گویان و صدوان سخن می گوئید

۳- از اظهار حقیقت و سادگی در برابر من خود داری میکنید چنانچه در برابر نازیده کشان و درمندان ما حق که بسی محاکمه مردم را کمتر میکنند خود داری و محاکمه کاری میشود

فانهم استعمل الحق ان یسل بذل لعدل ان یعرض علی ذلک عمل بهما اهل علیه فلا تکفوا عن
مقاله بحق و مشو و عدل و نهی لبس فی بعضی بوقیان خطی و لا اعن من دلش من معنی الا ان
یکفی الله من عسی ما هو املک نعمتی و در تمام اینها هم بعد از کون لرب لا رب غیره و یملک ما
ما لا یملک من انفس و خرج مما کما فی ذلک صحت علیه فادلها بعد الصلاه و بعدی و اعطاء
المصبره بعد العمی

۴- بظاهر ساری و پشتهم اندازی و چارپوسی این آفرینش کند

۵- میباید در هیچ حقیقتی گفته شود گریبی و گریابی درم

۶- میباید در هر امر آنچه و سده صلاح حق است در دل خودستایی و بردگی طبعی هم
را در استیلا است که هر که در شایسته حقیقتی باو گفته شود گریب خاطر و بگریب گردد و با آنکه از
شأن دادن راه عدالت نوی دلگرم باشد عدل حق و عدالت را در گریب آید شایسته از گمراهی و اطمینان
بظرف عدلانه و در مشورت هیچ خودداری کند و از من در ذات خود معصوم و برادر این است که
خطا کنم و در کار خود از ارتکاب آن حاضر جمیع قسم هر آنکه حد و نهی که در این خودم مسلط
تر است من گذشت کند و مرا آری دهد (و این همان معصیت است که در این احوال حقیقت)
همان و شایسته و معصیت پروردگاری است که در پروردگاری است بر ما تسلط دارد
و چون که ما خود بر خود تسلط نداریم و دست که ما را از وضع و گواهی کند در آن
گمراه و دم بر آورد و پس از گمراهی و وضع ما در هدایت دل گردد و پس از کوری و ما
بیانی داد.

شرح - رجسی «ره» - «وله لا عراجی عسی الخ» - بدانکه محتسبست مرد اراده
ایده و رجحان شد چه حد و علی (۱۶۶) خود صاحبان عهدهای که در می دارند و در
رمین - یعنی خود را بر کس زدادم از آنکه ما در و سستی کنم و حقوق که از دی آن ها
دارم بشوم.

قوله «بالمصاحبه» یعنی دشواری و مداوا.

قوله «عوق» خود را از بعضی بدگی معصیت دانسته و فرار کرده که عصب او یعنی است
جدا داده و معصود اعرف معصیت است چنانچه و هم شده عصبیت حر هم این نیست که
جدا شده را از کتاب که حفظ کند که جمله «لا یکنی الله» در اشاره فرموده است
و این معصود قول و صفت است که «و ما یزیر نفسی ان النفس لاماره» - «لواء الا ما رحم رنی»
قوله «ما کانه» - یعنی از جهالت و بی معرفتی و کمالاتیکه خدا برکت منت دوسون (من)
میسر ساخت

این ابی الحدید گفته مقصود از این جمله شخصی او نیست زیرا او کافر نبوده که مسلمان شده
باشد ولی این جمله حال مردم طرف خطای خود اشاره کرده و از باب توسع صیغه جمع تعبیر
شده است

فاجابه لرحل لبي أحبه من قبل

أب أهل ما قبل ، والله فوق ما قبله فلاؤه عدد ما لا يحصى وقد حمدك الله تبارك
وتعالى رغبتا وولاًك ساسة أموري ، فأصحت علمي الذي يهدي به الإمام الذي يقتدي به و
تبرأه كله شدت و فوات كنه أب ، وقد قرب بك في لحاء نعب وامتلات من سرور ربك قلوبنا
و جرت من صفة ما قبلك من روح الفصل عقولنا ولسا بقولك أنت أئمة الأمام المعاصح بركبة
لنا ولا يحاور لقصدي في لثاء عليك ولم يكن في أفسد طعن على يدك وعش في ديمت و متحرف
أن يكون أحد من بعدك و تعالى بحسن أم حلت كبر و لكنت بقولك ما قبلنا تقرأ بأبي الله
عن رحل تنويرك و توسعنا بمصليتك و شكر أبا عظم أمرك و نظر لمعك و لبوا برأمر الله على
بعضنا و عبيد فبحر دوع فيه الأمر ما نعلم من لأمو مع ذلك فيما يقع

فاجابه أمير المؤمنين عليه السلام فقال :

وأيما أشتدكم عند الله على نفسي لعلمكم فيه و أنت من أموركم و عملاً قليل
يجمع بيني و بينكم لموقوف بين يديه و المسؤول عما كنت فيه ، ثم يشهد بعصا على بعض فلا يشهدو

دیناله حدیث خطبه میرالمؤمنین (ع)

آن مردی که بیشتر پاسخ وی را داده بود ، از ریشه سخن را بدست گرفت و پاسخ داد ،
و اهل آنسکه گفتی و خدا سوگند بالاتر از آنی و رحمت خداوند در رد تو با اندازه یست که
تو را بران سرورش بهاد و شاید که آن را با پاسی کرد و ابدید گریه خداوند تبارک و تعالی
سرپرستی ما را در روش و گذشته و بدید کازهای ما را و کدازده و اکنون در هر ماهه یست که
دست تو راه جوئیم و پیشوای ما هستیم ، و اعداء کنیم فرمان تو همه هدایت است و گمراهی همه
دست در رندگی چشم ما همه سو روشن است و دل ما همه پر از شادی و سرست و خردهای ما از شرح
و توصیف فعل سرشار است و ما سو با جمله دان لامام فصیح و حساب میکنیم ، بخاطر آنکه
تو را بر ما بدیم و از حد سایش تو برابر برویم (بلکه این جمله سخن و بجا است) در در ماها
طبی در بقی و ایمان تو نیست و نگرانی از دنداری و بیست که شرم زدند شدن رحمت خدا تبارک
و تعالی برایت بیختری بیار آید و در تو تکبری در آید .

ولی آنچه ما محضرت تو گوئیم و راه تبرک بخدا عروجست بوسیله احترام گذاردن تو و
نرواح فصل تو و دزدانی از بهر بر دش شمردن کار امت تو بری خودت و ماها خوب نظر کن
و فرمان خدا را بر خودت و بر ما همه مقدم مدار ما در هر آنچه دستور دهمی فرمان بریم که هر
کار که دستور بگوئیم بادرش و اب سود ما هم هست .

میرالمؤمنین (ع) او را پاسخ داد که

من شما همه را در پیشگاه خود گواهی گیرم چون می داید همه کازهای شما را من میدی شدم
و بروی زود من باشد در موقف قیامت بران خدا زود شویم و باز پرسى شویم از آنچه در آن وارد

الیوم بخلاف ما أنتم شاهدون عداوت الله عز وجل لا يحق عليه حافية ولا يجوز عنده إلا ما صحه الصدور في جميع الأمور

فأجاب الرجل: يقول لم ير الرجل بعد كلامه هذا أمير المؤمنين عليه السلام فأجابته وقد عال الذي في صدره فقال والماء يقطع منطعه وعصم الشجاعت كسر صوته إعصاماً لحظائر مدركته ووحشة من كور فجمعت

فحمد الله وأثنى عليه، ثم شكاه إليه هول ما شفى عليه من لحظائر العظيم ونداء الطويل في فساد زمانه انقلاب حدثه وطفح ما كان من دلتته ثم نصب لمسأله إلى الله عز وجل بالامتنان عليه و لمدافعة عنه لانه جمع وحسن لشيء فقال يا ربّي لعنه ويا ربك اسألادائس يقع قوله من وصفت وأبين يطلع وصفهم فملك ما أتى يطلع حقه حسن ما أتى ويخصي حمل بالائب وكتبه من حرات نعم الله عليه وعلى يده اتصلت بسبب الخير إليه لم يكن لذلّ الدليل ملاذو للعصه الكفار إخواناً؟ فبمن إلا بأهل بيتك وبك أخرج الله عز وجل من وطءة تلك الخطرات أو من وروح عناء رت الكرب؟ ومن؟ لا يمكن أن يرى الله عز وجل ما يستلج ما كان قد من ديم به حتى

شدم بر بکد بگر گواهی دهیم مباد مرور شهادت ساحق دهد برخلاف آنچه به چشم خود میگرد و بردای دی مت بحق آن گواهی دهد زیرا بر حدی عروج هیچ امر بهای پوشیده نیست و در بردا و رواست حر جبر و خواهی از دل دو هر کاری

آن مرد باو پاسخ داد و گفته شد: زهر د پس از سحر بیکه، اُمیر المؤمنین (ع) گفت دیگر دیده شد و در بر حدی خوش آمد و آنچه در سینه او بود فروشد و در حدی که گریه سحر شد و همه میگرد و بدو گدوگر رای اهدیت خطری که تهدید میکرد و هر اسمیکه ردع خود حساس میگرد و در اوزا درهم می شکست پسغن خود ادامه داد.

حداد را سپاس گفت و راوستا بشکر کرد و بدرگاه او زهر رس حوادیکه در لب بر گداه آنرا ست از خطری که و حوادری و در نوی ده نهاد و ناشی از فساد زمان و دیگر گوی مقام و رول دولت عده شکایت کرد و سپس در روی در حواسب بدرگاه حدی عروج داشت که باو مت نهاد و از دفاع گد و سداش سکی برخدا کرد و (حصد با و سرت) گفت

ای پرورنده عباد، ای آرمش بلاد گفته ما که باو هم وصل و بخش تو که با که بیان کوتاه ما سکار و رساست؟ و ر که بحق سپایش شد تو هم رسد با و مت زیبایت و بوایم بر شمر دچگونه، سکه و سبیل و صنعت خدا بر ما جادیت و صنعت بواستاب حیر ما و ست می شود آب بویست که رای دفع حواری بی و امان بهی و برای عصیان و که با چون بر از روی خیر خواه و مهربانی پس آنچه کسی جر و جانبدان تو و وسيله شخص و حدای عز وجل ما را از هراس و شدت این خطرات بخت را ده بدو سده چه کسی امواج حقه کننده گرماد بها را را بر طرف ساخت؟

و آنچه کسی؟ جر و سده شاهد خدا مع انم دین ما را شکار نبود و آنچه از دینی ساقیه شده

جميع أمورنا وإبراهيم بك إلى الحان ويحري عليك حتم سبيله وغير متهم فيك قضاؤه ولا هدفوع
عك بلاؤه ولا محتلفة مع ذلك فلو بان أن احتيازه لشما عده على ما كنت فيه ولكننا سكي من غير إثم
لنر هذا السلطان أن يعود دليلاً وللدّين والدنيا أكلاً فلا نرى لك حلقاً نشكوا إليه ولا نظيراً
بأمله ولا نقيمه

آزاد کنیم و بدرگاه خدا روی ندگی در خاک بنیم و در همه کارهای خود از حضرتش ترسان باشیم
و ملاحظه کنیم و اگر این حادثه تو در بهشت کشاید و قضای حسنی الهی را بر تو اجرا کرد و
گفت قضای وی در باره و بدسی ندارد و ملای و از تو دفع شدنی است و دلهای ما هم آهنگ است
که خداوند جوار حضرت خود را بر این دیبای آشفته که در آبی برکت اختیار کرده است و بهر
دسته ولی ما گریه کنیم بری عرت بن حکومت حقه که بخواری برگردد و دین و دینی مردم
خوردده شود و بجای تو کسی باشد که ما بدو شکایت بریم و ماسدی شود که ما آمدوار باشیم و
اورا بر پای داریم.

شرح - از مجلسی ده - دولت و جفا من لا مورد عدلک یعنی دو کسری تو سبب اجتماع و
پر کرده شدن ماها است (را بیشتر بفرقه و دو دسته گی میان مردم برابر طایع جان و حقوق یکدیگر
است و این طایع در صورتی که روزی تو مع پشرومت خود در دو اوجود حکومت درست و عادل
دست روزمیان رسد است و طایع را بر دست راست و بر فرقه وجود دارد)

دوله دو یسبع لب فی الحقیقه یعنی مدد را و رهش و وعده نکردن در مصوات بر ما - تر
خطاکاری ما به وسعت ماست و سبب اینست که در تنگنا بفرستیم

دوله (اکبلا) - در این جا یعنی ما گول است - یعنی ما گریه کنیم از اینکه این
حکومت حقه جدی خود را به حکومت خود و باحقى دهد که بین دین و دینی مردم و سعادت
اول از مجلسی ده

من گوم دست اخیر این حادثه که دران معصل و جان گداز یکی از دوستان پرشور علی (ع)
و من میکند مراست درد ما حادثه جان گداز صورت خوردن آن حضرت در مسجد کوفه و مانند
ایست که پس از آنکه حضرت صورت خورده باشد و در مدرس حطر مرث آمده باشد (چنانکه در
جند دوم شرح و ترجمه موصول کافی من ۶۸ بهیر آن گذشت) چنین بیانی از کسی خطاب
به آن حضرت عرس شده باشد و این بیانات باوضع دلرانه و در جنگ صحنه سیاسی دادد و
مجتهدست که این بیانات در جنبه صحنه و پس از امضای هر از حکمیت صادر شده باشد
دیرا در این موقع هم آثار شکست حکومت علی (ع) و پریشانی وضع او چشم میخورد و برای او
حساسی حطر میشد

من بی طالب وحرماً وجمعاً حرموا - والله عليهم المصاعل من استعمال قتل و کذب بختنا و آمن بسمنا و شهد شهادتنا و دخل فی دیننا آخر ما علیه حکم القرآن و حدود الاسلام ، لیس لأحد علی أحد فصل إلا بالتقوی ، ألا إنا للمنتقین عبدالله تعالی افضل ثواب و أحسن الجراء و لمآب لم یحمد الله انک وعلی لدیننا للمنتقین ثواباً و ما عبدالله حرراً الا برأه انظر و اهل دین الله فیما اُستتم فی کتاب الله و ترکتم عید رسول الله ﷺ و جاهدتم به و دین الله انک بحسب أم یسب أم یعمل أم یطاعة أم زهادة و فیما اُصبحتم فیها راعس و قد دعوا إلی مبارکم - رحمکم الله - التي أمرتم بعمارته ، لعمره التي لا حرب لاقية لتي لا بعد التي دعاکم إلیها و حصتکم علیها و رعتمکم فیها و جعل لک ما عندهم فاستموا بعم الله عز و کرم بالنسب لعهده و لشکر علی بعمائه فمن لم یرض بهذا فلیس هنا ولا یاب و ین لکم بحکم حکم الله و لاحشة علیه من دلشاً و ثلث هم لم یجدوا فی سجد ولا وحشة و اهل لث لا حوف علیهم ولا هم یحربون

و حدود و مرارتی هاری کیده است (آیه و وجه باشید) هر که دارای شرائط زیر است

۱- نه ما به ما به جوید

۲- از ذبیحه ما میخورد و آنرا حلال میشارد

۳- به سیر ما گرییده و اسبان آورده

۴- شهیدی که شعار اسلام است ادا کرده و در حره اسلامان معرفی شده و بدین معیار آمده است ، ما حکم در آن و حدود اسلام را بر او احراز میکنیم (و اوجن مساوی و سائرین در) کس را بر کسی امتیازی نیست (به ارزاد و به ارزدان) مگر بوسیله نفی هلا برای متدیان و رهبر کار برد حد عالی ثواب و سکونت برایش و سراسر است ، خدا تبارک و تعالی دعا را ثواب معین مقرر نکرده است ، آنچه بر خدا است رتی مکان بهتر است

ای اهل دین خدا نگاه کنید و عمل نمایند در آنچه که در کتاب خدا در حق شما است و شما میباید و در همه پیش رسو خدا (ص) سپرده دردد و بری خدا نیست و کوشش و جهاد کردید آنرا بوسیله خداست و آب بوسیله بر د است تا بوسیله عمل و طاعت و زهد است بپایند که شما مشتاق چه شده اید؟

بشتاید سوی از نگاهانی خود (خداست رحمت کند) این مبارزانی که با دشمنان مبارزه کرده آن آبادانیکه ویرانی ندارد و آن پاینده که سستی ندارد همان آن نگاهانی و مبارزیکه خداوند شما را بدان دعوت کرده است و بدن بشوین نموده و بر عیب کرده است و به خود ثواب و پاداش آنرا مقرر داشته است ،

شما بجهت خدا عذر کرده و برین خود کامل سازید بوسیله نسیم نصای و و شکر بر هدای او پس هر کس بدن را ضعیف سازد ، سست و زو سوی ما ندارد و راسیکه حکم بحکم خدا قضاوت میکند و از آن ترمیمی بر روی نیست هم آمانند همان رستگاران

و در سخته ایست که بهر کسی نیست بر آنجا و نباشد که نه بر آن ها ترمیمی است و به اندوه ناک می شود

وقل وفعاستکم بدری النبی اُغاص بها أهلي فلم نألو، وصرمکم بسوطي النبی اُقیم به حدود رثي فلم یروعوا یریدون أن أصرمکم بسيفي أهلي، علم النبی یریدون و یقیم اُودکم ولكن لأثقمی صلاحکم بصادقسی یسلط الله علیکم فوقاً فمنقم لی منکم فلا دنیا استمتعتم بها ولا آخرة صرتم لہا فعدوا وحدها لأصحاب السعیر

عنی (ع) در مورد من شماها را با همان نارایه خود که خاندانم را غلب می‌کند عتاب موده‌ام و شماها را آن باکی ندید و با همان شلاق که بدان حدود معززه پروردگارم را و مه می‌کند شما را بادید کردم و دست از خلاف و گناه باز نگرفتید اما می‌خواهید من بیشتر خودم شما را مودود جمله قرار دهم.

هلا من می‌دیم شما چه برسر دارید و چه میخواهید و من کج روی شما را چه چیزی درست می‌کنم ولی من صلاح شما را می‌دانم و خودم جرئت دارم بگویم بلکه حد و حد شما را مردمی را مسأله خواهد کرد که انتقام مرا از شما ها سلب و شما را بوسیله در آورده که به ذبیحوش و بهره مندی داشته باشید و به آخری داشت و آسایش بخش که با گریه دور و ما بود از هر که از دوزخ سوزان است

شرح- در حدیسی رسیده اوله «ولا عرف بالانسان» یعنی بهایات و حدود جسمانی که معروف شد به اجسام است با محدود عقنی و محدود که معرف معهود است و اهل منطق با را محدود معروف نامند زیرا حقیقت هر چیزی حد و که است و محدود رسیده که بهای منی بری از نیست به در حدی و به در دانش و نه در توانش و نه در صفات دیگر و این باقی از حدی رسیده

من گویم آن یکی از خصمهای آشوب و حساس امیرالمؤمنین (ع) است که یکی از برگزین مشکلات حکومت عدله خود را در باب مطرح کرده است و آن موضوع مشارکات اشرافی است که عمر در دور حکومت خود آن را بر طبق امثال عرب وجود آورد و بهوت کرد و جامعه اسلامی را بر پایه ظلمتی ساد کرد و این امورات ظلمتی منتهی به فساد جامعه گردید و روبرو شد و استفاده جوانان مسلم از دولت را دست گرفته و حق بی و نان و ما و نان را بردید و در دور با اعمال وضع شده در جامعه متحد اسلامی را از هم می‌کشید کرد و بجای روح و وحدت و اخوت اسلامی که مقصود و هدف پیغمبر و مرآن بود دشمنی و بدبینی میان صفات بالا و پایین و روستا و شهر و خوش گذران و کارگر مسکینان بوجود آمد و با آنجا گرفت که بر سر خود حکومت چرخید و عیان خودش در آن آشوب و سوخت و نابود گردید

و این شعله همان سود بلند در معتمد اسلامی پراکنده گردید و جاك باحالی خاندان سود و حضور باکی در معتمد اسلامی پدید شد و همه را فراگرفت و می‌نوان گفت که این جاك سود هم خاموش شده و پس از ۱۶ در ۱۷م کم و بیش در برجا کسر ست و گرچه با سبب اوضاع عمومی جهان دیگر از نظر اسلامی در حدیسی در دوتی در هم شکای خاموش و بی تر نیست زیرا اعت آن همان طبع و ستم و ظلمتی بود اجتماعت که باز هم در جامعه اسلامی بحالت و امیر المؤمنین (ع) در اینجا با نظر عمیقی نباید اجماع در بر برداری و برابری کامل معزود شده است

۵۵۲ - تقدیر یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، «أبو علي» ، لا شعري ، عن محمد بن عبد الحمزة حمیما ، عن علي بن حديد ، عن حمیل ، عن زرارة ، عن أبي جعفر (ع) قال : سأله حمزان فقال : جعلني لله و لله لو حدثت ما هني يكره عندنا إلا من سررت به ، فقال : يا حمزان إن لك أصدقاء و جوانا و معارف إن حلالا كان فمما عصى من العلماء و كان له ان لم يكن ير عصى في علمه ، فيقول : سأله عن شيء و كان له حال ، يأتيه و سأله و تأخذ عنه فحضر الرجل الموت فدعا ابنه فقال : يا بني إني كنت قد كسبت ثرا و قد فسد عيني و نزلت عنك فبهولم يكن سألني عن شيء ، ولي حار و كان يئسني و يسألني و يأخذ مني و يحفظ عني و أنا احتجت إلى شيء فأنه ، و عز و فخاره فهلك الرجل و بقي ابنه و رأى مثل ذلك لرجل من رؤسنا قال : فقلت له : قد حدثت فقال : لم أكن هل ترك ولد ، و فعل به نعم بركة ، إنما فعلت انتموني به فبعث إليه لئلي المثلث فقال العلامة : والله ما أدري لها يدعو بي ، ألم يمت و ما عدي علم و ليس سألني عن شيء لا فصحت و قد كر ما كان أوله ، فود به فأنشئ

(مصاحبه حمزان با امام باقر (ع))

۵۵۲ - اردو ترجمہ از امام باقر (ع) - گوید حمزان پرسشی را امام باقر نمود
حمزان - خدا را شاکست که کاش ما را مگر کسی که این امر را چنانکه دولت خود چهره می جوید
و د تا ما بدان شاد و خرسند میشدیم

امام باقر (ع) - ای حمزان راستی و در میان و برادران و اشرافانی داری (منی گری سرتی
و گفته شود و سبیل است این پراکنده گردد و باعث نابودی شیعه شود)
(امام (ع) سخن خود چنین ادامه داد)

راستی در تاریخ گذشته مردی بود از دانشندان و پسر دشت دادن که زعیبی بدش و عدم
در خود داشت و چیری از او نمی پرسید و از دانش او بهره نگرفت و این دانشمند همتیه
دانش پسند داشت که نزد او می آمد و از او پرسش میکرد و از او فرامی گرفت ، مرگ آن مرد داشتند
در رسید و پسرش را مالین خود طلبید و گفت

پسر حاتم راستی و در دانش من بی رغبت و دیو را آن کناره میکردی و چیری از من می پرسیدی
و مریت همتیه و د که مرد من می آمد و از من پرسش میکرد و فرامی گرفت و بدل خود می سپرد
اگر و چیری از دانش من می پرسیدی مرد او برو و همتیه را به سر خود شامه بایند و آن
دانشمند مرد و پسرش بیجا ماند

پادشاه در دوران جوانی دید و آن مرد دانشمند جزو شده او گفته بود مرده است ، پادشاه
گفت : او در زندی بعدی خود گزیده ؟

در پاسخ گفتند : آری من پسر بعدی او مانده است ، گفت برو و پسر او را برد من بیاورید
مرد او در ستاد پادشاه که مرد پادشاه بیاید آن جوان گفت : بخد من خیرم که پادشاه برای چه مرا
جو سبه من علمی بدزد و اگر او چیری از من پرسد رسو مشوم و در این جا ساد سفاکش و در صفت

الرَّحْلُ الَّذِي كَانَ يَأْخُذُ الْعِلْمَ مِنْ أَمَةِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْمَلِكَ قَدْ بَعَثَ إِلَيَّ سَأَلَنِي وَلَسِبَ أُدْرِي فِيمَ بَعَثَ إِلَيَّ وَقَدْ كَانَ أَيُّ أَمْرِ بِي أَنْ أَمْسُ إِسْرَاحَ بِي شَيْءٍ فَقَالَ الرَّحْلُ وَلَكِنِّي أُدْرِي فِيمَا بَعَثَ إِلَيْكَ فَإِنْ أَحْبَبْتَكَ فَمِنْ أَحْرَجَ اللَّهُ لِلشَّيْءِ وَهُوَ يَمْسُ وَيَمْسُ فَقَالَ بَعْمُ فَسَتَحْلِفُهُ وَ سَتَوْثِقُ مِنْهُ أَنْ يَمْسِيَ لَهُ فَأَوْثِقْ لَهُ الْعِلْمَ فَقَالَ إِذَا تَوَثَّقَ بِسَأَلْتِ عَنْ رُؤَا آهَائِي مِنْ هَذَا فَقَالَ لَهُ هَذَا مَا أَنْتَ

فَنَامَ الْعِلْمُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ هَلْ تَدْرِي لِمَ أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ ؟ فَقَالَ أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ لِأَنْ تَدْرِي تَسْأَلَنِي عَنْ رُؤَا رَأَيْتَهَا أَيُّ رَمَسَ هَذَا ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ صَدَقْتَ فَخَبَرَنِي أَيُّ رَمَسَ هَذَا ؟ فَقَالَ لَهُ رَمَسَ الدَّائِبِ ، فَخَبَرَهُ بِحَالِهِ فَقَضَى الْعِلْمَ وَ انْصَرَفَ إِلَى مَرَلِهِ وَ أَمْسَى أَنْ يَمْسِيَ لِصَاحِبِهِ وَ قَالَ لِعَلِّي لَا تَقْدِرُ عَلَى الْمَالِ وَلَا آكُلُهُ حَتَّى أَهْلِكَ لِعَلِّي لِأَحْيَا - وَلَا تُسْأَلُ عَنْ مَثَلِ هَذَا الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ ، فَمَكَثَ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ سَأَلَ الْمَلِكُ أَيُّ رَمَسَ إِلَيْهِ بَدَعَهُ فَمَدَّ عَنْ مَصْبُوحٍ وَقَالَ وَاللَّهِ مَا عِنْدِي عِلْمٌ أَنَّهُ بِهَذِهِ أُدْرِي كَيْفَ أَصْبَحَ بَدَعْتُ حَتَّى وَوَعَدْتُ بِهَذَا أَمْرَهُ ، ثُمَّ قَالَ لَا تَسْأَلْ عَلَى كُلِّ حَزَلٍ

بعد خود چشم و بردن مرد همدسته که از پدرش دانش مرا گرفته بود رفت و به او گفت داری که پادشاه فرستاده و مرا حواسه و من میدانم برای چه مرا حواسه و پدرم من سفارش کرده و مرده گریه دار چهری پیدا کردم رد تو آیم

مرد دانش آموخته و ولی من میدانم پادشاه خود را برای چه حواسه و اگر من سوگواری کنم در این چه حد و در این میان روزی گردد و پسر آورد و به من و تو بخش شود و منی از من باشد

عالم داده بسیار خوب و آن دانش آموخته او را صوگند داد و با او پیمان در میان نهاد و از او اعتماد گرفت که پوره او را بدهد و آن جوان هم به او اعتماد و قول عظمی داد
مرد دانش آموخته پادشاه می خواهد از او پرسد جوابی را که بدهد است در چه زمانی واقع خواهد شد ؟

و در پاسخ او بگوید زمان گرگ باشد ، آن جوان که مرد پادشاه آمد و پادشاه به او گفت تو میدانی که من خود را برای چه حواسه و چرا دعای تو فرستادم ؟
عالم زده - تو فرستادی و مرا حواسی که در من بررسی جوابی که دیدی در چه زمان واقع است

پادشاه راست گفتی ، اکنون بگو بدانم در چه زمان است ؟
عالم در زمان گرگ است - پادشاه زمان داد تا آنکه جائزه و بخششی به او داد و جوانی آن را بر گرفت و نگاه خود رعب و بعواس که بخشی رفیق دانش آموخته خود دهد و گفت شاید من با سیرم هیبت من مرا می باشد و آن ذات مردم بخورم و شاید نیازی پیدا نکند و دیگر از ماندن من چیزی که از من پرسیدند ز من پرسند و بحد حواسه و صبح گذرانده و بماند

پس در پادشاه جوابی داد و فرستاد او را حواسه و من جوانی که از پیمان شکستی خود را آن دانش آموخته پشیمان شد و گفت من دانش ندارم که مرد و بروم و میدانم باین رفیق دانش آموخته

وَأَعْتَدُونَ لَهُ وَأَحْلَسَ لَهُ فَعَلَهُ يَحْمَرُّ فِي قَبَاهِ فَعَالَ لَهُ إِنِّي قَدْ صَعِبَ لِي صَعَبٌ وَلَمْ أَفَلِكْ
بِمَا كَانَتْ بِي وَبَيْتٌ وَتَفَرَّقَ مَا كَانَتْ فِي بَيْدِي وَفَدَّ حَتَّجْتُ إِلَيْكَ وَشَدَّكَ اللَّهُ لَا تَجِدْ لِي وَأَنَا وَثَقُوكَ
أَنْ لَا يَخْرُجَ لِي شَيْءٌ إِلَّا كَانَ بَيْنِي وَبَيْتٌ وَفَعَلَتْ إِلَيَّ الْمَلِكُ وَلَسْتُ أَذْرِي عَمَّا يَسْأَلُنِي؟ فَقَالَ إِنَّهُ
يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا آهَاهُ أَيُّ رَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا رَمَانُ الْكَشِّ فَتَنَى الْمَلِكُ وَدَخَلَ عَلَيْهِ
فَعَالَ لِمَا بَعَثَ إِلَيْكَ؟ فَقَالَ إِنِّي كُنْتُ رَأَيْتُ رُؤْيَا وَإِنَّكَ تَرَى بَدَأْتُ أَنْ تَسْأَلَ أَيُّ رَمَانٍ هَذَا ، فَقَالَ لَهُ
صَدَقْتَ فَأَحْمَرُّ بِي أَيُّ رَمَانٍ هَذَا؟ فَقَالَ هَذَا رَمَانُ الْكَشِّ فَأَمَرَ لَهُ بِصَلَةِ فَصَلَّاهُ وَانْصَرَفَ إِلَى مَرَلِهِ
وَتَدَبَّرَ فِي رَأْيِهِ هِيَ أَنْ يَمِيَّ لِصَاحِبِهِ أَوْ لَا يَمِيَّ لَهُ فَمِمَّا مَرَّةً أَنْ يَعْلَ وَمَرَّةً أَنْ لَا يَعْلَ ثُمَّ قَالَ : لَعَلِّي
أَنْ لَا أُحْتَاحَ إِلَيْهِ بَعْدَ هَذِهِ الْمَرَّةِ أَنْدَا وَأُحْجَمُ أَنَّهُ عَلَى الْعَدْرِ وَبَرَاءَ الْوَلَدِ فَمَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ
الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَمَكَثَ إِلَيْهِ دَعَا عَلَى مَا صَعِبَ وَبِمَا بَسَّهَ وَنَسَّ صَاحِبَهُ وَقَالَ بَعْدَ عَدْرِ مَرَّةً بَيْنَ كَيْفِ

خودم چکم؟ با اینکه ماو دغلی کردم و با او وفاداری نکردم.

سپس با خود گفت بهر حال مرد او میروم و از او پورش میگویم و بری او سوگند نوبه دادی
میخورم شاید او بمن خبر دهد و نزد او آید.

عالم داده - راستی من کردم آنچه کردم و ما تو هر زنگه من من و تو بود و تو نکردم آنچه
هم در دست دشتم و منان رفت و خرج شد و من سو بیارم شد من تو را بخند سوگند می دهم که مرا
و انگیزی و محمول سازی و من ، تو عهد و قرار محکم می بندم که هیچ چیزی از این کار بر نبرد
و مالی داده نشود جز اینکه میان من و تو نصف باشد.

پادشاه فرساده و مرا حواسه و بیدارم چه از من خواهد پرسید؟

دانش آموخته - راستش بستم که میخواهد از تو پرسد این جوانی که دیده در چه زمانی
است؟ در پاسخ او گوی - بن زمان پیش است (مرده بر دو ساله) آن پسرک مرد پادشاه رفت و بر
او وارد شد

پادشاه - من تو را برای چه خواستم؟

عالم داده - تو جوانی دیدی و راستش میخواهی از من بررسی چه زمانی است آن جوان.

پادشاه - دست گفتمی من بگو آن چه زمانی است؟

عالم داده - آن زمان پیش است.

پادشاه فرمان داد بری او صندای فراهم کردید و آن را برگردانید و خانه خود رفت و در
اندیشه شد که بهرمانی از آن رفیق دانش آموخته خود بخند و ناچیزی بدهد بشار قصد کرد
بدهد و بشار قصد کرد بدهد و باز هم با خود گفت شاید دیگر من پس ازین هرگز سازی نه او
بند سکیم و تصمیم گرفت که دعوی کند و عهد خود وفا نکرد تا خدا خواست پائیدو گذر بید؟

سپس باز هم پادشاه جوانی دید و بدان او فرستاد و او از کار بشار رفیق خود کرده بود پیشان
شد و با خود گفت پس از اینکه دوباره دعوی و پیمان شکنی کردم چه کنم و من خود داشی هم ندادم

أصع وليس عسي علم ثم أجمع رأيه على إتيان الرجل فأره فشد الله ثماراً وبغالي وسأله إن يعلمه وأخبره إن هذه المرأة في عهد وثوق له وقال لا تدعي علي هذه الحال فإني لأعود إلي العذر وسأفيك فاستوفى منه فقال يشهدك بذلك عن رؤيتي آهائي فمن هذا وقد سألك فأخبره أنه زمان الميراث قال فإني لملك قد حل عليه فقال له لم عشت ميت؟ فقال إني رأيت رؤيتي وريد أن تسألني أي زمان هذا فعز صدق فأخبرني أي زمان هذا؟ فقال هذا زمان الميراث فمترلة بصره فمضى وارتبط بها إلى الرجل فوضعها بين يديه وقال قد حلت بها حرج لي فعاسميه فقال له العالم إن الزمان الأول كان زمان الذئب وإثبات كذب من الذئب وإن الزمان الثاني كان زمان الكلب وهم ولا يفعل وكذلك كذب أنت وهم ولا يفي وكان هذا زمان الميراث وكذب فيه على الوفاء فافهم ذلك لاحتاجة لي فيه ورأه عليه.

و ناله هم بصمیم گریه برد آن مرد رود برد او دست و او را جدا سارک و مالی سوگند دور و دوش کرد که اگر سو سامود این بزم بهره و در باز بدهد و قول داد و او گفت مرا باین حال وامگذار و من دیگر مدعی باز نگردم و بمان شکستی کم و بجهت رای تو و با کم و از او میثاق گریه و او گفت

و را خواسته اند تو بپرسد از حوایی که دهنده در چه زمانی است این؟ و چون از تو پرسید بگو این زمان برادر است

فرمود: آن پسرک برد پادشاه دست

پادشاه برای چه تو را خواستم؟

عالم داده بود حوایی دهنی و مخواستی از من بررسی که این چه زمانی است

پادشاه دست گفتی بمن بگو این چه زمانی است؟

عالم داده این زمان برادر است

پادشاه فرمان داد تا او صله ای دادند و آن را گریه و برد آن مرد دوش آموخته برد و برابر او نهاد و گفت من هرچه را بر آورده شد بکفایت برد تو آوردم آنرا بامن قسمت کن و بشنید - آن زمان نخست دوران گرگان بود و توهم گرگی و دی و آن زمان دوم دوران چیش بود که قصد حیر کند و عمل نکند و بود در آن زمان چنان بودی قصد کردی بهره مرا بدهی و مدادی و این زمان دوران برد و عدالت است و تو بر سر و پادری هستی تو همه مال خود را بر گیر و مرا بدان نیازی نیست و همه را بدو برگردانید.

شرح از محسنی ده - قوله «ان لك اصدقاء و اخوانا» شاید مقصود از برادران جنکات است که این زمان دوره و عدالتی است و اگر مو زمان ظهور دولت حق را بای ایشان و دوستان و برادرانی در آن که باها باز میگوینی و حجر میان مردم مشر میشود و بعباد رزگی میبخشد و بجهت نگهداری سر سودمند است بر این نو بدایوفا سکنی برای آنکه هور دوران ترا و بآمده است به مقصود بیان اینست که بوجود برادران و آشنایانی داری سبب تا تو و عدالتی میبخشد و در هیچ امری

۵۵۳ - أحمد بن محمد بن أحمد الكوفي، عن علي بن الحسن التيمي، عن علي بن أسباط، عن علي بن جعفر قال حدثني معتب أو غيره قال بعث عبدالله بن الحسن إلى أبي عبدالله (عليه السلام) يقول لك فوج، أن أشجع منك أو أأسحق منك؟ قال أعلم منك فقال لرسوله أنت لشدة فوج وولته ما كان لك موقف يعرف فيه حجتك من شجاعتك أنت السجاء فهو الذي يأخذ الشيء من حجة وبعده في حقه. ومما العلم فقد عني أنوك علي بن أبي طالب (عليه السلام) أنت مملوك قسم له خمسة منهم وأنت عام، فعاد إليه فأعلمه ثم عاد إليه فقال له قول لك أنت حل صحفي؟ فقال له، وعبد الله (عليه السلام) قول له إي والله صحف إبراهيم وموسى وعيسى ورسولهم عن أبيه (عليه السلام)

ما موافق و چگونگی امام در این دوران و در صورتی که به مقصود است که تو «شبان و دوسای داری و مینویسی سخی که ممکن است از امام پیروی کنی» امام میام کند، ماه و ظهور امام مشروط به آمدگی عمومی بری طاعت و فرمانبری از او است.

(مناظره عبدالله بن الحسن با امام صادق (ع))

۵۵۴ - معتب بن بکری، از گفته است که عبدالله بن الحسن نزد امام صادق (ع) فرستاد و این پیام را داد:

و اومعه (گفته عبدالله بن الحسن) میگوید من از تو شجاع تر و من از تو سخاوتمند تر و من از تو داناتر، امام صادق (ع) فرستاده و فرمود ما شجاعت تو که دلیلی ندارد در این میدان، ردی اظهار مردی نکردی با ترسو و دلت از شجاعت او نشد، رشود و اما سخاوتمندی و سخاوتمندی است که مالی را از راه مشروع آن بگیرد و آن را بجای مقرر آن مصرف رساند و اما در راه عدم دانش بدست عیسی (ع) بن این مطالب هر از شده آزاد کرده است تو هم پنج رازها را بگو و دانشمند باش فرستاده عبدالله بن الحسن از نزد امام صادق (ع) برگشت و پاسخ امام را باو اعلام کرد و سپس نزد امام صادق (ع) برگشت و آن حضرت گفت

عبدالله بن الحسن میگوید تو مردی صحیحی هستی (یعنی کتاب خوان) امام صادق (ع) در جواب او گفت تاو بگو آری بخدا هلاسم که صحف ابراهیم و موسی و عیسی (ع) را زبده ام نه از آن بردم

شرح سه از مجلسی در «- قوله - فهو الذي يأخذ الشيء من حجة» - یعنی تو چنین هستی بلکه امون امام را می ستایی و در محصل خلافت با حق برای و در دست معتمد مصری میرسانی قوله «أنت رجل صحيح» یعنی اسناد بدیدی و علم را از مطالعه کتاب بدست آوردی و این خبر دلالت دارد بر عبدالله بن الحسن و در راه او خدمت سپاری رسیده است که برخی از آن ها در کتاب حجت اصول کافی بیان شده و من بسیاری از آنچه دلالت بر حقان او و حال ائمه او دارد در کتاب اخبار لا یوثر نقل کردم و اولی عدم تعرض بحال آنان است بری آنچه در کتاب حجت ذکر شد پایان نقل از مجلسی ده.

۵۵۵ - علي بن ابي طالب، عن ابيه عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر السدي، عن
 ذكره، عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى «وَبَشِّرِ الصَّالِحِينَ اَلَّذِينَ اَتَوْا
 رَبَّهُمْ قُلُوبُهُمْ مُّسْكِنَةً وَفَعَلُوا الصَّالِحَاتِ»

من گویم عبد الله بن ابي لهب در حقیقت مؤمن و پناه گداز مذهب دین است که در قبول تاج
 خلاف شخصی، امامان رحمت داشته و برای پسران خود محمد و ابراهیم نعمت گزین و در زمان
 منصور خروج کردند و کشته شدند.

۵۵۶ - از امام صادق (ع) در عصر روز جدا سازک و هلالی (۲ - و س) و زنده ده (ی محمد)
 آن کسانی را که گرویدند بدینکه پیرانان قدم صدقی است نزد پروردگارشان فرمود مقصود از
 آن رسول خدا (ص) است

شرح - محمد بن زه - قوله «اَلَّذِينَ اَتَوْا رَبَّهُمْ» صدق عبد ربهم، طریقی گوید از هر یک گمراه
 آنچه است که او پیش درستی، دگره او باشد و بر آن وارد شوی و از آن بهره گیری و گمراه
 شده است مقصود از قدم مقدم است

و این الا عربی گفته قدم یعنی مقدم در شرف است و وعده و گمانی گمراه به هر که
 در کار خوب و نیک پیشرو شود عرب و را قدم خواند

صحن طریقی گفته است یعنی دگره ای کند آنچه را موجب شرف است و حدود در ابراهیم هشت است
 بوجه اکرار احوال آن ملک و گمراه به مقصود از قدم صدق مرد خوب است و مقدم است بر
 آنچه از احوال خود پیش داشته اند -

- را بر عباس نقل شده و در در عصر آن آیه را نقل شده است که مقصود است که سعادت
 و خوشبختی در دگر او برای آن هدیه شده است و مؤید آن صاحب دولت (۱۰۶ - لا اله الا الله)
 کسانی که از طرف ما خوش ساخته شد آن از آن روح سوره یاد دارد
 و گمراه شده است مقصود این است که در روز قیامت صاحب آن هدیه را مقدم دارند و دودتر
 و عوعای محشر بر آید و رسول خدا (ص) در این باره فرموده ما هستیم که آخریم و پشرویم
 در روز قیامت

و گمراه شده است قدم کردن در راه است و گمراه در راه است و گمراه شده است که
 مقصود از قدم صدق شفاعت محمد (ص) است در روز قیامت از ابی سعید خدری و همین را امام صادق (ع)
 روایت شده است اجماعی

جوهری گفته قدم به معنی در کار است گفته شود هلالی را قدم صدق است یعنی ساعده و است و
 احفش گفته قدم یعنی تقدیم است گویا چیزی پیش داشته و در آن مقدم شده است
 قوله «وَرَسُولُ اللَّهِ» صبر ساز جمع بعد از مقدم و مقصود از آن مقدم در شرف است یعنی برای آن
 هدیه گزین است در پروردگارشان مقصود شفاعت رسول خدا (ص) است که طریقی نقل کرده و ولایت
 او ولایت اهل بیت او چنانچه در کتاب حجت گذشت که امام صادق (ع) قدم صدق را ولایت امیر
 المؤمنین (ع) تعبیر کرده است.

٥٥٥ - ثم من يحيى ، عن احمد بن حنبل ، عن علي بن الحكم ، عن عبد الله بن يحيى الكاهلي ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « وما هي الايات » السبع فوم لا يؤمنون ، قال لما أُرِيَ برَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ حُرِّبِلَ بِلِسَانِهِ وَكَفَّ فَنُتِيَ بِمَنْتِ الْمَقْدِسِ فَلَمَّيْ مِنْ لَفِي مِنْ إِخْوَانِهِ مِنَ الْأَمْيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ جَمَعَ فَحَدَّثَ أَصْحَابَهُ أَنَّيْ سَبَّ يَسَبَّ لِمَقْدِسٍ وَرَجَعْتَ مِنَ الْبَيْلَةِ وَفَدَّ حَاجِبِي حُرِّبِلَ بِلِسَانِهِ وَكَفَّ وَبَلَغْتُ نَبِيٍّ مَرَرْتُ بِغَيْرِ لَأَبِي سَبَّ عَلَى مَاءِ لَسِي فَلَانٍ وَقَدْ أَصْلَحُوا أَجْعَلًا بِهِمْ أَحْمَرُ وَفَسَّخُوا الْعَوْمُ فِي طَلْعِهِ فَفَلَّ بَعْدَهُمْ لِنَعَصِ إِدْمَاءِ الشَّامِ وَهُوَ رَاكِبٌ سَرِيعٌ وَلَكِنَّكُمْ قَدْ أَتَيْتُمْ أَشْجَمَ وَغَرَّ قَوْمَهَا فَسَلَوْهُ عَنْ أَسْوَفِ دَأْمٍ بِهَا وَتَحْتَرَفُ ، وَعَدَلُوا بِرَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ الشَّامِ وَكَيْفَ سُوَاهٍ ؟ وَأَبَ كَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَأَلَ عَنْ الشَّيْءِ لَا يَعْرِفُهُ شَقُّ عَلَيْهِ حَقَّتِي يَرَى ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ - قَالَ : فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذَا بَدَأَ حُرِّبِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ الشَّامُ قَدْ وَفَّكَ لَهَا ، فَابْتَغِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَرَا هُوَ بِالشَّامِ دَأْمًا وَ سُوَاهٍ وَجَدَّهَا وَعَدَلُ يَنْ لِسَائِلَ عَنْ الشَّامِ ؟ فَعَالُو لَهُ فَلَانٌ ، فَلَانٌ فَحَاجِبُهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي كُلِّ مَا سَأَلُوهُ عَنْهُ فَمَنْ يَأْمُرُ بِهِمْ إِلَّا قَلِيلٌ - هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : « وَمَا تَعْلَى لَأَيَاتِ اللَّهِ تَعَالَى »

(حدیث معراج)

۵۵۵ - امام صادق (ع) در عصر اول جمادى و حله ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲ هـ و سودمند نباشد آب و بیم‌دهنده‌ها از مردمی که ایمان نیاورند

در مورد چوین رسول خدا «ص» را معراج میبردند جبرائیل بری و برق آورد و بر آن سوار شد و امتیعت اقدس رسید و پیران همکار و برادر خود را در آنجا دیدار کرد و سپس برگشت و بشارت خود را گفت که من هیبت امشب بیت المقدس دوم و برگشتم و جبرائیل برای من براق آورد و بر آن سوار شدم و مشاهده شایسته که من ملک کاروی می که آبی صعبان هفتصد لایزالش بود گذر کردم که بر سر آب نیلاب بودند (نام قهه را را گفت) و آنها بکشش سرخ موئرا گم کرده بودند و همه بنشیندند و محتوی آن را در سر داشتند، آن مردم بکند دیگر می گفتند همانا و شاهد رفته و سوار شد روی رده و شما هم شام زنید و آب شحید اکوب از باران و درها و در گمان شام ازوی بر سرش کنید، گفتند باز سواران شام چگونه است؟ و بارانهای شام چگونه بد؟

فرمود: «شوه رسول خدا (ص)» این بود که چون از او چیزی سؤال می‌شد که نمیدانست بر او باگوار و سخت بود تا آن جا که زچهره او سه میشد و در او دیگر گویی پدید می‌گردید فرمود: در این مین که چسب و صمغ پیدا کرده بود نگاه جبرئیل برد و آمد و گفت یا رسول الله این شامست که برای تو برآورده شده (و برابر دیده توانست) رسول خدا (ص) متوجه شد و شاگه شام را با همه درها و بازها و بازگذاشت عید شد و درود آ که از وضع شام بر سرش میکرد که عادت است در پاسخ او گفتند: فلان و فلان بودند، رسول خدا (ص) بدانها پاسخ در دست و کافی داد دست بهر چه از او پرسیدند و از آن ها مان بهر در چو ایندگی و ایست معنی قول خدا تبارک و تعالی که سودمند باشد آیت و بیم

فوم لا يؤمنون»

ثم قال أبو عبدالله عليه السلام يعود بالله أن لا يؤمن بالله ورسوله، أمت بالله ورسوله لا يؤمنون.

دهنده از مردمی که ایمان مسوود عقیده در دل آنها باشد.

سپس امام صادق (ع) فرمود بعد بنام ارباب که ایمان خود و رسولش داشته باشند ما ایمان داریم بخدا و رسولش «ص».

شرح - رحمه الله - قوله «ممنی الايات» مخرسی گویند معصود است که این دلالات و بر همین روش با کثرت و پیچیدگی و رسولان پیاده شده بود بداند، برای مردمی که در وی فکر و تدبیر درازد، فکرنده و صد گرویدن ندارند.

و گفته اند نمی چه سودمند باشد از آیات و بد نیست مردمی که ایمان و عقیده ندارند. رای حسب جمع یا جمع ضرر در صورتیکه بدان ها استدلال نکند، و این را معنی سهام دارد.

قوله «ممنی الايات» عبرت مکرری می کارواست.

قوله «انما جاء الشام» یعنی شده رفته از شام آمده و در وقت سحره ویدی است که «جاء» را کتب سرخر، یعنی «رئیل» بود و آمده است.

و در روایت مخرسی و در عیشی است که جاء را کتب مخرج و بر هر دو این جمله را مشرکان از راه استهزاء بآن حضرت گفته اند.

قوله «شئ عساه» می بر آن حضرت سخت بود که میداد بهانه بشری بدست قوم او فتدو و را تکلیف بشری که در وجودش که در جواب آنها کندی کند.

قوله «هذه الشام» - اخوند شهر شام مروج اعتبار او بوده شده است (این معنی که چشم او از مکه شهر شام رفته) و اسکندری و بنو هاشم آن در برابر او گذارده شده است - ایمان بر از مجلسی ده.

من گویم حادثه مخرج یکی از مسائل مهم و اصولی و کلی است و میباید گفت در هر عصرین مسائل اسلامی است و در طول تاریخ مورد بحث و گفتگو بوده است و پس از ترجمه کتب فلسفه و باب و شیوع نظریات فلسفه و در مبحث اسلام و آشنائی با فلسفه اسلامی با این اصول و تعقیبات عبط این مسئله مشکلت میبود و اعتقاد فلسفه اسلام با اصول عامه و خلاف واقع مسئله مخرج خصوص مخرج جسمانی و خصوصاً پیکر هر کسی نام برای این مسئله صورت بحث امر معانی بخود می گرفت و در هر یک از مشاهدات اسلامی میگذشت آنجا که گفته اند

فصله مخرج خود باز دل است لا مکان و صبر میکنی مشکلی است

می ی از آرایش و پیکر شد روح قدسی گشت و بر ادوات شد

فلسفه و بیان عدم جسمانی در مسائل تنک و محدود و کوچکت میگرد مسکنت همه و همه عالم ماده و جسم عزالت از سرده کرده است که در هر کر زمین و کره حاکی درون در و بروی

آن کرمه آب و برگرد آن کرمه هوا و برگرد کرمه هوا کرمه باز است، عناصر عالم محصور در این چهار بند و برگرد هم قرار دارند و هیچوجه جلانی در آن نیست و تنها کرمه آب بر اثر علی نقی شده و قسمتی از کرمه زمین، هم ربح مسکون از آن بیرون جسته است و سطح محدب و زیرین کرمه نازده سطح درین کرمه هفتصد و سیصد و سی به دلت برگرد هم یکپنده اند و بهم پیوسته و چسبده اند و هیچ سرسوزنی در میان آنها مصلحه و تمسکشی نیست و سپس افلاک را اجسامی اثری میدانستند و خرق و لیم و سوراخ و دوز و دروز و خروج از آنها محال میدانستند و تنها موجودات این چرخ دوار را همان ستاره های هفت گانه که:

قمر است و عطارد و زهره ☉ شمس و مریخ و مشتری و زحل میباشد

و ستاره های نوات که در چرخ هشتم است، لروح قرار دارند و بری همه این ستاره ها در نوبی جسم این افلاک را حبابهای خام پخته بودند و باوه ها گمبه بودند و هزارها سال اندیشه هزارها دانشمند بشری در این حبابها گذشت و هر رها کتاب در آن نوشته شد و هزارها خریطه و نوشته در عالم مکر شری بری تنظیم حرکت سادات و ستاره ها کشیده شد و هنوز هم مشکلات بسیار لا محال در میان بود و از شوع این همه غلطه شکبهای مدعی هم بسار وجود آمد که علاوه مسیحی مذهب و هم علاوه اسلام عبرها اندیشه های گریه بانی را به صرف حل رها سازیدند و دو آسبه دویدند و دویدند و بجائی نرسیدند.

و یکی از مشکلات در عدم اسلامی، تطبیق معراج جسمانی بنمبر اسلام «س» با اصول مذهب و بانی ود

چون این حدیث در بیان معراج گویا و صریح است ملاحظه ی رجعت معراج در بنجامین داریم

در همین چند بحث معاصر

۱- مصادر اسلامی درباره معراج

الف- قرآن مجید (۱- الاسراء) مکره ناز که در یکشب شده خود را از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد (رمکه شهر اورشلیم) آنها که گرد آید را برکت ساختیم تا آیات خود را بدو نمایم داشتش که اوشتوا و بینا است

این آیه صریح است و خود سوره هم از نظر نامگذاری دلیل گویای معراج پیغمبر سلامت حادثه معراج به عنوان یک نمایش فوق العاده در مکه موعود پیوسته است حادثه معراج بعنوان یک مکتشفه روحی و بری صرف کشف جمعیت برای مریدان انجام شده است بلکه بعنوان یک نمایش دعوت در بر مکرر ن صورت گرفته است و پس از قرآن مجید پیغمبر اسلام بوسیله آن مخالفان سرسخت خود را به پیروی از خود دعوت کرده است و زمینه آن را دشمنان سرسخت خود آماده نموده و معطلی کرده است و سایرین یک صاعقه و مانور بوسه وحی در برابر بی آسمان ترین و کافر ترین مردم مکه روشن و هویدا گشته است و سپس مسامت در صدر سوره مبارکه الاسراء علام شده است برای شرح این موضوع اشاره ای بدوره های کنفی تحول اسلام و دعوت دعوت خیر لا امل در مکه مکره و قبل هجرت مسائیم

اول- دوره دعوت ساده و انجمنهای سری و پنه سری که میتوان آن را در سه سال آغاز داشت

محدود نبود. در این دوران عکس العمل سخی از مخالفان در میان بود و بشر با بی اعتنائی و مسخره و شانه بالا انداختن با اسلام مبارزه میکردند و اسلام هم با سال حقائق و دعوت سیار ملایم خدمت میکرد و میتوان این دوره را سوره مبارکه های صافات نامید.

دوم- دوران مظاهرات اسلامی که با عکس العمل جدی مخالفان روبرو شد و منتهی به عصر هجری جده پیغمبر و یاران اودر شیب ایستادند گردید.

سوم- دوران مبارزات علمی و معاشات است مسائل آمر که پس از شکست عده معاصره شیب ایستاد چند سال ادامه داشت و مساوی گفت حادثه معراج و سوره مد که الانسرء که شامل بحث سلسله مسائل و معاشات علمی و اخلاقی و تاریخی است دوران دوره پرشور مارل شده است که حادثه معراج در ضمن آن مصادرات است مسائل آمر معشای مهم بوده و عیش مؤثری ایجاد کرده است

با حادثه معراج در اسره بن شاه مساوی تغییراتی را تیره و مصدر دیگری از مصدر اسلامی معراج ترجمه میکنیم

۲- سیره ان هشتم ج ۱ ص ۲۴۰ و مصر

یاداسراء و معراج

بسم الله الرحمن الرحيم گوید و محمد بن عبدالمطلب بن هشتم نری ما از گفته گفت دیدن بن عبد الله نکاتی از محمد بن اسحق مصری را گوید که عیسی رسول خدا «من» از معبد لحران سوی معبد اوصا و آن است لقدس است از ائمه شده برده در حالیکه اسلام در مکه داشت و آشکار شده بود در میان قریش و همه قبائل عرب .

بن سحاق گفته حدیث شب گردی پیغمبر «من» از عبد الله بن مسعود دانی سید حدیث و حدیث پیغمبر «من» و معاویه بن ابی سفیان و حسن بن ابی العسی و ابی شهاب دهری و قتاده و دانشمندان دیگر و از ام هانی دختر ابی طالب متفرقه بمن رسیده که در این حدیث فراموش شده است و هر کدام اینها برخی از این حدیث را باز گفته اند در باره معراج شده رسول خدا «من» .

این حدیث معراج آرمایش و ماسی و د و مردی و د از طرف خدا در اظهار پیرو و تسلط الهی.

در این حادثه مهم عمری است برای خردمندان و وسیله هدایت و رحمت و نجات برای کسیکه بخدا ایمان دارد و یاور دارد و با امر خدا یقین دارد

خداوندش چنانچه خود ست شانه نگرش گماشت ما آنچه از آیات خودش میخواهد بدو بیاورد تا آنچه را دید چشم خود ببیند و فرمان و سلف بی پایان خود بردارد و بروی وی که هر چه خواهد با آن سازد مشاهده کند در ضمن آنچه بمن رسیده است ایست که

عبد الله بن مسعود میگوید برای رسول خدا «من» راقی آوردند و آن مرکبی است که پیغمبران را با آن پشادوی حمل میکردند و بر سرعت سر سم خود را با دیده رس خود میداد پیغمبر سوار آن شد و در پیش او، پیرو برد و آیات صاف زمین و آسمان را بوی میمود تا بابت لقدس رسید و با راهیم خلیل و موسی و عیسی با چند بن از پیغمبران را در آن دید که بخاطر وی فراهم آمده و برای آنها

نماز خواند

و سپس سه تکبیر برایش آوردند سگی از شیخ بود و سگی ارمی و سگ سواد از آن رسول خدا (ص) در نمود هنگامیکه این سگها دایمی عرصه کردند ششم یکی میگوید: اگر آب را برگیرد خود و امتش عرقه شوند و اگر میرا برگیرد خود و امتش از راه بدر شوند و اگر شیر را برگیرد خود و منش بر مرادش دروید

در مورد من شیر را بر گرفتم و آب نوشیدم (سپس گویند) در روایت حسن با شریعی حضرت ایل رسول خدا (ص) در حجر گذاشته گفته بیرون آمد و در و سوار بری کرد

و در روایت آمده هم بر تکبیر میزدند میگویند پس از رسیدن ستاره همدس و ملائکات پیغمبر ن رسول خدا (ص) نمکه برگشت و چون آمد در کرد آمد و درش و آبها گرش کردش شانه خود دادند اکثر مردم گفتند بعد از این اظهار ناگواری و ریشی است بخدا کاروان یکماه ارمکه میروند و یکماه ما هم بر میگردند تا معده در کشش این همه راه میروند و بر میگردند سکه

گویند بسیاری مردم مسلمان هم ردین برگشتند و مردم زدا و سکر دوسد و گفتند ای ابو سکر و توحیدی رفتی خود داری ؟ و پیادد که همین امشب ستاره همدس زده و در آنجا سوار خوانده و نمکه برگشته

گویند و سکر در پاسخ آنها گفت شما با و دروغ می بیدید گفتند آری او هم اکنون در مسجد الحرامست و خود این داستان را برای مردم باز میگوید

۱ و سکر بعدا اگر که در خود گفته ست است گفته شبها چرا از این حجر در شکفت شدید گفت که در شب ساعت از شب و روز حجر از آسمان به میرسد و من از او باز می دارم و این خود دور تر می نماید از آنچه شما ها از این در شکفت شدید سپس خودش آمد با رد رسول خدا (ص) رسید و گفت

ای پیغمبر خدا یونین مردم باز گشتی که امشب با ستاره همدس رفتی ؟ پیغمبر - آری من گفتم ای پیغمبر خدا پس بیستالهقدس را برای من شرح بده زیرا من خود را با جرفته ام

تا آنکه گویا حسن گفته است حد وید مالی در باره کسیکه با بیعت از سلام برگشته این آیه در فرستاد

(۶۰ - الاسراء) - آن حوی و که خود بدویم مهر را داشتیم چر وسیله آرمایش مردم در شجره مدویه در آن و آب در برسدیم و برای آنها معروف حرسر کشی بی حد

این سوره ای گفته یکی از حاندان امی سکر من در گفت که عا شه همدس پیغمبر (ص) پیوسته می گفت هر گز من پیغمبر (ص) ناپدید نشده ولی حد وید روح او را در شانه برد

این اسحاق گفته که مقوب بن عسبن مقیرعین اخنث گفته هرگاه از معاویه راجع به معراج رسول خدا (ص) پرسش میشد میگفت يك رؤیای صادقی بوده است از طرف خدا و آن گفته هر دو تن از ما مودد انگاز بود برای همین که حسن میگفته این آیه و ما حفصا الرؤیا در من ارمه نازل شده و برای آنکه خدا در باره ابراهیم فرمود که پرسش گفت « بی زی فی المام بی ادبعت » و

آن را اجراء کرد و ز ابرو جا دانسته شد که وحی خدا به اسیب از خواب و بیداری هر دو می رسد

از اسحاق گفته من رسیده که رسول خدا میفرموده است چشم من بخوابد و دلم بدست خدا داند تر است که کدام يك و دهم شده آنچه مسلم است است که با هر حد اعتداله و را چشم خود دیده است در خواب بیدار بیداری همه بن گفته درست و درست است

محمد بن اسحاق گوید چون ابراهیم هانی، دختر مطلب که امش هند بوده در میان معراج بیست و سه (من) چنین من رسیده که او مگفته رسول خدا (من) معراج برده جز به حاجه من که در آن شب برد من در حاجه من خوابیده بود

بنا بر ظاهر خواند و سپس خود و منم خواندیم و چون به کی پیش پیاده دم شد رسول خدا (من) ما را بیدار کرد و چون معراج را از خود دم گفت ای هانی من بنا بر عشاء در چاهچه دومی در همین و دی شب خود دم سپس رفتم سست و من و در آنجا ما خواندیم و با هم بنا بر صبح را چند چه پیگیری باشما خود دم سپس رسول خدا (من) برخواست که بیرون رود من گوشه ردای خود را گرفتم و روی شکم من رو به سمت و گویا از سیدی، خانه قطعه ای بود که شده است، گفتم ای پیغمبر خدا این حدیث را بی مردم مگو ما و را تکذب کنند و آزار ده در مورد حد سو گشته آنرا برای مردم باز گویم

گوید من بکنیزك حبشه خود گفتم و ذیال محمد رسول خدا (من) برو و گوش کن چه بمردم میگویند و مردم او چه میگویند و چون رسول خدا بیرون شد و معراج خود را مردم گزارش داد در شکست شدند و گفتند :

ای محمد نشانه این چیست ماهر گز چنین چیزی نشدیم

رسول خدا (من) شامش به است که من در ولایت و دی به کاروان سی لای گذر کردم و حسن مرکب من شرب آب را در د و یکی از شراب گم زد و جدا افتاد و من آب را به راه دانی کردم و این موقعی بود که سوی شاه مردم و چون رگم و دم محمدان کاروان سی لای گذر کردم و دیدم همه در خوابند و طرفی ای دارند که سرپوشی روی آب می ریزند من سرپوش آنرا بر داشتم و آنرا پوشیدم و باز سرپوش را روی آن طرف کشیدم و به شامش است که آب کاروان اکنون از گردن رسیده من سر بر شده و یکشتر من حیو آنها است که دوعر زه بر آن باز است یکی سیاه و دیگری سپید براق

آن کنیزك گفت مردم همه سوی آن گرده شافتند و جز همان شتر نیست با آنها بر میخورد چنانچه رسول خدا (من) بان کرده بود و در بناده طرف آب از کاروانان پرسش کرد و پاسخ داد که آنرا بر آب گذشته و روش را پوشیده بودند و چون بیدار شدند دیدند روش همه چنان پوشیده است ولی بنده زد و در و دیگر هم که نمیکند آمدند گفتند بعد از آنست که گویند حد سو گشته مادر همان و دی که نام برده است در مورد و یکشتری از ما جدا افتاد و گشته و او را مرد را شدم که ما را بدان میخواند تا رفتیم و آنرا گرفتیم

بن خلاصه ترجمه قسمتی از بیانات در جمع معراج پیغمبر (من) است که در سیره ابن هشام در جزین تاریخ اسلام که بدست ما رسیده ثبت شده است

۳- وار مسئله تاریخ بحث معراج بطریقات چندین سال مسلمانان در مباره بوده است

۱- معراج حیات، اوجیه عادی بنفیر (من) که جاهر و حمار بوده است

۲- معراج روحانی بر سه مل کشف و شهود و جمیع مدن که معابد عر قدس است و آنچه رعایشه عمل شده قابل حمل بر آست

۳. معراج روحانی در ۵ روزه ساده که هر پنج روز معاویه است

۴- معراج هود و یثی که از شیخ احمد احسایی نوشته و گفته که چوب سیاه در مروجی (عنصر
و آثار افلاک) بوده در مقام غروب از هر کره ای آنچه در وجودش از آن بکره رفته و گشته و بالا رفته
و در هر آسمانی هم آنچه از آن سماوات در وجودش رفته و گشته و به پایین رسیده و به صورت
ایمانیه در مقام غروب آمده شده

۱- کتب شرحی که من در حد- سوم کتاب خود (الدين في طووال الاجتماع) راجع صوت خاصه
در باره معراج نگاشته ام و در سال ۱۳۵۵ هجری قمری در محفل شرف چهار رسیده در این حد-
در حد- میگویم

مقاله هیجدهم - معراج

تیره بهر در عالم غیب بودند و در حقیقت بهانه از حس همگناه ابداع و توجیهی بهانه عالم
بودی که بر وحوش اسبابا انداز می نیست و گوشه ها بواسطه از آن سببی در پیانده و بریده و هم و
جدا در روی پرواز و در غایت عوس و غیبت بهر آن باغی حس بند نگردد و در و در رشته های
جد و بند حس گیرند و در حظ و نفس را به آنکه چشم و پیکر آنها در آن عالم بهای است
بناک آغشته است و مردم جاکی در آتش است و در شکسته در ده و آلام است گاهی
در بیماری و گاه دیگر از ریح گرفته ای (۱۱۰ - الکعبه) گویند که در شرم و حس
و حی می رسد.

سرچشمه عیبا و عدم ملکوت آسمان مانت آمدنند و در مار ممالکست و پیمبر ، و رسولان و نبی
این آستان و کاذب کسان این حکومت ستمخانه و زندان رقت و آفت دارند گرچه در آب و روی و رنگ
بسته و پرده در آن آویخته است و شقاوت و عداوت پس ایام و حرس چرخ گناه پست آن و قربها
دور و آرایش موهومش پدید آید آینه آستان جهان با حقیت و دریا گسسته و در این میان حائل گشته و این
مطامین در دیده های هوا و هوس و آرزوهای سجا و بی حقیقت خویش در ری سرگردان و دراز مانش
اندازند و گویا هم از جای بسیار دوری بآنها فریادند .

ولی برای پسران بزرگ که شربت گزافان سرک و کای باشد و خلاف درجات معهوده که دارند سعادت های مخصوصی است منکوت خداوند و مشاهده عیب حضرت او که سرله و زودرسی در این حکومت است در بیاعت و مر کر کشور و محض پشوايان ملل و خداوند جل و علا در این و زودرسی آن ها با عظام جبروت و بزرگواری حدود و عطمت مثل خوش از آنها بدبرائی کند و بوجه خاصی در محضر رعماء عالم منکوت یا آنها مرغور نماید تا آنست چنان اقدس خود را با آنها مساوی و آبر در دریا خود یک عضو رسمی معرفی کند که بمالیت آنها در سبغ عیاد و اوشاد خلائی با آسمان حضرت و محیط کرمان وی مورد بدر دانی و ارزش است و این همان مهمیت که در درج شرایع را آورده

مهر آخ تبر شده

ما میگوئیم که باز در آن جو و فلسفه داناتان امروزه کائنات جو، مشکراستماع دواز پیش پا سر داشتند و آب امکنه روح بامانی در در بر سر گشودند و از رو دارند که روزی کرمه هائی از عضا بر آید و قمر عیسی از جو بر صند و کائنات دلا فرو آید و باقی آسمان بر او برسد و اختران و خورشیدها و سیارات بیامیزند.

محمد (ص) مورد حرق صریح آورد و معراج هو با کرد و چون آن کرات بالادست که داشت باز به سر آمد، امکنه موجودات زنده عصره، شبحه و گویه در رخی شهرهای آسمان و در بعضی بیابانهای تهی و بی است و دارای هوایی است که موجود زنده در آن برید کاری کرده که در بر در حد مجاز است و اگر چه عزت شرف را با آن حاصل است چنانچه بعضی عباد همین است و قدرت پیک پیغمبر کامل از آن برخوردار است.

اگر کسی پرسد که چون اسیه معراج امر را مشهود میباری شر و سر است میان حد او پیغمبر تعهدی بدان صورت نگیرد و استدلال بدان میسر نیست و عز ناخیزا بود پیغمبر راه فهمی ندارد و چه کسیکه با او ایمن دارد آنرا نپذیرد پس چگونه از معجزات آن حضرت شمرده شده و چه اثری در دعوت اسلامی او دارد.

۱- در جواب گوئیم معراج مقصد گریشی است در رمی به صله پیک چشم بهزدن از مسجد الحرام - مسجد اقصی و مقصد است گریش سیدی از مسجد اقصی و در آسمانهای بلند و مرحله نخست ای مردم - شاهان و علمای آن بهم است و چه آن حضرت شایه ای بیت المقدس را یکسانیکه را زیارت کرده و بر صدر و بعضی کرده و جمعی از مسافران زاد و راه دید و او را دیدند و باین اعتقاد معراج است و شاید هر گویا در آن در گریش در معراج - این همین مرحله دومی آن شدیم باشد که در سوره الاسراء فرموده است: «لَا تَنْفِرُ فِي الْحَرْبِ» که سوره خود در مکتب از مسجد الحرام - مسجد اقصی برد که ما گودش و برکت اند.

و اما مرحله دوم که در آسمانی است با احوال و بعضی عریسی است که عصب سواران محمد (ص) بعضی سواران آید با معراج گذشته و مرشدهای رات بالادست کرده و در آنجا به حد مکتوب و در بیان عظمت است که انبوت و آسمان اجمالا و ارامت همه گیرند.

۲- معراج و حضور در حلقه کرامت - پیغمبر از معجزات محمد (ص) است بلکه هر که در صاحبان و وفای او در درون با نبوت خود است و روحانی است و الهه حد و بند که معراج آن است مخصوص است و اگر چه اهم اختلاف در حد و راه و سایر آن هم محدود است و اختلاف حدود دیگر آن است بحسب اختلاف مراتب و درجات آنها است بدو گویا حد و معراج در یک روش عمومی است پیغمبر در یک شمرده که عرف موهبت رسالت آنها است و در حد او و همراه فصل آنها از آن است.

و همان معراج پیغمبر (ص) را در ضمن ای بی مان کرده است.

۱- (۱- الاسراء) چنانچه گذشت.

۲- (۴۵- اعراف) پرس از آن که بشمار و از رسولان خود پرسیدیم آیا در برابر رحمت معبودی مقروضانیم که بر شده شود.

۳- (۱- الانجم) طلق برخی از تفاسیر.

و شایسته است که شخص مؤمن بطور اجمال معصه معراج پیغمبر (ص) باشد و از بررسی و

۵۵۶ - أحمد بن محمد بن أحمد بن علي بن الحسن لسمي عن شمس عبد الله، عن رزاره عن شمس لعنصر، عن أبي حمزة قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إذا قال المؤمن لأخيه أف حرج من ولايته، إنا قال أبا عبد الله كبر أحدهما لأنه لا عمل له عز وجل عن أحد عملا في تزيين على مؤمن صالحة ولا ينس من مؤمن عملا هو صمير في قسمة على المؤمن سواء، لو كشت أعطاه على لباس فقارها إني وصله بين الله عز وجل وبين المؤمن حصص للمؤمنين. و بهم و تسهلت لهم مؤمنهم ولا لب لهم طاعتهم و و نظر و ا إلى مراد لا عمل من الله عز وجل له لو ع يعقل الله عز وجل من أحد عملا

ارباك نمی و نکته صبحی و صراط کمت آن خوداری کند و کند بدایه قرآن معین در آن حقیقت آن آمده کرده است و عین هر یک از احادیثی را که وجهی در مقام فصل آن ورد شده است بعد از آن و گذارن چون معنی آن ها در عموم با صفت بشر می کند و خاصه خصوصیات عالم بیرون از حسن مشایب و آنچه از این است استفاده شود است که

بسمیر (ح) تا مسجد اقصی رفت و آن پروردگار خود را دید و آسمان ها بر آمد و باز روح لامبی در عالم بالا و محیط مرشدها همسر شد و آب را گوار و زرد کار خود را دید و همین معیار را عماد دانی است برای آنکه پیروی ایمان او را بری حدیق و ارجان بازی دهد و به همین رودی معراج موسی (ع) و معراج عیسی (ع) را در همین عالم سیر و دوش آ پا سال کنم

۴ - صاحب معراج بسمیر اسلام را حقیقت غایب خود را آن صر دال اهمیت است که فکر جامعه بشری و متوجه اعماق است که در این راه شرف در شرف وجود آورد که روزی بر گردد به گردون شود و آنچه جو وسع کونست بر احراق در آورنده پی دارد و مروره را بر بشریت غم و دانش بشری می رسد و روزی در راه شده است و بروی فکر و صفت و دانش بشری می رسد که خود را امروز و فردا بر در کره ماه میورد می کند و آن را در بخت بیگانه بر می رسد و سالت دیگر به حساب می آورد.

(اثر سو، رابطه برادران مؤمن دایکدیگر و فضائل شیعه)

۵۵۶ - از ایضه گوید شمس ابن مبارک (ع) میفرمود هر گاه مؤمن بر دوش گوید و از دوست و دوستی با و در دو هر گاه بدو گوید و دشمن من هستی یکی از آن دو کار شود بر حد عروج آن کسی عینی پیدا کند که با او و سر دوش دو مقام نصیحت مؤمنی بر آید و از هیچ مؤمنی عینی پیدا کرد که در دانش هست مؤمنی سوء قصد آورد اگر بر ده از برادر مردم برداشته شود می پندد که میان خدا عز وجل مؤمن چاییده است گردن آن در بر مؤمن خم میشد و امروز آن ها هموار میگردند و بروی آنان در هم میشد و اگر ما و شدت میگردند آن همه عینی که بر دود است رطوف خدا عز وجل هر آینه میگذرد خدا عز وجل از احادیثی عملی میبرد

۵۵۷- أحمد بن محمد بن أحمد عن شهاب بن أحمد البغدادي عن محمد بن الوليد، عن أبيان بن عثمان، عن العفصل، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) لعن الله من قدم من الحشيشة شيء أحب ما أيت به، ول رأيت حشيشة من دعلي، أم، هكل ومرة حل ورحمها فطرحه ووقع لمكثل عن رأسه فجلس ثم قالت ول لكش ديت يوم اند من إد جلس على الكرسي وأخذ المظلم من انظم فعجب رسول الله (صلى الله عليه وآله)

میرود و شاید ضمیر راجع بخدا باشد یعنی پیوند او از خدا می برد

قوله «كفر اعداء» کفر است گویند بر دشمنان کافر است که او دشمن دارد و اگر دروغ گوید خودش کافر گردد که سر او دسی خود او را بکشد و معبود را این کفر است که هر کس که گناه کبیره شده است چنانچه بعضی آن در کتاب ایمان و کفر گذشت

قوله «خورد» یعنی در بهشت چمن باشد و در اینهم مراد صدیقان گردد
قوله «سلامه» یعنی وسه و سلامتی که فرشته ها در بهشت از طرف احد مؤمن ابلاغ میکنند چنانچه در خبر است

قوله «دیار کم لکم خانه» یعنی شما در خانه های خود یکب بهشت اندرید و گویند در بهشت هستید و محل است که معبود بهشت معبودی باشد چنانچه گذشت و شاید معبود این باشد که خانه ذاتی که برای او درنده شده اند همان بهشت است و خانه عاریت دین و میده است

(مگر از شر از جعفر بن ابی طالب پیغمبر اسلام (ص))

۵۵۷- از محمد بن ابراهیم (رح) که در سواد (ص) بحدیث گامی که در حشیه بر گشته بود در مورد شکایت بن چبری که در خانه دیدی چه بود
در جواب گفت دهم بهت بحدیثه گذر کرد و رسیدی به دشت و مردی گذشت که او را حبت کرد و صادق بود و او را بزمین انداخت و ذیل او را بزمین افتاد و برخاست نشست سپس گفت ای مردوی بر تو برادر داده در برابرگاه بر کرسی نشیند و حق مظلوم را بر عادم بگیرد و رسول خدا (ص) در شگفت شد.

۵۵۸ - علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابي عمير، عن عيسى بن سالم، عن ابي بصير
 الحر، عن ابي بصير، عن ابي عبد الله عليه السلام أن أبا ابراهيم عليه السلام كان محتجاً لم يرد ولم يكن
 يصدر إلا عن أمره فطر لده في لحوم فتمسح وهو يقول لم يرد - لقد رأيت عجلاً، قال وما هو؟
 قال: رأيت مولوداً يولد في أرضه يكون هلاكاً على يديه ولا يلد إلا قلباً حتى يحمل به -
 ول قد حجت من ذلك وفي هل حملت به النساء؟ قال لا، ول فحجت النساء عن أرحال
 فلم يدع امرأه إلا حملها في لمدسه لا يخلص إليها موقع آ - فاعلمه فعلقه ابراهيم عليه السلام فطن
 أنه صاحبه فأرسل إلى س، من الموايل في ذلك الزمان لا يكون في أرحم شيء، إلا علم به فطرس
 فألزم الله عز وجل، في أرحم [إلى] لصور فقلنا ما يرى في بطنه شيئاً وكان فيم ثوي من
 العلم أنه سيحرق بالنار ولم يؤث علم أن الله تعالى سيحييه، ول فله وضعت أم ابراهيم أ. أ.
 رد أن يذهب به إلى بمرور لقلبه، فعلمت امرأته لا تدع بابك إلى مرور فيقلبه دعني أذهب به
 إلى بعران حمله فيه حتى يأتي عليه أحله ولا تكون أب التي تغفل أبك فقل لها فاصبري به

(داستان ولادت و تربیت ابراهیم (ع))

۵۵۸ - در بی خبر از امام صادق (ع) که در سنی ارد پدر ابراهیم ستاده شد، و مدعی می‌رود
 و در هیچ کاری جر را او و دستور و نکرد بکشد در سارده نگاه کرد و سرود می‌گفت هر
 آیه من چیر عصبی می‌گرم

سرود چه عطر می‌دهد

آذر - نوذادی در سرزمین ما متولد میشود که هلاکت ماها، دست او است و جر به کی نماید
 که مادرش بدو آبتن شود.

درمود سرود آراین گزارش در شکست شد و گفت

آیا با کوب زان بدان آس شده اند

آرزو به، اکنون در رحم مادر نامده است

درمود: سرود زان و از مردان ناز داشت و هیچ زیر نگذشت جرایبه و در دزدی رها می‌کرد
 که بدو دسترس نبود و آذر خود درش در آمیخت و در آویخت و او ابراهیم آنس شد و پنداشت
 که این مولود را و باشد و هم او شد و سال خانه‌های اسد آردان هر صد که چیری در رحم بود
 مگر آنکه می‌پیمیدند و آنها بررسی کردند و خداوند عرواح فرزد شکستی در شست چسباید و
 آنان گفتند ما در رحم او چیری ندیدیم و پیمیدیم و در آنچه آرد دانسته بود این بود که اس بود
 آتش سوخته شود و بدسه بود که خداش تعالی را ش بجات می‌دهد

درمود چون مادر ابراهیم او را آرد خواست تا بوراد در سرود برد تا او را نکشد
 زش گفت پسر را برد سرود مرسا او را نکشد بگداد من خودم او را به یکی دوازدهم
 و در آن جا بگداوم تا مرگش برسد و توانست خود در دست را نکشه باشی باو گفت زود او را بر

قَالَ وَكَانَ إِخْوَهُ إِبرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْمَلُونَ الْأَصْنَامَ وَيَذْجَمُونَ بِهَا إِلَى الْأَسْوَاقِ وَيَسْعَوْنَ فِيهَا فَدَعَيْتُ إِلَيْهِ وَجَدْتَنِي أَوْعَدْتَنِي عَلَى الطَّرِيقِ ثُمَّ إِخْوَتُهُ فَدَخَلُوا مَعَهُمْ فَلَمَّا آتَاهُ نُوحٌ وَقَعْتُ عِنْدَهُ الْعَجْزَةُ مِنْهُ فَمَكَثَ مَا شَاءَ ثُمَّ قَالَ فَبَيْنَمَا إِخْوَتُهُ يَعْمَلُونَ يَوْمًا مِنْ الْأَيَّامِ الْأَصْنَامَ إِذَا أَحَدُ إِبرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَدُوْمَ وَأُحْدُ حَشِيَّةٍ فَحَرَمَهَا صِغَارًا لَمْ يَرَوْا قَطُّ مَثَلَهُ فَقَالَ آتَاهُ لَأَهْلُهُ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ نَصِيبَ حَيْرَانٍ كَمَا أَصْبَحْتُ قَالَ فَمَسَمَحُ كَذَلِكَ إِذَا أَحَدُ إِبرَاهِيمَ الْعَدُوْمَ فَكَسَرَ الصَّمَّ الَّذِي عَمِلَهُ وَهَرَعَ نُوحٌ مِنْ ذَلِكَ فَرَأَيْتُ بَدَنَهُ فَقَالَ لَهُ شَيْءٌ عَمِلْتَ ؟ فَقَالَ لَهُ إِبرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَصْعَقُونَ بِهِ ؟ فَقَالَ آتَاهُ مَدَامَ، فَقَالَ لَهُ إِبرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَصْبَحْتُمْ تَذْجَمُونَ» ؟ فَقَالَ آتَاهُ [لَأَهْلُهُ] هَذَا الَّذِي يَكُونُ دَهَابًا مَلِكُنَا عَلَى يَدَيْهِ .

فرمود کار برادران ابراهیم بن و د که بت می ساختند و بازار می زدند و می فروختند فرمود مادرش ابراهیم را آورد و او را سر راه شام و رادراش باو گذار کرد و دو در میان نهاد و آمد و هم راه آنها دیده آمد و چون چشم پدرش باو نهاد او را دوست داشت و معشاش در دل افتاد و تا آخر می خواست پائید و در آن میان که گذرد برادرش بت می ساختند ابراهیم تشنه را بدست گرفت و چوبی برداشت و در آن سی تر شد که هرگز بهتر دهن را ندیده بودند آرد مادرش گفت راستی من میدانم که بپرکت بن پرکت چیزی میارند فرمود در آن میان که چوبی دادند ابراهیم تیشه را گرفت و بتی را که ساخته بود شکست و پدرش از این کار او سخت در هراس شد و باو گفت ای چه کاری بود که کردی؟

ابراهیم (ع) - آتاه را می چه می خواهید و با آن چه کاری دارید؟

آرد - آتاه می رسد و عادت کنیم

ابراهیم - ای شما چر که خود می سازید می برسند؟

آرد - رو - در ابراهیم - آنکه می ماندست و زمان می رود همین است

شرح - ز میبوی دره - دله دان آرد آن ابراهیم - مدایکه عامه خلاف دارند در بازار

پدر ابراهیم :

۱ - داری در مسیر دول جدا می دانی ؟ از این ابراهیم لایه آرد گفته است ظاهر این آیه

دلالت دارد بر آنکه پدر ابراهیم آرد است و برخی گفته اند بهش تاراج است

۲ - دجاج گفته میان سبب شامان احلامی است در آنکه نامش نارحست و برخی میگویند بر این

در قرآن صحنه زندقه را می بینیم

من گویم پس بری توجیه آن چندوجه ذکر کرده اند آنکه گفته

وجه چهارم اینست که پدر ابراهیم تاراج بوده و از عم او است و بنا که عم پدر گویند

چنانچه خداوند از گفته ولاد یعقوب بیان کرده است «مَدَّ لَكَ وَآلَهُ آتَاهُ ابراهیم واسمه مل واسعه»

و معنیست که اسماعیل عم یعقوب بوده و لفظ اب بر او صلاقی شده و همچنین است در اسعد و سپس

گفته است پس از کلامی :

۵۵۹ - عدي بن ابراهيم عن ابيه عن حميد بن عمار عن ابي بصير عن ابيان بن عثمان عن حجر
عن ابي عبدالله عليه السلام قال: حبيب ابراهيم عليه السلام قومه وعبادتهم حتى ادخل علي امره وخصمه
فقال ابراهيم عليه السلام: «ربي شدي يحيي» بعد ذلك قال: «حيي واصعب» قال ابراهيم عليه السلام: «الله
يأتي الشمس من المشرق فأصبحها من المغرب» فبسط لحيي كبري و الله لا يهدي لقوم لصلين و قال
ابو جعفر عليه السلام: «عباد آلهم» فبسط لحيي لحيي و الله لا يهدي لقوم لصلين و قال
كان سقيماً وما كذب، قلتم: «تولوا عنه» مد يدي عبد لهم، دخل ابراهيم عليه السلام إلى آلهم بقدم
وكسرهم لا كبراً، ثم وضع الدماء في عنقه وحموه إلى لهم وصرخوا إلى ما سمع بها فلهوا

شده گویند احدی از بزرگان بهج و کاش کافر بوده و میگرد که پدر ابراهیم کافر
شد و از راعم او دین دزد و وچ مدخل و دده داد و بعد بر کر کلام و ری و عطرسی قل
کرده که شمه حق درید براسکه پدر ابراهیم کافر شد و سپس گوید

من گویم به اخباریکه در طرق شمه دلالت دارد بر دین و دین همه پدر ابراهیم است
و اینکه متواترند و در خصوص پدر ابراهیم اخباریست و اجماع شیعه را بر این موضوع از گفته
مواق و مخالفان دینی و بر غیر صریحست که پدرش آذر بوده است و شاید از راه قبه وارد شده
باشد و بعد گفته در باره و در سایر خصوصیات دین ابراهیم موقوف است کتاب بزرگ
(معادالانوار)

اوله دیشب می ایوم الحی می کنند این کلام بروحه جمع باشد و مقصود از باشد که مو
اوسید صریح بوده است و بگویند ابراهیم

مبارزه و محاجه ابراهیم (ع) با نمرود

۵۵۹ - از حجر از امام صادق (ع) فرمود: ابراهیم با نمرود خود مخالفت ورزید و از معبودان
آن ها شکوهش کرد و در نمرود زدند و نمرود را که کرده ابراهیم را گفت
(۲۵۸-۱۵۵۹) - نمرود که من آن کس است که زنده کند و مرا بد

نمرود من هم زنده کنم و بپرانم

ابراهیم - رسی که خداوند حورشد را از شرقی رمی آورد پس تو آن را از مغرب بر
اورد و آنکه بخدا کافر و دمسپوت و درماده شد و خدا قوم سمیکار و دهری میکند

امام باقر (ع) فرمود معبودان آن ها را عیب و شکوهش کرد و گاهی احضار نمود و گفت
من پیمان هشتم

امام باقر (ع) فرمود: خدا سوگند مبارزه نمود و دروغ هم نگفت و چون در گذاشتند
و رفتند برای عذاب عیدی که داشتند ابراهیم را سر برداشت و بر دمعودان ابراهیم و همه را
شکست چهره های ت رز که داشتند و سر را بگردان او نهاد و آنان بر دمعودان خود رگشید
و نگاه کردند که با آنها چه شده است

لا اله الا انت و لا كبرياء لنا على تدبيرك يا عظيم ، فلم يجدوا له قنتة ، اعظم من النار ، فجمع له الخطب و استجاده حتى : اكل اليوم الذي يحرق فيه برزله نمرود و حموده و قد نبي لدعاء ليطر الى كعب يأخذه له و وضع ابراهيم عليه السلام في محضيق و دلت لأرض يارب ليس على ظهري أحد يعمدك غيره بحر و بالنار : قال ابراهيم : يا رب اني كفيته و ذكر ابراهيم عن نمرود : ان نبي جعفر عليه السلام أن دعاه ابراهيم عليه السلام يومئذ كان : يا أحد [يا أحد ، يا صمد] يا صمد ، امر لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد : ثم قال : تو كنت على الله : و قال الرب تبارك و تعالي كعب فقال لئلا : كوني بر : قال و يطرب أسس ابراهيم عليه السلام من الدود حتى قال الله عز وجل : و الامأ على ابراهيم : و ان خط خسرئيل عليه السلام و داهو و جلس مع ابراهيم عليه السلام يحدثه في النار ، قال نمرود : من اتحد اباً فليخذ مثل إله ابراهيم ، قال : فقل عظيم من عظمائهم اني عرفت على النار ان لا حرقه ، [ول] فاحذعن من لئلا يحرقه حتى أحرقه ، قال و آمن له نوح و حرج مهاجر إلى الشام هو و ساء و ولوط

ابراهيم گفته به جدا کسی بر ایستادگی نکرده و آنها را شکسته جر همان جوی که در آنها سکون می کرد و بی دردی می بست و بری او کشی بدتر از سوحش باش ساخته و برای کشش و هیرم مراوان و جوی گزر آورده با زوری رسیده که باید او را بسوزانند و نمرود و مشوش بیرون شدند و برای او ساخته ای ساخته با سگردد که آتش چگونه ابراهيم را در میگیرد و می سوزانند و ابراهيم را در محضیق نهادند که میان آتش بداند زمین گفت پروردگار را بر روی من کسی جر و بست که تو را ببرسد آتش سوحه شود

پروردگار جهان گفت گر ز من درخواست کنی او را بدات بحشم
 این از محمد بن مروان از زوی دیگر روایت کرده که دعاه ابراهيم در روز این بود
 یا احد [یا احد ، صمد] یا صمد یا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد : سپس
 گفت : تو كنت على الله : پروردگار تبارك و تعالي فرمود نور اسست و خطب با به آتش فرمود

بعد سرد باشی و از سردی ابراهيم را لرزش گرفت و دیدش بهم می خورد و خدا عز وجل فرمود و سلامت هم باشی برای ابراهيم و خسرئيل هم سرار بر شد و ابراهيم در میان آتش نشست و مشغول گفتگو شد

نمرود گفت هر که معبودی برای خود کرد باید مانند معبود ابراهيم باشد فرمود یکی از سروران آن قوم گفت من تصمیم گرفتم که آتش او را بسوزانم فرمود زبانه ای از آتش بسوی وی آمد و او را گرفت و سوخت فرمود پس لوط باو ایمن آورد و ساره و لوط بهر او شام مهاجرت کرد

شرح - از مجلسی ده قوله انا حی و امیت : طرسي ده گفته نمرود گفت من کسرا که

۵۶- علي بن ابراهيم، عن أبيه، وعبد بن أحمد، عن سهل بن زياد جميعاً، عن الحسن بن محبوب، عن ابراهيم بن أبي يونس الكرخي قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إن ابراهيم عليه السلام كان مولده بكوثر يا وكان أبوه من هلهاء كان ابراهيم وأم لوط سارة ووقفة وفي نسخة رقية - أختان وهما امتان للاحج كان للاحج نبياً ممدداً ولم يكن رسولاً وكان ابراهيم عليه السلام شبيته علي العطاره لشي فطر الله عز وجل الخلق عليها حتى هدا الله بك وبغالي إلى دينه واحتجده ونسبته ترويح سارة انه لاحج وهي امه حمله وكانت سارة من جنه عايشة كثيرة و أرض واسعة و

باید گشته شود. در دین از دینکم و اور رنده می مایم و هر رنده ی در دینم می کشم و این چهل از آن کار است که در مقام معارضه میان لغو آورده و معاند دارد و معارضه کرده زیرا منظور ابراهیم احمرع رنگی و مرکب است که هر حدایند بخواهد صرف اعداد و مقدمات بوله «فعال ای عدم» طریقی گفت در معنای آن جلالت و جود دولت

۱- او ستاره ها گریست و هکیم می که او عارض می شد دست و گفت من بیمار می بینم
ب من رسیده است

۲- می آمد آن ها ستاره ها نگاه کرد و خود را هم دیده آید، حدود داد و گفت من بیمارم
تادست از او برداشته و پند سار که ستاره و دلالت بر بیماری دارد

۳- ستاره ها گریست و از آن ها استدلال بر مهم جود کند چنانچه داستان آن را در سوره امام بیان کرده است و از وضع آن ها دانست که حادث و بدیهه نیست و معهود باشد و عود خود بی عدم شاره کرد که اکنون در مهلت اندیشه است و یقین ندارد و شهادت بر رسیده و سا که شت و بیماری گویند (چون بیماری نیست) چه چه عدم را شده خود نیست و بی عدم و این حدیث است

۴- «بی عدم» می داند بیمار است و را از ترس اصرار آن قوم بر عادت تنها گفت که به شود و نه سا

تا آنکه گویند ما حداد و رده در و دل این آیه را در کتاب بعد از ابواب آوردیم و در آنجا شرح کردیم و در اینجا از تطویل سخن حذف کردیم

(داستان هزاره و تعمید ابراهیم (ع) از بین المهرین)

۵۶- از ابراهیم بن ابی دینار کرخی گویند شبی من صدق (ع) معمود که داد گاه ابراهیم در کوتی دبی و پدرش را اهل آن جا بود و مادرش نام مادر لوطه نام و رفته و در نسخه ذیه دو جا هر بودند و من هر دو دختران لاحج بودند، لاحج پسری بود که نام می داد و هم رسالت بدشت در هم در حوایی بر عظمت پاک خدا می ریست که حد عزوجل خلق را بدان آوریده تا خدا شادان و تعالی او را بدست خود رهبری کرد و او را برگزید و او ساره دختر لاحج حد داده خود را بر می گرفت

ساره زمه فراوان و سردمین بهاد و حال خوبی داشت و هر آنچه داشت در اختیار ابراهیم

حال حسنة و کتاب قد مکتب ابراهیم علیه السلام جمیع مکتب مملکت فقام فید و اصلاحه و کثرت لما شیت و ابرار ع حتی لم یکن با ص کوئی با حل احسن حال آمد و ابراهیم علیه السلام لما کسر صدم مرود امر به مرود فأتی و عمل له حیرانه جمع له و له لحطب و لیس فیہ لیس ثم قدف ابراهیم علیه السلام فی لیس لتخرقه ثم عتاروه حتی حمدت الت ثم اشرعوا علی لحر و داهم با ابراهیم علیه السلام سلیماً مطلقاً من و فیه و حیرت مرود حیرت و عمرهم ان یغوا ابراهیم علیه السلام من بلاد و ان یصعد من الحروح ماشیت و له و فحاجتهم ابراهیم علیه السلام عندک فقال ان احدثم ماشیتی و مالی و ان حقی علیکم رد و اعطیت دهم من عمری فی بلادکم و احتجتم و الی قصی مرود فقصی علی ابراهیم علیه السلام ان یسلم الیهم جمیع ما اصاب فی بلادهم و قصی علی اصحاب مرود ان یرد و علی ابراهیم علیه السلام ما ذهب من عمره فی بلادهم فاحمروا و اخرجوا فامرهم ان یجتلوا سبیل و سبیل ماشیت و ما له و ان یجرحوه و قل ان یلای بی فی بلادکم فسد یکم و اصر ان لم نکم فخرجوا ابراهیم و لوطاً معه صلی الله علیهم من بلادهم الی الشام و جرح ابراهیم و معه لوط لا یقا فیه و ساره و قل لهم

گذاشت و وی باداره آن قیام کرد و اصلاح مرود با دمه و ذاعت مراد شد و در سر دمی کوئی دبا از او خوش حال تر بود.

چون ابراهیم تنهای مرود را شکست مرود دسود داد و را درسد کردند و سریدن او کردند و ایش گودی برای او سجد و هیرم در ن ابراهیم کرد و آتش در آن ابروحت و ابراهیم و در آن آتش انداخت با او و سوار شد و چون و را در آن فکند و نکازی رفت و صبر کردند تا آن آتش خاموش شد و چون سر آمد گودی کشیدند دیدند ابراهیم سالم است و دسود آمد شده و گزارش حال او را بشنود دادند.

مرود مرمان داد او را از کشور وی بیرون کند و دمه و موال او را از وی باز گیرند ابراهیم با آنها در ایشاده معا کمه کرد و گفت :

اگر شما دمه و موال من میسارند حق من بر شما است که آنچه از عمر من در کشور شما دمه ست من باز دهند و بدستان مرود مرجه کردند و او بر علیه ابراهیم حکم داد که هر چه را در کشور آنها دست آورده آنها تسدیم کند

و سکنان مرود هم حکم کرد که آنچه از عمر ابراهیم در کشور آنها مصرف شده با او باز دهند و این حکم را مرود گرش دادند و مرود گفت هر چه دمه و مال در د با ابراهیم بدهند و او را بیرون کنند.

مرود گفت اگر او در کشور شما مانند دین شما داسد میکند و معبودن شما دین می رسد و آن ابراهیم را بهمره لوط «ع» از کشور خود سوی شام رانند و ابراهیم بهمره لوط بیرون شد و لوط از او جدا شد و سازه هم بهمره آنها بود و ابراهیم با آنها گفت راستی که

«إني ذاهب إلى ربّي سيهدين» یعنی بیت المقدس .

فتحمل إمرهیم ^{عليه السلام} به شبه وعائله وعمل نابون و جعل فيه ساره و شدّ عليها الاعلاق عبود
منه علمها ومضى حتى حرج م سلطان به در عاصر إلى المطان رحل من القبط يقبله عراة
فمرّ بعاشرة له في عرسه العشر لعشره معه فقلت ابهي إلى العشر ومعه لياوت . قال له شر لا يراهيم
^{عليه السلام} افتح هذا الباب حتى بعشره فيد . قال له إمرهیم ^{عليه السلام} قل لعشيت فيه من ذهب أو فضة
حتى يعطي عشره ولا يفتح . قال فأتى لعاشرة لا فتحة . قال وعصب إمرهیم ^{عليه السلام} على فتحة
فقلت بدت له ساره وكانت موصوفة بالحسن والجمال . قال له شر ما هذه الم أممك ؟ قال إمرهیم
^{عليه السلام} هي حرمي و به حالي . فله العشر . فمراءك إلى أن حمستها في هذا الثابوت ؟ فقال
إمرهیم ^{عليه السلام} بعشره عايم أزيارها 'خذ' فقال له العاشر لاسب' عكس حرج حتى علم الملك حالها
و حاله . قال فمعت سولا إلى الملك فأعلمه فمعت لملك رسولاً من قبله لياتوه بالثابوت فأتوا
ليدهوا به فقال لهم إمرهیم ^{عليه السلام} . 'ي لاسب' في الثابوت حتى تفارق وحي حسدي ، فأخبروه

من سوي . وزد كذا زوام و و مرأهري مكسب معصود و سب المهدس و د

إمرهیم ربه و من خود برداشت و مایوی ساعت و ساره را در میان آن پاد و چند من
و آن دو رای غیری که - ست و دشت و گذر کرد ، از دیرو حکومت سرود بیرون شد و
مکشود دیرو مردی مضی رسد سام عراة و چون بگر کچی او بر خود گمر کچی سر راه او را
گرمت بدو بت آنچه دارد گمرک بردارد و چون گمر کچی مابوت رسد که بهانگاه ساره بود گفت
«او را باز کنید تا آنچه در آست ده بت کنیم

إمرهیم گفت ای را بر ربه و طلا حساب کن و ده بت آرا ساس و آرا باز بکم گمرک
چی گفت باید باز شود و چاره داد و ربهیم را بکشود صندوق و ادان ساعت چون ساره از میان
صندوق پدیدار شد و موصوف بهسن و جمال بود گمر کچی گفت:

ین دن با توجه تستی داد؟

إمرهیم - این د و خداده و خلداده مست

گمر کچی - برای چه او را تها ن کردی؟

إمرهیم - دبیع داشتم کسی و را بگرد و دزدده اعزاز واقع شود

گمر کچی - من می گرامم تو از دستا بروی با سادشاه از حال این مابو و حال تو
گر دش دهم

فرمود گمر کچی بیک فرساده و ببادشاه گر دش دد نا شاه از بیش خود بیک فرستاد
صندوق ساره را رد او برد و آمد صندوق را سرید و إمرهیم فرمود من زن جدا بشوم
«جام از تم جدا شود، این را هم بهت شاه گزارش دادند و او پاسحداد که خود إمرهیم را هم با

املك بذكره ، بل املك ان احملاه والابوت معه ، فحملوا ابراهيم عليه السلام والذابوت وجميع ما
 كان معه حتى اُدخل على الملك فصل له لملك ، فوج الذابوت ، فقال ابراهيم عليه السلام ايها الملك
 ان فيه حرمتي واسه حالتي و اريد فوجه بجميع عبي قال فعصا الملك ابراهيم عليه السلام على
 فوجه ، فله ما رأى سا له لم يملك حمله معه ان هذا يرد اليها فأتى ابراهيم عليه السلام بوجهه عبي وعنه
 غيره معه وقال انكم خمس يده عن حرمي واسه لتي ، فلم يعط يده اليها ولم يرجع اليه ، وقال
 به الملك انك هو الذي فعل بي هذا ، فقال له نعم رب الي عمو يكره الحرام و هو الذي
 حال بيته وبنه أردت من الحرام فقال له الملك فاعليك يرد علي يدي و ان احبك فلم تعرض
 لها ، فقال ابراهيم عليه السلام الي الذي فعله يده لك عن حرمي ، قال فرد الله عز وجل عليه يده
 فقال الملك بخوفه بمصره ثم انا دسده بخوفه فأتى من ابراهيم عليه السلام عنه بوجهه غيره معه وقال
 لكم احسن يده عمو ، قل فمست يده ولم يعط له ، فقال الملك لاس ابراهيم عليه السلام انك اليك نعمو

آن صندوق را برد و ابراهيم را با صندوق و هر چه داشت همه را برد ، مرد پادشاه رسد به
 پادشاه ابراهيم گفتم ان صندوق را بزرگ
 ابراهيم -- ای پادشاه ما داده و حاتم داده من در میان است و من هر چه دارم در
 آورده و عیدم.

پادشاه بزور ابراهيم را واداشت تا آرا باز کرد و تا چشم پادشاه بروی ساره افتاد تو است
 خود روی کند و ساهت او را حش چهره شد دست خودی ساره دراز کرد و ابراهيم خواست اس
 و صرا بگرد و روی خود را از آرا بگرداند و گفتم در حاشا دست او را از میان و ر
 حاله زده من گویند کن ، بر ر ابراهيم دست او حش شد ، ساره دسده و به بو است
 سوی خود برگرد.

پادشاه معبود تو است که با من چنین کرده

ابراهيم -- آری راستی معبود من عرمد است و ابراهيم بدش می آید و است که میان تو
 و حرام حائل شده

پادشاه رو با ابراهيم را به دست خواست و ابراهيم را برگرداند و برگرد و جنت کرد
 در ساره هر قطره گندم و تو تعرضی بکنم

ابراهيم بدرگاه خدا معبود دستش را برگردان تا از حرم من خودی کند و برود
 خدا عز وجل دست آید پادشاه رو باز گرداند و در چشم ساره انداخت و دست خود را روی در
 کرد و ابراهيم را غیرت روی خود را برگرداند و گفتم در حاشا دست او را از میان و ر
 دستش حش شد و ساره بر میزد.

پادشاه رو با ابراهيم -- راستی معبود غیرتمند است و راستی که تو هم عرمدی را معبودت

وإِنَّكَ لَعُورٌ فَذَعْ إِلَيْكَ يَدِي فَأَتَىٰ عَبْدُ اللَّهِ أُمَّهُ، فَقَالَ لَهُ: يَا عِمِّي يَا عِمِّي أَسْأَلُكَ عَلَىٰ
أَنْتَ إِنْ عَدْتَ لَمْ تَسْأَلْنِي أَنْ أَسْأَلَهُ. فَقَالَ الْمَلِكُ: نَعَمْ. فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا كَرِيمُ
عَلَيْهِ يَدُهُ، وَرَحِمَتْ إِلَيْهِ يَدُهُ. فَلَمَّا رَأَىٰ ذَلِكَ الْمَلِكُ مِنْ لَعْنَةِ مَارِئِي وَرَأَىٰ لَا يَهْدِي يَدَهُ عِظَمُ بَرِّ عِمِّي
وَهَابَهُ وَأَكْرَمَهُ وَتَعَدَّ وَقَالَ لَهُ: وَدَأْبُ مَنْ أَرَأَىٰ عُرْسَ لَبِّ أَوْ لَشِيٍّ عَمَتْ عَمْتُ وَصَدَّقَ حَيْثُ شَكَّ
وَلَكِنْ أَيْ إِبْنِ حَاحَةِ، فَقَالَ: يَا رَاهِمُ عَلَيْهِ مَا هِيَ؟ فَقَالَ لَهُ: حُبُّ ابْنِ لَبِّ لَبِّ حُبِّهَا وَبَطْنُهُ
عَمِّي حَمِيلُهُ عَاقِلُهُ يَكُونُ لَبِّ حَاحَةً. قَالَ فَأَتَىٰ لَهُ رَاهِمُ عَلَيْهِ فَقَدَّرَ وَدَعَمَهَا لِسَارَهُ وَهِيَ حَاحِرُ
أُمِّ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَدَعَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَمَلِهِ مَعَهُ وَحَرَّجَ الْمَلِكُ مَعَهُ يَمُوشِي حَلَبَ إِبْرَاهِيمَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا رَاهِمُ عَلَيْهِ وَهَبَهُ لَهُ فَأَوْحَىٰ بِهِ سَارَكَهُ يَدِي إِلَىٰ بَرِّ عِمِّي أَنْ فَضَّلَ يَمُوشِي قَدَامَ الْحَدَا
لَمْ تَسْلُطْ وَيَمُوشِي هُوَ حَلَكُكَ وَلَكِنْ اجْعَلْهُ أَمْرَكَ وَاعْشِ حَمْلَهُ وَبَطْنَهُ وَعَمْفَتَهُ مُسْتَقِلَّ وَلَا يَنْتَبِ
يَعْرِفُ دَسْمُ دَرِّ مَنْ يَرُودُ دَانَهُ وَدَانُشَ مَنْ يَكُ دَسْمُ دَرِّ يَرُودُ دَرِّ مَنْ يَكُ حَلَاظُ
يَا بَكْرُومُ.

ابراهيم - من ا ا خواهش می کنم که و را شف دهد بشرط آنکه اگر دهم دست در کردی
دیگر اذن نخواهی که از او شغای تو را بخواهم
پادشاه - بسیار خوب من بشرط تو بفرستم

ابراهيم - بدرگاه خدا را اگر دست گواست دستانش را او را گردان و دست و پا
گشت و چون پادشاه این چنین امر را داد و این چنین معجزه را ا ا هم در حجر و رد گو و
آمد و از او هراس برداشت و او را رحمت و گرامی داشت و او بر هر کرد و گساره گرفت
و او گوشت

و در می از اینکه من حرام و حرام کم ا هر چه با خود داری بخرم خواهی بروی
یا خواهش از تو دارم.

ابراهيم - بگو چه خواهشی از من داری

پادشاه - دوست دارم بمن اجازه بدهی یک کنیز را برای خریدن قبطی دارم به خدمت کاری
او بگذارم.

مروود که ابراهيم (ع) باو اجازه داد و پادشاه آن کنیز را احصاء کرد و او را بسازد
بخشید و او همان هاجر بود که مادر اسماعیلست

ابراهيم (ع) هر چه داشت برداشت و بر سره نهاد و پادشاه برای احرام و هراس از او بدین
او راه میرفت و حد سار و مالی مار هیم وحی گرفت بایست و چو اس مرد حد را بسطاده مرو
که و سال بود و رود ولی او را چو خود مدار و دستانش را برو و را محترم شمار و درك
در واد و ملاحظه کن زیرا او دارای سلط و قدرت و در روی زمین بسیار ماند و مر گرفت و
و فرماندهی باشد چه خوب کردار باشد و چه بد کردار.

مره فی الا من برّه اوفاحر دهوق ابراهیم عليه السلام قال للملک امس فان لہی وحی لی الساعہ
ان اعطیت و عاہبک ان قد مت معی و عشی حلتک جلالا انت فقال له لملک اوحی الیک
بہدۃ قال له برہیم عليه السلام نعم و قتالہ لملک شہد ان لہک لرفیق کریم حلیم و انک ترعشی
فی دیک قال و و عد لملک و ابراهیم عليه السلام حتی رل باعلی لسمان و حطب لوط عليه السلام فی
ادی السمان ثم ب ابراهیم عليه السلام اظأ علیہ ابولہ و لساہ لہ شئ بعشی ہا حر لعل
اللہ یدبر وہ صہ لہ و یکن لہ لاحتہ و شاع ابراهیم عليه السلام ہا حر من ساء فوقع علیہا فو لبت
اسماعیل عليه السلام

1 ابراهیم اسناد و پادشاه فرمود و پیش برادران مردم هم کون من وحی کرد کہ و
را برادران را و مردم و است بگزارم و و را ش خود اندرم و دسل تو دہ دوم رای
حرام و

پادشاه - داستی بنو چین وحی کرده است

ابراہیم - آری چین وحی کرده

پادشاه - من گواہی می دهم کہ معبود تو سارگار و را او و کرست و رسی کہ مرا
بدین خودت تشویق کردی

فرمود ابراهیم باو و دع کرد و دست داد و بالارس بخشید شام مبرس گرفت و لوط را در
پایین ترین بخشید شام و رن داد و چون در شد و فرزندی برای ابراهیم شد سازه گفت اگر میل
داری ہاجر را من فرودش شام جدا و و و من فرزند دہد و و بشی ما ہر دو گردد و ر ہم
ہا حر را رس رہم و و باو دزامد و ہاجر اسماعیل را را

شرح - ر معنی دہد و و کات اہ ابراهیم در کابل گو و لود برادرزادہ برہیم بودہ
است و گرچہ بن امر آچہ در این خبر است مہات ندان و لی اگر چین خویشاوندی در میان
بود برادران بود کہ پادآوری شود و از ابرہ و لالت داد کہ بودہ و در رخی سخہ است کہ
مرآہ ابراهیم و مرآة لود و آن اصہر است

دولہ دولہ کی دسولہ یعنی معامی سو کہ فرشتہ برد او آید و فرشتہ را معاینہ کند یا
اسکہ حرد صاحب شرمست تارہ ای بودہ

دولہ - اسۃ لاحتہ ہا حر بستکہ معبود دختر دہر لاحت باشد و سگان و ہم کرد
کرده بدو بکیرا بیداختہ بدو و گرہم چہا در این سخہ ستارہ لاحت باشد معبود همان دختر است
و سخہ اسکہ امرآة بعدی آمد و در سار توجہ بدرد

۵۶۲ عجم بن محبو، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن النعمان، عن القاسم
 شريك المفضل و كان رجل صدق قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول خلق في المسجد
 يشبهون ويشبهون أنفسهم، أولئك لبوا مثل ولا نحن معهم، أطلقوا أي و سرهستكون
 ستري هت الله سموهم، يقولون إمام، أه الله ما أب، عدم، لا لمن أطاعني فمعا من عصاي
 فلسنت ه امام، لم يعلمون ناسي، ألا يكفون اسمي من أخواهم فوالله لا يحمدني الله و إيتاهم
 في د

۵۶۳ عجم بن محبو، عن محمد بن الحسين بن صفوان، عن ديع، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما
 خرجت فربش إلى بدر وأخ حواشي عبد المطلب معهم ح ط ل، بر أي طلب و سر لرحه، هم وهم
 رتخرون و بر ل ط اب بن أبي طالب، رتخرون و بر ل

یا ب، ما عروا، فی عقب من هذه آمده است

فی عقب آمده است و محارب و جعله امسلوب غیر صالح

و جعله المقلوب غیر العالب

(قرعیب بانضباط و حفظ احوال حزبی)

۵۶۲ از قسم شریف بعض که مردی را بگو و د گو د رسیده امام صادق (ع) می فرمود
 حله و هائی در مسجد شکر، شوی و ما را مشهور میگردد و خود هم مشهور میکنی آن را ما
 سمع و ما هم از آن سمع من جو- مدوم و پ پ مشهور و پشت ده می حرم و ایضا پ رده مر
 می درند خدا پ رده آنها را بفرستد میگویند امام، امام
 فلا جدا من امام و دهر سمع مگر رای که که از من بروی کند و در مان د، و اب
 که، و رمای من کند من ماء او سمع، چرا سمع من می چسبند چرا نام مرا را در آن خود
 بنامد از آن حد سو کند که خود را مرا ا اب ها در اب جامع کند (و آن ها را محضر من
 راهی است)

(داستانی از جنگ بند)

۵۶۳ در درج ر امام صادق (ع) گویند چون درش عقبه بدر آمدند و فرد ساعد لطلب
 ر هم را خود و دد ل طلب، ای طلب (برادر عی د ع)، همراه آنان بروی شد و دهر
 حواشی برایش بر آمده و دهر حواشی آواز کردند و طلب بن ای صداب هم بن و سر را سرود
 پروردگارا اگر بختک طالب
 در پ این بدان می مناسب
 همراه نبی چه در محارب
 او را مکن مقلوب غیر صالح (۱)
 او را مکن مقلوب غیر صالح (۲)

() یعنی جامه تن او را ببرند و جامه تن دشمن را نبرد

(۲) یعنی نامی به شکست خورده بنامد و یابد

۵۶۶ - حماد بن زید عن عبد الله بن أحمد الدخاں ، عن علي بن الحسن لظاطري ، عن محمد بن ربه عن السري ، عن محلات بن أبي صالح قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول قال علي بن أبي طالب عليه السلام يوم حنين ربيع

۵۶۷ - أدر ، عن عبد الله بن عطاء ، عن أبي جعفر عليه السلام قال " نبي حمر بن عبد الله بن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال راق أصغر من لعل وأكبر من الحمرة ، مضطرب الأُسن ، عيس في حافره وخطاه مد بصره و إذا انتبه إلى حبل قصرت يداه وطالب حلاله فأداهط طالب يداه وقصرت أرجلاه ، أغضب العرف الأيمن له حناجر من حلقه

۵۶۸ - علي بن إبراهيم ، عن صالح بن السدي ، عن حماد بن بشير عن قيس بن المحجر قال قال أبو عبد الله عليه السلام " كذب قراة علي الثلاثة الذين حلقوا " ، قال لو كان حلقوا لكانوا في حال طاعة ولكنهم حلقوا عنه ، حلقوا الله ما سمعوا صوت حرق ولا دفعة حذر لا قالوا إنما فسدت الله عليهم أحواف حتى أصبحوا

شرح - معنی ده معنی در حدیث و صحرای که بحمد خود پیغمبر را دوست و دوست داشت که از شدت دود و غم آن حضرت رشادت حماد را و در حدیث

(شجاعت علی ... ع)

۵۶۶ - محلات بن ابی صالح گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود علی بن ابی طالب در روز جنت حنین دست خود چون را کشت

(و صف برای هر کس هجراج پیغمبر - ص)

۵۶۷ - عبد الله بن عطاء زاعم نامر (ع) فرمود حمر بن لاری برای رسول خدا (ص) آورد کوچکتر و ستر بود و رنگش زرد ، گوشه اش آویزان بود و دو چشمش در دو سوراخ بود و چشم بد و خود گم را می داشت و چون می گوی می رسد و بالا می رفت دو دستش کوبه میشد و دو پایش بلند و چون در کوه می افتاد میشد دو دستش بلند میشد و دو پایش کوتاه پال داشتش بلند بود و برگردش ریخته بود (اش از طرف راست و رو بر چپ و در حال) دو بر از دنبال خود داشت

(تفسیر آیه ای در وصف منافقان)

۵۶۸ - حماد بن زید گوید امام صادق (ع) فرمود چگونه اسب را میخوانی { ۱۱۸ } الدابة و علی الله الذين حلقوا و رآه کمن که بعد از این اسم فرمود اگر بعد از آن شده بود که تمام دست و پا کرده و در حال طبع و در دلی آن ها را ندیده گفت (حلقوا) معذرت کردند) عثمان و دو زوجه اش بودند

علا بعد از آن هر دم در خود هر سنگ را که میشدند می گسند بر سر ما ریختند و خدا ترس را بر آنها مسلط کرد تا صبح کردند

۵۷. عده من أصحابی، عن سهل بن زید، عن یحیی بن المثنی، عن عبد الله بن حنبله، عن اسحق بن عمار، عن یحیی بن عبد الله بن یحیی، عن عکدا بن ابراهیم، عن ابي عبد الله علیه السلام، قال: «لقد جاءنا رسول من انفس العرب علیہ ما عنیت خریص علیا بالمؤمنین رؤف حیم»

۵۷۱. محمد، عن أحمد، عن ابن فضال عن الرضا علیه السلام، قال: «لله سکیه علی رسول الله وایده بخود لم یروها» قلت: «عکدا» قال: «عکدا تقرؤها وکذا تقریها»

شرح: از محسنی زنده، قوله: «عن یحیی بن المثنی» شیخ طبرسی گفته است در هرمت اُمی و عبد الله بن مسعود و عیسی الثانی احمد بن بابا است. آخر و در اُمی جعفر و امام صادق هم همین روایت شده پس گفته اند بنویس اما در مرفوع بنا بر قطع و استیفاءست یعنی آنجا که در کتاب و برای مدح چنین شده است و گفته شده مرفوع. اما از ابن فضال و جعفر بن محمد و عبد الله بن مسعود و احمد بن حنبله هم آمده است. و رجوع و قولی است که در میان مدح و عیب و در میان تقدیر و استیفاءست معروض باشد و معصوم بر وصف مؤمنان باشد و نصب و تقدیر فعل مدح.

۵۷۱. در حدیث بن عمار (از امام صادق ع) در مورد خداوند و تعالی چنین بیان کرده است (۱۶۸- لویه) بعد از آنکه رسول من انفس العرب علیه السلام علیا المؤمنین رؤف رحیم (و در هرمت معارف آیه این است) و بعد از آنکه رسول من انفس العرب علیه السلام علیا المؤمنین رؤف رحیم (علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم)

شرح: از محسنی زنده این حدیث دلالت دارد که مصحف ائمه «ع» در برخی کلمات با آنچه در دست مردمست مخالفت داشته باشد یا نقل از مجلسی زنده.

من گوئیم: این دین است که فراتر مشهور و نیست در مصحف و قبول قرآن باشد بلکه دلیل آنست که آیات تعدد نزول داشته و چندین بار از طرف خداوند ادا شده است و در مصحف ائمه تغییر دیگری نیست بوده است و ما شرح این موضوع را در چندین شرح اصول کافی در کتاب قرآن بیان کردیم بدانجا رجوع شود.

۵۷۱. در میان از امام رضا «ع» وارد شده سکیه علی رسول الله وایده بخود لم یروها (۱۶۰- لویه) من گفتم تغییر آیه چنین است؟ در مورد ما آن را چنین می خوانیم و همچنین هم بیان شده است

شرح: از مجلسی زنده، قوله: «عکدا تقرؤها» - این در سوره آیه عار است آنجا که خداوند می فرماید:

«تبی ائین اربها فی العاد» از یقول لصاحبه لا تحرب الله مصداقاً لعل الله سکیه علیه وایده بخود لم یروها.

و ما پیش از این گفتیم بجا آنست که صمیم علیه السلام بر گردد و این خود دلالت دارد بر بی ایمانی اُمی سکر در خداوند در این سوره فرماید: «سپی خداوند سکیه خود را بر رسول خود و بر مؤمنان

[illegible]

نارن کرد و در سوریه و بحیرہ در ما بعد سکینه خود را بر سر اویش و مؤمنان ناری کند و حقیقت بر او سکینه دار جدا خود به بر دلالت دارد که مؤمنی به امر آق حضرت خود است و طبق درایت انچه حقیقت سکینه بر سر او افتاد تصویر نموده.

۵۷۲- از عیال منسوبه گوید که در تمام ماه صادق جمع مبرمود در این آیه (۶۲-۶۳) و در این باره من و وحی الهیه صادق و معتبر است و بعضی از آنچه وحی شود بر آن کسی و سببش شود از آن روی اینکه می گویند حزب بود و شکست گنجی بر او نازل شود و در شعی. همراه او می آید (که مؤید او باشد)

پس فرمود چو رسول خدا «س» و بر وی فرمود دست راستی «ع» فرمود یغای راستی من را
برورد گارم در جوست کردم که میان من و تو دوستی امیکند و احبت کرد و از برورد گارم خواستیم
که مرا و تو را با هم برادر سازد و دوست کرد و برورد گارم خواستیم که تو را و منی من گردد و
اجابت کرد و دو سال درفش گفتند چند سوگند متشاع (نشان بر بر و هر ما) حرمت در یک متشاك
پوسیدند بر دامن محبوب تر است از آنچه محمد از برورد گذشت در جوست کرده است محبوب بود از
برورد گارش خواهد یک در شه ای بومراه او کند که و را در بر بر دشمن یاری دهد پدیت گاهی
او بدهد که از این پیروانی و ناداری خود وان گرو و زود مند شود بخدا که بری هیچ حق و ماضی
بدرگاه او دعا نکرده مگر بسکه را و اجابت کرده است و حد و حد سجد و عالی این آیه را با دل
کرد که شاید تو را کسیده باشی بعضی از آنچه سو و حی شود و از آن متداول شوی تا آخر آیه
شرح از محسنی ده و اوله تعالی «فصل ثلث» معمران از ابن عباس روایت کرده اند که
سرورن قریش در مکه بر رسول خدا «ص» آمدند و گفتند ای محمد اگر تو رسول خدائی این
کوهپای این مکه را برای ما بدل بصلای ما در شها بیاور که سوت تو گواهی دهد و حد این
آیه را نازل کرد.

ائمه فقور عذر دال معصوم لبعض ائمه كفي خبره ان يكره فيه با عشرين سمحتي يريده ان يحسن
 اهل بيته علي وسايعا و ما ابرل الله عدا و ما هو الا شي عفو انه يريده ان يرفع اهل بيته علي
 رفا و من قولك اوه تلمع عنهم من اهل بيته ثم لا بعد دعاهم رد او ر د الله عز وجل ب يعلم بيته
 النبي الذي حتم في صدورهم و اسر و اورد في كتابه عز وجل و ايقولون اقتري علي الله كدبا
 و ن يشا بة يحتم علي قلبي يقول اورد حسدك الوحي فلم ينكلم بقصص اهل بيته و لا امورهم
 و قد قال الله عز وجل و ما دعوا به لاطل و حق الحق بكلماته (عول الحق لا اهل بيتك و لا بة)
 ب علم يدب الصد و عول و ما لقوه في صدورهم من اعداؤه لا اهل بيت و ائمه عدا و هو
 قول الله عز وجل و اسر و ا لحي ان طام اهل عدا لا بشر منكم اف نون السحر و ائمه
 صدور و و في قوله عز وجل و المجرم اراوى و قال قسم بفسخه اذ قصصه حاله حاكم
 (تفصيله اهل بيته) و ما عوى ب و ما عوى عن اوى و يقول ما ينكلم بصل اهل بيته و اوه

مستجاب در این صورت بود که هم گفت برای محمد من نیست که بیست سالست ما را مقهور خود ساخته است. که میخواهد حامی من را هم بدوش ماها سوار کند و حد و نه چ چیری ما را نکرده و در هر حال نیست که از خود در آورده و میخواهد حامیان خود را بدوش ما را آورد و گردن ما سوار کند و گریه میکند و میشود و مردم من حکمرانی و زحامان او را گیرم و دیگر هرگز آبرو آنکس بر نگردانم خدا عزوجل خواست که چرا در همه های خود بهای کرده و در آب نهاده اند و بهمان کرده اند و من خود اعلام کند.

و در کتاب حدود عروج و جلوم آمده است (۲۴- اشوری) بنکه می گویند از حدای دروغ
آهواره است و مگر حد بخود بر دل بومهره سپند

میرماید گرجو هم و حق را ز و باز می در و و فصل حادثات و موقوفات سال سخن بر می
و خدا عزوجل (در زبان آورده) و خدا اصل را می کند و حق را بکلمات خود بانی بر جا
میلارد (میرماید حق را آن حادثات و نیست) را سکه جدا جدا جدا در سینه است و است
میرماید بعضی جدا جدا در سینه های خود بهان کرده اند از دشمنی حادثات و و قسم کردند بهان
ها بعد از آن و اینست معصود از حق خدا عزوجل (۳. الانشاء) و بهان کردند از خود را آن کسانی
که قسم کردند آیا این چیز شر است یا نه شما جدا جدا می شوند با سکه چشم خود می بینید
و در تفسیر قول خدا عزوجل

۱۸ «و لېغم اذ هوی» سو گوید، غمتش روح محمد و دنگه جان دهد

۲- گمراه بنده است سرور شما (۱ مری دادن جانداش) وار راه بدر برفته است.

۳- و از دلخواه و هوس می سخن گویند (صبر نماید در فصل حادداش از هوسهای سخن میگوید و بهم گفیدار حاداعرو حسنت)

فول الله عز وجل « يا عبادي اذبحوا لى يوحى » قال الله عز وجل له محمد بن عبد الله « قل لو انى عدي ما تسجدون به لفضى لأعز بى وبكم » قال له أتى أعزب أن علمكم الذى أحمتهم في صدوركم من استعجلكم وهو لى لظلموا أهل بى من عدي ، فكان مثلكم كما قال الله عز وجل : « كمثل الذى اسود ب » قلت : أصاب ما حوله ، بقول : أصابت الأرض بنور محمد كما قضى : لشمس فصر ، الله مثل محمد بن عبد الله الشمس ومثل لوصى القمر وهو قوله عز وجل « جعل الشمس صيار والعمر بنو آ » وقوله « وآبه لهم المثل سلج هذا الش » واهم مظلوم « وقوله عز وجل « ذهب الله بنورهم وتر كم في ظلم لا يصرون » معنى قصص محمد بن عبد الله بن مكرم « الظلمة فلم يصروا وصل أهل بنو محمد وقوله عز وجل « وبنو عدي إلى لهدى لى سمعوا : واهم بطرون إليك وهم لا يصرون »

ثم إن سؤال الله بنو محمد بن عبد الله لى علم لى كان عده بعد الوحي وهو قول الله عز وجل « والله نور لى » وقال : « من » يقول أن هادى السحاب والآن من مثل العلم لى أعطته وهو نور [ي] الذى يهدى به مثل لمشكاة فى المصباح . فالمشكاة فى محمد بن عبد الله والمصباح النور الذى ٤ . يست آن عروحي كه باو وحى شده است و خدا عز وجل محمد « ص » فرمود (٥٨ - لا اله الا هو)

بگو بآنها اگر برود من بود و با خدا من بود آنچه را شما در آن شب دارید کار میان من و شما تمام شده بود .

معنا باید بداند که من مأمور بودم و دستور دادم شما را که در دل گرفته داشتید در مردن من بر من ستم کردن خدا نام بعد از من و مثل شما چنانست که خدا عز وجل فرموده است (١٧ - امرأة) مثل آن کسیکه آشی او رفته و چون کرد و روشن شود معنا باید بداند که خدا عز وجل محمد « ص » روشن شده چنانچه نور شد بر آن می باشد و خداوند محمد « ص » را بخورشید مثل رده و وحی او را داده و است معنی قول او عز وجل (٥٨ - بوس) بخورشید را تا آن ساحت و ماه و روشن و نور خدا (٣٧ - پس) و مثل شما برای آنها شب است که روز در آن بدر آید و ما که که همه در تاریکی فرو روند و نور خدا عز وجل (١٨ - البقرة) خداوند و روشن آن را بدر برد و آنها را در تاریکی غرق کرد که چری تو بدید بعد که شد ، پس جان محمد « ص » را گرفت و تاریکی بدید شد و نفس خدا را بدید و است قول خدا عز وجل (١٩٧ - الاعراف) و اگر آنها را برا حق بخوبی گوش بدهند و بشنوند و به آنها دگری که سو چشم انداخته بداند که بنو محمد

پس رسول خدا « ص » ان عمود شکست داشت بر وی خود سیر و است معنی قول خدا عز وجل (٣٥ - النور) خدا است نور آسمانها و زمین

معنا باید بداند که زهر آسمانها و زمین ، بنو محمد آن داشت که عطا شدی و همان نور است که بدان هدایت شوند بنو محمد چراغ است که در آن چراغ نور است آن چراغ در محمد « ص »

فیه العلم و قوله « المصاح فی راحة » یعول « اشی رید ان اقصک فاجعل الذی عندک عند الوصی » کما جعل المصاح فی راحة « کانتها کو کب در تی » فاعلمهم فصل الوصی « توفد من شجره مبارکه » فصل لشجره الما کة ابر هم عیسی و هو قول الله عز وجل « رحمه الله وبرکاته علیکم اهل البیت به حمده و جوده » و هو قول الله عز وجل « ان الله صطفی آدم و یوحنا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین » و برکتهم من بعض الله سمیع علیهم « لا شرقیه ولا غربته » مول « هم یسوی و یصلو قبل المغرب » لا یضاری و یصلوا قبل المشرق و یتیم علی مله ابراهیم علیهم السلام « قال الله عز وجل » ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانی و لکن کان حنیفاً مسلماً و ما کان من المشرکین « قوله عز وجل » مکا « یتیم یضیی و ولولم نمسسه نار و علی یور یهدی الله لوره من یشاء » یقول « ان اولادکم الذین یولونکم منکم کمثل الراس الذی یعصر من الریتون » یکدر یتیم یضیی و ولولم نمسسه نار و علی یور یهدی الله لوره من یشاء » یقول « یکادون ان یتکلموا بالنبوة و ولولم یزل علیهم ملک

ست و ان چراغ همان « دست که دست در آست

و قول « که فرماد « المصاح فی راحة » میفرماد من مضواهم جان تورا بکرم و آنچه در دوزخ تو است بوسی نو پسندم چنانچه چراغ را در میان « و من شیشه می پیازند « کانتها کو کب در تی » گویا احتیست فرزندان، بآن‌ها دست وصی را اعلاء کرده است

« و در « شجرة مبارکه » از درختی باریک فرزندان شود، من این شجره « برکت ابراهیم است « ع » و دست مقصود قول خدا عز وجل « (۱۲۳ - هود) رحمت خدا و برکاتش بر شما خاندان راسخه و سنده و در گذار است و است قول خدا عز وجل (۳۳ - آل عمران) راسی که خدا بر گرد آید آدم را و وح را و خاندان ابراهیم را و خاندان عمران و ابراهیم را ۳۴ - زادی که از یکدیگر جدا شدند و جدا شدند است

« لا شرقیه ولا غربته » میفرماد « شرقی هستید شما و غربی منی نه یهود هستید نه مسوی مغرب گمره شوند و نظر مغرب اندر نه و نه یهودان و نظر سوی مشرق کنند و سوی مشرق گمره شوند شما را رکش ابراهیم باشد و محققاً خدا عز وجل فرموده است (۶۷ - آل عمران) « و در است ابراهیم یهودی و نه نصرانی ولی بوده است خدا برست و مسلمان و سوده از مشرکان و قوس خدا عز وجل بر دیکست ریش باشد و گرچه شی بدان برسد بود علی بود است خدا هر که را خواهد بود خود هدایت کند

میفرماید مثل فرماید شما که از شما متولد میشود باشد ربی است که از دیون بشازید « بر دیکست که دینش باشد و گرچه آتش بدان بر سیده باشد بود علی بود است خدا برای بود خود هر کس را خواهد هدایت کند » میفرماید نزدیکست سموت گویا شود و گرچه بود هر شته بر آن‌ها نازل شده باشد

شرح- از مجلسی ده- قوله دو من يعرف این رساله «مودت موصودم فور خداست
فل لا أنسکم علیه چرا الا لمودة فی المری و من يعرف لایه از عرق خاصه و عامه روایت بسیار
است که صدر بن آیه درباره اهلیت باز شده است (و احراز بسیاری نقل کرده که مقصود و تتراف
حسنه همان دوستی خاندان پیغمبر «ص» است)

قوله «و هو قول الله» معنی مراد از حسه در این آیه در دوستی و اوصاء است یعنی درباره
آن باز شده که مرد کامل حسه است و شرط قبول حسه دیگر است و گویا حسه منحصر در
آنست در هر گز آن باشد حسه ای نیست (و چند خبر آورده که در آنها حسه مودت اهل بیت
تفسیر شده است)

قوله «و احراز مودة» معنی مرادیکه همان مودت است و آنچه در اینجا ذکر کرده است بسیار وجه
حویست و کاملست برای جمع میان آنیکه در دوره حر رسالت باز شده است زیرا خدا در یکجا
میفرماید (۲۳- الشوری) بگو من از شما هر دوی بخوام جز دوستی خویشام و در آنهمیده
شود که دوستی مود رسالت است.

و در جای دیگر فرماید (۴۷- س) بگو هر مردی من را شما خواستم از آن خود شما است
یعنی مردیکه را شما خواستم خودش خود شما را برگردد و نه ب هدایت شوید و در عذاب آخرت
بعثت یابید.

و در جای دیگر فرماید (۵۷- الفرقان) مرد را شما بخوام جز هر که خواهد بسوی خدا
راهی پیش گیرد.

و از تفسیر امام بر آید که مقصود آنیکه من مرد رسالت را از کسی خواهم که بول مرا بپذیرد
و از من فرمان برد و راهی بسوی پروردگارش گیرد.

و در جای دیگر فرماید (۸۶- س) بگو من از شما برای منی خواهم و این خطاب به
کفار و مشکرا و منافق است که از آنها مردی بخواند چون رسالت او را بپذیرفته اند (تا آن
که گویند)

شیخ خبری در تفسیر آیه چهارم گفته است «من را شما بخوانم» معنی در هر بر تمیج رسالت
و در آن و دعوت بدرگاه خداوند سبحان «مردی» معنی مالیکه «من بدهید و من از پیش خود این فرمان
را در نیاردم».

قوله «و ام یقولون انتری» این آیه در همان آیه مودت است که فرماید «و من یعترف حسه
بزدله فیها حسناً ان الله غفور شکور ام یقولون».

بصورتی گفته یعنی آیا مالیکه می گویند جدا دروغ بسته است در دعوی سوت و قرآن دیگر
خدا بخواند مردلت مهر بدهد این برای استعداد انتره از ماسد و است دیر اعترا از کسی شاید که
مهر بردل دارد و از کسیکه بیبا و با معرفت نشاید

قوله «و هو قول الله عزوجل و اسرو الحوی» معنی این آیه باز شده است در تازه ایشان که
صالح بودند و مشکرا بودند امامت امیر المؤمنین از طرف رب العالمین باشد همانا که هم پیمان شدند و تمسک
کردند که امر امامت را امیر المؤمنین «ع» بر نگردانند و همین را در وسم آنها بود که گفتند عی

هم نمائند شمع، شریست و بچه محمد در آید او آورده است جادو است شمع با چشم در جادو
خواهید شد.

قوله «انتم یقیر محمد» یعنی مقصود از محمد یعنی (چند چه چهارصد است که مقصود
از قون حدانمالی «وعلامات و النجم هم بهیون» - آیه است و سیم و مقصود از ه و د نجم و سقوطش
مرآت آن حضرت است و پس شدن او در ر جات و صعود روح معنی او به درگاه پرورد -
گزار پاک

قوله «لوانی امرت» باری نادیده که امام «ع» را به کرده است در کلام بعد از استیسی
گر من را چه شما در آن شب دارم طلاق داشتم و جری را میسر نکرده است چون
مطلب معلوم بوده - یعنی کار من و شما می شد برابر که شما بدید را میشد و قتل شما
واجب می گردید

قوله «انکم منکم» این حدیث است و معنی پیغمبر از میان آنها برود و گمراهی
افتند و باین وسیله اشاره باین خوبی برای آیه دیگر کرده است و همای کائنات آنها را بیان
کرده و آن «در وصف عباد» است که باری که بر ما مقرر کرده است و علم و عبادت و سئلان کرده است که مقصود
که مقصود بر و گرس نیست از بود محمد «س» که علم و عبادت و سئلان کرده است که مقصود
در اینجا نور محمد است بلکه خدا در همه مرآت شمس را و نه رسول آورده و بدان نسبت میانه داده
و روضی بعد از مر کرده و در حدیث است داده پس صوره از آن رسالت و نور از آن امامت و
همانست که خدا در عود است

در حدیث شمس صمد و الفهر بود و است که برای آن رسول مدیسی است و است که گفته اند
صمد در بر و بخش الفات آید چون حورشید و مر در بر و بخش و وسیله غیر چون ماه که بر و
ار حورشید گیر و باین مسامع نور را است بعد دهند زیرا بر تو خود را از حورشید میگیرد و
چون نور صمد از در است و علمش را عدم است و از عدم و صمد نور صمد شده و در تمام
نی باشد

و در اول آیه دیگر اشاره کرده است و آن قون حدانمالی است و و آیه لهم امین سبحانه
اشاره که در شاره است بعد گذشت پیغمبر «ص» و عروب حورشید رسالت که مردم بتاریکی افتد
بگر آنکه خود را در پر نور و لات کشند و سپس اشاره بحدیث رساله کرده و فرموده مقصود
آن بر آن در رسالت معنی روح پیغمبر «ص» که باز شده و سو بسته نصبت همسر است که
و بلکه پس را آه و اوان مدعیم را آورده دوحه دارد

۱- مقصود این باشد که این آیه در شان امن اسلامی پس در مرگ پیغمبر «ص» باز شده
است که نور آنان رفته و چونان گسائی شدند که در تاریکی بودند نگاه میکردند و جمعیت
را می دیدند

۲- بر سبیل تطایر ذکر کرده باشد یعنی چند چه در میان رسول «ص» خدا از حدیث جمعی خبر
داد که خبرا ترب کردند و گمراهی را احیاء نمودند و حدیث نور هدایت از گوشه احوال برد و از دیده
هایشان بطوری شده که گوش داشتند و ندی خبر می شنیدند و چشم داشتند و حقیر چند چه باید
می دیدند همچنان اینان پس از روی نور و خود پیغمبر «ص» چشم داشتند و حقرا ندیدند

۵۷۵ - أبو علی الأشعری ، عن محمد بن عبد الحسین ، عن الحسن بن علی ، عن علی بن ابی حمزة ، عن ابی بصیر ، عن ابی عبد الله (علیه السلام) ، قال : سأله عن قول الله عز وجل : «سریم آیات فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یبشیر لهم الله الحق» قال : «هم فی أنفسهم المسح و یرزقهم فی الآفاق اسما» الآفاق علیهم فیرزقهم الله عز وجل و فی أنفسهم و فی الآفاق قدس له «حتی یبشیر لهم الله الحق» قال : خروج الله ثم هو الحق عن عبد الله عز وجل یرزقهم لخلق لا دمه

۵۷۶ - شعب بن جری ، والحسن بن شهاب ، عن حماد بن عمار ، عن عبد بن معمر ، عن أحمد بن إسماعیل ، عن عمر بن کثیر ، عن ابی عبد الله (علیه السلام) ، قال : «سأله عن قول الله عز وجل : «سریم آیات فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یبشیر لهم الله الحق» قال : «هم فی أنفسهم المسح و یرزقهم فی الآفاق اسما» الآفاق علیهم فیرزقهم الله عز وجل و فی أنفسهم و فی الآفاق قدس له «حتی یبشیر لهم الله الحق» قال : خروج الله ثم هو الحق عن عبد الله عز وجل یرزقهم لخلق لا دمه

۵۷۵ - ابی بصیر (ع) ، عن محمد بن عبد الحسین ، عن الحسن بن علی ، عن علی بن ابی حمزة ، عن ابی عبد الله (علیه السلام) ، قال : «سأله عن قول الله عز وجل : «سریم آیات فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یبشیر لهم الله الحق» قال : «هم فی أنفسهم المسح و یرزقهم فی الآفاق اسما» الآفاق علیهم فیرزقهم الله عز وجل و فی أنفسهم و فی الآفاق قدس له «حتی یبشیر لهم الله الحق» قال : خروج الله ثم هو الحق عن عبد الله عز وجل یرزقهم لخلق لا دمه

۵۷۶ - شعب بن جری ، والحسن بن شهاب ، عن حماد بن عمار ، عن عبد بن معمر ، عن أحمد بن إسماعیل ، عن عمر بن کثیر ، عن ابی عبد الله (علیه السلام) ، قال : «سأله عن قول الله عز وجل : «سریم آیات فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یبشیر لهم الله الحق» قال : «هم فی أنفسهم المسح و یرزقهم فی الآفاق اسما» الآفاق علیهم فیرزقهم الله عز وجل و فی أنفسهم و فی الآفاق قدس له «حتی یبشیر لهم الله الحق» قال : خروج الله ثم هو الحق عن عبد الله عز وجل یرزقهم لخلق لا دمه

شرح - از معنی ده - ده در هم فی أنفسهم المسح ، ص هر است که اشاره است به چه معنی ده ده که امام قائم (ع) می باشد می خودشان گردید مسح میشود و آدی واسطه کثرت مصائب بر آنها تنگ میشود

۵۷۶ - ابی عبد الله (علیه السلام) ، عن محمد بن عبد الحسین ، عن الحسن بن علی ، عن علی بن ابی حمزة ، عن ابی عبد الله (علیه السلام) ، قال : «سأله عن قول الله عز وجل : «سریم آیات فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یبشیر لهم الله الحق» قال : «هم فی أنفسهم المسح و یرزقهم فی الآفاق اسما» الآفاق علیهم فیرزقهم الله عز وجل و فی أنفسهم و فی الآفاق قدس له «حتی یبشیر لهم الله الحق» قال : خروج الله ثم هو الحق عن عبد الله عز وجل یرزقهم لخلق لا دمه

توجه بهم فماصر بوا سیف ولا تعصوا به مع حتی ابهرموا، ثم أوحى الله تعالى إليهم ادع قومك إلى
القتال فإني سأصرك فجمعهم ثم توجه بهم فماصر بوا سیف ولا طعوا به مع حتی ابهرموا، ثم
أوحى الله إليهم ادع قومك إلى القتال فإني سأصرك فدعاهم فقالوا وعدت النصر فما نصرنا
فأوحى الله تعالى إليهم أن يختاروا القتال ولت، فقال بوا سیف لاقتل أحب إلي من لت فرددتهم
فأجابهم بهم ثلاثة وثلاثون عشر عدة أهل بدر فوجه بهم مع بوا سیف ولا طعوا به مع حتی
فتح الله عز وجل لهم.

جر آید دعوت کرد سپس با آنها روی دشمن کرد و هنوز شمشیری نگار رده و سره ی دشمن
رو نگردید و دید که شکست خوردید و اگر بغیر خداوند تعالی با او وحی کرد که قوم خود را برای
جنگ با دشمن بخوان و کسی می نشاندی می دهم آنها گرد آورده و بر او دشمن بود و شمشیری نگار
ردید و نه سرهای فرو بردید و گریبان شدید بدو وحی کرد که قوم خود را برای مردن
دشمنان بسیج کن و موعظه شما صورت عطا کند از آنها دعوت کرد و در پاسخ گفتند تو ما و عده بصورت
و پیروی ددی و ما پیروی ندیدیم پس خداوند با او وحی کرد که باید پس بجست دشمن می رسید و
به دور رخ رود

عرض کرد با پیروان گار جاست با دشمن مرد من محبوب است از دینی به دور رخ و آنها را
هم دعوت کرد و میباید و سرده ی آنها او را اجابت کرد به شهادت بشود بدو و آنها را بر بر
دشمن رد و در آن بار شمشیری نگار رده و بیره ی فرو میگرداند خدا عز وجل آنها را
پیروز نمود

شرح از مجلسی ده - قوله دلکن را عطا فرمود اندر پی می برنده و اجابت که خود را ملازم
پیروی امام حق نماید و در برابر خدا تعالی بظهور روح او باشد و همیشه آماده بصورت و یاری او
سرمی زند.

قوله «لا جره» من مره - می از پیروز شد و عده دشمن بر او بنگار دوز چون واده امام
حسین و زید بن علی و چون اصراف حکومت از ما - ی عباس پس از انقضای سی امیه بنی نب و بودند
شویب بن کعبه کعبه دیر خداوند دوران روح را می آورد گرچه پس از مدتی باشد با مقصود اینست که
از تخطی موعدهای ظهور که مر وند عطا است بنی نب و امید شود

۵۷۷ - عبد قمن أصحابنا ، عن سهل بن زیاد ، عن بكر بن صالح ، والنوفلي ، وغيرهما يرعونه
إني أبي عبدالله عليه السلام قال كان رسول الله ﷺ لا يتداوى من الرثكام ويقول: ما من أحد إلا وبه عرق من
لحمه فإذا أصابه الرثكام ومعه

۵۷۸ - محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن أبي حمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي
عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ الرثكام حمض من حمول الله عز وجل بعنه الله عز وجل على
الداء فيريه

۵۷۹ - محمد بن يحيى عن موسى بن الحسن ، عن محمد بن عبد الحميد ، سنده رفته إلى أبي عبد الله
عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ ما من أحد من ولد آدم إلا وفيه عرق عرق في سنة يمتح الحنوم
وعرق في بدنه يمتح المرس فإداهج لعرق الذي في الرأس سده الله عز وجل عليه الرثكام حتى
يسيل ما فيه من الداء ، وإداهج العرق الذي في الحنوم ساطق عليه الداء فيسيل ما فيه
من الداء ، و قد أي أحدكم به رثكام فإداهج فليحمد الله عز وجل على العافية وقال الرثكام
فدول في الرأس

(درباره زكام و برخی بیماریها)

۵۷۷ - امام صادق (ع) که رسول خدا (س) را در راه دید ، که ... و هر مرد
هیچکس نیست مگر که زگی از بدنی حوره دارد و چون زكام شود ... برادر کند
۵۷۸ - امام صادق (ع) که رسول خدا (س) را در راه دید و زكام یکی از خود خدا عز وجل است حد و دعوی
جل او را بر سر دارد میفرستد و آنرا بر طرف میکند.

۵۷۹ - امام صادق (ع) که رسول خدا (س) را در راه دید و هر مرد ... و هر مرد
در او دوزخ باشد بگرفت در سرش که ساری حوره را نگردد و بگرفت در سرش که ساری پستی و
بگیرد و هرگاه آن زگی که در سر است بگردد و بشود خدا عز وجل را که بر او مسلط سازد ، آن
دزدی که در آنست روانه کند و بیرون ببرد و هرگاه آن زگی که در سر است بشود آید حد و بد
را بر آن مسلط سازد تا آن دزدی که در آنست بیرون روانه کند و هرگاه یکی از شما در دوزخ زكام
یابد من بیداند خدا عز وجل را سیاست گذارد برای عافیت و تندرستی و هر مرد زكام در دوزخهای فریبی
است که دوزخ است.

٥٨ - محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن حل قال دخل رجل
على أبي عبد الله عليه السلام وعوضه عن شيء له أسأله عن هذه الأجر، لثلاثة الصر والكرور
والمر؟ ففعل الرجل ذلك فدخل ذلك فدخلت عنه

٥٨١ - عنه عن حماد عن ابن محبوب ، عن جميل بن صالح قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إن ما فيه كتاب يرى الكواكب مثل الحجة أقول نعم وراه مثل الحجة قلت إن يصرفه صعب فعلى كحلل بالسر والسر والكفر آخره سوء فكحلل به به فسمع

٥٨٢ عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال كتب
عبد أبي حمزة يمي أبا عبد الله عليه السلام في طهارة طهارة وطهارة في طهارة طهارة طهارة
أبدي مذهب قال مذهب آل محمد في طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة
قلت مذهب آل محمد في طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة
أبدي مذهب آل محمد في طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة طهارة

۵۸۰- از مردی که گوشت را در دهان خود (۴) روزه در دو چشمش در دو میگرد واره دو چشمش شکایت داشت

امام «ع» فرمود و چنانچه این سه جزء استفاده نمیکنی و چشم خود را با آنها دوشوی
می جانی، صبر و کاه و زهر آت را برداشته و در دست و در چشم و در دست
شرح - محبتی ده در آن حدیث است که میگوید و در آن حدیث آمده است
۵۸۱ از جلیل و صالح گوید که امام صادق «ع» گفتند که هر کس که احقر را به
بزرگی بشناسد و می داند

فرمود: سینه خوب کوب و چهار بار در روز پانزده مرتبه بکوب چشمش ضعیف شده، فرمود
صدور و مهر و کاه و در سینه کوب و چشم او کش حر و آن را از هم بشو و با چشم او را بدان
سرمه کشیدیم و برای او سودمند بود.

۵۸۲- از محمد فیش از امام صادق (ع) که مودمن نزد اوست بودم یعنی دواقی و یک بسته برای آمد و قرار گذاشت چه در آن بود که وی در آن آورد و گفت ای اعمه که خطای نامم صادق (ع) است) آمد می که ... چیست؟

من گفتم چیست؟ معذور گفتم این یک بسته دوا نیست که پشت اور نقیه از طاحه بطبقه، تردید
رمحمد است (راوی حدیث) گفتم آن چی است؟ گفت در آب کوهی سنگه در یکسکول چند قطره
رآن می چکند و خشک میشود و آن برای سفیدی چشم خواست اینرا بچشم میکشد و آن سه بار معذور
بازن خدا عزوجل گفتم آری من برا مشاسم و اگر خواهی دورا در تمام و حال آن خبر دهم؟

قال فلم يسألني عن اسمه قال وما حاله فقلت قد حمل كل عليه شيء من شيء بي
 ۱. راتن هدرنا من قومه يعدنا عليه فعلم به قومه فقلوه وبي يسكني على ذلك لنبني ^{لنبي} ^{لنبي} و
 هذه الفطرات من بكته ولد من الحرس لا حرس من الك اداء بتليل و التبار ولا يوصل
 إلى تلك العين

۵۸۳ - علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابي عمير عن سليم بن عيسى عن ابي علي بن فضال انه كان
 يلقى من مد عسبه اذى ول فكسب اليه انه احسن ^{عنه} ابتداء من عنده مريضه من كحل ابي
 جعفر ^{عليه السلام} حره كادود و حي و حره صمرا صغوطى يذوق حميمها ويحلال بحر به يكتحل منه
 مثل ما يكتحل من الاثمد الكحله في الشحم يحد كره في لراس و تجرحه من الدس قل فكس
 يكتحل به فما اشتكى عينه حتى مات .

(((حديث العابد)))

۵۸۴ - شمس يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن محمد بن سنان عن
 ابيه عن ابي عبد الله ^{عليه السلام} قال كراءد في بني اسرائيل لم يهاك من امرالك سائتة و جرح
 كريد مرا اذ نام آن نو سمد كمت حال آت چست

گه تم این گروهی ایسکه یکی دهمبران بنی اسرائیل ر دوم خود گریده و در آن مر کرده
 بود و خدا را پروردی آن می پرستید و هوش رو مقصد شد و او را کشید و آن کوه بر آن پیمبر
 میگردد و بن و طره ها را کرده او سکه می چکد و برای آید و روی دیگر چشمه ایسکه در آن آب
 شامه دور می جوشد و این چشمه پیرسد (بنی اسرائیلی است ج)

۵۸۳ - از سلیم و اسه علی بن عصبه که از درد هر دو چشمش آزاد میکشید گوید ابوالحسن
 (ع) ی مرجه از پیش خود باو وشت چر از سرمه اجمعه (مام باقر د ع) استفاده میکنی ؟
 باس رتیب

۱ - کادود رماخی بک حره ۲ - صمرا صغوطری بک حره هر دو بره و کوشده شود و در پاره
 حریر گلزارنده شوند و از آن سمد سرمه سبک چشم کشند هر مدهی یکبار و هر دد که در سر
 باشد باو بر آورد و آنرا از من بیرون کند گوید را (همین دستور) چشم میکشید و تا مرد درد
 چشم نهد

(حدیث هرد عابد)

۵۸۴ - امام صادق (ع) فرمود در میان بنی اسرائیل مردی بود که گردن یا گشته بود و هیچ
 چیز را در دست نداشت و زوده بود سلطان یث سوتی زد که همه لشکر یاش گرد او فراهم گفت

إبليس بحره وجمع إليه جنوده فس من لي عائل من لي عائل فقال بعضهم له، فقال من أين تأتية؟
فقال من أحيه لئسا، قال لئسا لئسا يحترق اللسا فقل له آخر تأتية، فقل له من أين
تأتية؟ قال من بحية لك ان ولدتا، فقل لئسا لئسا هذا بهد، فقل آخر فقل له، قال
من أين تأتية؟ قال من أحيه سرور، اطلق فأس ص حبه، فطلق إلى موضع الرخل فقام
حداد يصلي قال وكل الرخل سام اني قد لاد، و يسريخ والشيطان لا يسريخ، فتحوّل
إليه الرخل قد صرنا في عسقه و انتصروا عمله فقال يا عبد الله، أي شيء قوبت على هذه
الصلوة؟ فلم يجبه ثم أأذ عليه فلم يجبه ثم أأذ عليه فقال يا عبد الله، أي شيء قوبت على هذه
الصلوة؟ كرت ان توبت فوبت على الصلوة ول و ح، بي بدست حتى أعمله وأبوب فدا فعلته قوبت
على الصلوة؟ قال أدخل المدينة فسل عن فلان لعنه فقل له، ارجع و بل مم، قال ومن
أين و درهمين ما أي عائل همين فقل له لئسا من حيث قدمه درهمين فقل له، تأتية قدم

کدام شاه را می بیند، بالای در و در و او را از راه در د کی گفت و در پس گد را شهادت گفت
زچه راهی او را گمراه کنی؟

گفت برادر من، گفتم و مرد آن گد را می بیند و در پس گد را شهادت گفت و در پس گد را شهادت گفت
دیگری گفت پس او را می بیند که از شهادت گفت و از چه راه او را گمراه کنی؟ گفت او را می
بیند و خوشگد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند
گفت پس من مرد و گفتم و از چه راهی او را گمراه کنی؟

گفت او را می بیند که از شهادت گفت و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند
آن مرد مشغول عادت و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند
شیطانك خواب نداشت آن مرد خسته میشد و استراحت میکرد و شهادت سودگی داشت و پس
شهادت میکرد.

آن مرد عادت و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند
او گفت ای پسر خدا، کدام چهره و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند
پس خود را گفتم و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند

پس او را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند
و از آن بوی و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند
مهم کم و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند و در پس گد را می بیند

گفت شهر برادر و فاحشه معروفه ای سه دین پرست کنی و دو درهم ناسه و از او کام
گیری، گفت مر از کجا دو درهم ناسه من می دهم دو درهم چیست؟ شهادت از زیر پای خود دو
درهم بر گرفت و ناسه داد و او هم برخواست و همان ذاتیکه بر سر دشت شهر دو آمد و از خانه ناسه

فدخل المدينة بحلابيه يسأل عن مرسل فلانة لعنه فأرشده السمسرة فقالوا له عظم فأرشده
فجاء إليها فرمى إليهم بالدرهمين وقال قومي فقاموا فدخل مرسل وقال أرحل و قال
إئت حثنتي في هيئة ليس يؤمنى مثلي في مثلها فأتته بي بحدرك فأخبرها فقال له يا عبد الله
برك الله بك أعف عن طلب التوبة وليس كل من طلب التوبة وحدها إنما يسعى أن يكون عفا
شيطانياً مثل لك في صوفى و رث لا يرى شيئاً و تصرفهم من أيديهم فصاحت في علي بابا
مكتوباً أحضره فلانة فأتته من أهل الحنة و قال لها لم تأتني و مكتوباً (أنتم تدعوهن إلهياً
في أمرها و وحى الله عز وجل إلى نبي من الأنبياء لأعظمه لأعظمي من عمر من بني إسرائيل أن تلك فلانة
فصل عليها و من الناس أن يصنوا عبيد و تبي و دعوتهم لها و أحب لهم الحنة من سلطان عدي
والأنا من عديتي

فاحشه پرست میگرد مردم او را بخانه او دھری کردند و بداشتند که مدد او را بدھد
عابد مرد آن فاحشه رسید و دو درهم را بر او انداخت و گفت مرغیز و آماده باش او برست و
مدد بداد شد و ماد گفت عرفا بدو دو گشت و سرودھمی دادی که بن و ضم شو کسی مرد
مانند من فاحشه می آید

گزارش حال خود را بریده و منظور خود را دو گراش داد و بر دو گشت می بداد
راستی برک گناه از ویه کردن سال را است و چنان میگفت هر کس گناه کرد و در آن و نه روت آن
را در باید و بدان موهق شود

همان سرا میگفت این ده می و شط می باشد که برای و محرم شده بود بعدی خود برگرد
که چیزی در آن محرمی آن عابد رگشت و آن در چم در هشتاد مرد چوب آمدن شد و در ده
و و شته شده و

رسر حاره فلانة حاضر شوند که او از اهل بهشت است مردم همه در شب او آمد و با سه روز
دریخت کردند و در میان سپردند برای آنکه در ده او رده داشتند و هدای عروجی سگی از
بهمبرن خود که من را جر موسی بن عمران دعاء مدام و حی کرد که برو بالای سر فلانة و بر
او بار بخواه و مردم هر ما بر و در جوابه در امن او را مریدم و بهشت را بر او واحد کردم
برای اینکه فلان بنده مرا از گناه کردن بمن و انداخت.

۵۸۵ - أحمد بن محمد [بن أحمد] عن علي بن الحسن، عن محمد بن عبدالله بن زُرارة، عن محمد بن
المفضل عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: كل في سي إسرائيل، حتى عندك وكن حماراً ولا يتوحد
في شيء فيصيب فيه شيئاً، فأنتعت عليه، أنه حتى لم يبق عنده شيء، فجاءوا يوماً من الأيام
ودفعوا إليه صالاً من عرل وقالت له: يا عدي عره، أطلق فيه و شرباً شيئاً ما كلف، فأطلق
باصطلاح لعل ليدفعه فوجد لسوق قد غلبت، ووجد المشرس قد دهم و صر فوه، فقال لو أتيت
هذا الماء فتوصلت منه وصلت علي منه، صر فوه، إلى البحر، هو صيغته قد ألقى شكنه
وأخرجها وليس فيها إلا سمكة، دية قد مكنت عنده حتى صارت رجوة، منته فقال له: يعني هذه
السمكة وأعطيتك هذا العرل تمتنع به في شكنك، قال نعم فأخذ السمكة و دفع إليه لعل و
صر فوه، وسمكة إلى مربه و أحمر روجته، أحمر و حذب استمكة لسلحها فلما شربها، دهم من
حجوها لؤؤوه و دعب و حجب فانه إله فأخذها فأطبق بها إلى لسوق و دعاها بعشرين ألف درهم و
صر فوه إلى مربه، قال فوصعه وراة نزل ينقش باب و يقول يا هون لداً يندفوه حكم الله
علي المسكني فقال له العرل: رجل مدح و قال له: حتى أكنس فأخذوا أحدهم و أطلق

(فائده صدقه در راه خدا)

۵۸۵ - در این حدیث از امام (ع) در مورد دو صایب بنی اسرائیل مردی آمده و دو کم روزی
دو چیزی میگردد که رآن چهره مرد و همه عا می چهره صایب ریش هریه او را داد تا نزد او
چری ماند

یکی از روزها گرسنه ماندند و دیش یکوشکو به رشته را باو داد و گفت من چری
ندارم تا را بر فروش و چری ری به خیر و خورم آن وشکو و رید به روشد دید به روزه شده
و دید که مشربها به حاسه و رنده گفت کاش مرفوم سر من به و صوم می ساختم و از آن سر و ر
خود می پختم و بر میگشتم.

کنار در آمد و ناگاه به ماهگیری و در که بود به بیدار به و پرو آورده و در میان
آن حرکت ده ماهی در رود که چند روز دست او به رود به است و گنبدیده شده و در به صید
ماهی گفت آن ماهی خود را من فروش آن به رشته و ری نور خود و آن به صید کن گفت
بسیار خوب

مرد عده ماهی گرفت و آن به رشته را به داد و آن ماهی به خود آورد و به دیش خبر
داد و ریش آن ماهی گرفت که در دست که و چون شکمش را شکافت از دروش یکدانه لؤلؤ بر آمد
و شوهر خود را خواند و آن لؤلؤ را دید به آن داد و شوهرش آن بر گرفت و با در مرد و روجت
۲۰۰۰۰ درهم و آن پول را به خانه آورد و در آن گدشت و ناگاه ساتلی در زد و میگفت ای صاحبخانه
خدا شما را رحم کناد یک چیز بیسکین صدقه بدهید.

مرد عده گفت و از خانه شو، عده در آمد و باو گفت یکی از این دو کسه پور را بگیر و هم

فَعَثَّ اللَّهُ عَنْ وَحْلِ تَحْدَا ^{وَالْأَوَّلُ} بَدَلَتْ مِائَةً سَنَةً عِيَاكُمْ مِائَةً سَنَةً فِي ذَلِكَ
الرَّحْمَانِ شَيْءٌ أَحَقُّ مِنَ الْحَقِّ لِأَصْحَابِهِ مِنَ السُّطُلِ وَلَا كَثْرَةَ مِنَ الْكُتُبِ عَلَى اللَّهِ عَالِمٌ بِرَسُولِهِ ^{وَالْأَوَّلُ}
وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الرَّحْمَانِ سَلْعَةٌ مِائَةً مِنَ الْكُتُبِ بِرَأْيِي حَقٌّ تِلْكَ تِلْكَ وَلَا سَلْعَةٌ بِفَوْقِهَا وَلَا أَعْلَى
بِمِائَةٍ مِنَ الْكُتُبِ بِأَحَدٍ عَنْ مِائَةٍ صَعَةٍ وَلَيْسَ فِي الْعَدَاةِ لِأَهْلِ تِلْكَ شَيْءٌ هُوَ مُكْرَمٌ مِنَ الْمَمْنَةِ وَلَا
أَعْرَفٌ مِنَ الْمَكْرُورِ لَيْسَ فِيهَا وَاحِدَةٌ أُنْكَرُ وَلَا عَقُوبَةٌ أُنْكَرُ مِنَ الْبَدَى عِدَاةً ضَالَّةً فِي دِيَارِ الرَّحْمَانِ
فَقَدْ سَمِعْتُ لِكُتُبِ حَمَلَتُهُ وَوَرْدَتُهُ حَقِيقَتُهُ حَتَّى تَمَاتَ بِهِمْ لَا هَوَاءَ بِهِمْ وَدَلَّكَ مِنْ لَأَبَا وَعَمَلُوا
بِتَحْرِيفِ الْكُتُبِ كَذِبًا مَكْنِيًا فَعَاوَهُ دَاخِلٌ وَكَانُوا مِنْهُمْ الرُّعَيْنُ وَلِكُتُبِ وَهَلِ الْكُتُبُ فِي

کرد و تسع جلد از آن زمان رد شد و اسب ده دجرا نویسه در آن حوازی که عبارت از بردگی
است دست می کرد و بشر را در بردگی و بهره بردی رکار و کوشش خود آورد و در رسم جهالت
را از میان برداشت

دوله دوم عهد عده، ماسه مراره و شطاط و پشوا ان گمراه کرده
قوله دوتعلی سعادته این رسم گفته است شاره دارد نموده گری خداوند از هر آن معجزه می
طهور او برای سدگان نویسه نمایش عجب آورده می خود و دآوری کفر داند مکتبی کشیده
که از مکتبی و کردند

ت آنکه گوید یکی از اضلاع گفته است مقصود از حاره گری کردن خداوند در کتاب خود
طهور از است نویسه که موجودات عالم بگویند و معصود از کتب کتاب بگویند است اسبی
دعایه حدیث مطهر

خداوند هر وجه معجزه (م) را بدین روش مبعوث کرد سپس دانشش بدست که معجزه پس از من
بر شد، دور بی آمد که در آن زمان چهری چای تر دهن بدست و نه عیان تر، اطل و نه بیشتر در دوع
بر خدا تعالی و رسالتش (م) و در مردم این دوره متاعی بی ارزش را از کتاب خدا بدست در صورتیکه
بعین و واقع حواله شود و عمل بدست معصود باشد و هیچ معنی روح تر و فاسد فروش تر و هر
از دشمن را از کتب خدا بدست هر که از مواضع خود بخرید شود و سود سود حواله بر خلاف حق
تعبیر شود

در این زمان در میان بنده گان و نه دهر شهرستان چری از معروف مسکرت تر بدست و چیزی از
منکر و کار بدست معروف بدست و در دنیا هر ره کاری بازوار و کبیره و موسیقی جان کاهتر از دین بر راه
حق بدست در نظر گمراهی این زمان، در این زمان است که خود فرآیند آن را بدست سر است و نه است
و حدیثش آن را بدست هر موشی سپرده و بدیده گرفته اند تا آنکه هوسرایی و دلخواه آن را هر
سو کشیده و این کجروی را از پدران خود وارث برده اند بدو دوع در آن را بحریف و معسیر
کرده و حقیقت آن را بدو دوع شمرده و سهای ناچیزش فروخته اند و بدان میرسدند
شرح - از مجلسی زده دوله «حتی بابت بهم الا هو» در اکثر نسخه ها چنین ضبط شده و
در احتمال دارد

ذلك امر من ضرر من ان يفتان صاحب عقله في صديق واحد لا يات بها مؤه ، فحسب ذلك
 الله حرام وها لمها ولم يعملان له . ولكن اهل الكتب في ذلك الرمان في لباس وليسوا
 فمهم ومعهم ليسوا معهم وراث لان الصلابة لا يوافق الهدي من اجتماع ، وقد اجتمع القوم على
 العرقه فافتروا عن اجتماعه قد وثقوا بهم واهم بهم من يعمل منهم بالمكر والمنكر والارشاء
 والقيل كسهم ائمة الكتاب وليس الكتاب ايمانهم ، لم يبق عندهم من الحق الا اسمه ولم يعرفوا
 من الكتب الا حظه ودره ، مدخل لدخل لما يسمع من حكم الله آلا فلاطمئن حاله حتى
 يخرج من الدين يستعمل من دين ملث يلى دين ملث ، ومن ولاية ملث يلى ولاية ملث ، ومن
 طاعة ملث الى طاعة ملث ، ومن عهد ملث الى عهد ملث . فاستد حرم الله تعالى من حيث
 انه تشدد لام ودر ماده ملائ شد مى بدرد دل هوسرى رفته اند كه ازان خسته و دل
 شك شده اند

۲. الام محرمه در ذواتها عيبه مى درهوسراى انكندىگر هم دست و همكار شده و در اين
 صورت همزه برى عقيب حذف شده است ولى ظاهر همان است كه در نسخه مضحه قدسيست و آن
 بدلت مانده است يعنى هوا برسى و شهوى ازها از حق اصل كشيده و در برعى عالت يعنى است
 مى هلاك كرده آنها را
 رساله حديث خطبه

پس قرآن و اهل قرآن در اين زمان زياده و محد شده و جمعا عتد و باهم در اسرايه و هم صحبت
 هستند و كسى نمانده كه و ماوى شده ، چه خوش و بدند ده اند و در روز موافق و دوسوس و در برى
 آنها و آنچه بخاطر آن كار مى كنند

در اين زمان قرآن و اهل قرآن در زمان مردمند و بهر اهل مردم است براى آن كه گمراهى هم
 آهست هديت و در ستى است و گرچه باهم گرد آمده و اجمن شوند ، ان مردم بر هداى و اختلاف
 اتفاق دارند و رجعت و هم سگى ناحق جدائى گرفته بدكارى بدگى و امر دن خود را سگاسى
 سپرده و واگذار كرده اند كه در ميان آنها سيرت و عرس و دشكلاى و رشوه خورى و كشتار
 كار مى كنند

گو احوال در پشوايان قرآنى ميبندازند و قرآنى در پيش نداشتند و بشواى خود بشمارند از
 حق در ميان آنها حرامى ساخته و از قرآن هر خط و نوشته آب ميشاسند ، كسى آوازه حكم
 محكم قرآن ميشود و بدان دل مى دهد و سلبى وارد ميشود و در اجمن مسلمانان خوب تر نشسته
 و آرام شده كه از دين اسلام بيرون ميروند و از دين پادشاهى و حكمرانى بدىن حكمران ديگر متعل
 ميشود و از سر پرسی حكمرانى سر پرسی حكمران ديگر در مباد و از فرمانبرى حكمرانى به
 فرمانبرى حكمرانى ديگرى گيل مى كرد و از عهد و پيمان حكمرانى ب عهد و پيمان حكمران
 ديگر كشيده ميشود و خداى تعالى از آنجا كه ندانند آنها را بد بخى و عهوت خود ميكشاند
 و بطاهر پيشرفت كار دنيائى خود سرگرم مينمايد.

لا يعلمون و یکن کیده منی بالأهل و الرّحاء حتی یوالدوا فی المعصية و دابوا بالحور
و یکتب لهم بصر عن شیء منه صحیحاً ، صالّیاً ، نسیجاً ، و دابوا بعد ربّی لله عزّوجلّ و
أدبوا لعیزّ الله .

مساحدهم می دیت از من عدمه من الصلّاله . حق من لهدی [قد بدّل فیهم من لهدی
فقرّ آؤها و عمارها أحاب خلق الله حدیسه ، من عدمهم حوت الصلّاله و بیهم تعود و یخصو .
مساحدهم و لمشی ایها کعبه الله لمطه بالأعشی لیها دعو ، و الصلّاهم و صلات مساحدهم
من و عاهلهم علی دیت الحور حریفه من الصلّاله و دیت سیده الله بعد ربّ حدیسه و لا
یغورن الی ایها و لا یقسمون القبی ، و لا یوفون بعهده ، یغورن القتل منهم علی لک شهید و
تو لله لا ویراء و الحور و مساحدهم و لجهل من لعلهم و من قبله من لعلهم کمال منه و سمو
صدفهم علی الله و دیت و جعلوا فی احسن الدعوه السیده و بدعت الله عزّوجلّ ، منکم سولاً من

و رسیده که دم خدا سیر محکم است به وسیله روز و آمد یعنی نه آنجا که در -
و مای که زان روید کند و من آمده شد آری و حق سر ایست و دین بی کند و در آن
خدا از کم و بیش علانتری که ها در گذرد همه گیر شد و سرگردان ، این در خدا و حسن
و دین کند و رای جر حد و سرافعت فرو و در و زمان ی کرد
شرح از معنی رسیده « دعی الجماعه » می هل حق که همان آمده است (ع) چه چه در
اخبار بسیاری آمده و ما آنها را در بهار و دریم

مساجد آنان در آن دور است کاشی کاری و شیشه ای و بکاری گرم که از
رم در د (راه گمراهی و خلاف حق) (نومیده سید صاحب)

و در بکاری حق و است [در ها حق و هدایت دیگر گوی شده] و آن حوین و اد
کند که مساجد و منبر حق خدا و آورده ای او (به پای محمود در د و به عهده و
کردری که بین حوت کند) در است که گیر هی سرچشمه گرفته و را شده است چون
عبدالله عمرها و کعبه لا حارها و سرچشمه گیر هی بدان ها بر میگرد (سراسر) حضور در
مساجد بان و دین سوی آن که هر حدی ردک است مگر کسیکه میبرد و می داند که بدان
گیر آمده و مساجدشان و سیده کرد و به عازشان با فروش از حد و دین حق بکلی برده
و لخت است و ویران است و از صلالت و گیر هی اند و بدان است حد را دیگر گوی
ساحبه و ر مقررات و حدودش در سو نامه برای درست دعوت میکند و در حد کشور اسلام را
مستحقان بخش میکند و بعد و بدان سیدگان سلام و دین یسند آن که با من وضع بحق و
آنها کشته شود شهیدش خود است برای خدا قراء و انکار دیش دارد و بدی از عدم روی برت
و پیش از این بود که باسکان چه شکجهف روانه شد و گوش و سی بان بر بند و کلام درست
و راست آن اشخاص صالحین از طرف خدا آمراء و ذریع نمایند و بحق پادشاه و در بر کار
خوب و شایسته کیفر بدکاری مقرر نموده .

واعلموا انکم لار تعرفوا الرشید حتی تعرفوا لیدی تر که ولم تأخذوا بميثاق الکتاب حتی تعرفوا لیدی مصه ولان تمسکوا به حتی تعرفوا لیدی سده ولان تملوا لکتاب حتی تلاوته حتی تعرفوا لیدی حرفه ولان تعرفوا اصلاته حتی تعرفوا لیدی ولان تعرفوا لانهوی حتی تعرفوا لیدی بعدی ولان تعرفوا دلث عرفتم البدیع والنکاح ویرتیم المریه علی الله وعلی سوله ولانحریت لکتابه ویرتیم کتب هدی نه من غدی فالایحی انکم التمدن لایعلمون ان علم لعرس بیس یعلم مدهو لآس دی طعمه فعلنم دلعلم حبله وبعثره عدم دوسه مع رصمه وادراک رصعلمه وان وحی به بعد ایدمات وانب عبادته عبر کبره الحسنت و محابه لسیات وادی که صوابا من الله تدار و بعالی وطلو لاث من عند اهل حاحه وشمم حاصه نور سبصاه عد و ثمه یفتدی بهم و هم عیش العلم و موت اجمل هم اندین یحیر کم حکمهم عن علمهم و صومهم عن

پس از آنکه ن ه ر دانسته و شاهده و حدار و اهر عظم و حلال و قدرت شاهده

د مال حدث خطبه

و بعد بد که شما رشد و صوارا و و بد شح با شسید کسکه ر و مخالف آن است و بتوانید مبد و م ی قر ب چسند آن که که بر بعض کرده شکسته و شاسد و بدان دست دازید تا آن کس که آرد که آرد بخت مر بداده است و هرگز در آن و چنانچه شاید و باید بتوانید تا آن کسکه آرد سوزا به شاسید

شما صالرا و مبد با حداسرا دانده و هرگز موی و بر هر قاری را شحس بدید و ا کسکه ر حق حدار کرده شسید و چون اس مصلر فومید بدشما و رود س پارا مبد و مبد و میتو بد بداده که حدار و رسولش ادر ها سده و مرث و بهر ع کرده واره جرای خود به در رده است و می دید که چگو و حدار به هدایت کرده است آن ه ر که هدایت افته ند

مبادا کس که حقیقت ر می د بد شها ر امانی برارد علم و حوریت فرار د کس بداده که چیست و موصود حقیقی که مستجر کسکه طعم آن را چشیده وادست ی رسیده و بادش آن بادانی خود را بر طرف ساخته و کودی دل خود را بیجا نموده و گوش دل خود را بدان شنودا ساخته و بوسيله آن دانسته آنچه گذشته و از دست رفته و زده شده بوسيله ی پس ر مردش و نام خود را پیش حدار ذکره در ددر حسنت ثبت کرده و اردتر ستن بدد کرده و ر بدی در صول حدار و ادراک و بعالی رسیده و باز از برد اهش خصوص چونند

دررا آن بود ویژه ای باشد که ر آن بید پرتو گروت و امانی هسید که باها بداد شود آبان زندگی و رواج دانسته و مایه مرک و نابودی چهل

آنست که بصاوتشان شمارا رعنم و دانشتان با حرم میکند و خاموشی آن گواه مصطفی و

مستظلمين و طاعرهم عن بعضهم لا يحفلون الذين ولا يحتفلون فيه فهو بينهم شاهد صادق و صامع
ناطق فهم من شأنهم شهداء بالحق و محب صادق لا يحفلون بالحق ولا يحتفلون فيه ، قد حلت
لهم من الله الدفعة و بعضي فيهم عن الله عز و جل حكم صادق و في ذلك كرى للذاكرين و عفلوا
لحق إذا سمعتموه عقل رعاية ولا عفلوه عقل رداية و من رواه الكتب كثير و رعايته قليل
والله المستعان

۵۸۷ - عده من أصحاب ، عن سهل بن زياد ، عن عمرو بن علي ، عن عمه ثوبان عن عمر ، عن ابن عباس قال سمعت عمر بن الخطاب يقول حدثني معروفي بن حرث بنود عن علي بن الحسن (عليه السلام) أنه كان يقول ويصلي في صلاة من (إبراهيم) ما أتت ، فيلته وحرث من لا يزال محصياً ، ويأتمه أنعم من كثر كلامه في عبادته عز وجل

۵۸۸ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى ، وعلي بن إبراهيم ، عن أبيه حميداً ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن أحمد بن عثمان ، عن الحسن بن عماره ، عن نعم بن عبد الله ، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال أصبح إبراهيم (عليه السلام) فرأى في لحمة شعره شعراً فقال الحمد لله رب العالمين الذي يلعبني هذا الصنيع لم أعص الله عز وجل

۵۸۹ - ابن بن عثمان عن محمد بن مرزبان عثمان بن وهب عن أبي جعفر (عليه السلام) قال له: أنت جده الله عز وجل إبراهيم (عليه السلام) أبا بشره لحمة جده عبد الله لم يولد في بدو دشت أبيض عليه ثوبان أبيض يقصر أنه ماء ودهناً فدخل إبراهيم (عليه السلام) الدنيا في سبيله جاء من الدنيا و

و عنی «ع» در آن تشویش فکری و رازگاری کرده و در شورش سران راه را صاف کرده شده و پیروزی داشته بهم و شهود و وضع بی پروا و سب که در ضمن این خطبه بیان شود و این آیه ها را به راه می کشد و در وضع راه کار درون خود می راند و بوند نه رای دوران آمده اعلام حضور می کند

(پندگی دردناک از امام سجاده)

معروف بن حرث بنود در گفته که علی بن ابراهیم (ع) از راه می فرمود وای بر مادرش که انگار باشد و پیوسته خود بدینی و ظاهر سبزی می کشد و ای بر مادرش که باجر و هرده است و پیوسته هم سبزه در دست دارد است و ای بر مادرش که گیسوار است که در غیر راه جدا و در حرفی می کشد

(عصمت ابراهیم - ع)

۵۸۸ - از امام باقر (ع) فرمود بمعدای ابراهیم (ع) دروش خود بکنم روی سپید بدو گفت سپاس در آن حد پروردگار چه سال است که مرا باس من و حال رسانیده و یک چشم به دردناک و فرمای خداوند مکررم

۵۸۹ - از امام باقر (ع) فرمود چون خداوند عزوجل از هم «ع» داخلین خود ساخت مژده مقام خلقت چنین بدو اطلاع شد گفت لموت در صورت جو می سپیدد که در جامه سپید در برداشت و از سر و باز او اب و روغن می چکانید (یعنی بسیار حرم و ریزش بود) برد او آمده ابراهیم و در جامه میشد و وی او را در حالیکه از جامه ابراهیم بیرون می آمد در برون جامه استغفار کرده از هم مرد غیر تنیدی بود و هرگاه در ی کاری در جامه بیرون میشد در جامه خود را فعل می کرد و کلیدش را به همراه خود

قال إبراهيم عليه السلام: "رحمك الله يا حي يا قيوم، وكنت إذا حاح في حاجة أغلق بابه وأخذ من صاحبه معه ثم رجع ففتح
وباداه ور حل قائم حسن ما يكون من آل "حال فأخذ بيده وقال يا عبد الله من أهلك داري؟ فقال
رسولها أرحسب فقال: "سأأخبرك بها عني فمن أنت؟" قال: "أنا ملك الموت فمرع إبراهيم عليه السلام
فقال: "حسني لنسلي وحي"، قال لا ولكن اتحدثني عند حليلاً فحدثه لما سأله قال فمن هو
لعلي أحده حتى الموت؟ قال: "أنت هو"، ودخل على - ربه عليه السلام فدسبها من الله تعالى و
تعالى اتخذني حليلاً.

٥٩٠ - علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن سري أبي عمر، عن سلم لعمر، عن عمرو كره، عن أبي عبد الله عليه السلام، في حديثه، عن الملك لم يقل أرسلني، ولا أعرف إبراهيم عليه السلام أنه مات الموت عليه السلام وقال له ما أمضت لك من حيا أبشتر خلا من الله تبارك وتعالى أتبعه حيا ولا قال له إبراهيم عليه السلام فمن عبد الله جل جلاله وقال له لميت وما تر يدعني وقال له إبراهيم عليه السلام حننه أيتام حيتني ومن له الميت فله هو

۵۹۱ - علي بن ابي حميم، عن ابيه، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن اعين، عن ابي حمزة الثمالی "عن ابي حمزة قال: ان ابا ابيهم ^{عليه السلام} خرج ذات يوم يسير مع قوم بعاده من الارض وقد

مجرد، سپس در گشت و در گذرد و ناگاه دید مردی در حایه اسباده است که در همه مردان زیاده است دست و پا گزشت و گفت ای بنده خدا چه کنی بود بخانه من در آورده است ؟ در پاسخش گفت پروردگار خانه مرا نشاء وارد کرده است ابراهیم گفت : و در کارش من سر او از تر است از من و بگفتی ؟

گفت من بیک لایم، هر دم هر احسان شد و گفت آمدی باحسان من بگیر، گفت نه ولی خداوند بیک بدهد، ابراهیم خود برگردد و من آمدم باو بشارت و مژده بدهم

اراهيم گفـت او کـيست؟ شـاهد مـي ناو خدمـت کـم ،، مـير؟ گـفـت تو وـهـسـتي، اـرـاـهـم رـوـسـازـه
رـهـت و ناو گـفـت زـا سـيـکـه جـد سـازک و نهـاي مـرا حـبـيل و دوست خـود بـر گـرفـه اسـت

۵۹۰- صدیم فرد از کسیکه حاضر را برده و امام صادق «ع» حاضر را رویت کرده،
این تفاوت.

چون آن مرشد گفت که پروردگارش مرا وارد آن ساحه ابراهیم دانست که او ملک الموت است و ما گفت برای چه تو را فرستاده است؟ گفت مردی مرده رسام که حدائیک و تدبیر او را دوست خود گرفته ابراهیم «ع» ماو گفت این مرد کس؟ ملک الموت گفت اراو چه میخواهی؟ ابراهیم در پاسخ او گفت میخواهم بازدهم ماو خدمت کنم ملک الموت گفت از تو هستی

۵۹۱- ازانجمله نمایی ز امام باقر «ع» که بر هم «ع» نکرور یرو باشد و وسیله شتری گرددش مبرک و سه دشتی گردد کردگاه اودند مردی اساده نماز متخواد که در ری اوتا آسمان

هو رجل قائم يصلي قد قطع لأرض إلى لثمة، طوله ولثته شعر، قال فوقف عليه إبراهيم عليه السلام
وعصمته وحلس بطن فرائعه، فلما قال عليه حر كعب فقال له إن لي حاجة فحلفت، قال
فحلفت أرسل وحلس إبراهيم عليه السلام، فقال له إبراهيم عليه السلام لمن تصلي؟ فقال لاله إبراهيم
فقال له ومن إله إبراهيم؟ فقال الذي خلقك وخلقني فقال له إبراهيم عليه السلام قد أعجبتني
بحولاه أنا أحب أن أكون حيث في إله إبراهيم عليه السلام أحب لي منك، فقال له إبراهيم عليه السلام
من لي حلف هذه لطفه وأشد بيده إلى البحر، ثم قال صلاتي فيها لموضع نصيبني فيه إذا
أردتني إن شاء الله.

قال ثم قال الرجل لبراهيم عليه السلام لك حاجة؟ فقال إبراهيم نعم، فقال له وما هي؟
قال تدعو لهما أو تدعو لي؟ فقال إبراهيم عليه السلام تدعو لهما أو تدعو لي؟ فقال إبراهيم عليه السلام
إبراهيم عليه السلام لم تدع من المؤمنين، فقال الرجل لا، فقال إبراهيم عليه السلام ولم؟ فقال لا شيء.

کشیده ست و جامه های ر مود را دارد

فرمود ابراهیم بناد واز ودر شگفت شد و شمش و اسطوخودوس و در کشید و چون طویل داد
دستش وراجبید واز گفت من بوجاهتی دارم مبارک را سبک کن و آن مرد بار خود را محض
کرد و برهم نشست و باز گفت رای چکسی مبارک میخوانی؟

مرد نماز گذارد برای خدای ابراهیم.

ابراهیم- فرمود ابراهیم کیست؟

نماز گذارد آنکه تورا آفریده و مرا آفریده.

ابراهیم- من روزش عیدت تو خوشم آمد و من دوست دارم که محاصر جدا داتو برادر دوم،
خانه تو کجا است که هر گاه خواستم به دیدن تو آم و نور ملاقات کنم
مبارک گذارد- خانه من پشت من در می آست و با دستش به دریا اشاره کرد ولی محاصره من همین
جاست و هر گاه خواستی در همین جایی میرسی اشاء الله
فرمود: سپس آن مرد بابرهم گفت دوستی داری؟

برهم- آری

مبارک گذارد- ن مبارک و چه؟

ابراهیم- تو دعا کنی و من آمی گویم مردعای تو نام دعا کنم و تو مردعایم آمی گوئی
مبارک گذارد- برای چه درگاه خدا دعا کنیم
ابراهیم- برای مؤمنان گنجه.

نماز گذارد نه من حاضر بشرکت دعایم

ابراهیم- برای چه در این کار خیر شرکت میکنی؟

فَدَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُدَّةَ ثَلَاثِ سِنِينَ يَدْعُوهُ لَمْ يُرَاجَأْهُ حَتَّى السَّاعَةِ وَبِأَسْتَجِبِي مِنَ اللَّهِ بَعَاثِي
أَدْعُوهُ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ أَجَابَنِي .

فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّ دَعْوُهُ ، فَقَالَ لَهُ الرَّحْلُ إِنِّي فِي مَضَلِّي هَذَا بِيَوْمٍ دَعَا نَبِيَّ
عَلَامٌ رُوحٌ ، الَّذِي يُطْلَعُ مِنْ حَبِيبِهِ ، لَمْ يُؤَاوِهِ مِنْ حَلْعَةٍ وَمَعَهُ بَقَرٌ وَسُوقٌ كَأَنَّهُ دَهْشَتٌ دَهْنًا وَغَنَمٌ
يَسُوقُهَا كَأَنَّهُمْ دَحْسَبٌ دَحْصًا فَتَعْجِزِي مَا أَتَيْتَ مِنْ قَبْلِ لَهْ . يَعْلَامُ لِمِنْ هَذَا الْقَرِّ وَ لَعَمْرُ ، فَقَالَ
لِي لَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَتَلْتُ وَمَنْ أَيْتُ ؟ فَقَالَ أَنِّي سَمِعْتُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ دَعْوَةَ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ وَسَأَلْتُ نَبِيَّ حَلْعَةٍ فَقَالَ لَهْ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَرْبُ . هَيْمُ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ وَ ذَلِكَ
لَعْلَامُ أَدْنِي فَقَالَ لَهُ الرَّحْلُ عَمِدْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْبَبَ دَعْوَتِي ثُمَّ قَتَلَ الرَّحْلُ صَعْنَتِي
إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَاقِبَهُ ثُمَّ قَالَ أَمَّا لَآنَ فَمَنْ دَعَا حَتَّى يُؤْمَرَ عَلَى دَعَائِهِ دَعَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
لَهُؤُمُومِينَ وَ لَهُؤُمُومَاتٌ وَ لَهُؤُمُومَاتٌ . الْمَعْمُورَةُ وَ الرَّحْمَةُ عَلَيْهِمْ ، قَالَ : لَعَمْرُ الرَّحْلُ
عَلَى رَعَايَةِ

ما در گذاردن من از مدت سی سال است که به درگاه خدا شرف دارم و احسان تو را ،
کردن به من و رجا شرم دارم که درگاه او دعای دیگری کنم تا بدم که و دعای مرا جانت
کرده است .

ابراهیم - برای چه به درگاه خدا دعا کردی ؟

ما در گذاردن من بگردن من مکالمه مشغول ما در خدمت و دم بنگاه پسری رید و شکست آورد که دور
را بخاشی او ، می شکستید و گناه ای را دوش مرا از برداشت و دستان من بگرمه گاو بود و آن ها را می برد
و از مرغی گوشت و دهن حوی آن ها را می برد و گوشتی هم داشت که گویا گوشت سر
آن ها را می برد و من روضه که در و دمه حوشم آمد و در شکست شدم و ما در گوشتی را بر
گاو و گوسفندان را آن گشت ؛ من گشت را آن بر هفت است او گوشت و گشتی ؛ گشت من سمان
بر ابراهیم خلیل الرحمن هم من بنگاه خدا و رحل دعا کردم و ز او خواستم که خلیل خود
را من بماند

ابراهیم - من خود ابراهیم خلیل الرحمن هستم و آن پسر من بوده است
در این جا آن مرد ما در گذارد گشت سپس مر خداوندی را سراست که دعای مرا احسان رسیده
سپس من مرد هر دو گونه ابراهیم دعا ، و بوسه او را در آغوش کشید سپس گفت اکنون من
خبر دادم کن امر بردعات من گویم ابراهیم (ع) برای مؤمنین و مؤمنات و گنه کاران جهان
روز به درگاه خدا دعا کرد که خدا آنها را بامر مرد و ز آنها راضی شود ، فرمود و آن مرد بدعایش
آمین گفت .

۵۹۶. محمد بن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن حمیل بن صالح، عن سدید قال قال رجل لأبي جعفر (علیه السلام) عن قول الله عز وجل «فعلوا زینا بعدین أسعد» فظالموا أنفسهم فقال هؤلاء قوم کالهم وری عنده یطرح بعضهم إلى بعض وأما حریذ، وأموال طاهره، فکفر وأبغض الله وعبروا ما بأنفسهم فأسل الله عز وجل علیهم سبل العرم فعرفی فر هم؛ حریذ یدیرهم وذهب أموالهم وأذلهم مکان حتی أنهم حسبن دهانی أکل حنظل وأثل وشي من سدر فلیل ثم قال الله عز وجل «ذلك حریزهم بما کفروا وعزل حریز لا لکون»

۵۹۷. الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن اوشة، عن أبي بصير، عن أحمد بن عمر قال: قال أبو جعفر (علیه السلام) أنه حل ول له، یسکم أهل بیت رحمة احتضتکم الله بدارک وتعالی بها، قال له کذب بحی والحمد لله لا بد حل أحد فی ماله ولا بحر حقه من هدی إن أنشیا لا یدهب حتی یبعه الله عز وجل حللاً من أهل البيت یعمل بکتاب الله لا یری فیکم مکاره، لا یکره

۵۹۶. از سدید مردی در امام باقر (ع) پرسید از صاحب قول خدا عزوجل (۱۹-اسراء) پس گویند پروردگار میان سرهای ما دوری ندارد و سیم کردند بخودشان در پاسم هر مردمان مردمی بودند که آدمای بی روستی داشتند که هم چشمه آسار بودند در آنجا حویهای دوان و دوان و دوان و دوان و بیعت حد با ساسی کرد و خود را دیگر گونه ساخت و هدای عزوجل سیلاب عرمر را آبها رو کرد که آسارهای آسار عرمره بود و حاشا در ورن ساخت و اموالشان را برد و باغی شب در دل کردند و باغ وحشی و جنگلی که دارای موههای لاج بود و در حهای گز وادگی ازسد.

سپس حد عزوجل فرمود است که من مرا دادم در برابر کفر و بیاسی من و یاسرا دهم هر مردمان بسیار با ساسی کار را

شرح. از مجلسی ده معصرتن در شرح حدیث ۲۲ روضه گذشت و داستان دوم سید را در کتاب بحارالانوار بگذاشتم

ویرود آبادی گفته عرم معنی موش صحرانی بر و از صحت و ام یث و ادیست و سبل عرم بهر یث تعبیر شده اکل می موه و اکل حیض یعنی بیخ و گویگر با درخت حادث

۵۹۷. از احمد بن عمر گویند امام باقر (ع) فرمود در وقتیکه مردی برد و آمده و دوانا گفته بود، دانست که شما من با رحمت هستید حد بدارک و بعضی شما را بدان مخصوص ساخته در پاسخ فرمود ما هیچان هستیم

سپاس حد در احدی گمراه سازم و راه راست بدر سریم، راستی دنیا بیابان برسد و خدا عزوجل مردی را ما حاشا را گسیل ساخت که بکتاب خدا عمل کند و در میان شما کار رشت و بازوایی بیدار چیز ایسکه از آن جلو گیری سازد.

تم کتاب الروضة من الکافی و هو آخره و الحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

پایان کتاب روضه کافی و آن آخر کافی است و الحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین .
❖ ❖ ❖

از مجلسی ده نوشتن در اوراق پایان رسیده بدست مؤلف حاصلی و حارر از سل معاصر راده
محدث فی معتمد باقر عمیانه و حشرهما مع انشبه در شب هشتاد و هشت ماه رجب الاصب در
سال ۱۰۷۶ هجرت سویه علی هجرها الف سلام و بقیه من آن را با نهایت شتاب نوشتیم و
اشغال مدبوع و پرشایی حاضر و انواع دیگر و حلال و مشغول مباحثات بودم و تألیفات دیگر و امید
ورم برادران و چشم اصحاب و من در آن سگریه و برود انکار نشناختم چندیچه شیوه است سران
است و الحمد لله اولاد آخراً و لصوة علی درم لایسته و سند لمسلین معتمد و عترته استصومین الطهیرین
الطاهیرین پایان نقل از مجلسی ده .

پایان شرح و ترجمه روضه کافی ، مهم معتمد باقر بن معتمد کمره ای شهر ری
۲۷ ربیع الثانی ۱۳۸۲ هجری قمری برابر ۵ مهر ماه ۱۳۴۱ خورشیدی

بسمه تعالی

سپاس خدا را که تصحیح و معالجه این سفر عظیم (کتاب روضه کافی) موجب شدیم و
متن آنرا که تا چند نسخه خطی تحت نظر اعظم علماء و اکابر محدثین معاصره و تصحیح شده برابر
کردیم و منتهای دقت و کوشش را در تصحیح مضمون آن مصاحف ترجمه و شرح آن که علام
د شمس معتمد آقای حاج شیخ محمد باقر کمره ای مرقوم شده است نکات مستقیم است بفضل خدا
مورد استعاده و پسند عموم فضلا و دانشمندان واقع شود

جمادی اسفیه ۱۳۸۲ هجری قمری برابر مهر ماه ۱۳۴۱ شمسی
محمد باقر بهودی علی اکبر غفاری

تفسیر گیم

مَنْهَجُ الصَّائِقِينَ

نور

الزام المخالفين

بضمیه کشف الایات

از نویسنده، عارف ربانی

ملافتح الله کاشانی

استاد دپارتمانی و تصحیح کامل آقای حاج میرزا نجف حسن شمرانی

مطبعه - دور ۱۰ جلد زرگوب ۱۲۰۰ ریال

Library of



Princeton University.

Princeton University Library



32101 047147788

